

عبدالعزيز

٢٠  
ب-١٤  
٥٧٩٥

تاريخ مختصر دوات قدیم روم

تالیف میرزا محمد علیخان ذکاء الملک

حق طبع مخصوص مؤلف است

در مطبعه «تاروس» بطبع رسیده

طهران



هو العزيز .

تاریخ مختصر دولت قدیم روم

تألیف میرزا محمد علیخان ذکاءالملک

مدیر مدرسه علوم سیاسی

حقوق طبع محفوظ است

سنه ۱۳۲۷ هجری

در مطبعه « فاروس » بطبع رسیده

تهران

## دیاچه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بمداخدا و الصلوة از جنه قبایل و امم سالفه که اعمال و آثار ایشان در جریان امور و کفایت زندگانی سکنه این کره تصرف و مدخلیت تامه داشته و یادگار های عبرت انگیز از خود گذاشته اند رومیهای قدیم میباشند که مدت چندین قرن دعوی مالک رقابى مردم روى زمین مینمودند و چندان هم بی حق نبودند زیرا که در مقابل خود کردن فرازی نمیدیدند جز ملوک اشکانی یا شاهنشاهان ساسانی ایران که گاه گاه بواسطه جلو گیری از تجاوزات سرداران رومی یا بحکم دست اندازى بتصرفات ایشان آن قوم با حشمت و شأن را یاد آور میشدند که مالک الملک عنى الاطلاق دیگری است و دستگاه بشر هر قدر با وسعت و عظمت باشد از انقلابات دهر مصون نیست اما طاقه مزبور اگر چه طاقت در مقابل سيل حوادث روزگار خود داری نتوانسته و



دولت و سلطنت ایشان نیز دستخوش انحطاط و انقراض گردیده در دوره جهان داری و فرمازوانی خود در سیاست ملک و نظام لشکری و قوانین کشوری و غیرت وطنی و کلیه آداب تمیث و تمدن راهی رفته و شیوه اختیار نموده بودند که ملل معظمه عالم رفعت مقام و مایه احتشام خویش را از پیروی ایشان میدانند و بی مضایقه آنها را فدوه خود میخوانند در هر مورد باعمل و آثار آنها نظر میکنند و قوانین و رسوم آن قوم را مأخذ و منشأ تربیات اجتماعی خویش قرار میدهند و از این روست که در ممالک متعده تدریس تاریخ روم را در مدارس و مکاتب جزء واجبات می‌شمارند و عدم اطلاع از اصول وقایع آنرا برای هرکس نقص تربیت محسوب میدارند

نظر بمطالب مسطور در این ایام که حضرت مستطاب اجل اکرم آقای مؤتمن الملك وزیر معارف و اوقاف ضاعفانته اجلاله برای مدارس و مکاتب امر بترتیب پروگرام یعنی فهرست مواد تدریسیه نمودند تدریس تاریخ روم هم بالضروره میبایست در پروگرام قید شود و از آنجا که کتابی در این شعبه از تاریخ در زبان فارسی نوشته نشده بود که برای تعلیم و تعلم مدارس ما مناسب باشد تألیف و طبع چنین کتابی را باین ناچیز که عمر خویش را وقف خدمت معارف نموده رجوع فرمودند و بنده اقل انجام

این خدمت را مایه شرف و افتخار خود دانسته امتثال امر نمودم و کتابی را که بنظر مطالعه کتدکان میرسد ترتیب دادم و از آنجا که اجر هیچکس نباید ضایع شود عرض میکنم نظر بنده در نکارش این تاریخ بر کتابی بوده است که مسیو سنبویس دانشمند فرانسوی در این موضوع تألیف نموده الا اینکه باقتضای حوائج مملکتی در بعضی موارد از آن کاسته و برخی مطالب لازمه بر آن افزوده ام امید که از عهده ادای این تکلیف بدوستی برآمده و برای خویش مایه شرمساری فراهم نکرده باشم

بنده شرمنده محمد علی ملقب بدکاء الملک

ابن مرحوم میرزا محمد حسین خان فروغی ذکاء الملک طابت تربته



## فصل اول

### کیفیت جغرافیائی ایتالیا و طوائف قدیمه آن

ایتالیا شبه جزیره است که دو دریای مدیترانه ( ۱ ) متحد گشته از ساحل فرانسه بجانب یونان می‌رود دو کناره این شبه جزیره تقریباً متوازی میباشد و قطر آن همه جا یکی است تا محلی که منقسم بدو قسمت و دارای دو نوك میشود و باین واسطه شکل چکمه پیدا میکند که پاشنه آن بطرف یونان و پنجه آن متصل بحجزیره سیسیل میباشد

درون ایتالیا همه جا کوه عظیمی است مو سوم به این ( ۲ ) که ارتفاع قله آن دوهزار و نهصد متر ارتفاع دارد جبال مذکور از طرف مشرق یعنی از جانب دریای آدریاتیک ( ۳ ) دارای نشیب تندی است و در این دامنه دره های کوتاه و تنگ هست که بواسطه تنگه سنگهای بزرگ از یکدیگر جدا میباشند برعکس در طرف مغرب یعنی سمت دریای تیرنین ( ۴ ) کوهها بتدریج پائین

( ۱ ) Méditerranée ( ۲ ) Apenninus ( ۳ ) Adriatique ( ۴ ) Tyrrhénienne

شدید شمالی منقلب است طرف دریای یونان فقط يك بندرخوب بوده که امروز بر از ويك است و آن بندر تارات ( ۱ ) میباشد ساحل غربی قدری بهتر است ولی باز بندر طبیعی کم دارد در دو محل یکی در تسکان و دیبکری در نابل ( ۲ ) بعضی جزایر هست و دریا نزدیک ساحل عمقی دارد و بندر های معتبر قدیم در همین نقاط بوده است

شبه جزیره که وصف آنرا نمودیم تمام آن خاکی است که در قدیم باس ایطالیا موسوم بوده ولی امروز علاوه بر خاک مزبور ناحیه را هم که در شمال آن شبه جزیره واقع است تاجیال آلپ ( ۳ ) جزء ایطالیا محسوب مبدارند و آن در قدیم اسم دیگر داشته چنانکه بعد ذکر خواهیم نمود

سواحل ایطالیا مثل یونان مستمد بحر پیانی نبوده و مردم قدیم آن بحری و ملاح نشده اند در جلگه ها و دره ها زارع بوده و در کوهستان که داری پهنمودند

### سکنه ایطالیا

( کوچ نشینهای یونانی ) جنوب ایطالیا که از جلگه های پست و پشته ها تشکیل یافته بجانب یونان ممتد است چنانکه از ممتها الیه آن هروقت هوا صاف باشد کوهها و جزایر یونانرا میتوان مشاهده نمود سکنه قدیم این ولایت موسوم به یاپیز ( ۴ ) بوده

و شاید از آن طرف دریای آدریاتیک از ولایت ایلیری ( ۱ ) آمده بودند زیرا که زبان ایشان شبیه زبان مردم ایلیری بوده است از مائه هشم یونانیها باین ناحیه کوچ کردند و در جلگه های حاصل خیز و سواحل درنقاطی که کشتی میتواند نزدیک شود قرار گرفته شهر های مستحکم بنا نمودند و هر کدام از این شهرها دولتی ( ۲ ) بود که حکومتی علیحده داشت و با سایرین زد و خورد هم میکرد مهاجرین مزبور در این ولایت همان زندگانی یونان را داشتند لکن با ثروت و وسعتی زیاد تر و مقتدر ترین شهر های ایشان یکی سیباریس ( ۳ ) بود که به ثروت معروف است دیگر کرتن ( ۴ ) که جنکجو بوده دیگر تارات که بندر بزرگ جنوب ایتالیا بوده است

یونانیهای مذکور فقط جزئی از این خاک را متصرف بودند و سکنه قدیم مملکت هم در آنجا سکنی داشتند اما فقیر تر و ضعیف تر و تمدن ایشان هم کمتر بوده متدرجاً زبان و آداب و رسوم یونانیها را قبول کردند بطوری که تمام ایتالیای جنوبی مملکتی یونانی شد و آرا یونان کبیر خوانده اند

در طرف دریای تیرنین نیز از قدیم کوچ نشینهای یونانی بوده است و قدیم ترین آنها شهر کوم ( ۵ ) روی تخته کوهی آتش فشانی ساخته شده بود بارشاق صد متر که بردریا مشرف بود و در جنوب

آن ولایت کامپانی واقع شده که جلگه ایست بسیار حاصل خیز چنانکه تجار کوم کندم آن ولایت را بیونان میبردند و ظروف یونانی را باخجا مبادردند ملاحان کوم در سیر دریا و دزدی بحری معروف شدند و با سفین اتروسک ( ۱ ) و کارتاز ( ۲ ) جنک کردند قدری در جنوب کوم مهاجرین از همین شهر رفته اطراف خلیجی که بهترین بنادر این ساحل را دارا میباشد چند شهر جدید یونانی ساختند که یکی از آنها ناپل میباشد که بمعنی شهر جدید است یونانیهای کامپانی آنقدر کثیرالعدد نبودند که بتوانند در وضع زندگانی سکنه ولایت تصرفی بکنند و آنها در بلاد کوچک دور از ساحل منزل داشتند تا وقتی که اتروسکها و سامینتها ( ۳ ) بر ایشان غلبه کردند

( طوائف اتروسک ) در شمال غربی شبه جزیره ایتالیا مابین جبال این و دریا ویلایی است کوهستانی که جبال آن سابقاً آتشی فشان بوده زمین آن حاصل خیز است و در وسط جنگلی داشته تاریک و مخوف و سواحل آن امروز بر اتریک و دارای باتلاقهای بد هوا میباشد سابقاً بهتر بوده و بندرهای داشته که امروز ندارد و این ناحیه را در قدیم اتروری ( ۴ ) میگفتند و سکنه آن که اتروسک خوانده میشدند بهیچیک از مردم مجاور شباهت نداشتند و زمان ایشان با السنه سایر مردم ایتالیا تفاوت داشت چنین معروف

( 1 ) Etrusque ( 2 ) Carthago ( 3 ) Samnites ( 4 ) Etrurie

بود که اتروسکها از خارج بایطالیا آمده ولی معلوم نبود اصلشان از کجا بوده بهر حال مردمانی غنی و مقتدر بوده اند بلاد ایشان روی کوهها بنا شده و دارای حصارهای سنگی بوده و هرکدام دولتی جداگانه بودند تمام اراضی و ثروت مملکت متعلق به بزرگان بود و ایشان با اسلحه و حربیه های کران بها بچنگ میرفتند و سایر مردم مطیع ایشان بوده اند بزرگان غالباً رؤیسی داشتند که بمنزله شاه بود و او لباسی رسمی با حاشیه ارغوانی داشت روی صندلی عاج می نشست و همراه او یاولان بودند که تبر و چوب پدست داشتند

اتروسکها کشتیها داشتند که در سواحل سیر میکردند و مخصوصاً با کارناز تجارت داشتند ملاحان در آنوقت مسلح بودند و اصر دست می یافتند سفاین دیگران بلکه آبدیهای ساحل را غارت میکردند و مردم را قتل کرده زنها و اطفال را باسیری برده میفروختند و این رفتار را اتروسکها مخصوصاً با یونانیها که رقیب ایشان بودند میکردند در جنوب و شمال ولایت خودشان هم دست اندازی کرده آداب و رسوم خویش را آنجا منتشر میکردند و قبایل و بلاد را مطیع میساختند

از عقاید دینی این مردم اطلاعی نداریم همینقدر میدانیم معتقد بربالنوعها و ربهالنوعها بوده ارواح اموات را نیز بواسطه ترسی که از شر ایشان داشتند میپرستیدند مو برای خوشنود کردن ایشان

انسان هم قربانی میکردند و رسم جنکهای غلامان که در روم بوده و بعد شرح خواهیم داد از آن منشأ است از ~~سکها~~ معتقد بشیطینی بوده که زیر زمین منزل داشتند و ارواح مردم را بعد از مرگ بدان محل میبردند و در تصاویر و نقوش ایشان دیده میشود که صورت مالک دوزخ را باشکلی مهیب ساخته و شیطین متعدده باشکال مختلفه نیز رسم نموده اند

در میان آروسکها بعضی اشخاص غیب کوئی میکردند و از آینده خبر میداده و طریق غیب کوئی ایشان مختلف بوده است هر وقت حیوانی قربانی میکردند امعاء و احشاء او را ملاحظه مینمودند و از روی بعضی آثار نقل اخبار میکردند از روی وعد و برق هم علاماتی استخراج مینمودند اما معمول ترین وسایل اخبار از غیب تطیر بود باین طریق که شخص غیب کو رو بشمال ایستاده چوبی بدست گرفته خطوط مستقیمه در هوا رسم میکرد و مریخی تشکّل میداد و در آن مربع نگاه میکرد اگر طبور از طرف راست آن عبور میکردند فال خیر بود و اگر از سمت چپ میرفتند فال بد میکردند از عقاب تطیر بخیر میکردند و جغد را شوم میدانستند کم کم قواعد غیب کوئی را مضبوط و مدون نموده و کتب متعدده در باب پرواز طبور و وعد و برق و رسوم و اعمال مذهبی نوشته بودند

قوم مزبور اعمال و صنایع ملل متمدنه قدیم را از کارنازیها



و یونانیا فرا گرفته بودند از کوههای اتروری و جزیره الب (۱) مس و آهن استخراج میکردند و اشیاء فلزی و انکشتی و کردن بند و سایر زیورها از طلا و نقره میساختند همچنین اثاث الیت و آئینه های فلزی و جامهای منقش از خاک بخته نیز ظروفی میساختند که متن آن سیاه بود و ققوش قرمز داشت که غالباً تصاویر ارباب انواع و پهنوانان یونانی را ظاهر میساخت. بلاد اتروری منظم ساخته شده دارای حصارهای سنگی و دروازه های طاقی و کوجه های مستقیم عریض سنگ فرش بود و برای آب آوردن بشهرها و خشک کردن صحراهای مرطوب قنواتی ساخته و مابین خانه ها هم نهرهای آب جاری میکردند. از آثار اتروسکها چیزی که زیاد مکشوف شده مقبره های ایشان است بعضی از آن مقابر دارای بخائی است از سنگ بشکل کنبند که درون آن اطاقهائی است مثل اینکه برای سکنای بیت ساخته شده و نعلها پیدا کرده اند که در تابوتهای سنگی قرار داده و رختخوابهای مزین برای ایشان مهیا کرده بودند و اطراف آنها اسباب و یارچه و جواهر و ظروف منقش سابق الفذ کربسار میباشد در دیوار مقبره هم منقش است و تصویر بازیها و جشنها و قتل اسرا و از این قبیل چیزها را مینماید. برای خط نوشتن اتروسکها الف بای قدیم یونانی را قبول کرده

و مسکوکات ایشان هم شیه بیولهای یونانی بوده است  
 ( قبایل کوهستانی ایتالیا ) در وسط جبال این مملکتی است  
 مرکب از دره های تنک و کوههای کوچک و دره وسیع حاصل  
 خیزی از وسط آن بطرف مغرب باین میرود این محل امبری ( ۱ )  
 نام داشته و قومی در آن ساکن بودند زارع و جوین موسوم به  
 امبرین ( ۲ ) شهر های آنها کوچک و مستحکم و بالای کوههای  
 مشرف بر دریا ساخته شده بود و میکفتند در قدیم ایشان قوم  
 معتبری بوده که در تمام تسکان ( ۳ ) و دره رود پو ( ۴ ) منتشر  
 بوده و اقوام جدیده ایشان را از آنجا رانده بودند این قبائل  
 زبانی حرف میزدند شیه بزبان لاتن ( ۵ ) اما يك ملت نبودند  
 و هر شهری از آنها مستقلا دولت کوچکی بود

در جنوب امبری کوه بزرگی است که اطراف آنرا تخته سنگها  
 مثل حصار گرفته و آن ناحیه را ابروز ( ۶ ) گویند و ممکن  
 قومی سارق بوده است قدیمی جلوتر بطرف مغرب رشته  
 کوهی است پست تر و دره دارد که رود انیو ( ۷ ) در آن  
 جاری است و آن کوهستان ساین ( ۸ ) میباشد در قدیم قوم  
 ساین ( ۹ ) در آنجا سکنی داشتند و ایشان مردمی بودند دهقان  
 و جنگجو و نجیب و زحمت کش و قانع و زبان ایشان هم شیه

( ۱ ) Ombrie ( ۲ ) Ombriens ( ۳ ) Toscane ( ۴ ) Pù ( ۵ ) Latin  
 ( ۶ ) Abruzzes ( ۷ ) Anio ( ۸ ) Sabine ( ۹ ) Sabius

به لاتن بود

چنین معروف بود که اکثر قبائل کوهستانی ایتالیا ازفروع قوم ساین بوده و سابلین ( ۱ ) خوانده میشده و درجبال مرکزی ایتالیا در ولایاتی که بطرف آدریاتیک واقع است منزل داشتند ابتدا مساکن ایشان درکوهستان نزدیک جلیکه بوده و بعد بخود جلیکه آمده در پشته های کنار ساحل قرار گرفتند اسامی بعضی از آن قبائل از ایستقرار است پسائین ( ۲ ) هیرین ( ۳ ) مارس ( ۴ ) وستن ( ۵ ) هرنیک ( ۶ ) اک ( ۷ ) ولسک ( ۸ )

مقتدر ترین قبائل سابلین اقوام سامنیت ( ۹ ) بوده که در وسط این درولایتی صوب الوصول سکنی داشته وقومی جنگجو بوده اند جوانهای ایشان چون درولایت فقیر خویش بصوبت زندگی میکردند رفته بعنوان سربازی خدمت مردم شهر های آباد مینمودند وقتیکه بز میکشند حربه های قیمی وسیر های قره و اشیاء نفیسه دیگر همراه میاوردند در مائه ششم قبل از میلاد چندین دسته از جنگجویان سامنیت درولایت خارج توقف کرده سکنه آنجا را مطیع خود نموده قبائل مخصوصه تشکیل دادند معروف باقوام لوکانین ( ۱۰ ) و پروتین ( ۱۱ ) و کامپانین ( ۱۲ )

---

( ۱ ) Sabelliens ( ۲ ) Picentins ( ۳ ) Hirpins ( ۴ ) Marses ( ۵ ) Vestins  
( ۶ ) Herniques ( ۷ ) Eques ( ۸ ) Volsques ( ۹ ) Samnites ( ۱۰ ) Lucaniens  
( ۱۱ ) Bruttians ( ۱۲ ) Campaniens

و این کوهستانها "قریباً" مدت صد سال بر تمام جنوب ایتالیا مسلط بودند

( قوم لاتن ) از وسط کوه اپنین رودخانه جاری است کوچک و سریع موسوم به تیر ( ۱ ) در جنوب این رود ولایت لاسیوم ( ۲ ) واقع است که خاکش آتش فشانی است و کوه آتشی فشاننده در آنجا هست موسوم بکوه البین ( ۳ ) که اکنون خاموش است ولی مواد آتشی فشاننده آن تمام ناحیه مزبور را پوشانیده و دره و ماهور زیاد تشکیل داده است

لاسیوم ولایتی است مرطوب باران زیاد در آنجا میبارد و این آبها تماماً جاری نمیشود مقداری از آن بخاک فرو میرود و در تابستان بخار شده بیرون میاید و در بعضی نقاط هم آب جمع شده مرداب میسازد باینواسطه آن ناحیه بد هواست و تب و نوبه زیاد دارد چنانکه در قدیم در بسیاری از نقاط آن مردم ربه النوعی برای تب فرض کرده آنرا پرستش مینمودند که از این مرض محفوظ باشند اما این اوقات بد هوائی آنجا زیاد تر است بجهت اینکه سابقاً آباد تر بود و بسیاری از مردابها را برای زراعت خشک کرده و آب هارا جریان داده بودند

سکنه لاسیوم لاتن ( ۴ ) نام داشتند و از نژاد همان قبائل کوهستانی سابق بودند از حیث زبان و مذهب و وضع زندگانی هم

به آنها شباهت داشتند دهقان و جوان بودند اما بواسطه مجاورت با اتروسکها و یونانیا قدری متمدن تر شده بودند با الف بای یونانی خط مینوشتند درخت زیتون و انجیر عمل میاوردند فلز کاری میکردند بسبب اتروسکها بنا مینمودند شهرهای کوچک بالای تپه ها میساختند و هر یک از شهرها محالی داشت و مردم آن ملتی بودند و دولتی علیحده داشتند و دولت را سیته ( ۱ ) یارس پوبلیکا ( ۲ ) [ یعنی مال ملت ] میگفتند و از قرار مذکور اقوام لاتن قریب سی دوات تشکیل داده بودند که غالباً با یکدیگر منازعه میکردند ولی دول مزبور هر سال یکدفعه مأموزین از جانب خود تعیین مینمودند و ایشان همه بالای کوه البین جمع شده در معبدی که برای کلیه اقوام لاتن مشترك بود بجهت رب النوع موسوم به ژوپیتر لاتن ( ۳ ) يك كار قربانی میکردند

بنا بر آنچه در این فصل مذکور شد مملکت ایتالیا قبائل مختلفه داشته که در تحت عنوان واحد دولتی آمدند و همان اقوامی هم که امروز ما مبدایم از يك نژاد میباشند خودشان بالنسبه با یکدیگر اجنبی بودند زبانشان با اینکه ابتدا يك مذهباً داشته تفاوت پیدا کرده بود و حرف یکدیگر را نمیفهمیدند متمدن ترین آن اقوام در جنوب یونانیا بودند و دوشمال اتروسکها و این هر دو قوم از خارج آمده بودند مردم لاتن که نزدیک ساحل سکنی داشته تمدن این

اجانب را اخذ کرده کم کم بر تمام ایتالیا مسلط شدند

## فصل دوم

### سلاطین قدیم روم

( کیفیت بنای شهر روم ) در مرحد شمالی لاسیوم نزدیک ولایت اروری جلگه ایست دارای تپه های چند ورود تیر در آن جاری است و چون مرسل طغیان میکنند آن ناحیه با تلافی است بد هوا و تپه های سابق الذکر هم کوچک است و مرتفع ترین آنها به پنجاه ذرع نمی رسد اما بعضی از آنها خیلی نامهور و سر اشیب است و بمنزله قلعه طبعی میباشد

بلای بلند ترین آن تپه ها که موسوم بکوه بالاتن ( ۱ ) میباشد نزدیک رود تیر در قدیم الایام شهری ساخته شده که نام آن روم ( ۲ ) بوده و شهر مربع کوچکی بوده و دور تپه آن خندق و درون خندق حصاری از سنگ و در چهار طرف چهار دروازه داشته است

اعتقاد رومیها این بوده که شهر ایشان هفتصد و پنجاه و سه سال قبل از میلاد مسیح عبه السلام بنا شده و درباره کیفیت بنای آن و وقایع اولیه که در آنجا واقع شده حکایاتی نقل میکردند که بافانه بیشتر شباهت دارد تا تاریخ اما چون از تاریخ اوایل عهد

رومیا هیچگونه سند صحیح بدست نداریم بعضی از همان حکایات را که معروف است نقل مینمایم

بنا بر روایات مزبور بمداز آنکه واقعهٔ تروا (۱) واقع شد و آن شهر معظم خراب گشت و سوخت انه (۲) که از دلاوران آن سرزمین بود بایطالیا و بولایت لاسیوم آمد و اولاد او در آن ناحیه شهری ساختند موسوم به الب (۳) و در آنجا سلطنت داشتند سلطان دوازدهم از اولاد آن دلاور دویسر داشت که بزرگتر آن دو نومیتور (۴) و کوچکتز آمولوس (۵) موسوم بود بعد از پدر یسر کوچکتز برادر بزرگ خود را دستگیر کرده تبعید نمود و سلطنت را غصب کرد و برای اینکه برادرش مقطوع النسل شود دختر او را که رتاسیلویا (۶) نام داشت مجبور کرد کاهنه شود و شوهر اختیار نکند لکن مارس (۷) رب النوع جنک به آن دختر مایل گردید و بنا بر این دختر از او حامله شد و دویسر توأم آورد که یکی رمولوس (۸) خوانده شد دیگری رموس (۹) پادشاه برای اینکه آن دو طفل را تلف کند ایشان را در سبیدی گذاشته روی رود تیبر رها کرد آب رودخانه سید را پهای کوه پالانز برده نزدیک درخت انجیری نگاه داشت آنجا ماده کرکی آن دو طفل را شیر داد و طیور هم بالای سر

(1) Troie (2) Euee (3) Albe (4) Numitor (5) Amulius  
(6) Rhèa Sylvia (7) Mars (8) Romulus (9) Rémus

ایشان پرواز کرده عذرات را از آنها دور میکردند عاقبت چوپانی  
ایشان را دیده نزد زوجه خویش برد و پرورش داد تا بزرگ  
شدند و شجاع و جنگجو گردیدند و امولوس را کشتند و جد  
خود را بسلطنت رسانیدند و او ایشان را فرستاد تا در مکانی که  
پرورده شده بودند شهری بنا نمایند پس هر يك از دو برادر مترقب  
شدند که قال خیری برای ایشان ظاهر شود قرعه بنام رمولوس  
درآمد و مقرر شد که شهر را رمولوس بنا نماید بنا بر این يك  
جفت گاو به کار آهن بسته اطراف تپه بالائن شباری رسم کرد  
که محوطه شهر باشد و حصارى دوران برپا نمود و شهر را بمناسبت  
اسم خود روم نامید و محوطه آن را مقدس قرارداد یضی هیچکس  
نباید از آن حصار تجاوز کند مگر اینکه از دروازه داخل شود  
برادرش رموس چون در این باب رشک میبرد علی رغم او از  
روی شیار جستن کرد رمولوس هم او را بقتل رسانیده گفت  
اینست سزای هرکس که از این محوطه تجاوز نماید

بعد از آن برای اینکه سکنه شهر جدید البنا زیاد شود رمولوس  
پیشه را که در آن نزدیکی بود مأمّن قرار داد تبعید شدگان و  
غلامان فراری و مرتکبین جنایات از هر نقطه به آن پیشه پناه بردند  
و محفوظ شدند و جزء سکنه روم محسوب گردیدند و بنا بر این  
رعایای رمولوس مرکب شدند از جماعتی که از شهر الب همراه او  
آمده و مردمی که به پیشه مذکور تخصص جسته بودند چون این



جماعت همه مرد بودند رمولوس از اقوام مجاور زن طلب نمود ایشان او را استهزا کردند بروی خود نیاورده ضیافتی ترتیب داد و قوم سابن را دعوت کرد ایشان بی خیال بازن و بچه بضافت رفتند رمولوس ناکاه برومیا اشاره کرد تا بر سر دخترهای ایشان ریختند و آنها را تصاحب کردند مردان سابن برای تلافی بجنک رومیها آمدند در مقابل کوه پالاتن نیه بود موسوم به کاپیتل ( ۱ ) رمولوس در آنجا قلعه بنا کرده و یکدسته مستحفظ قرار داده بود دختری رومی مسماة به تارپیا ( ۲ ) چون دید مردم سابن بازوبند های طلا بیازوی چپ دارند گفت ا کر شما از آنچه بیازوی چپ دارید بمن دهید قلعه را تسلیم شما میکنم ایشان وعده دادند و قلعه کاپیتل را متصرف شدند و سپرهای خود را بروی آن دختر زدند و او را تلف کردند و بخیال خود وعده خویش را وفا نمودند زیرا که نیت ایشان از آنچه در بازوی چپ دارند سپرهای خودشان بود باین طریق آن دختر بسزای خیانت خود رسید و یکی از تخته سنگهای کوه کاپیتل با اسم او موسوم گردید ( ۳ ) و بعد ها مرسوم شد که اشخاص خائن و نابکار را از بالای آن سنگ بزیر انداخته هلاک مینمودند

خلاصه رومیها و سابنها در دره بین کاپیتل و پالاتن محاربه کردند بعد از کشمکش چند دخترهای سابین که زوجه رومیها شده بودند

بمیان آمده با لابه و وژیوی شوهرهای خویش را از پدرها و برادرها جدا کردند آن جنکجویان غیور برقت آمده دست از محلوبه برداشتند و پادشاه قوم ساین که تاسیوس (۱) نام داشت با سلطان رومیها یعنی رمولوس مصالحه کرد و آن دو قوم اتفاق پیدا کرده یکی شدند و رمولوس مدتی بعد از تاسیوس زنده بود و با اقوام مجاور جنکها کرده غالب گردید تا اینکه روزی رومیها را جمع کرد که سان به پند رعد و برق شدیدی بروز نمود مردم ترسیده متفرق شدند چون طوفان زایل گردید رمولوس مفقود شده بود یکی شهادت داد من او را دیدم روی عرابه نشسته در میان رعد و برق به آسمان رفت رومیان چنین دانستند سلطان ایشان بحضور خداوندان شتافته و از آن بعد او را بعنوان کورنیوس (۲) پرستش مینمودند

(نوما پمپلیوس) بعد از رمولوس میگفتند رومیها یکسال بی سلطان ماندند عاقبت یکنفر از قوم ساین را که نوما پمپلیوس (۳) نام داشت بیادشاهی اختیار کردند و او مردی آرام و طاقی و عادل و عابد بود و شبها به پشه های متبرک رفته باربه النوعی مسماة به ازوری (۴) مشاوره میکرد و آداب مذهبی را از او فرا گرفته مرسوم مینمود و از جمله اعمال او بنای معبدی بود برای ژانوس (۵)

(1) Tatius (2) Quirinus (3) Numa Pompilius (4) Le nymphe Egérie  
(5) Janus

رب النوع ومقرر بود که در آن مبعد هنگام جنک مفتوح و اوقات صلح بسته باشد ولی بعد از خود آن سلطان مدت چندین قرن در مبعد زانوس بازماند یعنی در آن مدت رومیها دائماً در جنک بودند

رومیها ترتیب اکثر آداب دینی و طبقات کاهنین و مباشرین امور مذهبی خود را منسوب به نوما پمپلیوس میدانستند و شرح آرا در فصلی جداگانه نقل خواهیم نمود

( تولوس هستیلیوس ) پادشاه سیم روم را تولوس هستیلیوس ( ۱ ) ذکر کرده و گفته اند او سلطانی بود جنگجو و واقعه مهمی که از زمان او حکایت میکنند از اینقرار است

شهر آلب ( ۲ ) که وطن اصلی رومولوس بود با شهر روم نزاع داشت عاقبت طرفین قرار دادند این نزاع را بیک جنک تن به تن ختم کنند و بنا بر این شد که هر یک از طرفین سه نفر را تعیین نمایند که از جانب آنها محاربه کنند هر طرف که نمایندگانش غالب شدند صاحب اختیار و مسلط بر طرف مقابل گردد نمایندگان روم سه برادر بودند توأم موسوم به هراس ( ۳ ) و نمایندگان شهر آلب هم سه برادر بودند توأم موسوم به کوریاس ( ۴ ) اتفاقاً خواهر سه برادر رومی نامزد یکی از کوریاسها بود معذک ملاحظه خویشی را نکرده با هم جنک کردند و نفر از هراسها کشته شد

و سیمی هم زخم خورد و چون دید قوه مقاومت طرف مقابل را ندارد حيله کرده فرار نمود کوریاسها او را دنبال کردند و باین واسطه بین ایشان تفرقه افتاد آنکاه هراس برکشته با یکی یکی ایشان برابری کرد و هر سه را بقتل رسانید و اسلحه ایشان را ضبط نمود چون بروم آمد دید خواهرش زاری میکند و نامزد خویش را مطالبه مینماید از ضعف نفس او غضبناک شده خواهر را هم بهلاکت رسانید و گفت اینست جزای کسیکه بر مرگ دشمن زاری کند مردم روم میخواستند هراس را بقصاص خواهرش بکشند پدرش درخواست کرد که همین يك پسر برای من مانده در عوض خدمتی که بوطن کرده از خون او درگذرید قبول کردند و نتیجه این شد که مردم الب مغلوب و تابع رومیها گردیدند و بعدها چون بمهدی که با تولوس هستیلوس کرده بودند وفا نمودند آن پادشاه رئیس ایشانرا کشته و ادانت شهر الب را هم خراب کردند

( انکوس ماریوس ) ( ۱ ) این شخص پادشاه چهارم روم بوده با اقوام لاتن جنگها کرده چند شهر از ایشان گرفته خاک روم را تا دریا بسط داده و در مصب رود تیبر بندری ساخت موسوم به استی ( ۲ ) و پلی از چوب روی رود خانه بنا نمود و بالای تپه زانیکول ( ۳ ) که در ساحل یمن تیبر واقع است برای جلوگیری

از حلات اتروسکها قلمه برپا کرد

( تارکن قدیم ) ( ۱ ) پادشاه پنجم روم را باین اسم خوانده و گفته اند از اهل اتروری بود و زوجه داشت. مسماء به تاناکیل ( ۲ ) که درغیب کوئی مامور بود و او را وادار کرد از ولایت خویش به روم مهاجرت کند چون نزدیک آن شهر رسیدند عقابی بالای سر تارکن آمده کلاه از سرش برداشت و قدری بالای سر او پرواز کرد و باز کلاه را بر سر او گذاشت تاناکیل بشوهر گفت این واقعه دلیل است بر اینکه توسلطان خواهی شد بعد از آنکه بروم رسیدند انکوس ماریوس به تارکن وثوق پیدا کرد و هنگام مرگ پسر خویش را باو سپرد چون تارکن با مردم خوب رفتار کرده او را دوست میداشتند خود او را بسلطنت قبول نمودند و او شهر روم را زینت کرد و طریقه سلاطین اتروسک و لباس ارغوانی و علائم سلطنتی و تاج و تخت عاج و عصای سر عقاب ایشان را اختیار نمود و اکثر عقابد و آداب اتروسکها که در میان مردم روم شایع بود منسوب باو میدانستند

( سرویوس تولیوس ) ( ۳ ) این پادشاه را میگفتند بنده و بنده زاده بوده تاناکیل زوجه تارکن در جبین او آزار و علامت بزرگی دیده و باینواسطه او را داماد خود کرده بود و بعد از مرگ شوهرش اسباب سلطنت او را فراهم آورد و او دو دختر خود را

بدو پسر تارکن داد یکی از آن دو دختر که جاه طلب و خیث بود خواهر و شوهر خویش را کشته بمزاجت برادر شوهر خود درآمد و او هم در طینت با آن زن متناسب بود لهذا روزی لباس سلطنت پوشیده بدر بار رفت و پدر زن خود یعنی سرویوس تولیوس را از بالای پله‌کان بزیر انداخته هلاک کرد زوجه او هم در اینوقت بمبارک باد او آمد و عراده که بر او سوار بود از روی نمش خون آلود پدر عبور داد

( لوسیوس تارکن ) جوانی که مرتکب قتل سرویوس گردید لوسیوس تارکن ( ۱ ) نام داشت و او پادشاه هفتم و آخرین سلطان روم میباشد و ملقب به تارکن مغرور است با قدرت و ثروت بود اما جبار و ظالم و رعایت قوانین نمیکرد وقتی یکی از پسرهای او شبانه داخل خانه پسرعم خود تارکن کلانن ( ۲ ) گردید و بازوجه او که عقیقه بود و لوکرس ( ۳ ) نام داشت بی عصمتی کرد آن زن شوهر و پدر خود را مطلع ساخته قسم داد که انتقام او را بکشند پس از آن خود را هلاک کرد ایشان نمش زن را بتجلس سنای روم بردند و مردم را جمع کردند و حکم عزل تارکن و سلسله او را گرفتند و در این واقعه برونوس ( ۴ ) که از خویشان تارکن کلانن بود با او کمال همراهی کرد و باتفاق او در روم ریاست یافت بعد از آن بر او معلوم شد که کاتبان

تارکن بر بزم آمده بعضی اشخاص را اغوا میکنند که دوباره اسباب سلطنت او را فراهم آورند و از جمله کسانی که با ایشان مساعدت دارند دو پسر خود او میباشد پس حکم بقتل پسران خویش داد و بعد از آن هم باز با تارکن زد و خورد ها کرد و او را دفع نمود ولی خود او هم بقتل رسید

سنه اخراج تارکن از روم و خلع سلسله او از سلطنت بانصد و ده قبل از میلاد بوده است

این بود جمعی از روایاتی که رومیها از وقایع قدیم شهر خود نقل میکردند اما آنچه میتوان مسلم داشت این است که مردم روم مدتها قومی قلیل بوده و عنی الدوام با اقوام مجاور خود زد و خورد داشته در میان ایشان هر قبیله منرعه کوچکی داشت که کندم و بقولات در آن میکانت متمولین ایشان کله کاو و کوسفندهم دارا بودند و آراقات بجهت معاملات بول نداشتند و معاملات را بمبادله میکردانند بنابراین رومیها مردمی بودند زارع و جوین اما همه باهم مساوی و در یک درجه نبودند و عمده اراضی و کله ها بچند قبیله معدود تعلق داشت مقصود از قبیله ( ۱ ) مجموع اشخاصی بود که از یک بنت بوده و هر قبیله مرکب از خانواده های چند بود و رئیسی داشت که پاتر ( ۲ ) میخواندند ( یعنی پدر ) و معبدی داشت مخصوص بخود که در مواقع معین اعضاء قبیله آنجا رفته بعبادت و تشریفات اعیان مذهبی

و پرستش ارواح اجداد خویش میدادند از قرار مذکور عدد این قبائل سیصد بوده و اعضاء آنها پاتریسین ( ۱ ) یعنی اعیان خوانده میشدند و حق حکومت و فرما روائی و نظم در دیوانخانه منحصر بایشان بود و مابقی مردم همه زیر دست آنها بودند و ایشانرا احترام و اطاعت میکردند

طبقه دیگر از مردم روم اشخاصی بودند آزاد اما فقیرتر و حقیرتر و ایشان را کلبان ( ۲ ) میخواندند و هر يك از آنها در تحت حمایت يك نفر از اعیان بود و میبایست از او اطاعت داشته باشد و در اوقات جنگ همراه او برود و در املاك او برای او كار كند در عوض حامی ( ۳ ) او هم او را حفظ میکرد و خوراك میداد و اگر با کسی مرافعه پیدا میکرد از جانب او در دیوانخانه وکیل میشد

پاتریسینها و کلبانها اصل ملت ( ۴ ) روم بودند یعنی حق حضور در انجمن ملی و مجالس مذهبی بایشان اختصاص داشت اما بسیاری اشخاص دیگر هم بودند که از دولت روم اطاعت داشتند و جزء لشکریان روم محاربه میکردند ولی حق حضور در انجمن ملی و مداخله در آداب مذهبی نداشتند و ایشان را پلب ( ۵ ) یعنی رعایا و عوام میخواندند و از ملت متمایز قرار میدادند

حکومت و فرما فرمائی این قوم با شخصی سلطان بود و او اخذ



مالیات میکرد و محاکمه مینمود و هر وقت لازم میشد ملت را دعوت به تشکیل انجمن میکرد و هر وقت بجزك میرفتند سرشار ایشان بود و غنائم را ضبط مینود

اکثر اوقات سلطان قبل از اینکه رأی و عزمی اختیار کند رؤسای قبایل را جمع میکرد و با ایشان مشاوره مینمود و انجمن ایشان معروف بانجمن آبله و مجلس سنا (۱) [ یعنی مشایخ ] بود

اما اگر امری واجعبه عموم ملت پیش می آمد سلطان تمام ملت روم را احضار میکرد بمباره اخری انجمن ملی را تشکیل میداد هر کس باقیله خود حاضر میشد چند قبيله باهم مجتمع شده تشکیل يك حزب میدادند که باصطلاح خودشان کوری (۲) میگفتند و در قدیم عدد احزاب همه جهت سی بود هر حزبی عبادتگاه و کاهنی داشت ابتدا يك قربانی میکردند بعد در امری که پیش آمده مذاکرات مینمودند و بالاخره رأی میدادند و اکثریت آراء احزاب رأی ملت بود و قانون محسوب میشد و سلطان میبایست بموجب آن قانون عمل مکنند و وضع قوانین در روم آزمان به ترتیب مذکور بود

مردم روم در قدیم الایام بسیار ساده زندگانی میکردند و به آرایش و تجمل و تقن ادا نمیدادند تن خود را برنج و تعب میپروردند وضع و شریف کار میکردند وزن و مهر تحمل مشقت مینمودند

صبور و شجاع و باعزم بودند احترام خداوندان و اجداد و رعایت جانب وطن و خانواده و تمکین و اطاعت قانون و نظم را تکلیف دینی خود میدانستند در هر خانواده پدر صاحب اختیار مطلق بود وزن و بجه و خدام و کلیاتها نسبت باو اطاعت صرف داشتند و او را مانند نبی فرض میکردند و در مقابل او خود را نه دارای جان میدانستند نه صاحب مال و اختیار و بنا بر صفات مذکوره مدت زمانی ملت روم از فساد و انحطاط محفوظ ماند بلکه روز بروز قوت گرفت و ترقی کرد و بر سایر ملل واقوام فوق یافت چنانکه ذکر خواهیم نمود

اما شهر روم ابتدا آبادی مختصری بود بالای کوه بالائن متدرجاً بسط پیدا کرد و رومها روی تپه های مجاور و دره های بین آنها نیز خانه ساختند و در مواقع مختلفه حصارهای متعدده اطراف آبادیهای تازه کشیدند و حصار آخری را که از همه وسیعتر بود منسوب به سرویوس تولیوس سلطان ششم که در فوق ذکر او را کرده ایم مینمودند و آن دیواری بود تقریباً بقطر چهار ذرع و ارتفاع پانزده ذرع و بر تمام هفت تپه که در آن محل نزدیک یکدیگر واقع است احاطه داشت و از طرفین پرود تپه منتهی میبند و رودخانه مذکور از طرف مغرب برای آن شهر حصاری طبیعی بود و بمناسبت تپه های سابق الذکر شهر روم را شهر

هفت تپه ( ۱ ) میخواندند

اماکن مهمه قابل ذکری که آن زمان در روم بوده اول همان آبادی کوه بالاتن یعنی شهر قدیم روم بود و عمارت سلطان و خانه رمولوس و غاری که باعقاد رومیها در آن کرک ماده به رمولوس شیر داده و بعضی نقاط یادکاری دیگر در آنجا واقع بود در مقابل بالاتن کوه کاپیتلن ( ۲ ) مشاهده میشد تقریباً بارفعا جهل ذرع که تخته سنگ تاریا که سابقاً بدان اشاره کرده ایم جزء آن میباشد و در قلعه ابن تپه ارك شهر واقع بود و خزینه و اسناد و دفاتر دولتی را در آنجا ضبط میکردند و در جنب آن معبدی بود متعلق به ژوپیتر کاپیتلن که اروا رب النوع حافظ شهر روم میدانستند خارج از حصار شهر جلگه کوچکی بود موسوم به شاندومارس ( ۳ ) [ یعنی زمین رب النوع مارس ] و عمارت ساختن در آن ممنوع بود برای رود نیبر هم فقط يك پل از چوب ساخته بودند و هر وقت بیم حمله دشمن داشتند آنرا بر میداشتند دره که پائین تپه ها واقع بود و آنرا محل داد و ستد یعنی بازار قرار داده بودند فوروم ( ۴ ) نام داشت و محلی بود که آب را که در آن جمع میشد و بانلاق تشکیل میداد برای ممانعت از این امر قنات ( ۵ ) ساخته بودند بطول هشتصد ذرع که آب فوروم بتوسط آن جاری شده برود نیبر

( 1 ) Urbis septicolis ( 2 ) Capitollu ( 3 ) Champ de Mars ( 4 ) Forum  
( 5 ) Maxima cloaca

میرفت و برای آن طاقی از سنک زده بودند و این قناته هنوز باقی است حالا بعضی نقاط آن پر شده لکن آنوقت بازورق در آن میتوانند حرکت کنند

### فصل سوم

( ترتیبات دولتی و دینی رومیا بعد از نسخ سلطنت ) .

( کنسولی ) ( ۱ ) در فصل سابق مذکور داشتیم که ابتدا دولت روم سلطنتی بود و بعد از مدتی که وقایع آن بدستی معلوم نیست و فقط بعضی افسانه ها از آن نقل میکنند رومیا سلسله سلاطینی که داشتند اخراج کردند و سلطنت را منسوخ نمودند و ترتیب جمهوری پیش آوردند ( سنه ۵۱۰ قبل از میلاد )

در اوایل این امر تغییری در وضع دولت روم داده نشد جز اینکه سابقاً یک نفر را انتخاب میکردند که مادام العمر فرمانروا باشد و او را رگس یا زریس ( ۲ ) یعنی سلطان میخواندند از آن بعد دو نفر را برای فرمانروائی انتخاب میکردند و مدت تسلط ایشانرا یکسال قرار میدادند و ایشانرا کنسول ( ۳ ) مینامیدند و کنسولها بنوبه حکمرانی میکردند و دارای قدرت مطلقه بودند محاکمه و قضاوت میکردند سپهسالار اشکر بودند انجمن های ملی را منعقد مینمودند و بر آنها ریاست داشتند هر کس را میخواستند حکم بدستگیری

و حبس او میدادند بلکه حق جریمه کردن و نقوای قتل دادن هم داشتند محض اینکه از سایر مردم متمایز باشند علائم سلطنتی قدیم و صندوق عاج و لباس ارغوانی را هم اختیار کرده بودند همراه کنسول دوازده نفر یساول (۱) حرکت میکرد و ایشان بر روی دوش چپ یکدسته چوب (۲) میکذاشتند و یک تبر در میان آنها قرار میدادند و این دلیل بود بر اینکه کنسول حق دارد هرکس را چوب بزند یا سر ببرد

بنا بر این کنسول همان قدرت سلطان را دارا بود لکن رومیها میگفتند کنسول مثل سلطان نمیتواند ظلم کند زیرا که یکسال پیش ملط نیست و در آن مدت شریک و همکار هم دارد ~~که~~ ممکن است مانع بعضی اعمال او شود و رقیب او گردد

( دیکتانور ) (۳) هر وقت برای دولت روم متکلی پیش می آمد مثلا دشمنی صعب روی مینمود یا شورش و انقلابی واقع میشد برای اینکه رفع بلا بلبه بلا مانع بشود دو کنسول را بدل یک رئیس واحد میکردند ~~که~~ مثل سلاطین سابق بی منازع فرمانروائی نماید تمین چنین شخصی را یکی از کنسولها شبانه میکرد و او را دیکتاتور (۴) میگفتند و پست و چهار یساول داشت و در حکمرانی هیچکس مدعی و رقیب او نبود و نایب خویش را خود اختیار و انتخاب مینمود ولی بمحض اینکه آن امر

جنب میگذشت و رفع احتیاج از دیکتاتور میشد میبایست استعفا دهد و بهر حال زیاده ازشش ماه نمیبایست دارای این قدرت باشد ( انجمن ملی ) در دولت روم حکمرانی با کنسولها بود اما حق وضع قوانین و تصویب جنگ و صلح و انتخاب کنسولها اختصاص ملت داشت و هر وقت موارد مذکور پیش می آمد میبایست اشخاصی را که جزء ملت محسوب بودند جمع کنند و رومیها این انجمنهای ملی را کویس ( ۱ ) میگویند و طریق تشکیل آن مختلف بود در قدیم الایام بطریق که در فصل سابق مذکور داشته ایم انجمن منعقد مینمودند ( ۲ ) ولی بعد ها آن قسم انجمن جز در مورد اعمال مذهبی متروک شد

طریق متعارف انجمن ملی روم این بود که ملت بهیئت لشکری بطور صده جمع شود ( ۳ ) و برای وضع قوانین و انعقاد مصالحه و انتخاب حکام همین طریق را پیش میبردند و ترتیب آن از اینقرار بود که کنسول مردم امر میکرد همه در روز معین بهیئت لشکری جمع شوند شب قبل از روز مو عود بعد از نصف شب کنسول بمحل انعقاد انجمن میرفت و از ارباب انواع استمزاج مینمود اگر آثار و علائم فال خیر ظاهر میشد انجمن منعقد میکردید والا بروز دیگر محوله میکرد در روز انعقاد انجمن هیئت لشکری روم در خارج شهر در شان دومارس تشکیل میافت زیرا که مسلح

بودن در داخل شهر نزد ایشان شرعاً ممنوع بود چون انجمن  
منعقد میشد ابتدا رسوم مذهبی مقرر را چنانکه عبارت از قربانی  
کردن و دعا خواندن بود بعمل می آوردند و از مخالفان خود  
در خواست میکردند که رأی ملت را بروفق صواب بخوار دهند  
آنگاه کنسول بیان میکرد که عرض از انعقاد مجلس چیست اگر  
مقصود وضع قانونی بود آنرا اظهار مینمود و اگر بنای انتخاب  
کسی بود اجاسی اشخاصی را که صلاحیت انتخاب شدن داشتند  
ذکر میکرد و انجمن البته میبایست یکی از اشخاص مده کور را  
انتخاب کند بعد از بیان مقصود کنسول ب مردم میگفت اکنون  
بشما حکم میکنم که بطور صده مجتمع شوید توضیح آنکه از  
زمان سرزیوس تولیوس لشکریان روم را ب صده منقسم مینمودند  
و این دسته های صد نفری را پیش طبقه قرار داده بودند و مأخذ  
این طبقه بندی ثروت و مکنات اشخاص بود یعنی آنها که از همه  
متمول تر بودند در طبقه اول و آنها که ثولعتان قدری کمتر بود  
در طبقه دوم بودند و پس علیهذا طبقه اول سواران بودند و  
هیجده دسته یا صده داشتند طبقه دوم هشتاد صده بودند طبقه سیم  
پست صده طبقه چهارم پست صده طبقه پنجم پست صده طبقه  
ششم سی صده علاوه بر این دو صده هم کارگران بودند و دو صده  
اهل طرب و یک صده اشخاصی که ثروتشان باندازه نبود که جزء  
هیچیک از طبقات شش گانه محسوب شوند و بنا بر این مجموع صده ها

صد و نود و سه میشت.

خلاصه مردم روم هر يك در دستة كه جزء آن بودند میرفتند و صدها تشكيل میافت و در هر صده يك نفر مستقمر رفته آراء مردم را اصفا مینمود چون اكثریت آراء يك صده معلوم میشد آن رأی را رأی آن صده میگفتند اكثریت آراء يك صده هارا معتبر میدانستند و بنا براین در انجمنهای رومی میزان اكثریت آراء رأی اجتماعی بود نه افرادی و در وقت رأی گرفتن ابتدا از دسته های سواران شروع میکردند بعد از طبقه دویم و سیم الی آخر و همینكه اكثریت آراء معلوم میشد عمل را ختم میکردند و بنا براین طبقات اخیره كه ثروشان كم بود موقع رأی دادن نمی یافتند چون عمل تمام میشد كنسول نتیجه رأی انجمن را اعلان میکرد و حكم میداد متفرق شوند و عمل میبایست قبل از غروب آفتاب ختم شود و اگر در حین انعقاد انجمن واقعه اتفاق میافتاد كه بحال شوم بود از قیل اینكه رعد و برق بروز كند یا کسی مبتلا به غشی شود انجمن را بهم میزدند و روز دیگر برای انعقاد آن معین میکردند

( مجلس سنا ) مجلس سنا كافی السابق دایر بود و همچنانكه در قدیم سلاطین با آن مجلس مشاوره میکردند بعد ها كنسولها از آن استشاره مینمودند و در این باب اجباری هم نداشتند یعنی اگر میخواستند استشاره از سنا نكنند یا موافق رأی آن مجلس



عمل نمایند اختیار داشتند لکن از آنجا که اعضای سنا همه رؤسای خانواده ها و معتبرین ملت بودند هر وقت امر مهمی پیش آمد کسولها با سنا مشاوره میکردند و رأی او را می پذیرفتند و اینواسطه سنا کم صاحب اختیار دولت گردید.

### عقاید دینی رومیها

رومیا مانند تمام اقوام قدیمه معتقد بودند که دو عالم موجودات غیر مرئی هست مقتدر تر از انسان که هر یک در مکان مخصوصی منزل دارد و بر نوعی از امور مسلط و قاهر است.

بنا بر این رومیان موحد نبوده و ارباب انواع عدیده قائل بوده و معتبرین رب النوعهای ایشان از اینقرار است.

زوپیتر رب النوع نور و رعد و برق و مقتدرترین خداوندان وحامی و حافظ مردم روم و بزرگترین معابد روم که در کاپیتل واقع بود باین رب النوع تعلق داشت و هر وقت میخواستند قسم بخورند او را شاهد میکردند.

ژون ( ۱ ) ربه النوع نور حامی و حافظ زنهای رومی و ربه النوع مزاجت و بدها او را زوجه زوپیتر نیز فرض میکردند.

مارس رب النوع جنگ بدر قوم رومی و کرک را جوان مقدس خاص او میدانستند و سانبها او را کویرینوس مینامیدند.

وستا ( ۲ ) ربه النوع کانون و زندگانی رخانواده

زانوس رب النوع اجواب واورا دارای دو صورت فرض میکردند  
 بمغنی اینک پیش و پس هر دو را مخی پند  
 ساتورن ( ۱ ) خداوند قوم لاتن ووزب النوع بتد افشائی  
 مینو ( ۲ ) ربه النوع عقل وهوش  
 وولکن ( ۳ ) رب النوع آهنکرای  
 بتون ( ۴ ) رب النوع بحار  
 ونوس ( ۵ ) ربه النوع حدائق وتانس  
 سرس ( ۶ ) ربه النوع کندم وخرمن  
 دیان ( ۷ ) ربه النوع جنکل وشکار  
 لیر ( ۸ ) رب النوع تاک  
 مرکور ( ۹ ) رب النوع تجار و مسافرن  
 ارکوس ( ۱۰ ) رب النوع زیرزمین ومکانی که منزل ارواح است  
 زمین وخورشید و ماه را هم جزء خداوندان محسوب میداشتند  
 در درختها و چشمه ها و کوه باره ها هم وجودهای مخفی از قبیل  
 فرشتگان قائل بودند مثلا سیلون ( ۱۱ ) وفون ( ۱۲ ) به جنکلهها  
 ونمف ( ۱۳ ) وکامن ( ۱۴ ) به چشمه ها تعلق داشت برای هر  
 خانه هم ملکی تصور میکردند و آنرا لار ( ۱۵ ) میخواندند

( ۱ ) Saturne ( ۲ ) Minerve ( ۳ ) Vulcain ( ۴ ) Neptune ( ۵ ) Vénus  
 ( ۶ ) Cérés ( ۷ ) Diane ( ۸ ) Liber ( ۹ ) Mercure ( ۱۰ ) Orcus ( ۱۱ ) Silvains  
 ( ۱۲ ) Faunes ( ۱۳ ) Nymphes ( ۱۴ ) Camèno ( ۱۵ ) Lars

هر آلهی را هم، در تحت حراست ملکی میدانستند بلکه برای هر يك از جزئیات امور زندگانی يك ملك فرض میکردند صفات و حالات و اسامی معنی را هم شخصیت داده بر تبه الوهیت میرسانیدند و پرستش مینمودند متلا صلح و فتح و ایمان و امید و وفای و تدبیر نیز از ارباب انواع داشتند و محترم ترین این قسم ارباب انواع بخت و طالع بود

رومیا برای ارباب انواع خویش شکلی تصویر نمیکردند و در اوایل امر مانند یونانیها بت نداشتند و شاید که آنها را شیبه بانسان هم فرض نمیکردند و میان ایشان مناکحت و مزاجت و اجتماع و معاشرت و وقایع زندگانی نیز قائل نبودند فقط آنها را ظهور و بروز قوه الهی غیر معلومی میدانستند و بنا بر این مثل یونانیها برای خداوندان خود تاریخ و شجره نسب و اشکال انسانی ذکر نمیکردند لکن از همان عهد قدیم بعضی عقاید و آداب اقوام مجاوره خود یعنی آروسکها و بخصوص یونانیها را اخذ کردند و به پرستش بعضی از ارباب انواع یونانی از قبیل اپلن (۱) و هرکول (۲) و کاستر (۳) و پلوکس (۴) نیز پرداختند و کم برای خداوندان خود مجسمه ها درست کردند و آنها را پرستیدند بمساره اخری بت پرست شدند و تندو جاً هر يك از ارباب انواع خود را با یکی از ارباب انواع یونانی تطبیق نموده آنها را عین

یکدیگر فرض کردند. و صاحب مان اشکان و وقایع و حوادث دانستند.

رومها ما بین خالق و مخلوق رابطه مهر و محبت قائل نبودند فقط بر این عقیده بودند که چون خداوندان وجود های مقتدری هستند که خیر و شر کثیر از ایشان صادر میتواند بشود احتیاط مقتضی است که انسان ایشان را از خود راضی داشته باشد بنابراین عبادت رومها معامله بود که با اوباب انواع میکردند هدیه بایشان میدادند و متوقع بودند که آنها هم عوض بدهند

و از عقاید رومها این بود که ارباب انواع بعضی رسوم قدیمه مقید میباشند و اگر کسی خلاف آنها رفتار کند غضبناک میشوند لهذا برای اعمال مذهبی خویش آداب و رسوم مقرره داشتند که تجاوز از آنها جایز نمیدانستند ( ۱ ) . هدیه که با ارباب انواع قدیم میکردند غالباً از ما کولات و مشروبات بود مشروبات را محض خشنودی ارباب انواع بزمین نثار ( ۲ ) میکردند و ما کولات را در مکان متبرکی امانت میکذاشتند حیوانات مخصوصاً گاو و کوسفید را نزد ارباب انواع مرغوب میدانستند و مقید بودند آنها را با تشریفات مخصوص قربانی کنند چنانکه قربانی بزبان ایشان بمعنی تشریفات متبرک است ( ۳ )

شرایط قربانی این بود که حیوان بی عیب باشد و آنرا جلو مکان

متبرک ببرند و سر او را بند به بندند و کلوله از خیر به پیشانی او بکنارند و زیر آسمان او را ذبح کنند به چربی و استخوان او را در مکان متبرک که عبارت از تپه خاکی زیر آسمان بوده آتش بزنند و گوشت او را بمصرف خوراک رسانند و غالباً همراه قربانی دعائی میخوانند و آنرا محض اظهار خلوص و ارادت و برای تزکیه و تهذیب نفس بلکه برای توقع و درخواست مطلبی بود و در این معامله زونکی بکار بردن و طرف مقابل را مغبون کردن هم جایز بود و البته هر نوع توقعی را باید از رب النوع مخصوصی کرد و هر کسی هم مکلف بنوعی از توقع است افراد ناس بجهت امور شخصی خود قربانی و دعا میکردند دولت روم برای پیشرفت امور دولت روم قربانی و دعا میکرد و بهیچیک از اعمال مهمه دولتی از قبیل جنگ و صلح و بنای عمارات جرأت اقدام نمیکردند مگر اینکه تشریفات مذهبی را فراهم آورده از خداوندان خود طلب حسن عاقبت آن کار را می نمودند

یکی دیگر از اعمالی که بجهت خشنودی ارباب انواع بجا میاورند جشن گرفتن و عید داشتن بود مثلاً در بهار عیدی میکردند برای رب النوع کله ورمه و در آروز خانه ها را پاکیزه میکردند و آنتی از گاه می افروختند و سه مرتبه بلزوی آن بر میجسند و کوسفندها برای رب النوع مذکور قربانی میکردند و میخوردند دیگر از اعمال مستحسن بنا کردن خانه بود بجهت رب النوعی

و باین ملاحظه در شهر روم معابد زیاد برای ارباب انواع ساخته بودند و اکثر اوقات بنای این معابد بموجب نذر بود و انجام اینکار آداب و تشریفات داشت که برسیل حتم باید مجری شود و قیدی که رومیها باجرای آداب و رسوم قدیمه داشتند سابقاً مذکور داشته ایم و کمال سعی را داشتند که تغییری در آنها داده نشود حتی بعضی ادعیه و سرودها که رسم بود در بعضی مواقع بخوانند مقید بودند که بهمان زبان قدیم خوانده شود با آنکه از کمال قدمت لغت فراموش شده و معنی آنرا نمیفهمیدند و نظر بهمین قیدی که بحفظ رسوم و آثار قدیمه داشتند اوراق مقدس حاوی بعضی اشعار یونانی که از قدیم بایشان رسیده بود با کمال جد و جهد محافظت مینمودند و در مواقعی که برای شهر روم خطری پیش می آمد از کهنه مستحفظین آن اوراق استنساخ مینمودند و ایشان با آن تقابل میزدند و نتیجه میکردند چنانکه وقتی قبائل کلوا (۱) بجانب شهر روم حمله بردند از آن اوراق استنساخ شد و این نتیجه بدست آمد که قبائل مذکور خاک روم را متصرف خواهند شد مستحفظین اوراق برای اینکه پیش بینی واقع شود و شهر روم هم بدست قبائل کلوا نیفتد گفتند تکلیف رومیها اینست که یک مرد و یک زن از آن قبائل بدست آورده در شهر روم زنده زیر خاک کنند و همین کار را هم کردند

اوراق مزبور را کتب سیلین ( ۱ ) می‌گفتند و حکایت می‌کردند که سیل ( ۲ ) شهر کوم یعنی کاهنه ایلن رب النوع آنرا نزد نارکن قدیم برد و اصلانه کتاب بود و به آن پادشاه تکلیف کرد که قیمت معین خریداری نماید نارکن قبول نمود سیل سه کتاب از آن کتب را سوزانیده مابقی را باز به آن سلطان تکلیف کرد که قیمتی مضاعف قیمت اول بخرد سلطان گفت مرا استهزا میکنی کاهنه سه کتاب دیگر را هم سوزانیده قیمت مابقی را باز مضاعف نمود ایندفعه سلطان واهمه کرده کتب باقی مانده را خرید عقایدی را که طوائف اتروسک در باب تطیر و تقال داشتند و رمیا نیز اخذ و قبول کرده بودند و قبل از اقدام بهر امر مهمی بطرق مختلفه تقال مینمودند و در شهر روم جماعتی از جانب دولت مخصوصاً مأموریت داشتند که علائم و ظهورات غیبی را تعبیر و تأویل کنند و این اشخاص را اکور ( ۳ ) می‌گفتند و لفظ انگر که در میان ما متداول است از همان مأخذ باید باشد

( کاهن رومی ) در روم جماعتی از جانب دولت مأمور بودند که بعضی آداب و رسوم را مجری دارند و این کهنه ( ۴ ) چندین صنف بوده و عمیک شغلی مخصوص داشتند از این قبیل

( فلامینها ) ( ۵ ) که یازده نفر بودند و میبایست آتش مذبح را

( ۱ ) Livres sibyllins ( ۲ ) Sibylle ( ۳ ) Augures ( ۴ ) Sacerdotes  
( ۵ ) Flamines

روشن کنند و قربانی را ذبح نمایند  
( سالیها ) ( ۱ ) دوازده نفر بودند و سپر مخصوص مارس  
رب النوع را محافظت میکردند و معروف بود که سپر مذکور  
روزی از آسمان افتاده و برای اینکه کسی آنرا سرقت نکند  
یازده سپر دیگر بهمان شکل ساخته بودند و سالی یکمرتبه  
کاهنین مستحفظ آن سپرها عبودی گرفته هر يك یکی از آنها را  
بدست گرفته سرود میخواندند و میرقصیدند

( برادران اروال ) ( ۲ ) جماعتی بوده که سالی یکمرتبه در پیشه  
متبرک واقع در دو فرسخی شهر روم جمع شده میرقصیدند و  
سرودی برای یکی از ارباب انواع میخواندند و دعا میکردند  
که غله خوب شود

( لوزکها ) ( ۳ ) هر سال عبودی میکردند معروف به  
لوپرکال ( ۴ ) و پوست بز میپوشیدند و تسمه چرم بز بدست  
گرفته میدویدند و بهر زنی میرسیدند او را میزدند  
جماعتی از کاهنین موسوم به فسبو ( ۵ ) در روابط رومیا باملك  
خارجه مأموریت داشتند باین معنی که هر وقت دولت روم باقومی  
جنگ داشت یکی از این کهنه باید بتسرحد خاك دشمن برود و  
بفنوان اعلان جنگ زویننی به آن خاك پندازد و هنگام مصالحه

( ۱ ) Saliens ( ۲ ) Frères Arvales ( ۳ ) Lupercus ( ۴ ) Lupercales  
( ۵ ) Féciaux



رئیس کهنه مزبور باید از تبه کاپیتل علف چیده بایک عصا و سنک مقدس مجد زوپتر رفته آن سنک را ضامن داده از جانب ملت روم قسم بخورد که معاهده مجری و سرعی خواهد بود و بعد از آن يك خوك ذبح نماید

معتبر ترین اصناف کاهنین صنف پنتیف (۱) بود که میبایست آداب مذهبی ارباب انواع قدیم روم را مجری بدارند و در واقع متولیان امور دینی رومیها بودند و اول سال و ماه و روزهای عبد و ایام سعد و نحس و ترتیب آداب و اعیاد و امثال این امور را تعیین مینمودند رئیس ایشان که پنتیف کبیر بود از رجال معتبر روم محسوب میشد و مراقب حال مردم بود که آداب مذهبی را سرعی بدارند زیرا که معتقد بودند بر اینکه مصلحت دوات روم در اینست که هر کس وظایف خویش را نسبت بارباب انواع بجا آورد والا بر کلبه اهل آن شهر غضب خواهند نمود و ایشان را بمصائب مبتلا خواهند ساخت

پنتیفها مباشر امور دینی بودند ولی علمای دین محسوب نمیشدند با آنکه بسیار احترام و منزلت داشتند طبقه مخصوصی از مردم نبودند و مثل سایر صاحبان مشاغل و مناصب در مواقع معین انتخاب میشدند و در ضمن اشتغال بامور مذهبی متقلد مشاغل دیگر هم بودند

( ارباب انواع خائگی ) در وسط هر خانه از خانه های رومی کانونی بود که آرا متبرک میدانستند و میرستیدند و قبل از شروع بخوراك برای آن دعا می کردند و شرابی نثار مینمودند و معتقد بودند که فرشته حافظ خانه ( ۱ ) نزدیک آن کانون قرار دارد و ستا که سابق ذکر کرده ایم ربه النوع این کانون بود و پهلوی کانون بعضی بهای كوچك خانواده نگاه میداشتند و آنها را بنات ( ۲ ) می گفتند

شهر روم هم يك کانون متبرک داشت که در معبد وستا واقع بود و بت خاص آن شهر هم که بالادیوم ( ۳ ) نام داشت همانجا بود در آن معبد دختر های بکر جوان که همه از خانواده های محترم رومی بودند بعنوان کهنات منزل داشتند و مکلف بودند که آتش کانون متبرک را حفظ کنند و نگذارند خاموش شود این دخترها را وستال ( ۴ ) می گفتند و خیلی محترم بودند لکن هرگاه در وظائف خود مسامحه میکردند سخت سبابت میشدند و اگر شوهر اختیار میکردند چون نقض عهد کرده و باعقاد رومها ملت را دوچار مخاطره نموده بودند ایشان را زنده مدفون می ساختند

( احترام اموات ) رومیها ارواح اموات را بسیار مقدر میدانستند و آنها را مان ( ۵ ) می گفتند و گمان میکردند که ارواح توقع مراقبت از جانب اجا دارند و قبحه کسی می میرد مبیایست او را

با آداب معینه بچاك سپارند یا نعش او را سوزانیده خاکستر او را در ظرفی ریخته محفوظ دارند و اعتقاد ایشان این بود که اگر میت را بترتیب صحیح دفن نکنند یا نوزانند روح او نمیتواند داخل عالم ارواح شود باز بدنیا مآید و مزاحم مردم میکرد

### فصل چهارم

• حصول مساوات بین طبقات مختلفه روم •

( بیان حال رعایای روم ) سابقاً مذکور داشته ایم که رومیها دو طبقه بودند يك طبقه اعیان ( پاتریسین ) که خود را ملت رومی میخواندند و يك طبقه رعایا ( پلب ) که جزء ملت محسوب نبودند بعد از آنکه دولت روم جمهوری شد بازمثل سابق اختلاف بین این دو طبقه باقی بود پاتریسینها اولاد خانوادههای قدیمی بودند که همه وقت در روم حکومت داشته و حق حاکم بودن و قاضی شدن و کلیه مشاغل و مناصب و عضویت مجلس سنا مخصوص ایشان بود قواعد معموله دیوانخانه را هم غیر از ایشان کسی نمیدانست اجرای آداب مناسکت و مزاجت را نیز ایشان میدانستند زیرا که معمول داشتن ترتیبات قدیمه مذهبی روم و رسوم تقال و سایر امور مهمه حق آنها بود و رعایا حق نداشتند در آن موارد حضور بهم رسانند بلکه مانند اجنبی بودند از مجلس سنا خارج و از مشغل و منصب محروم و با خانواده های اعیان نیبایست مواصلت کنند

و هرگاه صدمه میدیدند حق نظم هم نداشتند و شاید که واقعا این رعایا از اولاد مردمان اجنبی بوده چه دولت روم رسم داشت که چون بلاد مجاوره را مسخر میکرد اراضی آنها را ضمیمه خاک روم مینمود و سکنه آنها را ملحق بسکنه روم میساخت و ایشان رعیت روم میشدند اما بحال پلب باقی میماند

بعضی از رعایای سابق الذکر بسیار فقیر بودند و از پاتریسینهای غنی استقراض میکردند و ربح کزاف از قرار صد دوازده (تومانی صد دینار) الی صد و بیست و پنج (تومانی یک عباسی) میدادند و هر وقت نمیتوانستند قرض خود را ادا نمایند طلبکار حق داشت ایشانرا حبس کند یا بخدمت خویش وادارد

بعضی از رعایا متمول و ملاک بودند و مانند اعیان تشکیل قبیله داده بودند بنابراینکه اجداد این جماعت در بعضی از بلاد لاسیوم حکومت داشته لهذا در املاک خود مثل پاتریسینها زندگی میکردند و جزء لشکر روم بخرج خود خدمت مینمودند فقط تفاوتی که در بین بود این بود که پاتریسینها از خانواده های قدیم روم بودند و آنها از خانواده های بلاد دیگر و چون در واقع پاتریسینها مزیتی بر ایشان نداشتند مدعی شدند که ما هم باید دارای همان حقوق باشیم پاتریسینها هر چند عدا کتر بودند حکومت و اختیارات بدست ایشان بود و از قبول خواهش رعایا امتناع نمودند لکن رعایا بتدریج ایشانرا مجبور کردند که یک یک حقوق خویش را

به آنها بدهند و عاقبت با ایشان مساوی شدند اما برای حصول مساوات کامل مدت دوپست سال زحمت کشیدند و کسمکش کردند و درخصوص این تنازع دوپست ساله قصه ها نقل کرده اند اما مطلب صحیح خیلی کم بدست است

( قصه اعتزال رعایا از اعیان ) ابتدای نزاع رعایا را با اعیان اینطور نقل میگردند که وقتی رومها باقبایل ولسک جنگ داشتند و کنول روم اشخاصی را که میبایست بجنگ بروند میطلبید در این اثنا شخصی ضعیف و لاغر با بدن مجروح آمده درحضور مردم سرگذشت خویش را نقل کرد و گفت من درتمام عمر برای روم جنگ کرده ام و در پست و هشت محاربه داخل بوده و بدرجه سانتوریون ( ۱ ) یعنی یوز بانی رسیده ام لکن لشکر دشمن خانه مرا آتش زد و خرمن مرا تلف کرد و کلاه مرا برد لهذا مجبور باستقراض شدم و نتوانستم ادای دین کنم طلبکارم مرا زنجیر کرد و زد تا بایحال افتادم به پیند که خدام وطن در روم چگونه اجر میبرند

رعایا از شنیدن این واقعه خشمناک شده از جنگ کردن امتناع ورزیدند کنول با ایشان وعده داد که اگر بروید و محاربه کنید شکایت شما را میبخشوم و رسیدگی میکنم رفتند اما چون برگشتند کسی اعتنائی با ایشان نمود لهذا متعرضاً از شهر روم خارج شده

بالای کوه مقدس متخصص گردیدند و گفتند دیگتر نمیخواهیم به روم برگردیم مجلس سنا چون دید شهر خالی شد ده نفر از کنسولهای قدیم نزد ایشان فرستاد تا آنها را برگردانند یکی از کنسولها برای رعایا مثنی زد و گفت يك روز دست وبای انسان از کار کردن امتناع ورزیدند و گفتند چرا ما زحمت بکشیم و معده بخورد و بخوابد چون مدتی غذا بعمده نرسید تمام بدن ضعیف شد و دست و پا هم از قوت افتادند اکنون مجلس سنا هم در مملکت حکم معده را دارد و رعایا بمنزله دست و پا میباشند اگر عصبان کنند بخود صدمه میرسانند رعایا این نصیحت را پذیرفته به روم مراجعت نمودند و سنا وعده داد برای ایشان رؤسای مخصوص تعیین نماید تا ایشارا محافظت کنند

( وکلای رعایا ) بنا بر مسطورات فوق برای رعایا تعیین رؤسا نمودند و ایشارا وکیل الرعایا ( ۱ ) خواندند و ترتیب از این قرار بود که وکلای رعایا از میان خود طبقه پلب منتخب شوند و مدت یکسال دارای این رتبه باشند و وظیفه ایشان این بود که رعایا را در مقابل حکام و قضاة حمایت کنند و مساوت نمایند و حق مداخله در امور داشتند اگر کسی میخواست یکنفر از اهل پلب را دستگیر کند اگر چه دستگیر کننده کنسول بود وکیل الرعایا حق داشت مانع شود و هیچکس نمیتوانست با وکیل

مخالفت نماید وکلای رعایا مثل کنسولها در وقت حرکت یساولان مسلح نداشتند فقط یکنفر فرانس جلوایشان میرفت که مردم را پس و پیش کند لکن محتاج بزور هم نبودند زیرا که دین حامی ایشان بود یعنی هرکس با وکیل مخالفت میکرد خودش هدر و مالش مباح بود

وکلای رعایا مبیایست همیشه در شهر روم حاضر باشند و در خانه ایشان شب و روز باز باشد تا مردم همه وقت بتوانند نزد ایشان متحصن شوند ولی در خارج شهر روم هیچ قدرتی نداشتند و در آنجا کنسولها صاحب اختیار مطلق بودند

ابتدا بنا بود وکلای رعایا دو نفر باشند کم کم زیاد شدند و عده ایشان بده نفر رسید قدرت ایشان متدرجاً زیاد شد بدرجه که اگر مجلس سنا یا حکام و کنسولها میخواستند اقدامی بکنند که وکلای نمی پسندیدند ضمانت میکردند و همینقدر که میگفتند *Veto* ( یعنی من مانع هستم ) امر موقوف میشد کم کم اجازه حضور در مجلس سنا هم یافتند و عاقبت ذیحق شدند که مردم را در میدان جمع کنند و با ایشان مشاوره و مذاکره نمایند و از ایشان رأی بگیرند و در این حال وکلای رعایا در شهر روم تمام قدرت و اختیارات کنسولها را دارا بودند

( قصه کوریولان ) وکلای رعایا از بدو امر با کنسولها و پاتریسیتهای *iani* معتبر منازعه داشتند چنانکه معروف است که در عرض پست و شش

سال هفت تقر کنتول را مقصر کردند و از جمله حکایاتی که در این مورد نقل میکنند اینست که یکی از اعیان شجاع روم همواره بارعیا و وکلای ایشان عداوت داشت و او معروف به کوریولان (۱) بود بواسطه اینکه شهر کوریول (۲) را که در نزدیکی شهر الب واقع بود مسخر کرده و از قبایل ولسک گرفته بود در آن اوقات در روم قحط و غلا شد و مجلس سنا تهیه کندم کرد که مردم بدهد کوریولان برای اظهار عداوت خویش با رعایا موقع پیدا کرده گفت باید باین طبقه کندم ندهیم تا بمغزولی و کلای خود و نسخ این رتبه و منصب راضی شوند و کلای رعایا چون از این مسئله مطلع شدند کوریولان را مقصر خواندند و اسباب تبعید او را فراهم آوردند کوریولان نزد همان قبایل ولسک که سابقاً ایشانرا مغلوب کرده بود رفته گفت اگر بمن لشکر بدهد شهر روم را برای شما مسخر میکنم چنین صکر کردند و کوریولان با لشکری از قبایل ولسک تا نزدیکی شهر روم رفت و در این لشکر آشی هر جا باراضی و املاک رعایا مبرسید غارت میکرد رومیها پریشان خاطر شدند و کنسولها و کاهنین را نزد کوریولان فرستادند که خواهش کنند دست از تخریب وطن بردارد مفید نیفتاد عاقبت زنهای روم مادر کوریولان را برداشته بهت اجماع بجانب اردوی دشمن رفتند کوریولان چون مادر خود را در

( ۱ ) Coriolan ( ۲ ) Corioles



پیش و جماعتی از نسوان را در عقب او دید که اطفال او را با زوجه اش همراه می‌آوردند باستقبال ایشان رفت زوجه او میکریست و مادرش فقط این عبارت را گفت آیا با پسر خود روپرو شده ام یا با دشمن کوربولان چون این حرف شنید دقت کرد و لشکر ولسک را مراجعت داد و در غربت بسر برد تا مرگ او درآرسید و بعضی گفته اند چون قبائل ولسک دیدند کوربولان وعده را که بایشان کرده و ظاهر نمود او را بقتل رسانیدند

( داستان رجال عشره ) قوانین معموله شهر روم مکتوب و مدون نبود و علم به آن قوانین به پاتریسینا اختصاص داشت و چون حکام و قضات هم همه از آن طبقه بودند در موقع محاکمه بپیل خود و مطابق صرفه اعیان حکم میکردند و باین جهت رعایا بواسطه جهل قوانین مظلوم و مغبون واقع میشدند لهذا وکلای رعایا اظهار داشتند که باید قوانین را مدون نمود تا همه کس بتواند بر آن واقف شود بعد از کشمکش چند مجلس سنا این تکلیف را قبول کرد و سه نفر بممالک خارجه فرستاد تا قوانینی را که مناسب دولت روم باشد درک و اخذ کنند پس از آن ده نفر از پاتریسینا را انتخاب کردند تا قوانین جدید را بنویسند و در مدتی که اشتغال باین کار دارند حکومت با خود ایشان باشد یعنی کنسول و وکیل رعایا دوکار نباشد رجال عشره ( ۱ ) هر کدام يك روز

حکومت داشتند و ساولان دوازده گانه ملازم ایشان بودند یکسال گذشت و کار رجال عشره با آنها نرسید لهذا ده نفر دیگر منتخب شدند و اینواقعه در سنه ۴۵۱ قبل از میلاد واقع شد

( قانون الواح اثناعشر ) قولینی که رجال عشره مدون نمودند بر روی دوازده لوح سنگی نقش کردند و بمردم نشان دادند و بعد در کاپیتل ضبط کردند و آن قوانین مدتها مجری میشد و مرکب بود از عبارات موجز بی پیرایه و در حقیقت همان آداب و رسوم قدیمه رومیهارا با وجود خشونت بشکل قانون در آورده بودند مثلا پدر هر خانواده صاحب اختیار جان اولاد خویش بود یعنی حق داشت که چون متولد میشوند آنها را سر راه بگذارد و تا سه مرتبه میتواند ایشانرا بفروشد زن چون بمزاجت مرد درمی آمد بکلی در تحت اختیار او بود شوهر حق داشت او را طلاق دهد یا بکشد و کلبه زنها هجوقت آزادی و اختیار نداشتند چون دختر بودند در تحت تسلط پدر بودند چنانکه بدون رضای ایشان نمیتوانست آنها را شوهر بدهد و چون زن میشدند با اختیار شوهر درمی آمدند و اگر بیوه میشدند میبایست مطیع وارث شوهر باشند دیگر از قوانین مزبوره این بود که چون رومیها معتقد بسحر و جادو بودند مقرر بود که هرگاه کسی خرمن همسایه خویش را بطریق سحر و جادو بمزرعه خود ببرد او را بکشند اگر شخصی مقروض بود و نمیتوانست ادای دین نماید

قانون این بود که او را بانسمه یا زنجیری به بندند و بعد از دو ماه آنطرف رود تیر برده او را بفروشد و اگر طلبکار او متعدد باشد بدن او را قطعه قطعه کنند

حاصل کلام اینکه ترتیبات و قوانین تفاوت نکرد همینقدر شد که تمام مردم از قوانین مطلع شدند و اعیان و رعایا هنگام محاکمه و دوماقبل قانون یکسان گردیدند

( ختم عمل رجال عشره ) از قراری که گفته اند رجال عشره در سال دوم مثل سال اول خوب رفتار نکردند همه تابع رأی یکی که شدید العمل تر از سایرین بود و ایوس کلودیوس ( ۱ ) نام داشت گردیدند هر يك از ایشان دوازده نفر یساول ملازم خویش کرد که مجموعاً صد و بیست یساول داشتند و بواسطه ظلم و بد رفتاری مردم را رنجابیدند علاوه بر این وقتیکه تدوین قوانین انجام یافت و الواح اثناعشر حاضر شد دست از رتبه و منصب خود برداشتند و از حکومت کناره گرفتند تا بالاخره ایشانرا اخراج کردند و ختم عمل ایشان بواسطه شورش و انقلابی بوده که از آن مطلع نیستیم و فقط قصه در آن باب بما رسیده که از قرار ذیل است

ایوس کلو دیوس دختر یکی از رطایا را مسماء به ویرژی ( ۲ ) دید و باو مایل شد و خواست او را بگیرد دختر نامزد داشت و ممکن نمیشد کلو دیوس یکنفر کلباز را ورا داشت ادعا کند که

و برتری کنیز من است دختر و نامزد او هر چه نضرع و تعظم نمودند و برهان برای بطلان ادعا آوردند فایده نکرد زیرا که کلو دیوس خود حاکم بود پدر دختر بچنگ رفته و در شهر روم حاضر نبود چون این واقعه را شنید بروم آمد و بمحکمه رفت اما کلو دیوس او را مانع از حرف زدن شد او هم دست دختر خود را گرفته نزدیک تخت قصابی برد و کارد برداشته و برتری را کشت و باردوی چنگ مراجعت کرده و فقارا از سرگذشت خویش مطلع ساخت و ایشانرا بمصلیان وا داشت او دو بجانب شهر روم حرکت کرد و رجال عشره مجبور باستمفا گردیدند

( قانون مزاجت ) از قدیم الایام چنین رسم بود که رعایا حق نداشتند با اعیان مواسلت کنند رجال عشره هم این ترتیب را بطور قانون در الواح اثناعشر قید کرده بودند یکی از وکلای رعایا اظهار نمود که این قانون را خوبست منسوخ کنند و مواسلت اعیانرا با رعایا جایز نمایند از قراری که حکایت کرده اند مجلس سنا با این رأی سخت مخالفت کرد و عاقبت رعایا مجددا بکوه مقدس اعتزال جستند تا سنا مجبور شد مقصود ایشانرا بعمل آورد و از این جهت هم رعایا را با اعیان مساوی نماید ( سنه ۴۴۵ )

( رسیدن رعایا بمنصب طالبه ) وکلای رعایا توقع دیگر هم داشتند و آن این بود که اختصاص رتبه کنسولی باعیان منسوخ شود و رعایا هم حق داشته باشند که باین منصب برسند اما این مطلب مانع

مذهبی داشت باین معنی که اعیان مدعی بودند هر کس میخواهد به کنسولی منتخب شود باید اول دریاوزه او آداب تقال بعمل آید و بدون تقال انتخاب کنسولی جایز نیست از آنطرف تقال زدن در مورد اهل پلب شرعاً ممنوع است بنابراین نمیتوان رعایا را برای کنسولی نامزد کرد

چون برای کنسول شدن اهل پلب مانع دینی پیش آورده بودند و از دلجویی آن طبقه هم چاره نداشتند قرار دادند بعدها برای رؤسای سالانه عنوان دیگری اختیار کنند و در موقع انتخاب ایشان آداب تقال بجا نیاورند تا بتوان ایشانرا از اهل پلب نیز منتخب نمود این رؤسای جدید را فرماضرمای عساگر قرار دادند و ایشان را ( سرکرده لشکریان با اقتدار کنسولی ) ( ۱ ) نامیدند و ضمناً حاکی هم برای شهر روم معین میکردند ( ۲ ) ولی برای اینکه باز مزیت و شرافتی برای پاتریسینها باقی باشد منصب نازده با سم سانور ( ۳ ) جعل کردند و آنرا مخصوص اعیان قرار دادند و وظیفه این صاحبمنصبان جدید این بود که تعداد اهل روم را بنمایند و اسامی ایشانرا ثبت کنند و رتبه و طبقه ایشانرا مقید سازند و مالیه دولت را اداره کنند و مراقب حسن اخلاق و تهذیب مردم باشند ( سنه ۴۴۵ ) شغل کنسولی را بطریق مذکور تجزیه کردند ولی باز بعضی اوقات

( ۱ ) Tribuns des soldats avec puissance consulaire ( ۲ ) Préfet de la ville

( ۳ ) Censeur

کنسول هم همین می‌شد و همواره این رتبه باعیان اختصاص داشت عاقبت این انحصار نیز موقوف شد و قراردادند همه وقت یکی از دو کنسول از اهل پلب انتخاب شود و در این باب قصه هم نقل می‌کردند که خلاصه آن از اینقرار است

یک نفر از اعیان دو دختر داشت اولی را یکی از پازینه‌هاشومر داده بود که سولپیسوس ( ۱ ) نام داشت دومی را بزواجت یکی از اهل پلب در آورده و او موسوم به لیسینوس ( ۲ ) بود روزی این مرد و خواهر در خانه سولپیسوس بودند صدای دق الباب شنیده شد خواهر کوچکتر وحشت کرد و پرسید چه واقع شده دیگری خندید و گفت حادثه رخ نداده شوهر من کنسول است و هر وقت بخانه می‌آید حسب الرسم یک نفر بساؤل در پیش او با چوب در می‌زند خواهر کوچک از این رسم بی‌خبر بود خجل شد و مهموم گردید که چون شوهرش از رعایاست مرکز نخواهد شد که بساؤل حرکت کند پس دود دل خود را بیدر اظهار نمود مشارالیه باو وعده داد اسپانی فراهم آورد که شوهر او هم مثل شوهر خواهرش رتبه کنسولی برسد پس با داماد خویش در این باب اتفاق نمود و لیسینوس چون بوکالت رعایا منتخب شد بمجلس سنا تکلیف کرد که قانونی وضع شود که بعد ها یکی از دو کنسول از اهل پلب باشد سنا امتناع ورزید لکن مدت

ده سال لیبیوس بایکی از دوستان خویش سکتیوس ( ۱ ) همدست شده هر سال ا-باب فراهم آوردند که خودشان بوکاکت رعایا منتخب شوند و در این مدت همواره درمطالعه قانون - سابق الذکر یا فزردند تا عاقبت باترینها تمکین کردند و سکتیوس به کنسولی منتخب گردید ( سنه ۳۶۶ قبل از میلاد ) :

همان اوقاتیکه رعایا حق کنسول شدن را دارا شدند منصب جدیدی در روم تأسیس شد و به باترینها اختصاص یافت و آن منصب مدیر محکمه عدلیه بعبارة اخری رئیس دیوانخانه بود و ادرا پر تور ( ۲ ) می گفتند و دارای این منصب هنگام غیبت کنسولها میتواندست مجلس سنا یا مجلس ملی را دعوت بانفاد نماید و فرماقرمای لشکر شود

چیزی نکذشت که تمام امتیازات اعیان از میان رفت یعنی رعایا در رتبه سانور و پر تور و پتیف و اکور هم نسیج شدند و از جث مناصب و مشاغل دولتی مطلقا با اعیان مساوات پیدا کردند فقط امتیازی که برای اعیان باقی ماند مباشرت بعضی آداب قدیمه مذهبی بود که رعایا شرعاً نمیتوانستند متصدی آن شوند و حصول این مساوات بتدریج واقع شد و تا سنه - سیصد قبل از میلاد طول کشید و از آن بعد اختلافی که مابین مردم روم دیده میشد فقط از جث تمول و فقر و غنی بود ولی اشخاص مقروض مجبور به

کرو دادن تن خویش نمیشدند و طلبکاران نمیتوانستند ایشان را حبس کنند یا بفروشند

( انجمن طوائف ) در مدتی که اهل بلب با یازسینها تنازع داشتند وکلای رعایا یکنوع انجمن مخصوص علاوه بر انجمنهاییکه سابق شرح داده ایم تأسیس نمودند و آنرا انجمن طوائف (۱) میخواندند در موقع انعقاد آن هیئت تقال زدن و استیذان از ارباب انواع لازم نبود و وکیل الرعایا همبنددر روز انعقاد آنرا تعیین میکرد و آن میبایست روزی باشد که در شهر بازار دایر باشد برای اینکه رعایا در روم حضور داشته باشند پس در فوروم که محل بازار بود جمع میشدند و وکیل الرطایا مطلب را برای حضار تقریر و بیان میکرد و از ایشان رأی میخواست و میزان اجتماع مردم مبنی بر تقسیم محلاتی بود باین معنی که شهر روم را تقسیم بچند محله کرده بودند و اهل محل را بک طائفه میکفتند و اجزاء بک طائفه بهلوی یکدیگر مجتمع شده رأی میدادند و حکمی که از این قسم انجمن نتیجه میشد بلیسیت (۲) یعنی رأی عامه مینامدند

کم کم اعیان هم مجبور شدند احکام انجمن طوائف را قبول کنند و مقرر شد که اجرای این احکام هم مانند اجرای قوانینی که از انجمن ملی قدیم صادر میشد حتی باشد بمباراة اخری رأی



گاه ( بلیست ) با قانون عیناً يك حال پیدا کرد

فصل پنجم

— ( تسخیر ایتالیا ) —

از آنچه در فصول سابق بیان کرده ایم معلوم میشود که در ماهه هتم قبل از میلاد ملت رومی فقط دارای شهر کوچکی بود که روی نپه بالان بنا شده بود لکن در سال ۲۶۶ قبل از میلاد می پنیم همان مردم ملاء تمام شبه جزیره ایتالیا میباشند و از ابتدای خیال این تاجزیره سیسل را متصرفند و شهر روم یکی از بزرگترین بلاد دنیا شده است

بس قریباً در عرض باصده سال این تغییر در وضع رومیها پیدا شده و آن مردم در این مدت دائماً در جنگ بوده و در معبد زانوس که میبایست اوقات صلح بسته باشد همواره باز مانده و رومیها متعرض تمام قبایل ایتالیا شده و زد و خورد کرده در بسیاری از مواقع شکست خورده ولی عاقبت بر همه غالب شده و ایشانرا مطیع خویش ساخته اند اما تاریخ این جنگها بخوبی معلوم نیست و خود رومیها هم در آن باب جز بعضی امور مسلمه که مخلوط بافسانه های بسیار میباشد چیزی نمیدانستند

( تسخیر لاسیوم ) اول قومی که رومیها باقیاد آن پرداختند همسایه های خویش یعنی مردم لاسیوم بودند و از قرار معروف

این امر در قدیم یعنی زمانیکه دولت روم سلطنتی بوده صورت گرفته و بالای کوه اوانتن ( ۱ ) که از تلال سبعة شهر روم بود ممبیدی بود متعلق بربه النوع دیان و اهل بلاد سی کانه لاسیوم در آنجا آمده آداب و رسومی مذهبی بجا میآوردند و از جمله افسانه ها که در بارهٔ مقهور شدن قوم لاتن نقل میکردند یکی این بود که بعد از آنکه رومیها تارکن مغرور را اخراج نمودند مردم لاتن بحمایات او برخاستند و نزدیک دریچهٔ رزیل ( ۲ ) بارومبیا محاربهٔ بزرگی کردند و در اتسای این جنگ دو نفر دلاور دیده شدند که سوار اسب سفید بودند و پیشاپیش رومیها محاربه مینمودند و داخل اردوی دشمن شدند و لشکر روم را تخریص کردند تا بردشمن نفوق یافتند آنکاه سردار لشکر خواست به آن دو دلاور انعام و احسان کند لکن هر چه بختجوی ایشان پرداختند نیافتند و هاروز در شهر روم دو نفر جنگجو دیده شده بودند خون آلود و غبار آلود که حربهٔ خود را بر سر چشمه می‌نشستند و خبر فتح را بمردم میدادند و عقیدهٔ رومیها این بود که ایشان کاستر و پلوکس ( ۳ ) رب النوع بوده که بمعاونت مردم روم آمده و ادعا میکردند که در میدان جنگ هم در روی تخته سنگی نقش پای اسبی عظیم‌الجنبه دیده بودند و بنا بر این عقیده در شهر روم ممبیدی برای آن دو رب النوع بشکرانه بنا نمودند

بهر حال مابین رومیها و لاتن ها از قدیم معاهده و عقد اتحادی  
 بسته شده و بر روی ستونی از برنج منقوش بود باین مضمون که  
 تا آسمان بالای زمین وزمین زیر خورشید است مابین رومیها  
 و لاتنها صلح خواهد بود و دشمن یکدیگر را هم در خاک خود  
 راه نخواهند داد و باتمام قوی بهم معاونت خواهند نمود وغنایم  
 و فتوحات را بالسویه میان یکدیگر تقسیم خواهند کرد ( سنه ۴۹۳ )  
 ( افسانه پرسنا ) در همان اوقات پرسنا ( ۱ ) پادشاه شهر  
 کلوزیوم ( ۲ ) که از بلاد اتروسک بوده رومیها را مغلوب نمود و  
 شهر ایشان را محاصره کرد ولی عاقبت این جنگ معلوم نیست و  
 اقوال مختلفه روایت کرده اند از جمله یکی افسانه ذیل میباشد که  
 گفته اند غرض پرسنا از تعرض برومیها این بود که خانواده تارکن را  
 دوباره بسلطنت روم برساند و قتیکه بمخواست وارد شهر شود  
 یکنفر از دلاوران رومی موسوم به هراسیوس ککلس ( ۳ )  
 ( یعنی هراسیوس اعور ) به تنهایی در سر پل چوبی رود تیبر از  
 لشکر اتروسک جلوگیری کرد تا اینکه رومیها آن پل را خراب  
 کردند و راه ورود روم بر اتباع پرسنا بسته شد آنکاه هراسیوس  
 خود را برود خانه انداخته بشناوری بشهر رفت و مردم برای  
 او مجسمه برپا کردند پس از آن پرسنا شهر را محاصره کرد روزی  
 جوانی رومی موسوم به موسیوس ( ۴ ) مصمم شد خود را برای

نجات وطن فدا کند لهذا خنجری زیر لباس خویش پنهان نموده از شهر خارج گردید و داخل جماعتی که در اطراف پرسنا بودند شد اتفاقاً آنوقت یکنفر نزدیک شاه نشسته بلشکریان اتروسک موجب میداد موسیوس او را سلطان تصور کرد و بضرب خنجر بقتل رسانید دستگیرش کرده بحضور پرسنا بردند و در تحت استطاق درآوردند بشاه گفت میخواستم تورا بکتم سهو کردم اما بسصد نفر جوان رومی غیر از من هستند که عهد کرده اند تورا هلاک نمایند آنکاه برای اینکه پرسنا به پند که او از سرک و عذاب باک ندارد دست راست خویش را در آتشی که بجهت قربانی افروخته بودند گذاشت تا سوخت بدون اینکه هیچگونه اظهار تألم و کراهت نماید پرسنا از این حال متأثر شد و زسید و موسیوس را رها کرد و با رومیها مصالحه نمود و از آن بعد موسیوس را سولا ( ۱ ) یعنی اشل لقب دادند و قرار بر این شد که محض اطمینان پرسنا رومیها چند نفر دختر از نجیب زادگان خود باو کروکان دهند یکی از این دخترها مسماء به کللیا ( ۲ ) خویش را در رود نیبر انداخته بروم باز گردید و هموطنان او مجسمه او را ساخته در شارع عام نصب نمودند

( محاربات رومیها با قبایل واسک و اک و اهالی ویس ) همسایه رومیها در طرف مشرق قبایل کوهستانی اک بودند و در جانب جنوب

قبایل ولسک و در شمال غربی مردم شهر ویس ( ۱ ) واقع در نزدیکی رود تیر که از قوم اتروسک محسوب میشدند دولت روم قریب دو بیست سال با این قبایل در زد و خورد بود و غالباً لانهام که با رومیها عقد اتحاد داشتند ایشان معاونت مینمودند لکن تلریخ صحیح این محاربات بدست نیست فقط بعضی افسانه ها در خصوص دلاورانی که در آن موقع رشادت ظاهر ساخته نقل کرده اند

قصه معروفی که در باب جنگ با قبایل ولسک منقول است سرگذشت کوریولان میباشد که در فصل سابق بیان کردیم درباره زد و خورد با قوم اک هم افسانه سنیناتوس ( ۲ ) را نقل میکردند و میگفتند این سردار رشید با قبایل اک جنگها کرده و ایشانرا مغلوب نموده و لشکر روم را از مخاطره نجات داده و چندین دفعه رتبه کنسول و دیکتاتور یافته و معتبر ترین رجال روم شده و بقدری محبوب و محترم بود که او را پدر لشکریان میخواندند یک روز خیر رسید سپاهی که با قبایل اک مشغول جدال است محصور شده و عنقریب در تنگنای کوهستان گرفتار خواهد شد و کسیکه از عهده استخلاص ایشان بر آید سنیناتوس میباشد پس مجلس سنا آدم فرستاد تا او را بیاورند چون نزد او رفتند در زمین خود مشغول بیل زدن بود و قبائی مخفف در بر داشت محض اینکه فرستادگان سنا را بطور شایسته پذیرائی کند زوجه خویش را روانه کرد تا لباس رسمی

اورا بیاورد آنکاه دست و رو شسته لباس پوشید و ماه ویرین سنا باو اظهار داشتند که دولت روم تو را دیکتاتور نموده و باید مصجلا روانه شهر شوی چنین کرد و فردای آنروز تمام دکانین روم را بست و جمیع اهل شهر را اعلان کرد که هر يك با اسلحه و مقدار نانی که خوراك پنج روز باشد درشاندو مارس جمع شوند و هاتروز حرکت کرده و درعرض چهار ساعت با لشکریان شش فرسخ راه پیوده اطراف اردوی دشمن يك خندق حفر نمود و حصارى چوبى برپا کرد قبایل اک عصور شدند و مجبوراً سر تمکین پیش آوردند و سنسیناتوس لشکریان رومی را که از مهلهکه نجات داده بود بروم باز کردانید و چون خطری که برای وطن پیش آمده مرتفع شد بعد از بازده روز استعفا داد و دو باره بر سر اعمال روستائی خویش رفت ( سنه ۴۵۸ )

( تسخیر ویس ) قوم ویس یعنی جماعتی از اتروسکها که مرکز ایشان شهر مذکور بود یکی از مقتدر ترین اعداء رومیها بودند و شهر مستحکم ایشان پیش از چهار فرسخ از روم مسافت نداشت و همینقدر که از رود نیبر عبور میکردند باراضی رومیها میتوانستند صدمات زیاد وارد آورند و محاربات زیاد بین این دو شهر واقع شده و رومیها افسانه های متعدد در آن خصوص داشته از جمله یکی اینست .

یکی از خانواده های کثیر العدد روم خانواده فابیوس ( ۱ ) بود که سیصد و شش نفر پاتریسین و چهار هزار کلبان داشت و قتی مردم روم از کثرت قدرت این خانواده بیم کرده و ایشانرا از شهر خارج نمودند و این امر در زمانی واقع شد که با اهل ویس جنک داشتند خانواده فابیوس با آنکه مطرود شده بودند عزم کردند خود را فدای وطن کنند لهذا جیمآ بالای تپه نزدیک رودخانه کرم ( ۲ ) مقابل شهر ویس اقامت نمودند و از آنجا مکرر در اراضی مردم بلده مذکوره تاخت و تاز و غارت میکردند و عاقبت دشمن ایشانرا غافل گرفتار نموده همه را بهلاکت رسانید و از آن خانواده جز یک نفر که بسبب صغر سن در روم مانده بود کسی جان بدر نبرد ( سنه ۴۷۷ )

خلاصه عاقبت کار رومیها و اهل ویس بسختی کشید و لشکر روم بمحاصره آن شهر پرداختند تا آنزمان در روم رسم این بود که سپاهیان از خود خرج میکردند و در فصل زمستان جنک متروک میشد در این موقع دولت روم قرارداد لشکریان را بموجب دهند و در زمستان هم ایشانرا نگاه بدارند و محاربه را قطع نکنند بدین طریق مدت ده سال شهر ویس را در بند محاصره داشتند و بالاخره آنرا مسخر کردند و سکنه آنرا فروختند یا کشتند و خاکش را غارت نمودند و در این باب هم افسانه ذیل را نقل

میکردند که بعد از آنکه محاصره ویس ده سال طول کشید و آن شهر  
مسخر نشد یکی از اعیان روم را که کامیل ( ۱ ) نام داشت  
دیکتاتور معین کردند و او در زیر زمین راهی حفر نمود که از  
بیرون حصار ویس تا ارك شهر و معبد ژونن ربه النوع حافظ  
آن بلد میرسد پس بسپاه خود امر کرد بمحاصره شهر حمله ببرند  
چون محصورین مشغول دفع حمله رومیها شدند کامیل دسته از  
لشکریان را واداشت از آن راه زیر زمینی رفته بمعبد ژونن رسیدند  
در این وقت پادشاه شهر ویس برای ربه النوع قربانی کرده و  
استخراج کنندگان احکام غیبی مشغول بودند و رومیها این  
عبادت را از ایشان شنیدند که هر کس احشاء این حیوان مذبوح را  
قدیم ارباب انواع کند فیروز خواهد شد پس رومیها ناگاه  
فریاد برآورده بپاهو کردند و حضار معبد را ترسانیده گریزاندند  
و احشاء قربانی را ضبط کرده به کامیل تسلیم نمودند و او آداب  
قربانی را انجام داده فیروز شد و شهر را مسخر کرد ( سنه ۳۹۶ )  
بعد از این واقعه کامیل نذر کرد مجسه ژونن را بروم برد و  
معبدی را مخصوص او نماید اما هیچکس جرأت نمیکرد بمجسمه  
ربه النوع دست بزند طاقت کامیل بعضی نجیب زادگان رومی را  
بالسه فاخره حاضر نمود و از بت سوال کرد آیا راضی هستی  
روم بروی از بت صدا بلند شد که راضی هستم آنگاه خود



بنای حرکت گذاشت و از عقب سر رومیها رفت نیز میگویند کامل نذر کرده بود هر چه از شهر ویس غنایم بدست آورد عشر آنرا بمعبد اپلن بفرستد لهذا سباهیان را مجبور کرد عشر عابدی خویش را پس بدهند باینجهت با او عداوت پیدا کردند و تقصیر برای او تراشیده اخراجش نمودند و مشارالیه در وقت خروج باباب انواع التجا برده گفت اگر همشهریان من درباره من ظلم کرده باشند امید وارم اسباب پشیمانی ایشان فراهم آید

( حملات قبایل کلوا ) مملکتی که امروز معروف به فرانسه است در قدیم ایام کل ( ۱ ) نام داشته و سکنه آنرا کلوا ( ۲ ) می گفتند و این جماعت علاوه بر فرانسه حایه ناحیه را که در شمال شبه جزیره ایتالیا واقع و امروز جزء خاک ایتالیا محسوب میشود و رود پو ( ۳ ) در آن جاری است نیز متصرف شده بودند و رومیها باین مناسبت آنرا هم کل میخواندند الا اینکه چون خاک فرانسه بالنسبه برومیها در پشت جبال الب و ناحیه پو در پیش آن واقع است لهذا فرانسه را کل پشت کوه ( ۴ ) می گفتند و ناحیه پو را کل پیش کوه ( ۵ ) مینامیدند

در اوایل ماه چهارم قبل از میلاد یکی از قبایل کل که در کنار

( ۱ ) Gaule ( ۲ ) Gaulois ( ۳ ) Pô ( ۴ ) Gaule transalpine ( ۵ ) Gaule cisalpine

دریای آدریاتیک هزار گرفته بودند بشهر کلوزیوم که از بلاد انروسک بود جمله بردند و در این مورد رومیها از اهل آن بلد حمایت کردند و این امر بین قبایل کلوا و مردم روم تولید نزاع کرد و قبائل مزبور رو بشهر روم آوردند و دوکنار رودخانه البیا ( ۱ ) که قریب چهار فرسخ از روم فاصله دارد با رومیها تلافی نمودند و برحسب رسم خویش نمره برآوردند و حربه هارا بسپر زدند و بضرب شمشیر های طویلی که در دست داشتند پرداختند و چون رومیها تا آنوقت این قوم را ندیده بودند رعب کردند و هزیمت اختیار نمودند بسپاری از ایشان بقتل رسیدند جماعتی در رود تیر غرق شدند و بعضی بروم مراجعت کردند و این مغلوبی دوکنار رود البیا همه وقت در ذهن رومیها بود و روزی که این واقعه دوآن واقع شده روز نحس میدانستند و اقدام بکاری نمیکردند و تا مدتی مردم کل را مهیب ترین دشمنان خویش می پنداشتند باری بعدازآن وقعه رومیها درصدد محافظت شهر خود برنیامدند بزرگان و معتبرین بارک کاپیتل پناه بردند و سایر سکنه بیلااد مجاوره فرار کردند و مردم کل شهر روم را آتش زدند و کاپیتل را محاصره نمودند و درباب ختم این واقعه بااطلاع صحیح نداریم و عجیور بنقل بعضی افسانه ها هستیم از جمله حکایت کرده اند که وقتی قبایل کلوا وارد روم شدند

دیدند هیچکس دو شهر نیست فقط در دهلیز خانه ها بعضی  
یر مردها دیده میشدند که لباس سفید حاشیه قرمز پوشیده  
عصائی ازعاج بدست گرفته ساکت و بی حرکت روی کرسی عاج  
نشسته اند این جماعت کنسولهای قدیمی روم بودند که جان خود را  
فدا کرده بودند برای اینکه دشمنان ایشان مغضوب از باب انواع  
شوند کلاوا ها ابتدا متعرض این اشخاص نشدند تا اینکه یکنفر  
از ایشان دست بریش یکی از یر مردها برد او هم عصای خود را  
بسر او زد کلاوا ها متغیر شده تمام آن جماعت را بقتل رسانیدند  
و بعد شهر را هم آتش زدند آنگاه خواستند کاپیتل را پیورش  
بگیرند ممکن نشد لهذا آن را محصور نمودند و مدتی بدین حال  
باقی ماندند اما رومیها بیکه فرار کرده بودند کاپیتل را که سابقاً  
مطرود شده بود طلیده رئیس قراردادند و دیکتاتور نامیدند  
و او مهابای استخلاص کاپیتل کردید و جوانی رومی در صد برآمد  
که متحصنین کاپیتل را از مسئله مطلع سازد تا در مقابل دشمن  
یاداری کنند لهذا از طرفی که کوه کاپیتل بسیار صعب الوصول  
بود و کلاواها مراقبت آنرا غیر لازم میدانستند بالا رفت و خود را  
بارک رسانید و مقصود را حاصل کرد اما کلاواها اثر پای او را  
دیدند و شبانه از همان راهی که او رفته بود رفتند و بیالای کاپیتل  
رسیدند و کسی هم ملتفت نشد لکن قازهای متبرک معبد زون  
چون صدای پا شنیدند بنای بال زدن و فریاد کردن گذاشتند و

رومیا آمدند به پشند چه واقع شده ، اول کبک باکلوها ملاقات کرد مانلیوس ( ۱ ) بود و با سیر خود یکنفر از ایاترا سرتگون نمود و همراهش نیز سایرین را سرازیر کردند بدینطریق مانلیوس کاپیتل را از دشمن حفظ کرد و بینواسطه او را کاپیتلینوس ( ۲ ) لقب دادند اما عاقبت چون آذوقه متحصنین کاپیتل تمام شد مجبور به تسلیم گردیدند و باکلوها شرط کردند که یک خروار طلا با آذوقه و وسایل حمل و نقل بایشان بدهند و ایشان دست از شهر روم بردارند کلوها راضی شدند اما در وقت وزن کردن طلا وزنه های غلط بکار بردند رومیها مدعی شدند که این وزنه ها زیاده از آن مقداری است که ما باید بدهیم رئیس کلوها شمشیر خود را هم در ترازو گذاشت و پروزنه ها اضافه کرد و گفت مغلوبین عاجزند ( ۳ )

نیز نقل میکردند که رومیها آنچه به کلوها داده بودند پس صکرفتند بدینطریق که کامیل آمد و گفت وطن را با آهن ( یعنی شمشیر ) باید نجات داد نه با طلا پس با قبایل کلوها محاربه کرده ایشانرا شکست داد و بهلاکت رسانید

آنچه مسلم است اینست که کاپیتل سالم ماند و شهر روم خراب شد و رومیها مجبور شدند آنرا معجلا با چوب و خشت دوباره بسازند و بعد از آن هم باز مدتها قبایل کلوها در جبال آیین مفر

داشتند و مزاحم رومیها بودند و با دشمنان ایشان همدست میشدند و مکرر بنارت و جیاول اطراف روم میرفتند و رومیها در آن موارد از همه کار دست میکشیدند و جمیعاً مسلح و مهیای محاربه میکردیدند و زیاده از پنجاه سال حل بر این منوال بود و از آن وقایع خبر صحیحی بدست نیست جز قصه های چند که رشادت بعضی از رومیها را حکایت میکند از جمله معروف بود که یکنفر مانلبوس نام وقتی بایکی از شجمنان کلوا ها که بسیار قوی هیکل بود جنگ تن به تن کرده او را بقتل رسانید و کردن بند او را درآورده در کردن خویش کرد و باین مناسبت او را ترکواتوس (۱) لقب دادند زیرا که کردن بند را بزبان رومی ترکوس (۲) میکفتند نیز حکایت میکردند که یکنفر رومی موسوم به والرئوس (۳) بایکی از مردم کل جنگ تن به تن کرد دوین منازعه کلاغی آمده روی مخفر مرد کلوا نشست و منقار و بال خویش را بصورت او زد و او را طاجز کرد و والرئوس باینجهت بر او غالب شد و ملقب به کرویوس (۴) گردید و این کله بزبان رومی بمعنی کلاغ است خلاصه رومیها در اثنای زد و خورد با قبایل کلوا انقباد طائفه ولسک را نیز کامل و مسلم ساختند و بلاد ایشانرا خراب کردند و به تسخیر ولایت کامپانی پرداختند .

( انقباد اقوام لاتن ) دو این وقت اقوام لاتن که با رومیها عقد

( ۱ ) Torquatus ( ۲ ) Torques ( ۳ ) Valérius ( ۴ ) Corvus

اتحاد داشتند با ایشان بنای مخالفت گذاشتند و محاربه شدیدی در بین واقع شد ( سنه ۳۴۰ ) لکن از وقایع آن جز افسانه چیزی بدست نیست مثلاً نقل کرده اند که علت این نزاع آن بود که لاتنها چون با رومیها متحد بودند در محاربات و مخاطرات با ایشان شرکت داشتند لکن در حقوق با رومیها مساوی نبودند و در امور دولتی مداخله نمیتوانستند بکنند لهذا آدم بمجلس سنای روم فرستادند و گفتند باید بعد از این یکی از کنسولها و نصف اعضای سنا از قوم لاتن باشند مانلبوس کنسول از شنیدن این حرف بسیار غضبناک شد و گفت اگر یکنفر لاتن یا بمجلس سنا بگذارد او را با خنجر هلاک خواهم ساخت بنا بر این کار بجنک کشید و قریب کوه وزوو ( ۱ ) محاربه واقع شد و نزدیک بود لشکر روم مغلوب شود یکی از کنسولها که دسبوس ( ۲ ) نام داشت مصمم شد جان خود را برای پیشرفت کار رومیها فدا کند زیرا که اعتقاد آن مردم این بود که اگر از میان قومی یکی فدائی شود ارباب انواع از آن قوم خشنود میشوند و ایشانرا منصور بگردانند لهذا دسبوس یارچه بر سر کشیده حربه خویش را بر داشت و سوار اسب شده ارباب انواع را بشهادت گرفت که من خود را قربانی سپاه روم کردم آنکاه بصف دشمن حمله برد و بهلاکت رسید لکن جانبازی او همشهریانش را قانع

### گردانید

حاصل کلام اینکه دولت روم اقوام لاتن را هم مطیع و منقاد خویش کرد و اجتماع ایشانرا بهم زد و غدغن کرد که بعد ها انجمن نداشته باشند و با کسی عقد اتحاد نبندند و محاربه نمایند ( سنه ۳۳۸ )

( جنک با قبایل سامنیت ) قبایل کوهستانی سامنیت با رومیها در جنک با کلوهاها و طوائف ولسک متفق و شریک بودند لکن در سر ولایت کامپانی با یکدیگر اختلاف پیدا کردند و آن ناحیه بود بسیار حاصلخیز و شهر کاپو که کرسی آن محسوب میشد بواسطه ثروت و مکنت معروف بود سکنه این شهر مایل شدند که در تحت حکومت روم درآیند سایر بلاد کامپانی که با ایشان موافق نبودند جنگجویان سامنیت را بکمک خود طلیدند و این امر منشأ نزاع بین قبایل سامنیت و رومیان گردید و این نزاع متجاوز از بیست سال طول کشید ( از سنه ۳۲۶ تا سنه ۳۰۴ قبل از میلاد ) و سامنیتها مقاومت شدید کردند و بعضی اوقات هم کار بر رویها سخت شد و محاربات بین این دو قوم هم در لاسیوم واقع شده هم در کامپانی و هم در اپولی ( ۱ ) عاقبت رومیها تفوق یافتند و در ولایت سامنیتها داخل شدند و ایشانرا مغلوب کردند و مجبور بمصالحه نمودند و بلاد کامپانی و قبایل کوهستانی

آن نواحی را هم طوعاً و کرهاً در عقد اتحاد خویش هر آوردند از جمله وقایعی که رومیها در خصوص محاربات مذکوره نقل مینمودند این بود که وقتی کنسولهای رومی بی احتیاطی کرده در بین سوق عسکر در ممبر با ریکی موسوم به فروش کدین ( ۱ ) گرفتار شدند و راه بر لشکریان روم از پس و پیش بسته شد طوری که مطلقاً دو تحت اختیار دشمن درآمدند اما رئیس سانیتهای که معرفت بطبع و احوال رومیان نداشت آسیبی بایشان نرسانیده با کنسولهای رومی عهد کرد لشکر روم را مرخص کند بشرط اینکه رومیها هم عساکر خویش را از ولایت سامنیوم ( ۲ ) ببرند و متعرض آن ناحیه نشوند و شصت نفر از نجیب زادگان خود را بطور کروگان نزد ایشان بگذارند

آزمان مردم ایتالیای رسم داشتند که هرگاه لشکر دشمن تسلیم میشد به نشانهٔ عجز و مقهوری ایشان آدانی بعمل میآوردند و آن این بود که دو نیزه را بر زمین قائماً نصب کرده نیزهٔ ثالثی بالای آن دو قرار میدادند و باین طریق دروازهٔ میساختند و لشکریان مغلوب را وارد میداشتند که سر خود خم کرده از زیر آن دروازه بگذرند ( ۳ ) آنگاه اسلحه و اسباب و هر چه داشتند ضبط میکردند رئیس قبایل سامنیت با رومیهای گرفتار در فروش کدین همین رفتار را کرده ایشانرا بشرایط سابق الذکر مرخص نمود اما در

( 1 ) Fourches Caudines ( 2 ) Samnium ( 3 ) Passer sous le joug



دولت روم بستن معاهده فقط حق دولت روم بود و مجلس سنا  
 تعهدی را که کنسولها از جانب خویش کرده بودند نپذیرفت و  
 اظهار کرد که کنسولها از حد خود تجاوز نموده و آن معاهده  
 باطل است و برای اینکه بصورت ظالم این کار خلاف عهد محسوب  
 نشود کنسولهای آن عهد را کرده بودند زنجیر نموده با کاهنین  
 موسوم به فیو ( ۱ ) که وظیفه ایشان اعلان جنگ بود باردوی  
 سامنیا فرستادند و کهنه مذکور گفتند چون این اشخاص بدون  
 اجازه ملت رومی با شما معاهده نموده هم بوطن خانات کرده  
 هم بشما ضرر رسانیده اند ما ایشانرا تسلیم شما میکنیم آنگاه  
 یکی از آن کنسولها لکدی یکی از آن کاهنین زد و گفت من  
 اکنون از قوم سامنیت محسوب میشوم و بواسطه لکدی که  
 برخلاف قاعده بتو زدم و توهین نمودم دولت روم ذیحق شد که  
 با سامنیتها ترك مصالحه کند رئیس قوم سامنیت این حرکت را  
 بازیچه دانسته وظای عهد را مطالبه نمود اما رومیها بحاربه پرداختند  
 و طاقت غالب شدند

چند سال بعد از آنکه سامنیتها مغلوب و مطیع رومیان گردیدند  
 مجدداً سر بلند کردند و ایندفعه قبایل اتروسک و لوکانین ( ۲ )  
 و امبرین و ساین نیز با ایشان همدست شدند و لشکری هم از  
 قبایل کلوا رو بجانب روم کرد و بنا بر این آن دولت گرفتار

مخاطرهٔ عظیم کردید و از فراری که قتل میکردند در این جنگ هم  
دسیوس نائی برای استخلاص هموطنان مانند پدر جان خود را  
فدا کرد و حاصل کلام اینکه لشکریان روم در ولایت قوم سامنیت  
ناخت و تاز و خرابی فوق العاده کردند و جنگجویان آنها را  
تماماً بهلاکت رسانیدند و آخر الامر قوم مزبور را مطیع و منقاد  
نمودند ( سنه ۲۹۰ )

تقریباً مقارن همان اوقات رومیها قبایل ساپین کوهستان را هم  
مطیع ساختند و قوم اتروسک را نیز کاملاً مغلوب و مقهور نمودند  
و با طاقهٔ کلوا زدو خورد ها کرده عاقبت محاربهٔ شدیدی بین  
ایشان واقع شد و طلواها تماماً بقتل رسیدند چنانکه رومیان میگفتند  
تلافی شکست آنها را کردیم و یکنفر از بازماندگان کسانیکه در آن  
جنگ بر ما غلبه نمودند زنده نگذاشتیم و این واقعه در سنه ۲۸۳  
قبل از میلاد اتفاق افتاد و در اینوقت رومیها تمام شبه جزیرهٔ  
ایطالیا را مسخر نموده بودند غیر از قسمت جنوبی آن که در  
تحت تصرف یونانیان بود

( جنگ رومیان با پروس ) معظمترین بلاد یونانی ایطالیا شهر  
تارانت ( ۱ ) بود و بندر خوبی داشت و مردم آن در صنعت و  
تجارت دارای مقامی بودند و ثروت و ثمولی حاصل کرده زندگی  
خویش را بیش و عشرت میکردانند و خود را قومی با قدرت

و شوکت مبدالتند وقتی رومیها سفاین چند در دویا انداخته آنها را از مقابل شهر تارانت عبور دادند این امر بر مردم آن بلد کران آمد و بر آن سفاین حمله کرده بعضی را غرق نمودند و در برخی از نقاط متعرض رومیها شدند مجلس سنا سفرا به تارانت فرستاده مطالبه تلافی و غرامت نمود اما چون سفرای روم خواستند در مجمع عمومی اهل تارانت تکلم و تقریر مطلب نمایند مردم بنای خنده و استهزاء ایشان گذاشتند و یک نفر مسخره لباس رئیس سفرای روم را ملوث کرد و او گفت هر چه میخواهید بخیدید اما لوث لباس من بخون شما نشسته خواهد شد خلاصه دولت روم بمردم تارانت اعلان جنگ کرد و آن قوم چون عادت بمحاربه نداشتند پیروس ( ۱ ) پادشاه ایر ( ۲ ) را که در جانب دیگر دریای آدریاتیک بر قومی جنگجو سلطنت داشت بکمک خود طلیدند ( سنه ۲۸۱ )

پیروس بشجاعت و کفایت معروف بود و مقدونیه را مسخر کرده و در آسیا نیز محاربات نموده و نسب خویش را هم به آئیل ( ۳ ) که دلاور معروف جنگ ترا ( ۴ ) میباشد میرسانید و از قراری که نقل کرده اند خیال داشت ایتالیا و جزیره سبیل را بگیرد بعد تمام مغرب زمین را تا دریای محیط مسخر نماید بهر حال با پیست و پنجهزار نفر و بیست زنجیر فلز آسبانی حرکت کرده

وارد تارانت شد و حکم کرد جوانهای آن شهر هم داخل قشون او شوند و برای اینکه ایشانرا از فرار ممانعت کند دروازه های شهر را بست و تملنا خانه ها را موقوف نمود و سکنه را بمشقه های نظامی و اعلاشت

رومیا بموجب عقیده دینی میبایست قبل از اقدام بمطارتۀ قومی بتوسط کهنه فسیو بطریق که در فصل سوم مذکور داشته ایم به آن قوم اعلان جنگ نمایند لهذا در این مورد برای ایشان مشکلی پیش آمد زیرا که بین رومیا و ولایت پیروس دریا حایل بود و اجرایی آداب مذکور ممکن نمیشد آخرالامر تدبیری اندیشیدند و آن این بود که یکی از لعل اپیر را که از اردوی پیروس فرار کرده بود و او داشتند در ایتالیا قطعه زمینی خرید پس آن زمین را جزء خاک اپیر محسوب داشتند و کاهن را آنجا فرستادند تا زوین خویش را انداخته جنگ را اعلان نماید

تلافی خرقین نزدیک شهر هراکله ( ۱ ) واقع شد و هر دو جانب سخت کوشیدند پیروس بشوۀ اسکندر کبیر جنگ میکرد و چون غلهای او هم بمیان آمدند رومیان که آن جوان را ندیده بودند بوحشت افتادند و اردوی خود را گذاشته فرار کردند پیشرفت با پیروس شد اما از همراهانش جمع کثیری بهلآت رسیده بودند چنانکه معروف است که بعد از ختم عمل پیروس گفت اکر

بخواهم يك فتح ديگر بهمين قسم نصيب من شود بايد تنها به اير مراجعت نمايم نيز ميگويند وقتيکه يروس بميدان جنگ بتماشاى مقتولين رفت ديد تمام روميها از پيش مجروح شده يعنى هيچك پشت بدشمن نکرده اند بعد از آن باسراى رومى تکليف کرد که اگر خدمت مرا قبول کنيد شما را آزادي میدهيم هيچکدام از روميها آن آزادي را بخود روا نداشتند

چندی بعد يروس با روميها بناى مذاکره صلح گذاشت و واسطه بين او و دولت روم يکنفر از دانشمندان يونان بود موسوم به سيناس (۱) و از قرار معروف اين شخص هدايا و تحف برای اعضاى سنا و زوجات ايشان برده بود اما هيچک فريفته نشدند و قبول نکردند و چون دو مجلس روميها تکليف مصالحه نمود يکي از مشايخ روم که کور بود با کمال زحمت خود را بمجلس رسانيده بشدت و حرارت برخلاف مصالحه صحبت کرد و گفت اول يروس بايد از ايطاليا يرون رود بعد گفتگوى صلح کند مجلس سنا هم به سيناس حکم کرد هم امشب بايد از روم خارج شوى و سيناس چون نزد يروس رفت گفت مجلس سنا را من مانند جمعى از سلاطين يا قم و چين مى پندارم که محلوه با روميان جايز نيست زيرا که عده ايشان کثير و شجاعان به کمال است

در بهار سال بعد پیروس شهر آسکولوم (۱) را محاصره کرد  
کنسولهای رومی با هفتاد هزار نفر با وحله بردند ولی ایندفعه هم  
فیلهای پیروس مانع پیشرفت ایشان شدند و تدبیری که برای دفع  
فیلها اندیشیده بودند مفید نیفتاد یعنی سپید عراده جنکی تهیه  
کرده مشطهای قیر اندود به آنها نصب نموده بودند که دود و  
بوی آن فیلها را عاجز نماید اما پیروس بالای هر فیل کانداری  
نشانیده بود و ایشان سائین عراده های رومی را بضرب تیر  
بکشتند و آنها را از کار انداختند چون شب شد طرفین دست از  
کار زاور کشیدند و پیروس از این محاربه ملول شد و چون مردم  
سبیل از او در مقابل کارناژها استعانت میجستند ایطالیا را رها  
کرده به آن جزیره رفت حکایت کرده اند که طیب پیروس به  
کنسول رومی تکلیف کرده بود که اگر بخواهی من پیروس را  
مسموم میکنم فابریوس (۲) کنسول این حرکت را خلاف  
جوایز مردم دانسته پیروس را از مسئله مطلع ساخت او هم در  
عوض تمام اسرای رومی را بدون مطالبه فدیة مرخص نمود  
در زمان غیبت پیروس رومیها تمام طوائف جنوبی ایطالیا را متفاد  
ساختند و ولایت سامنیها را غارت نمودند  
پیروس بعد از دو سال توقف در سبیل با ایطالیا مراجعت کرد و  
در نزدیکی شهر بنوان (۳) باز بالشرک روم محاربه نمود اما

رومیا طریق دفع فلها را یافته بودند یعنی تیرهای مشتعل بجانب آنها مینداختند و آنها را رم میدادند لهذا سپاه پیروس را عقب زدند و اردوی او را ضبط کردند ( سنه ۲۷۵ )

دو سال بعد پیروس در یونان در محاصره شهر آرکس (۱) بواسطه باره خشکی که پرزنی بر سر او انداخت بهلاکت رسید و لشکریانی که در نارانت بطور ساخوی گذاشته بود آن شهر را تسلیم رومیا کردند آنگاه بعد از زدو خوردی چند که در کوهستانها واقع شد دولت روم صاحب اختیار تمام شبه جزیره ایطالیا گردید ( سنه ۲۶۶ )

### — فصل ششم —

— ( ترتیبات لشکر روم ) —

سابقاً مذکور داشته ایم که در شهر روم معبدی بود منسوب به زانوس رب النوع و بنا بر این بود که هر وقت دولت روم جنگ دارد در معبد زانوس مفتوح باشد و هنگام صلح و امنیت بسته شود و از بدو بنای آن تا بانصد سال در معبد باز ماند و در این مدت فقط چند سال معدود مسدود بود و بنا بر این مردم روم تمام آن اوقات مشغول محاربه بوده و جمیع ملل واقوام ایطالیا را مقهور و منقاد خویش نموده اکنون میخواهیم بدایم ترتیبات جنگی و لشکری این ملت چگونه بوده که باین مقصود نایل گردیده است

( ترتیب قدیم لشکر روم ) در اوایل امر لشکر روم مانند قشون سایر اقوام لاتن و یونانی بوده است و تیکه جنگی شروع میشد سلطان و بدها کنسولها احضار قشون میکردند و تمام رومیها میبایست برای خدمت نظامی حاضر باشند و بخرج خود اسلحه و لوازم سفر جنگی را فراهم آورند مقام هرکس در سپاه بسته بپیمان تمول او بود آنها که از همه بیشتر مکنت داشتند سوار بودند ( ۱ ) و کسانیکه استطاعت فراهم کردن لوازم جنگ نداشتند خارج از اصل قشون محاربه میکردند و بدشمن سنک یاتیر مباداختند و موسوم به ولت ( ۲ ) بودند

سپاه حقیقی منظم روم پیادگانی بودند که میتوانند تپه لوازم جنگ را بجاوند و آن سپاه را لژیون ( ۳ ) میگفتند در زمان سلاطین تمام لشکر روم یک لژیون بوده بده هر کنسولی یک لژیون در تحت فرمان داشت و کم کم هر چه عده نفوس ملت روم زیاد شد بر عده لژیونها هم اضافه کردند

هنگام جنگ سپاهیان روم مثل یونانیها صفوف مترا که تشکیل میدادند یعنی پهلوئی یکدیگر قرار میگرفتند و نیزه های خویش را در پیش نگاه میداشتند و سعی میکردند که لشکریان دشمن را عقب بنشانند حربۀ تمام سپاهیان روم یکسان بود یعنی یک نیزه و یک شمشیر کوتاه عریض داشتند اما اسباب دفاع ایشان یکسان



نیبود و آنها که از این جث مکمل تر بودند در صفوف جلو قرار  
مبکرفتند و کلبه پیادگان از روی میزان استطاعت و تمول منقسم  
به پنج دسته میشدند دسته اول دارای اسلحه کامل بودند و آن  
عبارت بود از مغفر و جوش و زانو بند و سپر دسته دوم  
مغفر نداشتند و دسته سیم مغفر و زانو بند هر دو را فاقد بودند  
دسته چهارم و پنجم بطور ولت خدمت میکردند  
احضار سپاه در بهار واقع میشد و در فصل زمستان لشکریان را  
مرخص میکردند که در پی کارهای خود روند

تأسیس ترتیب مذکور در فوق را رومیها به سرویوس تولوس  
نسبت میدادند هنگام محاربات با قبایل کلوا و سامنیها آن ترتیب  
تغییر کرد ولی بدستی معلوم نیست چه وقت و کدام کس  
وضع را تبدیل داد بعضی امر را راجع به کامل مینمودند بهر  
حال اطلاع صحیح ما از وضع لشکریان روم از مانته دوم قبل از  
میلاد میباشد و آن از قراری است که اجمالا در ذیل مذکور  
میداریم

( ترتیب لشکر روم در مانته دوم ) رعایت تمول و تقسیم طبقات  
از میان رفته و لشکریان از دولت مواجب و اسلحه مبکرفتند لکن  
باز کسانی که بکلی فقیر و بی بضاعت بودند ( ۱ ) از شرف سربازی  
محروم بودند هر یک از افراد ملت روم از سن هفده تا سن چهل

و شش مکلف بود که همراه او را برای خدمت نظامی احضار کنند اطاعت نماید اگر سوار بود اقلاً در ده جنگ میبایست خدمت کند و اگر پیاده بود در بیست جنگ و مادام که باین مقام نایل نشده در تحت فرمان سردار بود لکن تجهیز سپاه و وقت معین نداشت فقط در موقع ضرورت واقع میشد و در آن صورت کنسول بتمام افراد ملت حکم میکرد در کاپیتل حاضر شوند آننگاه از هر يك از طوائف سی و پنج گانه روم برای هر لژیون یک نفر اختیار میکردند و این عمل را چندان مکرر مینمودند که عدد سپاهیان لژیونها کامل شود و چون این مقصود حاصل میشد تمام لشکریان قسم یاد میکردند که از اطاعت سردار سر نه بچند و تا او ایشانرا مرخص نکند از جمع خارج نشوند

عدد سپاهیان يك لژیون از چهار هزار و دویست الی شش هزار نفر بود بدو آده قلیلی از سواران هم که عبارت از جوانهای متمول بودند نیز با هر لژیون همراه بودند بعد ها ایشانرا سرداران بعنوان صاحب منصب ملازم خویش قرار دادند و سوارانی که در لشکر رومی خدمت میکردند منحصر شد بکسانی که از ملل خارجه داخل سپاه روم میکردیدند هیچ دسته قشون رومی کمتر از يك لژیون نماند و هر کنسولی اقلاً دو لژیون و گاهی هم بیشتر در تحت فرمان خود داشت

بعد از آنکه ایتالیا مسخر رومیان شد قبایل مجاور روم را نیز

مجبور کردند داخل لشکر رومی شوند و آنها را متحدین ( ۱ ) خویش مینامیدند فراهم کردن لشکریان متحدین و ادای مواجب و تمین صاحب منصبان ایشان با خود آن اقوام بود لکن فرمانفرمائی ایشان به سردار رومی تعلق داشت و کم کم عدد سپاهیان متحدین با عدد لشکریان رومی برابر بلکه زیاده کردید و از ماه سیم قبل از میلاد رومیها جنگجویان خارج از ایتالیا را هم بمخدمت خود قبول میکردند و آنها را دسته های جداگانه قرار میدادند و معاونین ( ۲ ) خویش میخواندند و ایشان با حربه های عادی خود جنگ میکردند و مجبور باختبار حربۀ رومیان نبودند

هنگام جنگ لژیون رومی منقسم به سه صف میشد و بین آنها فاصله زیادی بود و هر صف را هم تقسیم بده قسمت ( ۳ ) مینمودند در هر دسته شش نفر پشت سر یکدیگر میایستادند و بین یکدسته و دسته های پیمین و بسار آن اقلا بقدر طول دسته فاصله میدادند دسته های صف دوم هم شش نفر پشت سر یکدیگر قرار میکردند و این دسته ها محاذی فواصل بین دسته های صف اول میایستادند دسته های صف سیم هم بالنسبه بدسته های صف دوم همین قسم قرار میکردند آنکاه صف اول شروع بمحاربه میکردند نیزه های بلند باریک خود را بجانب دشمن میانداختند و بسوی او شتافته با شمشیر بنای زدو خورد را میکشاستند اگر تاب مقاومت

نمی آوردند عقب نمی نشستند و در فواصل بین دسته های صف دوم واقع میشدند و دسته های مزبور پیش رفته بمنزعه میرداختند و آنها هم اگر مجبور بمقرب نشینی میشدند دسته های صف سیم پیش می آمدند و زبده و نخبه جنکجوبان رومی آنجا بودند و با نزه های محکم کار را تمام میکردند و لشکریان متحدین دوجناحین لژیونها جا داشتند

ترتیب مذکور این مزیت را داشت که هرگاه زهینی که لشکر در آن حرکت میکرد نا هموار بود سپاهیان برآکنده نمی شدند و نظام بهم نمیخورد و چون تمام لژیون جمع واحد نبود و بدسته های متعدد منقسم میشد حرکت دادن آن اشکال نداشت و در هر موقع بهر طرف لزوم پیدا میکرد میتوانند سپاهیان را متوجه سازند ولی عمده پشرفت لشکر رومی بواسطه پیادگان بود و سواران رومی چندان استحکامی نداشتند و نمیتوانستند بهیئت اجماع بدشمن حمله ببرند و کاوی بسازند

حرکت کردن سپاه رومی غالباً باین طریق بود که در مقدمه نخبه لشکریان متحدین پیش میرفت و بعد از آن متحدینی که در یکی از جناحین بودند و در مرتبه سیم یکی از لژیونها و پشت سر او بار و بنه آن و در مرتبه چهارم لژیون ثانی و بار و بنه آن و در مرتبه پنجم متحدین جناح دیگر و هر یک از لژیونها و جناحین بنوبت یک روز پیش میافتادند و یک روز پس و اگر بهم حمله

دشمن را داشتند شکل مربع اختیار میکردند یعنی بار و بنه را وسط میگذاشتند و يك لژیون در جلو و يك لژیون در عقب و جناحین هم در طرفین قرار میکردند

هریک از سپاهیان میبایست اسلحه خود را بایک قدح و يك تیر و يك چوب و آذوقه هفده روز خویش حمل نماید و چادرها و خیمه ها را بار دواب مینمودند و عراده بکار نمیدادند و باینواسطه سهل تر و سریع تر از قشونهای سایر ملل قدیمه میتوانستند حرکت کنند .

هروقت سپاهیان روم برای استراحت در بیابان توقف مینمودند بجهت اینکه ناگاه کرفتار حمله دشمن نشوند قلعه فوری ترتیب میدادند که عبارت از اودوی ایشان بود و برای این کار هم آداب دینی معین داشتند بکنفر کاهن دو خط مستقیم روی زمین نصب میکرد بطوری که احداث زاویه قائمه بنمایند در محل تقاطع آن دوخط جویی با بیرق سفیدی نصب مینمودند و در آنجا که مرکز اردو بود خیمه سردار را میزدند و در اطراف آن مربعی رسم میکردند شصت متری و مکان متبرک مذبح و دیوانخانه و خزانه و نظارتخانه و بازار یا محل اجتماع لشکریان را درموقع احضار سردار آنجا قرار میدادند بعد از آن بکنفر صاحب منصب محوطه خارجی اردو را بشکل مربع رسم مینمود سپاهیان چون بمکان اردو میرسیدند بیلها برداشته در چهار طرف اردو خندق عریض

و عمیق حفر میکردند و خاک آنرا بدرون ریخته خاکریزی ترتیب میدادند و بالای آن چوبها نصب کرده آنها را بهم می بستند و باین طریق اردوی ایشان دارای حصاری و خندق میکردید و در وسط هر يك از اضلاع مربع يك دروازه قرار میدادند و میان اردو يك كوجه میدادند بمرض سی متر که اردو را دو قسمت میکرد خیمه سردار را در جایی میزدند که جانب دشمن بود همچنین خیمه های صاحبمنصبان معتبر و سپاهیان نخبه و معاونین را و دو نیمه دیگر اردو از یونهای رومی و جناحین که از معاونین بودند قرار میکردند و بین آنها هم يك كوجه بود و خیمه ها را دو بدو در يك خط مستقیم میزدند و پشتهای آنها بیکدیگر بود و درها بطرف كوجه های فرعی باز میشد که منتهی بکوجه اصلی میکردید و برای مرده بکفنر يك خیمه میزدند و در اردوها مکان لشکریان تغییر نمییافت بکنند و بمحض ورود هر کس میدانست کجا باید برود و مثل این بود که سرباز خانه خود را همه جا همراه داشتند مابین خیمه ها و حصار اردو هم فضائی بمرض چهل و پنج متر باز میگذاشتند و دواب و مواشی که بطور غنیمت گرفته بودند در آن محل جا میدادند نزدیک هر يك از دروازه ها قراولها میگذاشتند و شب را چند قسمت کرده هر قسمتی را کشتی قرار داده و هنگام تبدیل کشتیک را بواسطه شیور اعلام مینمودند و سوار هم در اطراف گردش میکرد که مراقب قراولها و صحت کشتیک باشد

سپاهیان روم از دوات حیره و مواجب داشتند لکن مثل سایر  
لشکرهای قدیمه ولایت دشمن را هم غارت میکردند و حیوانات  
سکنه را نیز دستگیر مینمودند اما این کار را هم از روی ترتیب  
صورت میدادند باین معنی که جماعتی از لشکریان مأمور تحصیل  
غنائم میشدند و هرچه بدست میآوردند باردار میبودند پول و  
فنازات را کنار میکشادند و مایبقی را از اموال و موافقی و اسرا  
و غیرها میفروختند و ماحصل را بصندوق دولت روم تحویل  
مینمودند باستانی مبلغی که سردار بموجب نذر میبایست قدیم

ارباب اتواخ کند و صاحبمنصبان و سپاهیان انعام دهد

در لشکر روم عمده صاحبمنصبان قبل بود يك لژیون يك سردار  
داشت که میبایست کنسول یا پرتور باشد و او يك نایب داشت  
و شش صاحبمنصب دیگر ( ۱ ) که کار عمده آنها اداره امور  
لشکری بود و این جمله را ملت از خانواده های محترم برای مدت  
یکسال انتخاب مینمود

رؤسای حقیقی سپاهیان یوزباشی ها ( ۲ ) بودند هرصده يك  
یوزباشی داشت و هر دسته ( ۳ ) دو یوزباشی و بویك لژیون عدد  
ایشان سی نفر میشد و از میان لشکریان منتخب میکردند و با  
سایر سپاهیان تفاوتی نداشتند فقط يك قطعه خوب تالك بدست  
میکرفتند که هنگام فرمان رفتار را متنبه سازند

لشکر روم پیش از تمام لشکرهای ازمنه قدیمه در تحت نظام بوده  
همینکه از شهر روم قدم بیرون میکناشتند میبایست از سردار  
اطاعت مطلق داشته باشند و سردار صاحب اختیار نفوس ایشان  
بود هرگاه کسی در زمان کسبک میخواهید یا هنگام جنگ از مقام  
خود فرار میکرد یا از حکم سردار سرپیچی مینمود محکوم بقتل  
بود و این مجازات را هم بدو طریق میدادند یکی آنکه مقصر را  
به تیری می بستند و چوب میزدند بعد باتیر سرش را قطع مینمودند  
قسم دیگر آنکه او را بین در صف از سپاهیان عبور میدادند و  
ایشان کلاه او را بضرب چوب متلاشی میکردند هرگاه یک دسته  
تمام از لشکریان نافرمانی میکردند و قتل جمیع ایشان مناسب نبود  
سردار آن جماعت را منقسم بدسته های ده تفری مینمود و در  
هر دسته یکنفر را بحکم قرعه بقتل میرسانید و در باب سختی  
نظام رومی قصه های غریب نقل کرده از جمله گفته اند در وقتیکه  
رومیا با اقوام لاتن جنگ داشتند مانلیوس کنسول سپاهیان  
خود را از جنگ تن به تن با جنگجویان لاتن منع نموده بود یکی  
از سواران دشمن بیدان آمده مبارز طلبید پسر مانلیوس بمحلوله  
او رفت و او را کشته با شادی تمام اسلحه او را نزد پدر آورد  
کنسول جمیع عساکر را احضار کرده پسر خویش را بجرم اینکه  
از حکم او تخلفی نموده سر برید  
لشکریانی که هزیمت مینمودند یا تسلیم دشمن میشدند نیز مجازات



داشتند چنانکه مجلس سنا بعد از جنگ پروس حکم کرد کسانی را که گرفتار دشمن شده بودند تخفیف رتبه دهند و آنها خروج از اردو جا بگیرند و اشخاصی را که فرار کرده بودند سبامت نمایند. بجرم اینکه چرا در میدان جنگ ایستادگی نکردند تا کشته شوند رومیها رسم داشتند که در اوقات صلح و امنیت مشقهای نظامی میکردند و در شاندوملوس ( ۱ ) جوانان روم آمده مشق دویدن و جست و خیز کردن و نیزه انداختن و شمشیر زدن مینمودند بعد در حالیکه عرق داو بودند خود را برودخانه تیر میانداختند و بیثنا از آن عبور میکردند استعمال بیل و کنگنه هم میبایست بدانند و بسیار اتفاق میافتاد که سرداران ایشانرا بساختن طرق و شوارع و پل و قنات و امثال اینکار وامیداشتند

بالاترین افتخار و شرفی که برای سرداران فاتح رومی میسر میشد این بود که مجلس سنا بایشان اجازه دهد که با جمعیت و دستکاه بمسجد کاپیتل ورود کنند و آدابی را که در این موقع بعمل میاوردند تریومف ( ۲ ) میگویند و ما آنرا تشریفات نصرت ترجمه میکنیم

سرداری که متوقع نیل این شرف بود میبایست بالشکر خود پشت دروازه روم توقف کند و از مجلس سنا مطلوب خویش را بخواهد زیرا که با حربه وارد شهر شدن بموجب عقیده دینی

( ۱ ) Champ de Mars ( ۲ ) Triomphe

رومیا ممنوع بود اعضاء مجلس بنا ملاحظه استحقاق سردار را میکردند و اگر شایسته میدیدند اجازه میدادند و میزان شایستگی هم غالباً این بود که باید سردار دو جنگ بزرگی فتح کرده باشد که در آن مورد اقلای پنجهز او نفر از دشمن بهلاکت رسیده باشد و تویب تشریفات نصرت از اینقرار بود که ابتدا رؤسای دولت و اعضاء سنا از بیرون شهر راه افتاده رو بکاپیتل مینمودند و در دنبال ایشان عراده هائیکه غنایم را شامل بود حرکت میکرد و بعد از آن اسرا پیاده و بازنجیر میرفتند و گاه اتفاق میافتاد که مرور این جماعت یک روز تمام بلکه بیشتر طول میکشد پشت سر ایشان عراده نصرت میامد و آن عراده بود مذهب بشکل برج و چهار اسب آنرا میکشید و سردار منصور (۱) بالیس اردغوانی زرین حلقه در آن عراده بالای تخی از عاج نشسته بیلزوهای خود بازوبندها بسته و تاجی از شاخه درخت غار (۲) بر سر گذاشته ساهلین هم دنبال عراده او میامدند و هر یک شاخه از درخت غار بدست داشتند و سرود میخواندند و مناسبت درخت غار در این موقع آن بود که رومیها و یونانیهای قدیم درخت مزبور را نماینده فتح و ظفر و افتخار میدانستند باری جماعت مذکور بترتیب مسطور از شهر عبور نموده و از میدان فوروم گذشته از تبه کاپیتل بالا میرفتند و در آنجا سردار تاج خود را برداشته

( 1 ) Triomphateur ( 2 ) Laurier

روی زانوی مجسمه ژوپیتر میگذاشت و از آن رب النوع تشکر میکرد که نصرت نصیب او نموده است و در این ضمن در محبس زیر کاپیتل اسراراً بقتل میرسایدند

یکی از خصایص رومیان این بود که چون ولایتی بتصرف ایشان در می آمد بجهت سهولت لشکر فرستادن به آن ناحیه از شهر روم راهی بدانجا بن میساختند و شوارع رومی تماماً بخط مستقیم بود و حتی در جبال هم رعایت نشیب و فراز را نکرده آترا راست بالا میردند هرگاه بمرداب و باتلاق میرسیدند باندازه عرض شارع آترا پر میکردند و روی دره ها و رودخانه ها پل میزدند و دو زمینی که میخواستند راه بسازند ابتدا آترا میکوبیدند و سخت میکردند بعد چندین طبقه سنگ و آهک روی آن کار میکذاشتند و چنان محکم مینمودند که هنوز بعضی از قطعات آن طرق باقی است کم کم کار بجائی رسید که از شهر روم با کثر نقاط ایطالیا راه ساخته شد و غالباً راه را باسم کنسولی که مباشر بنای آن بوده میخواندند چنانکه راهی که بولایت کاپسانی میرفت و تمام جنوب ایطالیا را طی نموده بدریای یونان میرسید منسوب به ایوس ( ۱ ) بود و آن شارع پیش از سایر طرق عظمت و اهمیت پیدا کرد

## فصل هفتم

( جنك اول كارتاز ) .

( كارتاز ) شهر كارتاز كه اصلاً از ابيۀ مهاجرين صور بوده از مانه پنجم قبل از ميلاد يبعد با مكنت ترين دول مجاور دريای مديترانه محوب ميشد در منتهی اليه شمالی خلك افريقا كه ناحیه بود غله خيز واقع و با جزيره سبيل كه يکی از ممالك آباد و با ثروت قديم بوده مجاورت داشت مردم كارتاز ابتدا در قسمت غربی جزيره مذکور استقرار يافتند بعد سواحل جزيره ساردنی ( ۱ ) را نیز متصرف شدند و جمع بلادی كه فنيقيا در سواحل افريقا بنا نموده تا دريای محيط با خود متحد نمودند و بالاخره بساحل جنوبی اسپانيا هم رفتند در مانه ششم قبل از ميلاد با طواقم اتروسك نیز اتحاد كردند و باين وسيله تجارت ايطالیای شمالی را در دست خود گرفتند زبان و آداب و مذهب كارتازها كافی السابق فنيقی بود رب النوع خود را بعل ميخواندند و وبه النوع را ثابت ( ۲ ) و بطريق فنيقيا آن ارباب انواع را پرستش مينمودند عجمه بعل را بشکل آدم عظيم الجثه ساخته بودند كه بازو های او كسترده بود و برای او انسان قربانی ميكردند بايتطريق كه قربانی را روی دست بچشمه ميكشادند فوراً بدرون آن مبلغزيد و در آنجا

آتنی افروخته بود و او را میسوزانید و مکرر اتفاق افتاده که چون خطر عظیمی برای مردم کلوناز پیش آمده بزرگان آن قوم برای استرضای خاطر بمل اولاد خود را قربانی کرده بودند.

و بیهوده معاش کارتاژیها عمده تجارت بود باین معنی که به فقیه رفته محصولات مشرق زمین را از آنجا حمل میکردند و از اسپانیا و جریره سلوونی قبره میآوردند و غله مملکت خود و همچنین جوهر آلات و اسلحه و مہانی را که کارگرهای ایشان میباحثند بخارجہ برده بفروش میرسانیدند و برای اینکه امتیاز این تجارت و منافع آن منحصر بخودشان باشد سایر بلاد افریقا را از پذیرفتن سفایں خارجہ منع میکردند.

دوات کارتاژ در تحت ریاست دونفر رئیس بود که سال بسال باید تبدیل یابند و یک مجلس مشایخ هم داشتند مرکب از صدنفر که همه تجار معتبر متحول شهر بودند و این مجلس در کارتاژ بمنزله مجلس سنای روم بود اما بقیه اهل شهر هیچ دخالتی در امور نداشتند و اعضاء مجلس هم البته مطابق صرفه تجار و رأی میدادند و کار میکردند.

کارتاژیها چنگی نبودند و مہوقت محیور بمحاربه میشدند از لشکریان ملل خارجہ بمزدوری میکردند و بنا بر این قشون کارتاژ از قبایل و طوائف مختلفہ مرکب بود که هر کدام بزبان مخصوص تکلم مینمودند و لباس و حربہ خاص داشتند لکن سردار و صاحبمنصبان

از اهلی کار کار ناز میبایست باشند و چون دولت کارنارز با ایشان نیز  
 اطینتان نداشت چند نفر از اعضاء مجلس را همراه ایشان میفرستاد  
 که مراقب و ناظر اعمال آنها باشند و اگر در جنگ مطلوب  
 میشدند ایشانرا بدار میزدند و در صورتی که در جنگ  
 دولین کارنارز و روم همه وقت با هم بطور منکلت و قتلو کرده  
 و چنین مرتبه عقد دوستی بسته کارنارزها متحد شده بودند  
 مرض سواحل لاسیوم نتواند رومیها قرار داده بودند بسواحل  
 افریقا کشی نبرد هنگام جنگ پروس هم کارنارزها برومان مطونت  
 کردند و برای ایشان سفاین فرستادند لغا بر سر جزیره سبیل  
 با یکدیگر اختلاف پیدا کردند توضیح آنکه کارنارز تمام جزیره  
 مذکور را مسخر نموده بود غیر از ساحل شرقی آنرا که در  
 تصرف مهاجرین یونانی بود و شهر سیرا کوز (۱) در آن ناحیه  
 واقع و یکسفر از جنکجوبلان یونانی موسوم به هیرن (۲) در آنجا  
 سلطنت رسیده و با کارنارزها مقاومت نموده بود در قطعه شمال  
 شرقی جزیره یعنی در مین (۳) هم جنی از مردم ایتالیا آمده  
 و استقرار یافته و معروف بقوم ماسرتن (۴) شده بودند  
 هیرن پادشاه سیرا کوز بنای مرض بقوم ماسرتن گذاشت و ایشان  
 در ضد یافتن مدد و معاون برآمدند ولی با یکدیگر اتفاق  
 نمودند بعضی از دولت روم استعداد نمودند و جناعتی بکارنارز

(1) Syracuse (2) Hieron (3) Messine (4) Masertins

ملتی شدند اما کارتاژیها با هیرن متحد گردیدند و رومیها بعنوان  
مملکت قوم حامرتن لشکر بجزیره سیبل وارد گریه خپاهان  
هیرن را مغلوب نموده نزدیک سیرا کوز رسیدند هیرن از رومیها  
در خواست صلح کرد پذیرفتند و مبنی از لو گرفته او را  
با خویش متحد ساختند و بنای محاربه با کارتاژیها گذاشتند و کشمکش  
روم با کارتاژ مدتی طول کشیده و از وقایع مهمه تاریخ قدیم  
محبوب مبعود و مغزوف بچنگهای پونیک ( ۱ ) عیباند زیرا که  
رومیها قبلی را پونی میگفتند و کارتاژیها هم اصلا قبلی بودند .  
( محاربه رومیان با کارتاژیها ) دولت روم تا آن زمان دارای  
کنتی جنگی نشده و هر وقت احتیاج سفاین پیدا کرده از یونانیهای  
ایطالیا که با او متحد بودند طوبه گرفته بود اما کارتاژیها در سیر  
دریا و خنک بحری دست داشتند و بنای خراب کردن سواحل  
ایطالیا را گذاشتند و معروف است که در ابتدای نزاع بارو میها  
گفته بودند آن قوم بدون اجازه ما دست خود را هم نمیتوانند  
در دریا دست شو دهند چگونه میتوانند با ما برابری نمایند  
برای جنگ با کارتاژ مجلس سنای روم حکم کرد سفاین جنگی  
بسازند و در آن ایام با کشتیهای طویل بتزیک محاربه میکردند و  
بواسطه بارو زن آنها را در دریا حرکت میدادند و سفاین  
کارتاژیها طوری ساخته شده بود که برای عمده کثیری بارو زن

جا داشت و باینجهت سریع تر از سایر کشتیا سیر میکرد و مباحثه  
لاشه يك كشتی کارتاژی را که در سواحل ایتالیا شکسته و اقله  
بود پیدا کرده برای کشتی سازی سرمشق خود قرار دادند و  
دو عرض دو ماه صدوسی سفینه ساختند و چون باروزن ماهرم  
نداشتند در همین ضمن کنار دریا مشق باروزنی هم میکردند  
باینطریق که ابتدا يك مدت منجبقها ساخته بالای آن میرفتند و  
پاروها را در هوا حرکت داده بازوهای خویش را ورزش میدادند  
بعد چندی هم سفاین را دوکنار ساحل نگاه داشته لنگر آنها را  
مبانداختند و باینحال پارو میزدند لکن با وجود این همه عزم و  
همت لز آنجا که تازه کار بودند و بسجمله اسباب فراهم نموده  
چون با کارتاژیها روبرو شدند در مانده گردیدند و هزیمت اختیار  
نمودند لهذا دوئیلوس ( ۱ ) کنسول تدبیری اندیشید که مهلت  
کارتاژیانرا در بحر پیمائی بی فایده و باطل کند باین معنی که در  
هریک از سفاین رومی اسباب تویه کرد که بتوسط آن يك قلاب  
عظیم بکشتی دشمن پندازند بطوری که آنرا بسفینه خود گرفتار  
کنند تا در حرکت آزاد نباشد در آن صورت سپاهیان رومی  
خود را داخل کشتی دشمن مباداختند و با کارتاژیها دست و  
گریبان میدادند و ایستارها مقهور میساختند بجزایه اخیری جنک  
بحری را بدل بحرب بری نمودند و بطریق مذکور در مقابل



شهر میله ( ۱ ) واقع در ساحل جزیره سبیل بر کارتاژیها غلبه کردند و سی سفینه از ایشان دستگیر نمودند ( سنه ۲۶۰ قبل از میلاد ) چون دوئیلوس در این موقع هنری ظاهر ساخته و خدمتی بزرگ بوطن نموده بود دولت با اجازه داد که شها با مشعل در کوجه ها حرکت کنند و يك نی زن همراه داشته باشد و بیاد کار این فتح در میدان فوروم ستونی از مفرغ ( ۲ ) برپا کردند بعد از آن لشکریان روم مشغول تسخیر بلاد سبیل شدند و بجزیره کرس ( ۳ ) سفاین فرستاده آرا نیز از تصرف کارتاژیها بیرون آوردند

بعد از آنکه رومیها در سبیل بر کارتاژیها غلبه کردند مصمم شدند به کار تازروند لهذا سبصد و سی کشتی و جهل هزار سپاهی فراهم نمودند کارتاژیها هم سبصد و پنجاه سفینه و پنجاه هزار لشکر بجلوگیری ایشان فرستادند در دماغه اکنوم ( ۴ ) واقع در جنوب سبیل تلافی فریقین شد و رومیها غالب گردیدند و بلا مانع در ساحل افریقا در محلی آباد و با ثروت پیاده شدند و بنای غارتگری گذاشتند چون زمینان در رسید سفاین ایشان با جماعتی از سپاهیان بایطالباً مراجعت کردند ولی قسمت عمده قشون با رکولوس ( ۵ ) که کنسول بود ماندند و بتسخیر بلاد پرداختند و اهالی افریقا هم که تبعیت کارتاژیها را بصف قبول کرده بودند

با رومیها همراه شدند و عاقبت رگولوس شهر کارتاژ را در تحت محاصره در آورد.

در این وقت یک نفر جنگجوی اسپانی، موسوم به کزانتیب ( ۱ ) مستخدم کارتاژ شد و بمرحم آن شهر قوت قلب داد و لشکریان لیبارا تربیت کرد و انتفاع از قبل را بایشان آموخت آنکه از شهر بیرون آمده بجنب رومیها حمله نمود و بر آنها غلبه کرد و همه را بقتل رسانید و رگولوس گرفتار شد و سایر رومیهای که در افریقا بودند مجبور بمراجعت بایطالبا گردیدند و همین موقع سفاین ایشان هم بواسطه طوفان تلف شد و کارتاژها افریقائیها را نیز سیاست کردند و جریمه کزاف از ایشان گرفتند و رؤسای آن جماعت را بدار زدند ( ۲۵۵ قبل از میلاد ).

دولت روم در ظرف مدتی قلیل تهیه سفاین نمود و مجدداً در افریقا و مخصوصاً در سیسیل بنای زد و خورده با کارتاژها را گذاشت و همواره در این محاربات غلبه میکرد چنانکه یکی از سرداران رومی بعد از یکی از فتوحات خود در روم برای خویش تشریفات نصرت فراهم آورد و در آن موقع یکقره از غنائمی که عرشه دادند و چنان و تخییر قبل بود و آنها را بعد از ختم تشریفات نصرت محض تهنیت و تفریح مردم روم در میدانی تماماً بقتل رسانیدند عاقبت کارتاژها در زاویه جنوب غربی سیسیل به تنگنا افتادند

( ۱ ) Xantippe

و در صدد مصالحه با رومیها برآمدند و ایشان امتناع نمودند و در این باب حکایتی منقول است که خالی از غرضی نیست و آن از قرار ذیل است

دولت کارتاز و کولوس سردار رومی را که نزد خود اسیر داشت مأمور کرد که بروم رفته از جانب کارتاز تکلیف مصالحه بامیاده اسرا نماید اما قبل از وقت او را قسم دادند که اگر دولت روم تکلیف ایشانرا قبول نکرد باز بکارتاز مراجعت کند و کما فی السابق باسیری باقی بماند و کولوس این مأموریت را قبول نمود لکن چون با ایتالیا رفت بداخل شهر روم قدم نکذاشت و گفت من عنوان اسیری دارم و بنا بر این فعلا رومی محسوب نمی شوم اما در باب تکلیفی که کارتازها کرده اند باینکه صرفه من در آنت مصلحت دولت روم نیست که آنرا قبول کند مجلس سنا هم بموجب سفارش او تکلیف دولت کارتاز را رد نمود و کولوس باسیری رجعت کرد و هرچه اعضاء سنا و دوستان او خواستند و اصرار کردند در روم بماند و زوجه و اولادش تضرع و زاری نمودند نپذیرفت و گفت قول داده و عهد کرده ام که مراجعت نمایم و خلاف وعده جایز نیست چون بکارتاز رفت مردم آن شهر بتلافی اینکه رومیها تکلیف ایشانرا نپذیرفته و کولوس را ناشکجه و عذاب گشتند یعنی بلك چشمهای او را بریده در مقابل آفتاب نگاهش داشتند و بعد از آزارهای بسیار او را بدرون چلبکی که

جدار آن دارای سیخهای آهنین بود انداخته چلیک را از بالای  
مکانی مرتفع بزیر غلطانیدند

در این وقت دو سبیل برای کارتازها جز دو بندر لیلیه (۱) و  
دریان (۲) واقع در مغرب آن جزیره جایی باقی نمانده بود رومیها  
در صدد تسخیر این دو محل برآمدند اما موفق نشدند يك نوبت  
سردار ایشان کلودیوس پولکر (۳) در دریان مغلوب شد و  
بعقبه رومیها علت مغلوبی او این بود که بطور متبرک بی احترامی  
کرده بود باین معنی که یکی از طرق استخاره کردن رومیان این  
بود که در وقت اقدام با سری طیور متبرکی را که دولت محض  
همین کار نگاه میداشت حاضر میکردند و خوراک میدادند هرگاه  
خوراک میخورند اقدام را جایز میشمردند و الا فلا در موقع  
عزیمت کلودیوس پولکر هم این استخاره را بعمل آوردند طیور  
متبرک از خوراک امتناع نمودند کلودیوس گفت اکنون که  
خوراک نمیخورند آب بآنها میدهم پس فرمان داد آنها را بدریا  
انداختند بهر حال نوبت دیگر هم طوفان سفاین رومی را تلق  
کرد و مقارن این حال دولت کارتاز سرداری قابل موسوم به  
هامبلکار (۴) ملقب به برکا (۵) (یعنی برق) به سبیل  
فرستاد و او لشکریان کارتازی را در تحت انظم در آورد و در

( 1 ) Lilybée ( 2 ) Drépano ( 3 ) Claudius Pulcher ( 4 ) Hamilcar  
( 5 ) Barca

بالای کوه اریکس ( ۱ ) واقع در مغرب سبیل استحکامات فراهم کرده آنجا را مقر خویش قرار داد و مدت سه سال اسباب زحمت قوای رومیان گردید بالاخره دولت روم باز تهیه سفاین جنگی نمود و بمحاصره دربان وللیه فرستاد محاذی جزایر اکات ( ۲ ) نزدیک ساحل غربی سبیل جنگ واقع شد و قوای بحری کارتاژ برآکنده گردید و دولت کارتاژ عاجز شده با رومیها تمهد کرد که از جزیره سبیل صرف نظر نماید و مبلغ کزافی بدولت روم پردازد و اسرای رومی را بدون فدیة رها کند و من بعد متعرض متحدین روم نشود

جنگ اول پونیک با شرایط مذکور به آخر رسید و نتیجه آن این شد که جزیره سبیل بتصرف رومیها در آمد و حدود متصرفات روم از ایطالیا بمخارج آن شبه جزیره نیز تجاوز نمود ( سنه ۲۴۱ قبل از میلاد )

( طفیان مزدوران کارتاژ ) بعد از آنکه محاربه کارتاژ و روم ماتها رسید لشکریان کارتاژ که اکثر مزدورهای خارجه بودند مطالبه اجرت نمودند و غرامت اسبانی هم که درجین جنگ از ایشان کشته شده میگرددند از آنطرف کارتاژ بی بول شده و استطاعت ادای مبالغ کزاف نداشت این مسئله بین کارتاژیها و مزدوران تولید نزاع کرد و مدت سه سال با هم زدو خورد

نمودند و کار بر دهات کارناز سخت شد مزدوران هر کس از کارنازها را دست می‌یافتند میکشیدند و معاونین ایشانرا دست میربندند در عوض هابلیکار هم تمام اسرای ایشانرا طعمهٔ سباع نمود و عاقبت اردوی ایشانرا در محل تنگنا گرفتار کرد و جمیعاً بهلاکت رسانید و کارناز از مخاطرهٔ عظیمی نجات یافت لکن در این مدت دولت روم موقع بدست آورده جزایر کرس و ساردنی را نیز تصرف کرد

واقعهٔ مزدوران کارنازی بواسطهٔ کثرت خویشی و اعمال بیرحمانه که متضمن بوده معروف به جنگ کفارہ نابیر میباشد (۱) تسخیر کل پیش کوه — بعد از فراغت از محاربهٔ کارناز و تصرف جزایر کرس و ساردنی رومیها بخیال دوه پو (۲) یعنی کل پیش کوه (۳) افسانند و بنای تعرض بان ناحیه نهادند قبایل کلوا از این امر بسیار غضبناک شدند و بجانب ایتالیا حمله آوردند رومیها دو قهره لشکر عظیم فراهم کرده باستقبال ایشان فرستادند کلواهایی از این دو لشکر را مغلوب نموده پیش آمدند لکن دواتروری نزدیک دامغهٔ تلامن (۴) از پس و پیش مبتلا بسپاهبان رومی گردیدند و باوجود کمال شجاعت چون شمشیرهای ایشان بد جنس بود مغلوب شدند و چهل هزار نفر بقتل رسیدند و بعد از این واقعه رومیها در کل پیش کوه تسلط پیدا کردند و برای جلوگیری از قبایل کلوا

(1) La guerre maxpiable (2) Pò (3) Gaule transalpine (4) Talamon

در آن ناحیه سه شهر بنا نمودند و بتوسط مهاجرین رومی مسکون ساختند و بلاد مذکور عبارت بود از مدن ( ۱ ) و پلزانس ( ۲ ) و کرمن ( ۳ ) ( سنه ۲۱۸ )

سردار این جنک مارسلوس ( ۴ ) نام داشت و او چون بروم آمد برای نصرت خویش تشریفاتی با عظمت و شکوه فوق العاده فراهم آورد.

### ﴿ فصل هشتم ﴾

#### ( • جنک دوم کارتاز • )

( ذکر احوال انیبال ) — هاملکار سردار کارتاز بعد از آنکه فتنه مزدوران را خواباید بفرمانفرمائی قشونیکه دولت کارتاز در اسپانیا داشت مأمور گردید و مدت نه سال در اینجا ماند و لشکریان او که بیشتر از اهل ولایت یعنی از قوم ایبر ( ۵ ) و مردمانی شجاع و جنگجو بودند با او و خانواده او تعلق خاطر پیدا کردند و بعد از وفات او دامادش اسدر و بال ( ۶ ) را ببرداری خود اختیار نمودند و دولت کارتاز هم این انتخاب را تصدیق کرد و اسدر و بال با قبایل آن مملکت عهد اتحاد بست و شهر کارتازن ( ۷ ) ( قرطاجنه ) را کنار دریا بنا نمود و آن مکان مرکز حکومت کارتاز در اسپانیا گردید بعد از اسدر و بال لشکریان ایبرها میلکار را که جوانی بود موسوم به انیبال ( ۸ ) سردار خود قرار دادند و او نیز طفولیت با سپاهیان

( ۱ ) Molino ( ۲ ) Plaisance ( ۳ ) Crémone ( ۴ ) Marcellus ( ۵ ) Ibères  
( ۶ ) Asdrubal ( ۷ ) Carthagène ( ۸ ) Annibal

بزرگ شده و جز آردو مسکر ماوی و منزلی ندیده بود مانند افراد لشکر زندگی میکرد کم میخورد زیر خیمه میخوابید با سپاهبان بموانست حرف میزد و تمام حواس و خالش مصروف جنگ بود و مانند پدر نسبت بروم عداوت شدید داشت و از قراری که خود او حکایت کرده بود منشاء عداوتش باروم این بوده که پدرش در وقت حرکت کردن بسوی اسپانیا بعد از انجام دادن آداب قربانی او را نزدیک خود طلبیده شوال کرد آیا میل نداری همراه من با اسپانیا بیای آئیبال با آنکه نه سال بیشتر از عمرش نگذشته بود کمال اشتیاق را بر قفن اظهار کرد آنگاه هامبلکار او را پهلوی مذبح برده قسم داد که مادام الممر رومیهارا دشمن داشته باشد و عداوت ایشانرا از دل بیرون نماید

باری آئیبال در اسپانیا بتسخیر بعضی بلاد پرداخت و باینواسطه تحصیل پولی کرد و چون بلشکریان خود انعام و احسان زیاد مینمود محبوب القلوب ایشان واقع شد و تمام مملکت اسپانیا را تارود خانه ابر ( ۱ ) مسخر کرد و در اینجا فرستادگان دولت روم باو اظهار نمودند که بموجب عهدی که اسدروبال با ما کرده است از این حد نباید تجاوز نمائی و در جنوب رود خانه سابق الذکر متعرض مردم ساگنت ( ۲ ) نشوی زیرا که آن مردم با ما اتحاد دارند اما آئیبال باین حرف اعتنائی ننکرده بمحاصره ساگنت



پرداخت و اهل آن شهر چون جنکجو و غبور بودند بخوبی دفاع کردند و هشت ماه انیبال را معطل نمودند عاقبت سرحار کارتازی شهر را مسخر کرد و غنیمت وافر بدست آورد و سکنه را بلشکریان خویش بخشید تا بفلامی فروختند و چون این خبر بروم رسید دو نفر از اعضاء سنا مأمور کارتاز شدند که بجهت رفتار انیبال مطالبه غرامت نمایند و توقع ایشان آن بود که کارتاز انیبال را تسلیم دولت روم کند تا او را بمجازات رسانند کارتازها عذر و بهانه آوردند بالاخره یکی از فرستادگان روم دامن لباس خویش را بلند کرده گفت من در این دامن جنک و صلح هر دو دارم کدام یک را اختیار میکنید گفتند اختیار باشماست گفت پس من جنک اختیار کردم و این واقعه مقدمه جنک دویم بونیک گردید (دوسته ۲۱۸ قبل از میلاد) ( لشکرکشی انیبال بایطالیا ) دولت روم برای حمله بافریقا و اسپانیا تهیه لشکر نمود اما انیبال مجال نداده از افریقا سوار و پیاده طلیده برادر خود اسدر و بال را باقوای حربی و بحری مختصر بمحافظت اسپانیا گذاشته از قرطاجنه حرکت کرد و از رود ابر ( ۱ ) عبور نموده بسرعت خود را بجبال پیرنه ( ۲ ) رسانید و در آنجا قسمتی از سپاهیان را که چندان امیدواری ایشان نداشت مرخص کرد و بار و پنه را هم بیک نفر صاحب منصب موسوم به

هانن ( ۱ ) واکنار نمود و با پنجاه هزار پیاده و ده هزار سوار و پست و یک زنجیر فیل داخل مملکت کل ( فرانسه ) گردید و ممجلا بطرف رود رن ( ۲ ) رفت در ساحل یسلو رود مزپور جمی از سکنه ولایت خواستند از عبور او عمانت نمایند انیبال در ساحل یمن توقف کرده و او داشت زورقها ساختند و شبانه جماعتی از سپاهیان خویش را فرستاد که در نقطه فوق مکان اردو از رود عبور کردند و فردای آن شب اصل لشکر خود را سوار زورقها نمود و مشغول رفتن بساحل یسلو گردید دشمنان چون ایحرکت را دیدند بنای عمانت و محاربه ایشان را گذاشتند در این اثنا جماعتی از سپاهیان انیبال که شبانه از رود گذشته و در مکانی پشت سر دشمن کین کرده بودند بایشان حمله آوردند و اردوی آنها را آتش زدند و باینواسطه آن جماعت مهزوم گردیدند و لشکر انیبال از رود گذشت قبلها را هم بزحمت زیاد بازورقهای بزرگ عبور دادند پس از آن روانه ایتالیا شدند و در اینوقت رومیها گرفتار محاربه قبایل کل پیش کوه بودند زیرا که بعضی از آن قبایل با دولت روم بنای خصومت را کنناشته و بکشته لشکر رومی را هم مغلوب نموده بودند و انیبال در حله بدولت روم باین طایفه اطمینان داشت و بامبدواری همراهی ایشان پیش می آمد بازی انیبال و عساکر او داخل جبال الب شدند و مدت هشتروز

مشغول صعود از آن کوهستان صعب بودند و در این مورد مزاحمت کوهستانیها برصدمات و مشقهای ایشان میافزود در نزول از دامنه جبال هم بواسطه ناهمواری و صعوبت جاده های تنگ کوهستانی و برف و سرما همراهان انیبال رنج و تعب فوق العاده کشیدند و حاصل کلام اینکه پنجمه بعد از حرکت از قرطاجنه به جلگه بو ( ۱ ) رسیدند و درینوقت پست هزار پیاده و شش هزار سوار بیشتر برای انیبال باقی نمانده و همه خسته و در مانده بودند لکن مردمان کل پیش کوه بایشان آذوقه و البسه و اسلحه دادند و آنها تجدید قوه کرده بطرف جنوب روانه شدند

دولت روم برای جلوگیری از انیبال کنسول موسوم به بولپوس سیپون ( ۲ ) را مأمور کرده بود و از ابتدا تصدداست انیبال را از عبور از رود رن ممانعت کند چون دیر رسید و آن امر واقع شده بود لشکریان خود را بناجیه بو بر گردانید در بناره رودخانه تن ( ۳ ) که از فروع رود بو میباشد اردو زد سپاه انیبال چون بدان محل رسیدند جنگی بین ایشان و رومیها واقع شد و کارتاژیها غلبه کردند و سیپون زخم برداشت و لشکر خود را عقب نشانیده از رود بو گنشت و چون قبایل کلوا که در آن نواحی بودند با او بنای مخالفت گذاشتند از رودخانه تری ( ۴ ) که در جنوب رود بو و از فروع آن میباشد نیز عبور نموده بالای

تپه اردوزد و منتظر شد تا اینکه جدیدی که دولت روم از سیسیل  
میبایست بمعاونت او بفرستد برسد انیبال هم از رود پو عبور کرده  
در دو فرسخی اردوی سییون توقف نمود

لشکری که سییون منتظر آن بود رسید و سردار نازه و سیده که  
سامپرونیوس ( ۱ ) نام داشت اصرار کرد که اقدام بچنگ نمایند  
بواسطه اینکه سال نزدیک بود به آخر برسد و مدت کنسولی و  
سرداری سییون و سامپرونیوس سرمامد و در آن صورت شرف  
مغلوب ساختن انیبال عاید دیگران میشد سییون با آنکه راغب نبود  
قبول کرد و در کنار رود ترینی جنک واقع شد و انیبال ترتیبی  
فراهم آورد که سپاهیان روم قبل از غذا خوردن مجبور بکارشوند  
و ایشانرا مدتی بتعاقب سواران خویش مشغول ساخت تا خسته  
شدند و از کرسنکی و سرما نیز در مانده گردیدند آنگاه لشکریان  
خودرا از کین گاه بدر آورده برایشان حمله نمود و قریب سی هزار  
نفر از آن جماعت بهلاکت رسانید و باقی منهزم شدند و دو محاربه  
تسن و ترینی که در پی پیش کوه واقع شد تمام کلاوها را از رومبان  
روگردان نموده با کارتاژ متفق ساخت

آلسال زمستان را انیبال در آن ناحیه گذرانید و اتباع افریقای او  
چون بهوای گرم ممتاز بودند صدمه زیاد کشیدند و بعضی از سرما  
تلف شدند و قلیهام هم بهلاکت رسیدند و یکی از آنها بیشتر باقی نماند

( غلبه انیبال بر رومیا در ترازیمین ) در بهار سال بعد ( سنه ۲۱۷ ) انیبال باز بنای حرکت گذاشت و بجانب کنسول جدید رومی که فلامینیوس ( ۱ ) نام داشت و در ازوری بود رفت و برای اینکه زودتر ماو برسد و او را غافل گرفتار نماید راه متعارف کوهستان را که سهلتر بود رها نموده سپاهیان خویش را از باتلاقیهای صعب العبور که هیچکی تصور نمیکرد لشکر بتواند از آن بگذرد حرکت داد چهار شب از روز کسان انیبال در آب راه مبرقند و نخواهند و صدمات فوق العاده دیدند چنانکه يك چشم خود انیبال بواسطه یخواب و مشقت و رطوبت ناپیدا گردید لکن بمقصد خویش نایل شد یعنی در وقتیکه رومیها او را بسیار دور میدانستند نزدیک ایشان رسید و بنای غارت آبادیها و سوزانیدن خانه هارا گذاشت و بجانب شهر روم روانه شد و فلامینیوس بتعاقب او پرداخت انیبال سپاهیان خود را بدره کوچکی وارد کرد که دریاچه در آن واقع بود. و سوم به ترازیمین ( ۲ ) و از اطراف تپه ها بر آن احاطه داشت آنکاه سپاهیان را بالای تپه ها جای داد فلامینیوس شب از روز بدره مزبور رسید و در آن داخل شد غافل از اینکه لشکریان دشمن بر او احاطه دارند چون روز شد و سرفار رومی فرهمان حرکت داد کارنازیها از اطراف بر رومیها حمله ور گردیدند چنانکه بایشان مجال صف آرایی هم ندادند و پانزده هزار نفر از ایشانرا بهلاکت رسانیدند

و معادل همین جهت هم اسیر نمودند  
بعد از این واقعه دلاور کارتازی از جبال این عبور نموده بکنار  
دریای ادریاتیک رفت و در ضمن حرکت هرچه رومی مبدید مقتول  
میساخت ولی از ایتالاییهای دیگر چون گرفتار او میشدند محض  
جلب قلوب ایشان مهربانی میکرد و آزاد مینمود و بهمین منوال  
بطرف جنوب ایتالیا رفت تا به کامپانی رسید و در آن ناحیه آباد پر  
نعمت اقامت اختیار نمود

( فابیوس کونکتاتور ) مجلس سنای روم چون کار را سخت و  
خطر را عظیم دید بدکنفر دیکتاتور معین کرد و او فابیوس نام داشت  
و ملقب به کونکتاتور ( ۱ ) یعنی ملاحظه کننده گردید زیرا که سلیقه  
او این بود که در محاربه با انیبال ملاحظه نماید تا سپاهیان او کار آزموده  
و جنگجو شوند و چون عمده پیشرفت کارتازها بواسطه سواران  
افریقائی واقع میشد لشکریان رومی را در جایی که محل جولان  
سواران بود حرکت نداد و از دامنه های جبال میبرد و ضمناً اگر  
بعضی از سواران انیبال که از اصل قشون او جدا مانده بودند  
بر میخورد ایشان را میکشت و باین طریق مزاحم حرکات سردار کارتاز  
میکردید و یک نوبت هم نزدیک بود او را گرفتار نماید باین معنی که  
انیبال اردوی خویش را در دره تنگی قرار داده بود فابیوس از  
انخال م. بوق شده انباع خود را بالای تپه های مشرف بر آن دره

و در معاری که محل خروج لشکر از آن تنگنا بود جاداد و مهبای حمله کردند اینال دیدگرفاراست متوسل بجهله و خدعه چنکی شد باین طریق که لشکران او در ضمن غنائمی که بدست آورده بودند مواشی زیاد گرفته بودند اینال دو هزار کاهو از آن میان اختیار کرده همه وبونه بشاخهای آنهاست و چون شب شد همه وبونه را آتش زده کاهوهارا رها کرد و سپاهیان خود را واداشت نابودند و فریاد کنند و کاهوهارا بجانب تپه ها برانند و در این ضمن لشکر خویش را در کمال آرامی و سکوت داخل معبر دره نمود رومیان بکمان اینکه دوچار حمله کارتاژیها شده از آن معبر خارج کردیدند و قاپیوس هم ندانست این غوغا چه معنی دارد و جرأت نکرد حرکتی کند و باینواسطه اینال و لشکرش از مهلکه نجات یافتند و بولایت اپولی ( ۱ ) رفتند و زمستان را در آنجا بسر بردند

( جنک کان ) بهار سالی بعد ( سنه ۲۱۶ ) اینال شهرکان ( ۲ ) را که آذوقه رومیان از آنجا میرسد تصرف کرد و باینواسطه عرصه بر آن قوم بیشتر تنگ شده کفولهای این سال هم که یکی بل امیل ( ۳ ) و دیگری وارن ( ۴ ) نام داشتند متفق الرای نبودند اولی از محاربه اکراه نداشت دومی اصرار میکرد و چون اختیار مطلق يك روز بدست یکی و روز دیگر بدست دیگری بود وارن در نوبت صاحب اختیاری خود برای جنک صف آرایی کرد و

جلیقه مجاور شهرگان را میدان قرار داد و درین موقع رومیها هشتاد هزار پیاده و شش هزار سوار داشتند و کارتاژها چهل هزار پیاده و ده هزار سوار یعنی عده لشکریان کارتاژ تقریباً نصف سپاهیان روم بود اما سواران انیبال بیشتر بودند و میدان جنگ نیز برای جولان ایشان مناسبیت داشت و رومیها از تجارب گذشته عبرت حاصل نموده بودند و خلاصه مطلب اینکه سواران انیبال باز اسباب غلبه او شدند و سپاه روم محصور لشکر کارتاژ گردید و شکستی بروم وارد آمد که در تاریخ آن دولت نظیر ندارد هفتاد هزار نفر از رومیها بهلاکت رسیدند که از جمله پل امیل کنسول بود باجمعی از بزرگان و رجال معتبر اما از کسان انیبال پنجهزار و پانصد نفر بیشتر تلف شدند و از این عده چهار هزار نفر کلوا و هزار و پانصد نفر اسپانیولی و افریقائی بودند شکست کان بزرگترین مصیبتی است که بدولت روم وارد آمده است معذک رومیها دامن صبر و قوت قلب را از دست ندادند و وقتی که وارن که در واقع باعث این مصیبت بود بقیه السیف لشکر را جمع کرده بروم برد او را استقبال کردند و مجلس سنا از او تشکر نمود که از سلامت و نجات وطن مأیوس نشده و دست از کار برنداشته اما انیبال قصد شهد روم نمود و شاید که سپاه خود را بواسطه رنج و تومی که تحمل نموده مستمداً اینکار نمیدانست لکن این رفتار از آن سردار بلند همت خلاف ترقب بود چنانکه حکایت میکنند که شب



هائوز که جنک کان واقع شد یکی از صاحبمنصبان سواران انیبال باو گفت فرمان بده بجانب روم برویم زیرا که تا سه روز دیگر میتوانیم بالای کایتل شام بخوریم انیبال اخترف را پذیرفت و صاحبمنصب مزبور گفت ای انیبال تو فتح کردن میدانی لکن از فتح بیه بردن نمیدانی

اما رومیها در همین حال بدبختی و عجز و ذلت باز دست از مردانگی و غیرتمندی خود برنمیداشتند چنانکه انیبال بدولت روم تکلیف کرد که - برای رومی را بمبلغ نازلی تسلیم کند مجلس سنا گفت رومیان سلامت را از غیر راه غلبه و ظفر قبول نیاید بکنند و این در صورتی بود که دولت روم کمال احتیاج را بگردان جنکی داشت علاوه بر این رومیانی را هم که در میدان جنک کشته نشده و بوطن مراجعت نموده بودند سیاست کرد که چرا در جنک تاجان داشتند نکوشیدند باری انیبال در جنوب ایتالیا ماند و مشغول روگردان کردن مردم آن مملکت از رومیها گردید بسیاری از ایتالیاها از قبیل سامنیها و اهل لوکانی و مردم شهر کاپو با انیبال مستعد شدند و زمستان سال بعد از وقعه کان را سردار کارتازی در آن شهر پر نعمت که محل عیش و عشرت بود گذرانید و اهل نظر گفتند لعنکران انیبال در آن زهت سرا از مردانگی و جنگجویی افتادند چنانکه از آن بیعد دیگر فتح و ظفیری نصیب ایشان نشد و رومیها کم پیشرفت حاصل کردند و در سال ۲۱۱ بمحاصره کاپو آمدند انیبال برای اینکه آنها

را مجبور برها کردن آتشبر نماید با عجله بطرف روم لشکر کشید اما رومیها که از استحکام شهر خود مطمئن بودند تزلزل بخود راه ندادند و دست از محاصره کاپو برنداشتند و انیبال چون دید تدبیر او منمر نشد و تسخیر روم هم چندان سهل نیست مراجعت کرد و شهر کاپو از تسلیم ناچار شد و رؤسای مخالفین خود را مسموم کردند که گرفتار غضب و سخط رومیان نشوند

( تسخیر سیرا کوز بدست رومیها ) — از جمله اقدامات کاره‌نرینها این بود که در صدد برآمدند دوباره در جزیره سیسیل تصرف پیدا کنند و در شهر سیرا کوز که تا آن زمان با روم متحد بود سرداری از مخالفین روم تسلط یافت و با کار تازه متفق گردید دولت روم لشکر و سفاین جنکی فرستاد تا آن شهر را از جانب خشکی و دریا محاصره کنند ارشمیدس ( ۱ ) که معروفترین حکمای ریاضی قدیم است آنوقت در سیرا کوز بود و آلات و ادوات جدیده اختراع کرده بود که بتوسط آنها اهل شهر سفاین جنکی رومیها را میتکند و غرق میکردند بطوری که سردار رومی مایوس شد از اینکه بتواند سیرا کوز را بطریق حله و یورش بگیرد عاقبت راه آذوقه را از همه طرف بر آتشبر بست و باینوسبله اهالی را مستأصل کرده شهر را متصرف شد و بباد غارت داد و ارشمیدس هم بقتل رسید و در این باب حکایتی نقل میکنند و آن اینست که یکنفر از سپاهیان

رومی بعد از تسخیر سیراکوز از جانب مارسلوس سردار مأمور شد که ارشمیدس را بحضور او ببرد در آن حین مرد حکیم مغفول حل مسئله هندسی و چنان مستغرق فکر و خیال بود که ملتفت نشده بود وطن او بدست دشمن افتاده از آن سپاهی خواهش کرد مهلتی باو بدهد تا از حل مسئله فراغت یابد سپاهی غضبناک شده او را کشت و مارسلوس از این امر بسیار متأسف گردید

( سنه ۲۱۲ )

( هلاک اسدر و بال ) در همان اوقات که انیبال در ایطالیا مجاهده میکرد برادرش اسدر و بال نیز در اسپانیا با رومیان کشمکش داشت و بعد از چز دین سال زد و خورد چون همواره در مقابل رومیها ضعف پیدا میکرد مصمم شد از اسپانیا پیرون رفته برادر خود در ایطالیا ملحق شود با لشکر مختصری از جبال پرنه گذشته داخل کل شد و بعد بکل پیش کوه رفت و کلوواها همه جا با او همراهی کردند تا نزدیک دریای ادریاتیک رسید و دولت روم مبتلا بهر دو برادر گردید لشکری بسرداری کلودیوس در طرف جنوب مقابل انیبال فرستاد و سپاه دیگر بسرداری لیویوس ( ۱ ) بجای گیری اسدر و بال روانه کرد اما در این ضمن قاصدی که از جانب اسدر و بال نزد انیبال میرفت گرفتار رومیان گردید و معلوم شد که اسدر و بال عزم ملحق شدن برادر ناپود لهذا کلودیوس قسمتی

از قشون خود را در مقابل انیبال گذاشت و جزه اعظم آن را برداشته بجزه تمام خود را باردوی لیویوس رساید و هر دو سردار رومی متفقاً به اسدروبال حمله کردند و نزدیک نهر متور ( ۱ ) جنگ واقع شد اسدروبال تاب مقاومت لشکر کثیر العدد رومی را نیاورده مغلوب و مقتول شد و رومیها سر او را آورده باردوی انیبال انداختند ( ۲۰۷ )

( خروج انیبال از ایتالیا ) در اسپانیا نیز کارتازها روز بروز ضعیف شدند و بالاخره ناجار بکلی آن مملکت را رها کردند و در زد و خورد هائیکه رومیها در اسپانیا با کارتازیان نمودند یکنفر سردار جوان رومی اشتبار تام یافت و او سیپون پسر سیپون سابق الذکر بود لهذا دولت روم او را به کنسولی مین کرده به سیسیل فرستاد و او در آنجا سفاین جنگی فراهم کرده لشکر خویش را بافریقا برد و میدان جنگ با کارتاز را که تا آن وقت در ایتالیا و اسپانیا بود به افریقا منتقل نمود و دو سال در آنجا ماند و در سال دوم کارتازها که در دو محاربه مغلوب شده بودند خواهش مصالحه نمودند سیپون گفت فقط راضی میشوم باینکه جنگ را موقتاً متارکه کنیم بشرط آنکه کارتاز تمام لشکریان خود را از ایتالیا بیرون ببرد بنا براین دولت کارتاز انیبال را احضار کرد و او پاهیان خویش را با ایتالیا بپایانیکه با او متفق

شده و متابعت مینمودند بکشتی نشانیده بافریقا برد و رومیها حکایت کرده اند که انیبال در وقت حرکت از ایتالیا کربه کرد که چرا باید از این مملکتی که در آنجا فتوحات کرده و اختلالات حاصل نموده مفارقت کند بدون اینکه آنرا مسخر نموده و مقاصد خویش را حاصل کرده باشد

( واقعه زاما و ختم جنگ دوم پونیک ) — انیبال در جنوب کارتاژ پیاده شد و بملاقات سیون حرکت کرد و در نزدیکی شهر زاما (۱) که پنج روز راه تا کارتاژ فاصله داشت باو رسید قبل از محاربه از سیون خواهش کرد ملاقاتی باهم بکنند و سردار رومی هم پذیرفت اما این ملاقات نتیجه نخبید و غیر از جدال تکلفی باقی نماند رومیان بیست و دو هزار نفر بودند و کاتارتزها پنجاه هزار و طرفین پیادگان خود را در قلب و سواران را در جناحین جا دادند ولی انیبال هشتاد زنجیر فیل داشت و آنها را در مقدم لشکر گذاشت هنگام معرکه فیلها رم کردند و قسمتی از سپاه کارتاژ را پریشان نمودند چنانکه مجبور شدند آنها را از میدان جنگ بیرون ببرند بعد از آن هم صف مزدوران انیبال چون طاق مقاومت سپاهیان روم را نیاوردند برکنته صفوف پشت سر خود را مضموش کردند و حاصل آنکه قشون انیبال با وجود کمال کفایت و کار دانی او مغلوب شد و بیست هزار نفر آنها بهلاکت رسید و سیون فراریان را تعاقب

کرده اردوی انیبال واهم ضبط نمود (سنه ۲۰۲)  
بعد از این واقعه دیگر برای کارناژ قوه مقاومت نماند از سپیون  
خواهش مصالحه کرد و شرایطی را که آن سردار برای صلح تکلیف  
نمود پذیرفت باین معنی که متمهد شد اسرائی که از روم گرفته رَد  
کند و فراریهای رومی واهم تسلیم نماید و تمام فیلهای خود را با  
سفاین جنگی بدولت روم واگذارد و فقط ده سفینه نگاه بدارد و  
ده هزار تالان (۱) در مدت پنجسال جریمه بدهد (تالان نزد  
رومیا و یونانها اصطلاحی بوده است برای تعیین وزن فلزات و اقسام  
داشته متداول تر آن تقریباً با نه من تبریز معادل بوده و همین اصطلاح  
را برای تعیین مبلغی از پول نقره و طلا نیز بکار میبردند و در اینجا ده  
هزار تالان تقریباً پست و دو کروور تومان میشود)

مصالحه روم و کارناژ شرط دیگر هم داشت و آن این بود که کارناژ  
ممالک ماسینیا (۲) را با و مسترد دارد توضیح آنکه مملکتی که در مغرب  
کارناژ واقع و امروز موسوم به الجزایر میباشد آترمان نومیدی (۳)  
خوانده میشد و سکنه آن در قدیم بسواری و شجاعت و جنگجویی  
معروف بودند و انیبال و قتیکه بمخواست با ابطال لشکر کشی نماید  
جماعتی از سواران آن ناحیه همراه خود برده و در جنگها اکثر  
اوقات سواران مزبور خدمات نمایان بار نموده و اسباب فتح و غلبه او  
شده بودند رومیها چون چنین دیدند اسباب فراهم آوردند و پادشاه

1) Talent ( 2 ) Massinissa ( g ) Numidie

مملکت نومییدی را که ماسینیا نام داشت با خود همدست کردند و باین واسطه چون سییون با فریقارفت بسهولة بر کارتازیها غلبه یافت دولت کارتاز هم محض تلافی ممالک ماسینیا را ضبط کرده بود ولی چنانکه مذکور شد بموجب معاهده که با روم کرد آزا مسترد داشت

شرط دیگر مصالحه سابق الذکر این بود که از آن بعد دولت کارتاز بدون رضای دولت روم با کسی جنک نکند و سییون محض اطمینان از مرعی شدن شرایط مذکور حق داشته باشد صد نفر از اهل کارتاز را که سن ایشان بین چهارده و سی سال باشد انتخاب نموده بطور کروکان بروم ببرد

حاصل اینکه بعد از جنک دویم پونیک دولت کارتاز از عظمت و قدرت افتاد و دولت روم تنها دولت معظم مقتدر مغرب زمین گردید (سنه ۲۰۱ قبل از میلاد)

بعد از فراغت از جنک کارتاز دولت روم در صد برآمد که از اقوامی که به انیسال معاونت نموده بودند انتقام بکشد از جمله قبایل کل پیش کوه بودند که از اتحاد روم روگردانیده و با کارتازیها همراه شده و در این موقع جاره جز محاربه و مقاومت نداشتند چندین سال زد و خورد کردند لکن عاقبت مغلوب و مطیع گردیدند و بعضی از ایشان که تبعیت دولت روم را بر خود نتوانستند هموار کنند مهاجرت کرده بنساحیه

رود دانوب ( ۱ ) گرفتند و دولت روم در ولایت کل پیش کوه کوچ نئینها فرستاده شهرها بنا نمودند از قیقل بلنی ( ۲ ) و مدن ( ۳ ) و پارم ( ۴ ) و از شهر روم تا پلزانس ( ۵ ) راه ساختند مختصر نتیجه جنگ دویم بوینک علاوه بر ضعف کردن دولت کارناز این شد که مملکت کل پیش کوه ( ۶ ) بتصرف روم در آمد و در اسپانیا هم رومها بی مدعی و بی منازع گردیدند اما سیون که این فتح بزرگ را کرده و قدرت و شوکت نامه برای دولت روم حاصل نموده چون بروم مراجعت نمود اسباب تشریفات بسیار باشکوه برای خود فراهم آورد و هموطنان او باوجد و شوق وافر او را پذیرفتند و ملقب به افریقائی یعنی فاتح افریقا نمودند

### ❖ فصل نهم ❖

#### ❖ تسخیر حوزه مدیترانه ❖

( جنگ باقیلب پادشاه مقدونیه ) درناجه شرق دریای مدیترانه سه دولت بزرگ بود که از تجزیه دولت اسکندر کبیر صورت گرفته و سلاطین آنها هم یونانی و از اولاد سرداران اسکندر بودند سه دولت مذکور یکی مقدونیه ( ۷ ) بود که داعیه تسلط

( ۱ ) Danube ( ۲ ) Bologne ( ۳ ) Modène ( ۴ ) Parme ( ۵ ) Plaisance  
( ۶ ) Gaule Cisalpine ( ۷ ) Macédoine



بر یونان هم داشت دیگری سوریه که مابقی آسیا نیز ضمیمه آن محسوب میشد و سیسی مصر بود و از این جمله مقدونیه بروم نزدیکتر بود و باین واسطه قبل از سایرین با رومیها منازعه پیدا کرد هنگامی که انیبال با ایطالیا لشکر کشیده بود فلیپ پادشاه مقدونیه بر ضد روم با سردار کلاتازی متحد شد اما چون یونانیها از فلیپ تنفر داشتند درین موقع با او همراهی نکردند و بعد از نه سال کوشش و زد و خورد یهوده با روم مصالحه کرد لکن دست از تعرض یونانیها و سواحل آسیا برنداشت ایقان وحشت کردند و از روم استمداد نمودند بعد از ختم جنگ پوینک مجلس سنا چنین مقتضی دید که با فلیپ جنگ را از سر گیرد مردم روم که از محاربه خسته شده بودند رأی ندادند مجلس سنا مردم را نصیحت و موعظه کرد که اگر از حالا از فلیپ جلوگیری نکنیم عنقریب مبتلا به بلیه نظیر انیبال خواهیم شد عاقبت ملت روم جنگ را تصویب کرد و درین مورد دولت روم متحد و معاون بسیلار داشت ماسینیا و کلاتاز و یونانیهای آسیای صغیر و جزایر و بعضی از یونانیهای یونان هر کدام قسمی کمک برای روم میفرستادند یکی آذوقه میفرستاد بعضی سوار میفرستادند برخی کشتی تهیه میکردند اما در دو سال اول پیشرفتی برای رومیها حاصل نشد و سپاهیان ملالت پیدا کردند تا اینکه سردار جوانی موسوم به فلامینیوس (۱)

مأمور فرمادی آردوی رومی که در ایبر ( ۱ ) مقابل آردوی مقدونیا بود گردید و ایشانرا نازل کرده ناکاه بر آن جماعت حمله برد و غلبه یافت و داخل ولایت تسالی ( ۲ ) شد و اینواسطه جماعتی از یونانیها هم که باقیب همراه بودند مجبور شدند دست از او بردارند و مطابق میل روم رفتار کنند

قیلیب آنها ماند و ناچار شد از رعایای خود برای محاربه با روم لشکر فراهم کند لهذا جوانان شانزده ساله را هم در فوج داخل کرد و اینوسیله پست و تجهیزات تیه نمود تلافی فریب در تسالی در محل واقع شد موسوم به سینوسفال ( ۳ ) یعنی رؤس الکلاب و مناسبت این اسم آن بود که محل مذکور دارای تلال و پشته‌های چندشبه بمرسک بوده و وجود همین پشته‌ها برای لشکریان مقدونی مضر واقع شد زیرا که دسته‌های آنها کثیرالعدد و مجتمع بود و برای حرکت و جولان خود زمین مسطح و هموار لازم داشتند و دواراضی نام‌هموار سینوسفال ناچار نظام آنها بهم می‌خورد و از یکدیگر جدا میشدند و پراکنده میکردند اما دسته‌های لشکر رومی چون مریک قلیل‌العدد بودند این حال را پیدا نمیکردند و در هر حال با هم اجتماع داشتند باری مقدونیا نتوانستند با سپاهیان رومی برابری کنند فراری شدند و هشت هزار نفر از ایشان بقتل رسید و تجهیزاتش تفر کرتار گردیدند و حال آنکه

از رومیان پیش از قصد تفرقه‌ی بیهلاکت رسید پس از اینواقعه فیلیپ خواهش مصلحه نمود دولت روم قبول کرد این شرط که سفین جنگی خویش را تسلیم نماید و از اینکه در یونان متصرفات داشته باشد صرف نظر کند و با دوستان روم دوست و با دشمنان او دشمن باشد ( سنه ۱۹۷ )

بعد از اینواقعه فلاوی تیوس بیوتان رفت و دوکرت ( ۱ ) در موقعی که یونانیا بجهت جشن اجتماع کرده بودند اعلان کرد که دولت روم مردم یونان را از تحت تسلط فیلیپ مقدونیه درآورد و آزاد و مستقل گردانید آن مردم از شنیدن این حرف متعجبی وجد و سررود را پیدا کردند و چنانکه در تاریخ یونان مذکور است به فلاوی تیوس اعزاز و اکرام فراوان نمودند

( جنگ با انطو کوس سیم ) پادشاه سوریه انطو کوس سیم ( ۲ ) از سلسله سلوسید ( ۳ ) بواسطه بعضی فتوحات و مسافرتها که در اقطار سیده آب از قیل باختر و هندوستان نموده خود را بسیار مقتدر و با عظمت دانسته جانشین حقیقی دارا و اسکندر می‌پنداشت و لقب کبیر اختیار کرده سواحل آسیای صغیر را متصرف شد و از هلن ( ۴ ) یعنی یونان دارهاتل ( ۵ ) شکفته مشغول تسخیر بلاد طراس ( ۶ ) کردید دولت روم برای او پیغام داد

( ۱ ) Corinthe ( ۲ ) Antiochus ( ۳ ) Seleucides ( ۴ ) Hellepont ( ۵ ) Dardanelles ( ۶ ) Thrace

که باید اروپا را تخلفه کنی و متعرض یونانها نشوی جوابداد من کاری برومیا و ممالک ایشان ندارم آنها هم نباید درکارهای من و ممالک مشرق مداخله کنند

در این اثنا انیبال بدربار انطوکوس آمد و علت آن این بود که بعد از جنگ دویم پوینک آن مرد بلند همت در کارناز مشغول اصلاح امور و قوت دادن دولت و فراهم کردن لشکر و سپاه گردید مجلس سنای روم دید عنقریب کار تاز باز دولتی مقتدر خواهد شد خوف کرد و از آن دولت انیبال را مطالبه نمود اما چون انیبال رومیها را میشناخت و مترقب چنین امری بود همیشه يك كشتی برای فرار حاضر داشت لهذا به آسپا آمد و بخدمت انطوکوس رفت و از قراری که حکایت میکنند به آن سلطان اظهار کرد که اگر لشکر بمن بدهی بایطالبا میروم و با دولت روم محاربه از سر میگیرم انطوکوس راضی نشد که انیبال اینکار را صورت دهد و این شرف و افتخار او را حاصل کرده از طرف دیگر یونانیهای اتولی ( ۱ ) که با رومیها همراهی کرده و با فیلیپ محاربه نموده بودند از دولت روم رنجیدند بواسطه اینکه ولایت تسالی را بایشان واگذار نکرده بود لهذا رئیس ایشان نزد انطوکوس رفت و او را از همراهی یونانها مطمئن نمود و باخراج رومیها از یونان وادار کرد و دولت روم در اینوقت

مشغول نزاع با قبایل کل پیش کوه و مردم اسپانیا بود و نمیتوانست متعرض انطو کوس شود اما این پادشاه بقدری درتبه لشکر تائی و تاخیر کرد که رومیها از گرفتاریهای خود فارغ شدند تا قبت پادشاه سوریه لشکر مختصری بیونان برد و تسالی را متصرف شد ولی باز یکسال تمام بیطالت گذرانید رومیها سپاهی به تسالی فرستاده آنرا پس گرفتند و انطو کوس به ترموپیل ( ۱ ) رفت و آنجا متحصن شد اما رومیها از همان راهی که دویت و نود سال قبل از آن ایرانیها بریونانها فاتح آمدند رفتند و اتباع پادشاه سوریه را گرفتار و فراری نمودند و انطو کوس از اروپا به آسیا رفت لشکر روم هم او را تعاقب نمود سردار روم در این موقع برادر سیون فاتح زاما بود و آن سردار نامدار در این نیک نیابت برادر کوچکتر خود مینمود بازی رومیها از مقدونیه و طراس عبور کرده داخل آسیای صغیر شدند نزدیک شهر تیزی ( ۲ ) جنگ واقع شد سپاه روم سی هزار نفر و همراهان انطو کوس از قرار مذکور هفتاد هزار نفر بودند مهذک رومیها غلبه کردند و پنجاه هزار نفر از کسان انطو کوس تلف شدند و پادشاه درخواست صلح نمود و متقبل شد تمام قیلها و سفاین جنگی خود را تسلیم کند و پانزده هزار تالان در مدت دوازده سال بپردازد و بعد از آن متعرض جزایر یونانی نبود و به آسیای

صغیر هم تجاوز نیکند و وعده داد انیبال و بعضی دیگر از مستشاران خود را که بر ضد دولت روم بودند نیز تسلیم نماید ( سنه ۱۸۹ ) برادر سیپیون افریقائی که این پیشرفت را حاصل نمود چون بروم مهاجرت کرد ملقب به سیپیون آسیائی گردید

( جنک با پرسیه پادشاه مقدونیه ) چون دولت روم فیلیپ و انطیوکوس را که معتبرترین سلاطین آزمان بودند مغلوب کرد مقتدرترین دول گردید و بنابراین بنای مداخله در منازعات ملل مشرق گذاشت

آن ایام در ابتدای خاک آسیای صغیر دو دولت یونانی تشکیل یافته بود یکی موسوم به بی تینی ( ۱ ) دیگری موسوم به پرکام ( ۲ ) پادشاه بی تینی که پروزیاس ( ۳ ) نام داشت با اومن ( ۴ ) پادشاه پرکام محاربه کرد و بر او غلبه یافت و علت پیشرفت او این بود که بدستور العمل و رأی انیبال کار کرده بود زیرا بعد از آنکه انطیوکوس برومها وعده داد انیبال را بایشان تسلیم کند دلاوری کارنازی از نزد پادشاه سوریه فرار کرده بدربار پروزیاس رفت رومها چون سراغ انیبال را در بی تینی یافتند فلامی نینوس را به آنجا فرستادند که او را از پروزیاس مطالبه کند و بگیرد انیبال قبل از وقت احتیاطاً در خانه منزل کرده بود که هفت مخرج داشت تا اگر لازم شود بتواند فرار کند فلامی نینوس این

نکته را ملتفت شد و در تمام مخارج باسبان گذاشت انیبال چون دید راه نجات ندارد گفت باید رومیها را از اضطراب و وحشت برهاتیم آنکاه سمّ شدیدی که همیشه همراه خود داشت خورد و راه جهان دیگر گرفت ( سنه ۱۸۳ )

اما فیلیپ پادشاه مقدونیه در صد کینه جوئی از رومیها بود و اسباب محاربه فراهم میآورد لکن اجل مهلتش نداد پسرش پروسه ( ۱ ) که جانشین او شد نیز مانند او با رومیها عداوت داشت بنای تپه بول و لشکر و آذوقه گذاشت چهل و پنجهزار سپاه و آذوقه ده ساله جمع کرد و با قبایل و سلاطین همسایه خود متحد شد و بیونان رفت اما او من پادشاه برکام با او دشمن بود لهذا بروم رفته خیالات او را مکشوف کرد در ضمن مراجعت به آسیا در یونان سارقین به او من حمله بردند رومیها پروسه را محک سازقین خواندند و با اعلان جنگ کردند مدت دو سال پروسه با روم مقاومت کرد و پیشرفت حاصل نمود سال سیم لشکر رومی خود را بمقدونیه رسانید و نزدیک شهر پیدنا ( ۲ ) در جلگه واقع مابین دریا و جبال جنگ عظیمی در گرفت مقدونیهها بکلی مغلوب شدند زیست هزار نفر از ایشان بهلاکت رسیده یازده هزار نفر گرفتار گردیدند و از رومیها پیش از صد نفر بقتل رسیدند ( سنه ۱۶۹ )

پرسه بعد از جنگ پید نا دیگر نتوانست دو مقدونیه بماند  
بگفتی نسته بجزیره ساموئراس ( ۱ ) رفت و دو معبدی  
متحصن شد سفاین رومی جزیره را محاصره کردند لکن برای  
گرفتن پرسه نمیخواستند بمعد توهین نمایند اما پرسه هم درصدد  
فرار بود شخصی باو وعده داد که يك كشتی آورده شبانه او را باعیال و  
اطفال و خزائن از جزیره بیرون ببرد چون خزائن را در کشتی بار  
کرد منتظر مسافرین نشده براه افتاد و پرسه بازن و فرزندان  
سرگردان مانده بمعد مراجعت نمود اما فرزندان او را کاشته  
خود او از راه خیانت برده تسلیم رومیان کردند پرسه چون  
چنین دید از زندگی و آزادی بیزار شده باختیار تسلیم دشمن گردید.  
سر دار رومی در این جنگ پل امیل ( ۲ ) نام داشت و او از  
جانب مجلس سنا بمردم مقدونیه اعلام کرد که بعد از این دولت  
مقدونیه وجود نخواهد داشت و آن مملکت منقسم بیچهار قسمت  
خواهد بود و سکنه هر قسمت با سکنه قسمتهای دیگر رابطه  
نیاید داشته باشند و معادل نصف مالیاتی که به پرسه میدادند باید  
بروم بدهند و حربه و اسلحه نداشته باشند و دوستان پرسه و صاحب منصبان  
و حکام قلاع با فرزندان خود بایطالبا بروند  
بعد از آن برای اینکه لشکریان روم از این جنگ بی بهره نباشند  
و فایده عاید ایشان شده باشد بلاد مملکت ایبر را خراب کردند



و سکنه آنرا بفلامی فروختند و قیمت آنها را مابین سپاهیان تقسیم کردند

چون بل امید از این سفر بروم مراجعت کرد تشریفات نصرتی برای خود فراهم آورد که نظیر آن دیده نشده بود مدت آن تشریفات سه روز بود روز اول دوپست و پنجاه عراده وارد شهر شد تمام مملو از مجسمه ها و پرده های نقاشی که از یونان آورده بودند روز دوم عراده هائیکه حامل اسلحه و منفقر و سپر و جوشن و تیر و ترکش و نیزه و شمشیر و امثال آن بود و دنبال آنها ظروف عظیمه بر از پول که هر یک را چهار نفر حمل میکردند و جامها و صراحیها و قدحها و نظایر آن روز سیم شیپور چیها می آمدند و مینواختند و دنبال ایشان صد و بیست رأس گاو بود بجهت قربانی که شاخهای آنها را طلا گرفته و زینت کرده بودند و پشت سر آنها پسرهای جوان با البسه فاخر حامل ظروف طلا و قره و مرصع بعد از آن عراده سلطنتی پر سه که اسلحه و تاج او را در آن بار کرده بودند و دنبال عراده پسرها و دختر پر سه و خدام ایشان و عقب آنها خود پر سه مجلس بلباس سیاه و بعد از او اهل دربار او همه پیاده مبرفتند و اشک میر میخندند و دنبال آنها چهارصد تاج طلا حمل میشد که بلاد یونان بتوان مبارکباد برای بل امید فرستاده بودند و بعد از آن خود بل امید می آمد سوار عراده نصرت مجلس بلباس زرد و زوی ارغوانی

يك شاخه زيتون درهست و لشكريان او هم از پشت سر او حرکت ميکردند و سرود ميخواندند ( شاخه زيتون نزد يونانها و روميا علامت فتح و ظفر و اقتضار و دانش و صلح و امنيت و وفور نعمت بوده است )

سردار منصور بترتيب مسطور بالاى كاپيتل رفت و حسب الرسم براي زويتتر قرباني كرد و غنائمي كه بخزانة روم تفويض نمود چنان دولت را غني كرد كه بعدها از روميا بجهت مخارج جنگ مطالبه ماليات نمودند اما پربه را بزندان انداختند و آن پادشاه از قرار مذكور در محبس از كرسكي بهلاكت رسيد

چون پربه از بيان رفت و دولت او منقرض گرديد دولت روم در تمام حوزه مديترانه اعتبار و اقتدار كامل يافت و سلاطين مجبور باظهار موافقت و همراهي با آن دولت گرديدند چنانكه پادشاه بي تيني روم رفت و آستان مجلس سنارا بوسيد و اعضاء آن مجلس را خداوندكار خواند و خود را آزاد کرده ايشان ناميد و پادشاه پرکام هم خواست بروم برود او را نپذيرفتند

پادشاه سوريه انطيوخوس چهارم ميخواست مصر را مسخر کند و تصاحب نمايد مأموري از جانب دولت روم باردوي او رفت پادشاه باو سلام داده دست خود را دراز کرد که با او مصافحه کند مأمور روم ابا کرد و بدون سلام و تعارف نامه مجلس سنارا که حکم بقتل کت جنک بود باو داد پادشاه آنرا خوانده

گفت باید قدری در این باب فکر کنم بعد جواب میدهم مأمور روم باجوبی که در دست داشت روی زمین دایره دور انطیوکوس رسم کرد و گفت تا جواب ندهی نباید از این دایره با بیرون گذاری انطیوکوس را رعب گرفت و گفت میل مجلس سنارا متابعت خواهم کرد آنوقت مأمور روم با پادشاه مصافحه کرد و تعارف بجا آورد

در یونان هرکس را که از ربه طرفداری کرده بود رومیها بقتل رسانیدند یا با بطلان مهاجرت دادند حاصل اینکه هر چند در این موقع دولت روم ممالک یونان و مقدونیه و آسیای صغیر و غیره را تملک نکرد در واقع بر آن ممالک تسلط و صاحب اختیاری یافت و اول دولت کردید

( جنگ سیم کارتاژ ) — دولت کارتاژ از عظمت و اقتدار افتاد لکن باز شهری بود با ثروت و آباد و رومیها دست از عداوت با آن بر نمیداشتند ماسینیا پادشاه نومیدی که با رومیها متحد و با کارتاژیها همسایه بود مکرر متعرض ایشان شد و بهانه های مختلف بایشان حمله کرد و هر دفعه که کارتاژیها بروم شکایت بردند و اجازه محاربه با پادشاه نومیدی خواستند رومیها اجازه ندادند و با ماسینیا همراهی کردند وقتی یکی از رجال روم معروف به کاتن ( ۱ ) از جانب مجلس سنا در کارتاژ مأمورینی پیدا کرد و ثروت آن مملکت را دید رشک

و حدش بمرکت آمد چون بروم مراجعت نمود مقداری انجیرهای درشت که از افریقا آورده بود در دامن خود ریخته بهجلس سنا برد و باعضانسان داد و گفت خاکی که این انجیرها را میدهد زیاده از سه روز راه از روم فاصله ندارد چرا باید در تملك آن مساعه نمود و از آن بعد هر وقت در مریاب از او رأی میخواستند بعد از آنکه جواب میداد میگفت از این گذشته رأی من آنست که باید کارتاز را خراب کرد

طاقبت جماعتی در کارتاز عازم جنك روم شدند و با یونانها و مقدونیه متحد گردیدند اما کارتازها از روم ترسیدند و آن جماعت را اخراج کردند و مأمور بروم فرستاده اعتذار جستند اعضای سنا ایشان گفتند باید غرامت بدهد هر چه شوال کردند آن غرامت چیست جواب دادند خودتان باید بدانید آنگاه هشتاد هزار نفر لشکر رومی در افریقا پیاده شد و کارتازها چون قوه مقاومت نداشتند برای سرداران رومی پیغام دادند که هر چه شما بگوئید ما حاضریم جواب آمد که استقلال شما را محفوظ خواهیم داشت لکن باید حربه و مایلزم جنکی خود را بما تسلیم کنید کارتازها سفاین و اسلحه و آلات حربی خود را دادند سرداران رومی چون دیدند اکنون کارتازها بکلی بیقوه و بی-باب شده اند نه قصد آخری خویش را اظهار کردند و آن این بود که باید شهر کارتاز را رها کرده بخاصه ده میل راه بدرون خشکی بروید و نتیجه این میشد که دست کارتازها

بکلی از دریا کوتاه شده از تجارت که مایه ثروت و مکنت ایشان بود محروم میکردیدند مردم کارتاز دیدند رومیها با ایشان چله و تزویر کرده اند غضبناک شده طرفداران روم را که در شهر ایشان بودند بقتل رسانیدند و دروازه هارا بستند و با کمال عجزه مشغول ساختن حربه و اسلحه شدند و معابد را کارخانه کردند از قراری که معروفست درین موقع بجهت آلات جنگی محتاج بطناب شدند زنهای کارتازی کیسوهای خود را بریده با آن طناب ساختند و حاصل اینکه دفته ثالث مابین کارتاز و روم جنگ در گرفت و چون سرداران روم آمدند که کارتاز را متصرف شوند دیدند اهالی برای مدافعه حاضر شده و خیال ایشان به هوات انجام گرفتنی نیست بنای محاصره شهر را گذاشتند و مدتی معطل ماندند و کاری از پیش نبردند عاقبت کنسولی جدید بفرماندهی لشکر روم آمد و او سبیون امیلین ( ۱ ) پسر پل امیل و پسر خوننده پسر سبیون افریقائی بود و نظام لشکری را که از میان رفته بود دوباره برقرار کرد و محاصره را تجدید نمود و بواسطه حفر خندق و ساختن سد و این قبیل اعمال رابطه کارتاز را با خارج بکلی مقطوع ساخت آنکاه بنهدم ساختن قوای کارتازها در خروج مشغول شد تا بهار دو رسید در این ضمن مردم کارتاز مبتلا به قحط گردیدند عاقبت سبیون فرمسان یورش داد و

رومیا داخل شهر شدند اما مدت شش شبانه روز در کوجه ها با کارتازها زد و خورد کردند روز هفتم اهالی تسلیم شدند و سبیبون ایشان را بجان امان داده فقط بعنوان غلامی و بندگی بفروش رسانید رئیس کارتازها در این موقع اسدر وبال نام داشت و او با جماعتی از لشکریان در یکی از معابد متحصن شده بود لکن اتباع خود را غافل کرده نزد سبیبون رفت و تسلیم شد و سردار رومی او را زنده گذاشت تا جزه تشریفات نصرت خویش قرار دهد اتباع اسدروبال معبد را آتش زدند و بهلاکت رسیدند و از قراریکه حکایت کرده اند زن ننگی را که شوهر او حاصل کرده بود نتوانست بر خود هموار کند اطفال خود را بالای معبد برد و از آنجا بشوهر خطاب کرده فریاد زد ای اردل ناس برو تشریفات نصرت دشمن منصور را مزین کن و در روم اجر بی ناموسی خود را بگیری بعد از این گفته فرزندان خویش را بقتل رسانیده خود را هم در آتش حریق معبد انداخت

حریق شهر کارتاز هفده روز طول کشید و مجلس سنای روم حکم کرد آتشهر را خراب کنند پس آترا باخاك يکسان نمودند و زمین آترا شیار کردند و بکنفر کاهن آمده لعنت کرد کسی را که بعد ها در آن نقطه سکنی نماید و دولت روم ولایتی را که شهر کارتاز در آن واقع بود تملك کرده ایالت افریقا نامید ( سنه ۱۴۶ ) هنگامیکه رومیان مشغول تخریب این شهر کارتاز بودند سبیبون امپلین

که انجام این مهم بدست او واقع شد بالای بلندی ایستاده تماشا میکرد لکن وجد و سروری از او ظاهر نمیشد همانا بی اعتباری و بیقراری شوکت و قدرت دنیوی را بخاطر آورده در عاقبت کار شهر روم فکر میکرد و شنیده شد که شعری از مهر ( ۱ ) شاعر معروف یونانی ( او میروس ) میخواند که مضمون آن اینست روزی بیاید که شهر متبرک طروا ( ۲ ) نیز منهدم گردد و پیام ( ۳ ) و قوم با حشمت او هلاک شوند ( تملک مقدونیه و یونان ) در مقدونیه شخصی موسوم به آندریکوس ( ۴ ) بالشر مختصری آمده ادعا کرد که من پسر پسره میباشم و از زندان رومیان گریخته ام مقدونیه با او گریه و برضد رومیها برخاستند و دو سال زد و خورد کردند عاقبت آندریکوس مغلوب و گرفتار شد و مجلس سنا مملکت مقدونیه را جزه متصرفات روم و از ایالات آندولت قرار داد ( سنه ۱۴۶ ) در همانسال مردم یونان بخصوص اهل کرت ( ۵ ) نیز برضد رومیها بلند شدند لکن مغلوب مومبوس ( ۶ ) کمنبول رومی گریه و آن سردار وارد کرت شد و سکنه را بفلاسی فروخت و آنها را که آبادترین و متمولترین بلاد یونان بود غارت کرد و مجسمه ها و پرده های نقاشی فراوان و ظروف طلای

( ۱ ) Homère ( ۲ ) Troie ( ۳ ) Priam ( ۴ ) Andrisicus ( ۵ ) Corinthe ( ۶ ) Mummins

بسیار که در زیبایی شهره عالم بود از آنجا بروم حل کرد و از جهل و بی بصیرتی رومیها دو باب این تفایس چیزها نقل کرده مثلا گفته اند لشکریان رومی صفحات نقلی کرانهارا نطع بازی قرار داده بودند و موبوس و قتیکه بمخواست بأمورین حل آن اشیاء سفارش کند میگفت مراقب حفظ این اموال باشید و همراه آنها را ضایع کنید خود شما را مجبور و مکلف باصلاح و ساختن آنها خواهم نمود

باری مملکت یونان نیز جزء متصرفات روم محسوب شد و بعدها بسم ایالت آگاهی ( ۱ ) موسوم گردید

( تصرف اسپانیا ) در بدو امر که رومیها با اسپانیا رفتند بمردم آن مملکت چنین عنوان نمودند که مقصود ما اینست شما را از زیر دست کارناژها بیرون آوریم بعد از آنکه جنگ دویم یونیک بانها رسید دولت روم دو نفر حاکم با دو دسته قشون در اسپانیا گذاشت یکی در شمال شرقی و دیگری در جنوب شرقی و ایشان ساحل جلگه اندلس را که قدما یونیک ( ۲ ) میگفتند متصرف شدند و لکن داخله اسپانیا که محل سکناي قبایل کوهستانی موسوم به ایبر ( ۳ ) بود مستقل ماند زنهای این قوم کار و زراعت میکردند و مردان ایشان بچنگ اشتغال داشتند و بسیار شجاع و پرهیزکار و غیور بودند و مرگ را بر بندگی ترجیح میدادند .



حکام رومی که با اسپانیا مأمور میشدند چون یکسال بیشتر بمحکومت باقی نبودند برای تحصیل غنیمت و شرف و افتخار بجهت اقدام بمجنک مینمودند و ایطالیا نیزها هم بواسطه بعد مسافت و صعوبت محاربات در کوهستان چندان راغب باین جنک نبودند لهذا کشمکش رومیها با قبایل اسپانیا متجاوز از هفتاد سال طول کشید و در اوایل امر لشکریان روم چندین مرتبه مغلوب شدند و بهلاک رسیدند و نزدیک بود اهل اسپانیا بکلی رومیها را از آن مملکت خارج کنند یکجند بعضی کنسولهای روم با آن قبایل بملائمت و دوستی رفتار کردند و ایساترا مطمئن و آرام نمودند لکن این حال دوام نکرد و چندین قبیله از قبایل اسپانیا بکمرته شورش کردند و مدت پست سال زد و خورد طول کشید و چندین مرتبه لشکریان روم مغلوب شدند طوری که دیگر هیچکس برای رفتن با اسپانیا حاضر نمیشد در همین اوقات در کوهستانهای شمال غربی اسپانیا که امروز پرتقال خوانده میشود قوم معروف به لوزیتانی ( ۱ ) بنای مخالفت با رومیها گذاشته دو دسته لشکر ایشان را هلاک کردند ولی بعد از دو سال کشمکش سرداری رومی موسوم به کالبا ( ۲ ) ایساترا قریب داده تکلیف کرد که اراضی بایشان وا گذار کند پذیرفتند کالبا ایساترا منقسم بسه دسته کرده گفت اکنون که صلح کردیم حربه های خود را ترك کنید چنین کرهید آنگاه آنها را محاصره

کرده بقتل رسانید" (سنه ۱۵۰)

یکنفر از جماعت مذکور که از این قتال فرار کرده بود جمعیتی دور خود کرد آورده بمخالفت رومیها برخاست و او از قرار منقول شبانی بود کوهستانی زرنک و شجاع موسوم به ویریات (۱) و مدت ده سال با لشکریان روم مقاومت کرد و چندین دفعه آنها را شکست داد و جمع کثیری از ایشان بقتل رسانید و مصیبتها بر رومیها وارد آورد و خفتها و ذلتها بایشان داد و عاقبت دسته قشونی رومی را در کوهستان گرفتار کرد و سردار روم را واداشت مصالحه نوشته امضا کند و قوم لوزیتانی را آزاد و مستقل بخواند اما رومیها باز نقض عهد کردند و چون بمرمانگی از عهده ویریات بر نیامدند حمله بکار بردند و بعضی از دوستان او را با خرد همدست نمودند و ایشان بعنوان مذاکرات صلح نزد ویریات رفتند و باخنجر او را هلاک ساختند و بعد از آن مردم لوزیتانی مغلوب شدند و مقهور گردیدند (سنه ۱۳۹)

در شمال اسپانیا بعد از اینکه مدت ده سال خنک متار که بود باز زد و خورد شروع شد و یکی از قبایل آن مملکت مدت ده سال از تمام لشکریان روم جلوگیری نمود دو صورتیکه یک شهر کوچک بیشتر نداشت و آن شهر نومانس (۲) بوده که فقط خندق و حصار جوی مختصری داشت و دفاع کنندگان آن نیز عده قلیبی بودند در

ضمن مخاصمت هم برومیا اظهار کرده بودند که ما برای مصالحه حاضریم و غرامت و کروکان میدهم اما سردار رومی اسلحه و حربۀ ایشان را نیز مطالبه میکرد زیرا بر آن رفتند و باز چندی مقاومت کردند چون لشکریان روم از بابت سردی هوا و کمی آذوقه صدمه زیاد میدیدند سردار جدید رومی تکلیف مصالحه نمود و ایشان پذیرفتند و اسرائیلیکه گرفته بودند رد کردند و کروکان نیز دادند ولی چون حاکم جدید آمد آن مصالحه را باطل نمود و بشهر نومانس حمله برد اما مغلوب شد سردار دیکنر آمد لشکریان او هم محصور و گرفتار گردیدند و قسم خوردند که استقلال نومانس را قبول نکنند مجلس سنا این مصالحه را هم باطل کرد و سرداری را که معاهده بتوسط او شده بود برهنه و دست بسته به نومانس روانه نمود که تسلیم اهالی کند قبول نکردند و سردار را پس فرستادند طاقت دولت روم معتبرترین سردارهای خود را برای دفع این غائله روانه کرد و اوسیون خراب کننده کار ناتر بود ابتدا به برقرار کردن نظم و ترتیب لشکر پرداخت اشخاص غیر لازم از قبیل خدّام و تجار و غیب کویان را که در اردو ازدحام کرده بودند خارج کرد مواشی و عرّاده ها و تخت خواب و سایر آلات و ادوات تن بروری را نیز موقوف نمود و سپاهیان را مجبور کرد که مثل خود او روی کاہ بنخوابند و آنها را بکار واداشت و مشق تاد و پخته و آزموده کرد آنگاه باشت هزار نفر

بمحاصرهٔ نومانس پرداخت و از همه طرف راه آذوقه را بر اهالی آن شهر بست تا گرفتار قحط و بی‌قوتی گردیدند و هر چه خواستند سیون با ایشان عماره کند قبول نمود چون دیدند بلیهٔ که برایشان وارد شده لاعلاج است مصمم شدند بواسطهٔ هلاک خود را از چنگ رومیان نجات دهند یعنی غیرت ایشان قبول نکرد تسلیم شوند همه یکدیگر را بقتل رسانیدند و پیش از پنجاه نفر از ایشان گرفتار سیون نشدند در هر حال سردار رومی شهر را خراب کرد چنانکه امروز مکان آنهم بدرستی معلوم نیست و این واقعه آخرین جنگ معتبر اسپانیا بود ( ۱۳۳ )

( تسخیر پروانسی ) ( ۱ ) رومیها بکشتی رانی در وسط دریا راغب نبودند و میخواستند حتی الامکان از کنار سواحل راه بجایند چنانکه هر وقت میخواستند کشتی با اسپانیا بفرستند بجای اینکه در بای مدیترانه را قطع کنند از کنار سواحل ایتالیا و فرانسه که آرزویشان موصوم به کشتی رانی میکردند یا اینکه لفرکیان خود را از راه خشکی با اسپانیا میدردند اما در این مسافرت دو کنار خلیج زن ( ۲ ) و سواحل جنوب کل ( ۳ ) از جانب قبایل و سکنه آن نواحی مزاحمت میدیدند

سکنهٔ کوهستان کنار خلیج زن موصوم به لیکور ( ۴ ) بودند و رومیها دو صد دفع ایشان برآمدند و قریب پنجاه سال برای این

مقصود کشمکش کردند و مکرر بلیات سخت کشیدند و عاقبت چهل هزار نفر از ایشاترا و ادار کردند که بولایت سامنیوم مهاجرت نمایند و در آنجا اراضی بایشان داده مستقر نمودند بعد از آن بقیه آن جماعت را متدرجاً بدرون کوهستان راندند و ولایت لیکوری ( ۱ ) را تا جبال الب متصرف شدند و از حرکات قبیحه رومین این بود که یکسفر از سرداران ایشان برای تحصیل اسرا و فروختن آنها بیکدسته از این قبایل که بکلی بیطرف بوده و صدمه برومیا وارد نیاورده بودند حمله کرد هر کس را که در صدد مدافعه برآمد بقتل رسانید و سایرین را فروخت و با وجود اینکه مجلس سنا بعلامت و سرزنی او پرداخت و حکم کرد اسرا را رها کند نپذیرفت و اعتنا نکرد ( سنه ۱۷۴ )

اما تاجبر سواحل کل با طریق واقع شد که شهر مارسیل ( ۲ ) که اصلاً از آبادیهای یونانها بود در سواحل دریا بعضی کوچ نشینها داشت و قبایل کوهستان جبال الب متعرض آنها میشدند بنا برین مبنایست از قبایل مذکور جلوگیری نماید از آنطرف دولت روم هم برای آسایش خیال خود میخواست سواحل مدیترانه را تماماً در تحت تسلط خویش داشته باشد لهذا روم و مارسیل با یکدیگر در این باب متفق شدند و رومیها باهالی مارسیل در محاربه با قبایل مجاور دریا کمک کردند و شهری در آن ناحیه

بنا نموده مهاجرین رومی به آنجا فرستادند و آن شهر  
ا کس ( ۱ ) است که قدیمترین بلاد رومی کل میباشد  
این مسئله منجر بتزاع رومیها با بعضی از قبایل کل گردید و معتبرین  
طوائف کلواکه در این مورد باروم زد و خورد کردند البرز ( ۲ )  
و ارورن ( ۳ ) نام داشتند عاقبت اقوام مزبور مغلوب و مقهور  
شدند و مجلس سنا در خاک کل کنار دریای مدیترانه ایالتی تشکیل  
داد از دوایچه زنو ( ۴ ) تاجیال پیرنه و آنرا ایالت رومی ( ۵ )  
نامید و بمناسبت همین لفظ آن ناحیه بعدها باسم پروانس ( ۶ )  
موسوم گردید و دولت روم برای مراقبت متصرفات جدید خود  
در طرف جبال پیرنه شهری رومی باسم ناربن ( ۷ ) بنا کرد

### ﴿ فصل دهم ﴾

﴿ نتایج فتوحات رومیان و تغییر احوال ایشان ﴾

تامانه سیم قبل از میلاد رومیها تماماً عمر خود را بدقتی و تجاروت  
و جنگجویی بگذرانیدند و جز اعمال مذکوره اشتغالی نداشتند  
بخواندن و نوشتن و علم و ادب و صنعت و حکمت تمییرداختند و از  
مراقبت فن و تفریح محروم بودند لکن چون ممالک واقعه در  
مشرق ایطالیا که سکنه آن یونانی بودند بتصرف ایشان درآمد

( ۱ ) Aix ( ۲ ) Allobroges ( ۳ ) Arvernes ( ۴ ) Genève ( ۵ ) Province  
romaine ( ۶ ) Provence ( ۷ ) Narbonne

وضع زندگانی ایشان بکلی تغییر یافت جمع کثیری از یونانیها در حال اسیری و غلامی بروم رفتند و جماعتی هم از روی اختیار برای تحصیل معاش و ثروت و مکننت بدانجا شتافتند و با رومیها معاشرت کردند و در میان ایشان هم، قسم مردم بود از طیب و معلم و کاهن و مقلد و غیر ذلك همچنین بسیاری از رومیها در ضمن لشکر کسی دولت روم یا بعنوان تجارت بممالک شرقی رفتند و سنوات عدیده میان اجانب بسر بردند و باینواسطه آداب و رسوم و معلومات و خیالات جدیده دیدند و با آنها مأنوس شدند و بتدریج آداب و رسوم قدیمه خویش را رها کرده تریات یونانی اختیار نمودند

( تغییر عادات رومیها ) از جمله تغییرات که در وضع زندگانی رومیها واقع شد در امر سکنی و منزل بود در قدیم خانه های رومی کوتاه و یک طبقه و عبارت بود از یک عمارت مختصر که یک جانب آن کوچه و جانب دیگر حیاط بود بنیان عمارت از سنگ و دیوارها از خشت خام و اندود از گاه کل اطافها از یکدیگر بواسطه دیوارهای جوی جدا میشد و سقف آنها از سنگ و گل و سفال مفروش بود عمارات ایشان دو در داشت یکی بجانب کوچه دیگری بسمت حیاط از در بزرگ که در کوچه بود وارد دهلیزی میشدند و از آنجا به تالار بزرگ خانه ( ۱ ) میرسیدند و در وسط

سقف این تالار مابین چهار ستون چوبی سوراخ مرئی قرار میدادند که روشنائی از آن داخل اطاق شود لکن دو وقت بارندگی آسمان از آن داخل میشد و محوضی که در زیر قرار داده بودند میریختند در اطراف تالار بزوك اطاقهای كوچك میساختند و در يك گوشه خانه کانون واقع بود كه مكاني متبرك محسوب میشد و پتهای خانواده ( ۱ ) و تخت خواب زن و شوهر نیز در آنجا بود غالب اوقات را اهل خانه در تالار بزوك بسر میبردند و آنجا غذا میخوردند و مهمانان را میپذیرفتند و کارگاه بافندگی و صندوق و دولابچه که اسباب خانه را شامل بود نیز در آن تالار میگذاشتند

از ماه دوم قبل از میلاد بنای تغییر وضع شد کانون را در اطاق مخصوص قرار دادند و بزركان و اغنیا خانه های خویش را شبیه به مملات یونانی بنا نمودند و سفره خانه و کتابخانه و حمام و حجره خانه مخصوص ترتیب دادند و میز و صندلیهای مزین و تخت خوابهای مفرغی و ظروف نقره و فرش و امثال آن فراهم کردند و از هر جنبه مقلد یونانیها شدند

امالیاس رومیهای قدیم بطور متعارف يك قبای ( ۲ ) بشمی ساده بود که از مرد ها تا زیر زانو و از زنها به نیجه یا میرسید و در موقع تشریفات و امور رسماته لباس بلندی ( ۳ ) از بشم سفید روی قبا میپوشیدند که تمام بدن را تا پاشنه یا مستور میداشت ولی در صحرا



و هنگام زراعت قباهم دوبر نمی‌کردند فقط کربندی داشتند و پارچه که به کمر می‌بستند و تا زانو میرسید کلاه ایشان از نمد بود و کفش فقط پارچه از جرم که کف پارا محفوظ میداشت و در دست چپ انکشتی آهن بانکت می‌کردند بعد از آنکه دولت روم بسط یافت و فتوحات کرد متدرجاً رومیان بتفصیل و تزئین لباس پرداختند پارچه‌های کتان و پنبه و پشم لطیف را از یونانها و مشرق زمینی‌ها اخذ کردند و زنها و مردهای ایشان البسه یونانی پوشیدند و دست از سادگی و خشونت قدیم برداشتند

ترتیب خوراک رومیها هم در قدیم خیلی ساده بود غذای صحیح معتبر در شبانه روز يك مرتبه وقت ظهر می‌خورند و آن عبارت بود از نان کرده و سبزی تازه یا سبزی نمک سود و غذا را روی میزی بدون سفره می‌گذاشتند و با قاشق یا انکشت صرف می‌کردند در مواقع مهمانی و ضیافت يك خوراک از گوشت یا ماهی یا تخم مرغ یا باقلا یا پیاز نیز اضافه می‌کردند با قدری میوه و شیرینی و شراب یا قساع مخلوط با آب ولی زنهای رومی هیچوقت شراب نمی‌خورند و غالباً گوشت خوردن رومیها منحصر بود باوقاتیکه حیوانی قربانی مینمودند اما غیر از غذای ظهر صبح و عصر نیز خوراک مختصری از نان و پنیر یا نان و کره و میوه و کمی شراب می‌کردند این بود وضع اکل و شرب رومیها در قدیم اما بعد از فتوحات اطعمه و اشربه ایشان نیز متنوع پیدا کرد و ذوق

و سلیقه بیشتر شد غذای معتبر را هم در شبانروز دو نوبت قرار دادند یکی وقت ظهر دویمی هنگام شب و در هر نوبت مدت خوراک را زیاد کردند خورمن گوشت دائمی شد و به قطن نیز پرداختند یعنی ماهیها و گوشت شکار و شرابه‌های متنوع فراهم کردند و عبادت یونانها رسم شد که بخانه دوستان رفته شرب کنند و هنگام خوراک روی تخت خواب دراز بکشند و بعضی اوقات تاجی از برگ اشجار بر سر بگذارند و سازندگان را بنواختن ورقاصان را برقصیدن و دارند تا در ضمن خوراک تفریح و اشتغال خاطر هم داشته باشند

زندگانی رومیهای قدیم ساده و یکسان بوده و صبح که از خواب بر میخاستند بعد از شست و شو و ادعیه متداوله خود تائب مردها در صحرا بزراعت و زنها در خانه برشتن و بافندگی مشغول میشدند در شهر هم داد و ستد دائمی نبود یعنی نه روز یکمرتبه بازار دایر میشد و اجناس خرید و فروش منحصر بود بکندم و چهارپا و بعضی اشیاء فلزی و چرمی و سفالی و قطن و قریح بهیچوجه نداشتند جز اینکه در عرض سال دو سه مرتبه در شهر روم جشن و عید میکردند و اسب دوای و عماره رانی میکردند مسافرنهای رومیها هم بخوشی واقع نمیشد یعنی در خشکی پیاده طی طریق میکردند و راهها تنگ و صعب بود و در روی آب با قایقهای بسیار بطی حرکت میکردند اما بعد از فتوحات از این

حیثیات هم وضع زندگانی مردم روم تغییر کرد و اغیارسم عیش و عشرت آموختند صحرا و دهات را رها کردند و در شهر خانه ها ساختند و تفرجات یونانها را اختیار نمودند و از آن بعد ضیافت دادن و اسباب تماشا و بازیهای مختلف فراهم آوردن و بجهت تفریح و تفنن بکنار دریا سفر کردن رسم و شایع گردید ( تغییر عقاید رومیها ) رومیها چون از قدیم الایام با یونانهای جنوب ایتالیا مجاورت داشتند بمضی عقاید ایشان را اخذ کرده بودند لکن بعد از فتوحات با یونان مستقیماً مربوط شدند و با اعتقادات و ارباب انواع مردم آن مملکت مأنوس گردیدند تا کار بجائی رسید که خداوندان قدیم خود را با ارباب انواع یونانی مخلوط و مشبه کردند هر يك از ارباب انواعی را كه خود میرستیدند با یکی از خداوندان یونانها مطابقت نمودند و همان قسم صورت برای او فرض کردند و چون در باره ارباب انواع خویش حکایت و روایتی نداشتند همان قصص و وقایعی كه یونانها در باره معبودین خود نقل میکردند اخذ نمودند و بطریق مذکور زئوس ( ۱ ) رب النوع یونانی در نظر رومیها با ژرپیتز ( ۲ ) مطابق گردید و همچنین سایر ارباب انواع و کم کم عادت برین جاری شد كه ارباب انواع یونانی را با ساسی رومی بخوانند و این اسم هنوز نزد مردم فرانکستان باقی است و ما در اینجا

اسامی ارباب انواع معتبر یونانی را با اسامی معبودین رومی که با آنها مطابق است دو مقابل یکدیگر درج میکنیم

Jupiter	( زئوس )	Zeus
( زوپیتر )		
Junon	( هرا )	Héra
( زونن )		
Minerve	( پالاس )	Pallas
( مینرو )		
Diane	( ارتیمیسی )	Artémis
( دیان )		
Vulcain	( هفایستوس )	Héphaistos
( وولکن )		
Mercure	( هرمس )	Hermès
( مرکور )		
Mars	( ارس )	Arès
( مارس )		
Cérès	( دمتر )	Déméter
( سرس )		
Venus	( افرودیت )	Aphrodite
( ونوس )		
Liber, Bacchus	( دیونیزوس )	Dionysos
( باکوس - لیبر )		
Neptune	( پزیدن )	Poseidon
( نپتون )		

بعضی ارباب انواع یونانی از قبیل اپلن ( ۱ ) و کاستر ( ۲ ) و پلوکس ( ۳ ) را هم از قدیم الایام رومیها اخذ و قبول کرده بودند و همین اسامی میخواندند

گرفته از عقاید یونانی رومیها بعضی اعتقادات مذهبی مشرق زمینیها را هم اخذ کردند چنانکه درمآثره سیم قبل از میلاد یکی از معبودین مصری را که سراپس ( ۴ ) نام داشت بعضی از اهل روم پرستش

میزمودند و معمبدی برای او بنا کرده بودند و مجلس سنا حکم بتخریب آن داد ولی هیچکس جرأت نداشت دست بجانب آن دراز کند عاقبت کنسول مجبور شد شخصاً اقدام نماید

در اواخر جنگ دوم بونیک مجلس سنا چند قرار با-پای صغیر فرستاد تا ربه النوعی را که یونانیها سیل ( ۱ ) مینامیدند و بصورت سنک سیاهی ظاهر میساختند با جلال و شکوه تمام بروم آورده در معمبدی جا دادند و کاهنین آن بت بالباس مشرق زمینی و آداب و رسوم خود در آنجا قرار گرفتند همچنین بعدها مجلس سنا یکی از ربه النوعهای کا پادس ( ۲ ) را پذیرفته در شهر روم برای او معمبدی برپا کرد و او با اسم بلن ( ۳ ) معروف بود و خدمه او در بعضی موارد برای خشنودی خاطر او بدن و صورت خود را با جکش مجروح مینمودند از مملکت بابل هم جادوگران و منجمین بسیلر بروم می آمدند و قنون خویش را بحری و معمول میداشتند و از غیب خبر میدادند

یکی از نتایج معاشرت رومیها با یونانیها بروز ضعف و سستی عقاید مذهبی بود باین معنی که اهل علم و دانشمندان یونانی بشعور بدین خود بی اعتقاد شده و درک کرده بودند که روایات مذهبی ایشان اساطیر و خرافات است و آنچه مردم عوام درباره ارباب انواع معتقدند و نقل میکنند در حقیقت راجع بافراد بشر باشد و

شایسته مقام الوهیت نیست بزرگان و خواص روم هم چون با یونانیان محشور شدند همین حال را پیدا کردند در ظاهر آداب مذهبی را بعمل می آوردند اما در باطن بعیاید عوام بی اعتنا بودند و استهزا مینمودند و حتی یکی از رؤسای دینی روم وقتی گفته است هرچند در ملامت انکار ارباب انواع مشکل است ولی در خلوت جایز باشد

( ترقی علمی و صنعتی رومیها ) رومیان قدیم کتاب و ادبیات نداشتند بعضی از بزرگان ایشان که در ممالک یونان برای لشکر کسی و جنگ رفتند با ادبا و حکمای یونانی ملاقات کردند و بذوقیات مایل شدند و بتکلم زبان یونانی که آنوقت لسان اهل علم بود پرداختند چنانکه فلاسیفینوس سردار رومی وقتیکه بچنگ مقدونیه رفت یونانها دیدند بخوبی زبان ایشان تکلم میکند و از این امر استعجاب کردند و اول کتابی که در تاریخ روم نوشته شده زبان یونانی بوده و یکی از اعیان روم آنرا نوشته است خانواده سببیون حکما و فضلا را دور خود جمع کرده با ایشان محشور بودند و بل امیل در منزل خود کتابخانه اراکتب یونانی که از پرسیه پادشاه مقدونیه گرفته بود ترتیب داد و کم کم بزرگان دیگر روم هم باو در این باب اقتدا کردند ضمناً بعضی اشخاص بترجمه برخی از کتب یونانی بزبان لاتن که زبان رومیان بود مشغول شدند و مخصوصاً آثارهای یونانی را ترجمه و تقلید کردند

و در نظر از این آثار نویس های رومی که خیلی معروف و معتبر  
میباشند بلوت ( ۱ ) و ترانس ( ۲ ) نام داشته اند

مردم روم چون هنوز خشن و بی ذوق بودند درك این قسم  
تمتعات لطفه را بدستی نمی نمودند چنانکه وقتی یکی از آثار های  
ترانس را دو آورده بودند تماشا کنندگان صبر نکردند تا تمام شود  
رفتند و تماشای جنك وحوش و سیاح برداختند لکن بعد از آن  
بتدریج این قسم تمتعات ذوقی هم متاد شدند ابتدا در موقع  
تماشای آثار ناظرین می ایستادند ساندور های روم تماشا خانه  
ساختند و محل نظار را بطور بله کان ترتیب دادند که بتوانند  
بنشینند مجلس سنا حکم کرد آنرا خراب کنند و گفت رومیها  
باید آتقدر قوه و مردانگی داشته باشند که در وقت تفریح و تهننهم  
بتوانند چند ساعتی سرا با بیستند

صنایع نقاشی و مجسمه سازی و معماری و موسیقی و امثال آنها را  
نیز رومیها از یونانها اخذ کردند ابتدا سرداران رومی که بمملک  
یونان رفته بودند اشیاء نفیسه بلادیرا که مسخر کرده بروم بردند  
و چون بزرگان روم دیدند یونانها باین اشیاء خیلی توجه و اعتنا  
دارند از راه تقلید و محض تفاخر و مباحثات تجسس و جمع آوری  
آنها پرداختند و کم کم ذوق هم پیدا کردند و دارا بودن  
مجموعه ها از پرده های نقاشی و مجسمه و ظروف نفیسه روم و

معمول شد از آن پس آغیا و بزركان روم خانه های خویش را نقاشی و مزین میکردند و مثل یونانها و امیداشتند مجسمه سازان مجسمه ایشانرا بسازند و در جشنها و ضیافتها سلزندگان یونانی بنوازند و ابتدای امر رومیها خود باعمال صنعتی نمیرداختند و هنرمندان یونانی را بکار میکردند لکن بتدریج در میان ایشان هم اهل صنعت و هنر پیدا شدند و مخصوصاً معماریهای قابل داشتند رومیهای قدیم پسرهای خود را فقط ورزش و زراعت و آداب مذهبی می آموختند و در خانوادههای معتبر اگر از این حد تجاوز میکردند همنقدر بود که حروف الف با وارقام را بشناسند و اما تربیت دخترها منحصر بود برشتن و بافتن لکن بعد از فتوحات ملتفت شدند که این اندازه تربیت و تعلیم کفایت نمیکند لهذا بعضی از مردم یونان در روم مکاتب دایر کرده باطفال خواندن و نوشتن و حساب و نحو و صرف و موسیقی می آموختند و آغیای روم از اسرای یونانی برای اولاد خود الله و معلم میکردند بعضی از دانشمندان هم در روم بچوانان رومی تدریس فلسفه و علم بلاغت نمودند ولی مجلس سنا از این امر اندیشناك شد و اشخاص مزبور را اخراج کرد و آموختن علم بلاغت ممنوع گردید اما بزودی در میان خانواده های با بضاعت رسم شد که جوانان خود را بمدارس یونانی که در شهر آتن ( ۱ ) و جزیره رُدس ( ۲ ) دایر بود



فرستند و باین واسطه بلاغت و فلسفه یونانی نزد رومیان شیوع یافت هر چند رومیان بنا بر مسطورات فوق آداب و صنایع و هنرهای یونانیان را قبول کرده و در هر امر تقلید اینها را نمودند ممهنا در باب موسیقی و رقص چندان پیروی رسم یونانی را نکردند و اشتغال باین فنون را شایسته مردمان ذیشان ندانسته لایق اشخاص مقلد و مسخره پنداشتند

( تغییر اخلاق رومیها ) رفتار رومیان قدیم همه مبنی بر این بود که هر چه آبا و اجداد ایشان مجرب کرده همان کار را باید بکنند و تمام عمر ایشان بکار و جنگ و صرفه جوئی و امساک میکزشت و بنا برین زندگانی یکسان صعب خالی از نشاط و فرحی داشتند آنچه در نظرشان مرغوب و پسندیده بود قناعت و صرفه جوئی و متانت و مناعت بود منتهای همت ایشان این بود که سردار با قساوت و امیر با مناعتی باشند و بطور روستائی و دهقانی زندگی کنند و مطابق همین اعتقاد از رجال قدیم خود با کمال اعجاب حکایتها میکردند از قبیل قصه سنسیناتوس که سابقاً مذکور شده و حکایتیکه ذیلا نقل می نمائیم

میکفتند سردار موسوم به کورپوس دانتاوس ( ۱ ) بعد از آنکه حامنیها را مغلوب کرد آن طاقه نزد او سفر فرستادند که او را بالنسبه بخود بر سر شفقت آورند چون بحضور او رفتند سردار

با شهامت روی نشیمنی چوبی نشسته کاسهٔ جوئی در پیش داشت  
و مشغول خوردن شلغم بخفته بود فرستادگان سامنیت مبلغی پول  
طلا باو تقدیم کردند نپذیرفت و گفت من خوشتر دارم بر صاحبان

سیم و زر فرمانروا باشم تا اینکه خود صاحب سیم و زر باشم  
اما بعد از آنکه رومیها فتوحات کردند و وضع سایر مردم را  
دیدند آداب اجداد خود را شاق و ناهموار دانستند و پزندگانی با  
تنوع مرفه مایل شدند و اسباب تجمل و تنعم فراهم آوردند  
سرداران رومی مقداری از طلا و نقره و جواهر و نقایسی که در  
ممالک یونانی جمع شده بود بروم بردند و هنگامی که در مشرق  
توقف داشتند مثل سلاطین و با آن حشمت و جلال حرکت  
میکردند و چون بروم میرفتند همان عادات و رفتار را شایع  
و متداول مینمودند و چون ناکهان از فقر بترسیده بودند  
در نمایش اموال خود اصرار داشتند و ضایقات و مهمانیهای سنگین  
پر مخارج مینمودند و بنا برین بزرگان روم مقید بودند باینکه نمود  
و مکنت زیاد داشته باشند ولی برای تحصیل این مکنت مقید  
باختیار طریق صحیح نشدند و باین واسطه ظلم و غارت و چپاول و قلب  
و امثال این اعمال ناشایسته رائج کردند

از جمله تفنن ها و تفریحات رومیان این بود که در میدانهای بازی  
غلامهای خود را بمحاربهٔ با یکدیگر یا با وحوش و سیاه و میداشتند  
یا اینکه سیاه را در میدان رها میکردند و شکار چنان آزهوده را

قتل آنها مأمور میساختند و اتفاق افتاده که در يك مورد متجاوز از شصت پلنگ بطریق مذکور بهلاکت رسانیده اند و اما جنگ غلامان ( ۱ ) که عادت بود که رومیها ظاهرا از مردم اتروسک اخذ نموده بعد شرح آن خواهد آمد

زنهاى رومی در قدیم الايام از خانه بیرون نمی آمدند و مراقبت خدمتکاران خود بودند و بهترین تمجیدی که در باره زنی میخواستند بکنند این بود که بگویند همیشه در خانه بسر میبرد و مشغول رشتن میباید شوهرها بر زنها اختیار تمام داشتند و میدوانستند در باره آنها محاکمه کنند و حکم بقتل ایشان دهند حق طلاق دادن هم داشتند لکن اجرای این حق شایع نبود

بعد از فتوحات نسوان رومی هم تفسیر وضع دادند از خانه ها بیرون آمدند و سوار عراده شدند و به تئاتر و تماشاگاه رفتند و باجرای آداب مذهبی خارجی از قبیل آداب ازیس (۲) ربه النوع مصری یا سیبل ربه النوع آسیای صغیر پرداختند جهل و بیکاری ایشان کافی السابق باقی بود اما آزادتر شدند و نوعی از مزاجت هم مرسوم شد که زن بکلی در تحت اختیار شوهر نباشد و اگر یکی از زوجین بخواهد از دیگری منفصل شود بتواند و بعبارة اخری طلاق معمول شد و در میان اغنیا خیلی شایع گردید تا آنجا که در مائه اول قبل از میلاد مزاجت را وصلتی موقتى بنداشتند چنانکه

بسیار اتفاق افتاده که يك مرد چهار یا پنج زن داشته باشد و حتی دیده شده که مردی زن خود را طلاق داده و بمزاجت یکی از دوستان خویش در آورده است

تاوتی که در احوال مردم روم واقع شد نزد همه پسندیده نبود و بعضی با این وضع مخالفت میکردند و عیب حوتی مینمودند از جمله کاتن ( ۱ ) باینواسطه معروف است که در حفظ رسوم اجدادی کوشش بسیار داشته و سرگذشت او خالی از غرابی نیست

( سرگذشت کاتن ) این مرد در سنه ۲۳۲ در یکی از بلاد کوچک لاسیوم متولد شده خانواده او ملاح و دهقان بودند و خود او هم در ابتدای عمر مشغول زراعت بوده در سن هفده حسب الرسم سپاهی شد و جزء لشکری که با انبیا محاربه میکرد ناخلف گردید و بواسطه شجاعت و حسن بیان و تحمل ریاضت طرف توجه شد همیشه پیاده راه میرفت و هرگز شراب نمبخورد در محاربات از جای خود هیچوجه منحرف نمیشد و ضربات سخت میزد و میاهاو میکرد و برای ترسایدن حریف چهره خویش را دهشتناک مینمود چون بدر منزل خود بر میگشت باز بدقتانی مشغول میشد در صحرا در تابستان برهنه بود و زمستان فقط يك قبا میپوشد و در خوراک باغلامان خود شريك و همراه میشد و چون خوب تقریر و بیان میکرد هر وقت همسایه های او در روم با کسی مرافعه داشتند از

جانب ایشان وکالت قبول میکرد و بمرافعه میرد اخت تا ایندی یکی از اعیان که با او همسایه بود ملتفت احوال او شده تمویق کرده که بروم برود و معروف شود چنین کرد و مردم او را برای مناصب دولتی انتخاب کردند از جمله وقتیکه سپیون بافریقا لشکر کشیده بود کاتن صندوقبار او شد و در آنجا ملاحظه کرد که سردار بشکر بان زیاد پول میدهد مطالب را باو اظهار کرد و گفت این خلاف رسم قدمات سپیون جوابداد من صندوقباری باین باویک بینی لازم ندارم کاتن باو عداوت پیدا کرد و چون بروم باز گشت حکایت کرد که سپیون پول دولت را تبذیر میکند و بیعاشی خود مشغول است باوی بمدها بمحکومت جزیره ساردنی ( ۱ ) مأمور گردید و انوقت عادت بر این جاری شده بود که حاکم هر چه میخواست از مردم میگرفت و هر جا میرفت جمع کثیری از دوستان و خدام و اجزا همراه خود میرد و اهل ولایت میبایست تحمل مخارج آن جماعت را بنمایند کاتن این ترتیب را مسمول نمود از مردم هیچ چیز قبول نکرد و هر جا میخواست برود پیاده میرفت و فقط یک نوکر همراه داشت که لباس یا اشیاء لازمه را با او حمل کند سابقاً در نزد رومیها رسم بود که نسوان نباید جواهر بزنند و سوار عراهه شوند و قتیکه کاتن کندول شد مردم از بحاس ملی خواست کردند این قانون را منسوخ نماید چنین شد اما کاتن

جد و جهد بسیار کرد که آن قانون برقرار بماند و از جمله حرفهای او در آن موقع این بود که گفت تمام مرد های دنیا صاحب اختیار زنهای خود میبازند ما رومیها که صاحب اختیار تمام مردم هستیم میخواهیم در تحت حکم زنهای خویش باشیم

کاتن سفری بفرمانفرمانی لشکر اسپانیا رفت و چهار صد قلعه گرفته خراب کرد و مرجه بدست آورد میان سباهیان تقسیم نمود و برای خود سهمی قرار نداد بلکه اسب خویش را هم فروخت که برای دولت خرج زیاد نتراشد

از یونانیها تنفر داشت و میگفت مروت ادیبان و کتب این جماعت میان ما منتشر شود کار ما خراب خواهد شد و با آنکه یونانی میدانست در سفری که بیونان کرد مرکز به آن زبان تکلم نمود وقتی یونانیها با دولت روم گفتگوئی داشتند سه نفر از بزرگان فلاسفه خود را محض صورت دادن کار بروم فرستادند و ایشان در اجتماعات عمومی رومیان نطقها میکردند و مردم از روی میل و توجه گوش میدادند از جمله روزی یکی از آنها در باب ظلم و عدل تحقیق میکرد ضمناً گفت قدرت و عظمت روم مبنی بر ظلم است و رومیان بواسطه ظلم بصاحب اختیاری دنیا رسیده اند کاتن چون از این حرفها مطلع شد بمجلس سنا گفت باید این اشخاص را که چنین تقریر و بیان خوب دارند و گفته های خود را بر مردم واضح و مسلم میسازند کارشان را زود انجام داد

تا بروند و خیالات جوانان ما را قاسد و مشوب نمایند  
در مراجعت از اسپانیا بواسطه خدماتیکه کرده بود برای او  
اسباب تشریفات نصرت فراهم آوردند و این بالاترین مقامی بود  
که برای یکنفر از اهل روم ممکن بود حاصل شود و غالباً کسیکه  
باین شرافت نایل میگردد زیر دست دیگری نمیشد اما کاپتن  
محض خدمت بوطن رعایت این امر را نکرده در جنگهای  
انطوکوس تابع سیپیون گردید

بنا بر قدیمی که کاتن بصره جوئی و حفظ رسوم قدیمه داشت  
چنانکه سابقاً ذکر شد با سیپیون افریقائی و آسیائی عداوت  
میورزید و اسباب فراهم آورد که از افریقائی حساب و صورت  
خزائن انطوکوس را مطالبه نمودند او دفتر و حساب را بنجالی  
سنا برده باره کرد و گفت قبیح است که آدمی را که چهارصد  
کرور بخزانة دولت فسخ رسانیده برای حساب هشت کرور توهین  
نمایند لکن کاتن از خیال خود منصرف نشده و داشت آن  
سر دار را متمم کردند باینکه از بادشاه سوریه پول گرفته و با او  
مصالحه کرده است روزی که این مرافقه طرح شده بود سیپیون  
بمدعجان و عموم مردم که حضور داشتند خطاب کرده گفت در  
چنین روزی بود که من انبیل و کار نازیان را مغلوب نمودم درین  
روز مرافقه و محاکمه جایز نیست بیاید با من به کاپیتل برویم و شکر  
خداوندان را بنجا آوریم و شما هم دعا کنید خداوندان همیشه

سر دارائی مثل من بمما عطا نمایند مردم روم از شنیدن این کلمات تغییر حال دادند و تبعیت او را نمودند و از خیال محاکمه او منصرف شدند اما سیپون چون دید مدعیان او در صدد توهین و آزار او میباشند از شهر روم مهاجرت نمود و کاتن با برادر او یعنی سیپون آسیائی نیز همین قسم رفتار کرد و سبب شد که دولت روم اموال او را ضبط نمود باری چون کاتن دو امور سختی و دقت فوق العاده داشت ده سال بعد از رسیدن بمقام کنسولی برتبه سانور منتخب شد و از آنجایکه در این شغل و منصب کارهای نمایان کرده همچنان بلقب سانور باقی مانده چنانکه دو مرتبه او را کاتن سانور میخوانند بسیاری از اعضاء مجلس سنا را بجزم اینکه تجمل و جلال اختیار کرده بودند از عضویت انداخت برای اسباب زینت مالیات کزاف بست خانهایرا که در کوچه پیش آمده بود خراب کرد آبهائی را که بزرگان برای مشروب ساختن خانه و باغهای خود میبردند برگردانید و از این قبیل اعمال بقدری صورت داد که مردم روم برای او مجسمه برپا کردند و در پای آن نوشتند ( این مجسمه برای کاتن ساخته شده بواسطه اینکه در ایام سانور خود روم را که از فساد اخلاق رو بخرابی میرفت مجدداً بلند کرد و ترقی داد )

چون کاتن بزرگان را مهم میکرد باینکه مال دولت را صرف تجمل خود مینماید بسیاری از ایشان با او دشمن شدند و مکرر او را



مقصر کردند اما مردم حامی او بودند و نیکداشتند آسیبی نیاورید  
کاتن بسرپرستی زوجه و اولاد خود نیز کمال قیدرا داشت پسر  
خویش را شخصاً تربیت کرد و صرف و نحو و قوانین ملکی و -واری  
و شنا و علم جنک باو آموخت و برای او مخصوصاً کتابی در اعمال و  
رشادتهای رومیان قدیم نوشت همچنین رساله در علم فلاح  
تصنیف نموده است

اعتقاد کاتن این بود که هر فردی مکلف است باینکه تحصیل ثروت  
کند و متمول شود کتیز و غلام بقیمت نازل میخرد و چون پسر  
میشدند و از کار مینافتادند برای اینکه نفقه نهد آنها را بفروخت  
و میگفت کاوهای پسر و آهن پاره های کهنه و غلامان فروتن را باید  
فروش رسانید و خانه دار صحیح آنست که همواره بایع باشد نه مشتری  
خلاصه کاتن فرد کامل و نمونه صحیح رومیان قدیم بود که باید در  
زراعت و محاربه خوب از عهده برآید و در راه وطن جان فشانی کنند  
هم بخود سخت بگیرند هم بدیگران و امین و صرفه جو و خسیس باشند

### فصل یازدهم

( تغییر وضع رومیان از حیث طبقات ناس و امور سیاسی )  
( انهدام اواسط الناس ) در بدو امر عموم رومیان عبارت بودند  
از ملاکین جزء که شخصاً مباشر زراعت اراضی خود میشدند و در  
موقع حاجت همین اشخاص بجنک میرفتند و انجمن ملی نیز مرکب

از ایشان بود اما چون در مائه دویم دولت روم در خارج ایتالیا جنگ پیدا کرد و لشکر بمالک بیده فرستاد دهاقین که جزء اردو بودند نمیتوانستند مرسل بر سر املاک خود مراجعت نموده زراعت مشغول شوند ناچار اراضی ایشان بایر میباید بسیاری از آن ملاکان در نواحی مشرق و افریقا و اسپانیا تلف شدند و بعضی دیگر در ممالکی که تسخیر کرده بودند ماندند یا اینکه جنگجویی را پیشه خود قرار داده معاش خویش را از همان عمر حاصل نمودند از طرف دیگر چون از افریقا و جزیره سیبیل ( صقلیه ) کسندم بروم حمل میشد قیمت غله نازل کرده و ملاکی در ایتالیا برای امر معاش کفایت نمیکرد و بنابراین اراضی دهاقین را کم کم اعیان و اغنبا میخریدند و از اجتماع آن املاک جزء املاک کلی تشکیل میدادند و مرتع یا تاکستان یا باغ میوه احداث مینمودند و غلامان زر خرید خویش را به کله داری یا امور فلاحی در آن املاک و سیمه و ادار میگردند تا کار بجائی رسد که باقی نماند مگر معدودی از ملاکین عمده و جماعتی از بندگان و عده خرده مالک همواره کم شد وضع زندگانی خانواده های املاک عمده نیز بواسطه اینکه مکننت و ثروت کزاف دارا میشدند بالنسبه با واسطه الناس تفاوت کرد شیوه بزرگان و سلاطین مشرق زمین را اختیار نمودند خدم و حشم زیاد برای خود قرار دادند مطاع و مختار مطلق شدند وزیر دستان معناد باطاعت و متابعت خیالات و هواهای نفسان ایشان گردیدند بصباره آخری تمام مردم منقسم

شدند بجماعتی از اعیان متمول و گروهی از فقرا و سندگان زر خرید و طبقه اواسط الناس از میان رفت و بنابراین بین مردم روم اختلاف احوال کلی دست داد

اختلاف احوال بین مردم روم مثل سابق از حیث حقوق نبود زیرا که امتیازات بین پاتریسینها و اهل پلب منسوخ شده و همه از حیث حقوق متساوی بودند لکن مساوات فعلی حاصل نشده بلکه بنابر شرح مسطور در فوق از حیث دیگر اختلاف شدت یافته و باز هیئت اجتماعیه رومی اعیانی (۱) و ترتیب آن از قرار ذیل بود (نجیا) طبقه اول مردم روم نجیا (۲) بودند یعنی کسانی که افلا یکی از اجداد ایشان دارای منصبی از مناصب محترم دولت روم بوده زیرا که در آن دولت داشتن مشاغل عالی اسباب حصول شرف و افتخاری بود که بعد از انفصال شخص از آن شغل باز برای خود و خانواده و اعقاب او باقی میماند کسانیکه دارای آن منصب میشدند حاشیه لباس رسمی (۳) خود را ارغوانی میکردند و نشیمن از عاج برای خویش ترتیب میدادند و حق داشتند تمثال (۴) برای خود بسازند و آن تمثال عبارت بود از مجسمه ایشان که از موم یا تفره میساختند و علائم و نشانهای منصبی را که متقلد بودند بآن نصب مینمودند و این تمثال را نزدیک کانون خانه و اواباب انواع خانگی قرار میدادند و در واقع بمنزله بی واقع میشد و همراه یکی از اهل

خانه وقت می‌کرد تمثال‌های خانواده را بیرون آورده روی یک عزاوه گذاشته چشاپش تشییع کنندگان جنازه حرکت میدادند و این طریق از کوچه‌های شهر عبور میکردند تا میدانی که محل اجتماع عمومی بود میرسیدند و آنجا یکی از خوبشان شخص متوفی در حضور جمع شرحی از او تمجید میکرد و مفاخر و اعمال مهمه اعضای خانواده را خاطر نشان مینمود و هر خانواده که تمثالهای آن زیادتر بود درجه نجابتش عالی‌تر ملحوظ میشد چنانکه معطلح بود و میگفتند نجابت یک تمثالی نجابت چند تمثالی و قس علی ذلك غالباً رومیها وقتیکه میخواستند کسی را برای شغل انتخاب کنند از آن خاصیکه رتبه نجابت داشتند اختیار میکردند و بنا برین تمثالها در خانواده‌های معدود جمع میشد چنانکه در شهر روم پیش از سیدم خانواده نجیب نبود و اعضای مجلس سنا از همین خانواده‌ها بودند و تمام امور دولت را اداره مینمودند

( را کین ) طبقه دوم مردم روم را کین یعنی سواران ( ۱ ) بودند این معنی که در قدیم الایام در لشکر روم سواری اختصاص باغبان داشت چه مخارج سپاهیان بعهده خود ایشان بود و دولت چیزی نمیداد از زمانه دوم بعد از اهل روم کبکی جزء لشکر سوار نبود زیرا که سواران لشکر روم همه از اجانب بودند. مهمنا کسلیکه بصاعت و تنول داشتند نظر برسم قدیم که این قبیل اشخاص

سوار میشدند کما فی السابق موسوم بسوار بودند  
در قدیم رومیان پول زیاد نداشتند و اکثر فقیر بودند. لکن فتوحاتی که  
در ممالک خارجه نمودند باعث شد که بزودی ثروت‌های کثراف برای  
ایشان حاصل شد و در روم پول وفور پیدا کرد و باینواسطه نرخ  
مراجمه در آنجا تنزل نمود و حال آنکه در ممالک دیگر ترقی داشت  
و بنا بر این بسیاری از رومیها بصرافی اشتغال یافتند و بمامله پول  
پرداختند و متمول گردیدند یعنی در زمره سواران محسوب شدند  
علاوه برین در هر مملکتی که مسخر رومیان میشد استخراج معادن  
قره و اخذ کمرک و سایر عایدات دولتی را مخصوص خود میکردند  
ولی دولت روم این قسم امور را در تحت اداره دولتی در نیامورد  
فقط آنرا باشخاص متمول یعنی سواران مقاطعه میداد و در اینصورت  
آن اشخاص پولبیکن (۱) خوانده میشدند تجارت و تعبیر سفاین و حمل  
کنند و چوب و غلام نیز اختصاص بسواران داشت زیرا که نجیا  
از این قسم اعمال ممنوع بودند بنا برین سواران یعنی متولین در  
اداره امور ملکی داخل نبودند ولی اعمال با منفعت همه اختصاص  
بایشان داشت و بعد از اعیان از همه کس محترم تر بودند و هر وقت  
یکی از ایشان بموجب انتخاب ملت دارای منصبی از مناصب محترم  
میشد از رتبه سواران خارج و جزه نجیا و اعضا سنا محسوب  
میکردید و پسرش نجیب یک تمثالی خوانده میشد

( اهل یلب ) رومیهاییکه نه نجیب بودند نه را کب تشکیل طبقه یلب ( ۱۷ ) را میدادند و دو قسم بودند بعضی از آنها در دهات لاسیوم و سایرین سکنی داشتند و از اولاد اقوام لاتن و ساین بودند که سابقاً مغلوب رومیان شده و بعد جزء ملت روم محسوب گرفته شده بودند. بروز جمعیت ایشان کم میشد برخی دیگر اهل شهر بودند یعنی در روم مسکن داشتند و عده ایشان رو بزیاد بود زیرا که از اولاد دهاقین بودند که دهات را ترک کرده در شهر سکنی اختیار میکردند یا از اعقاب اجانب بودند که بعنوان بندگی بزرگان رومی آنها را بر روم آورده و بعدها آزاد کرده و باین واسطه جزء ملت روم شده بودند این اشخاص غالباً فقیر و فاقه میزیستند زیرا که مشاغل بر منفعت بر اکتین تعلق داشت و اعمال پست و حقیر را هم بندگان مباشر میشدند فقط مزیتی که برای ایشان بود این بود که جزء ملت روم محسوب شده و دلرانی حقوق رومی بوده و هیچیک از بزرگان روم حق نداشت ایشانرا چوب بزند یا محکوم بقتل نماید و بنا برین در ولایات متملقه بدولت روم از شر حاکم محفوظ بودند زیرا که حکام رومی در ولایات اختیار جان و مال سکنه را نداشتند علاوه برین طبقه مزبور حق داشتند لشکری بشوند و جزء انجمن ملی را بدهند و در انتخاب صاحبان مناسب و مشاغل دخیل باشند و هر جمعها و تماماهلی عمومی

رومیان حاضر شوند و برای نشانهٔ رومی بودن لباس رومی و میان  
را به پوشند . . . . .

اهل یلب بواسطهٔ کثرت فقر و نداشتن وسیلهٔ معاش غالباً سیمت  
کلان ( ۱ ) اختیار میکردند باین معنی که اغنیاء رومی بعضی اظهار  
تواضع و علو شأن میل داشتند جمعیت زیاد در اطراف ایشان  
باشد لهذا هرکس جمی از رومیان فقیر را در تحت حمایت و رعایت  
خویش میگرفت و عنوان قدیم کلان را که از میان رفته بود  
باین طریق تجدید نمودند و کلیانها بزرگانی را که در تحت رعایت  
ایشان بودند خواجه ( ۲ ) خود میخواندند و هر صبح اول طلوع  
آفتاب لباس رومی را دور کرده بدو خانهٔ خواجه میرفتند  
و در صکوحه ها مثل خدام بدنباله او میآفتادند خواجه هم در  
عوض به کلیانهای خود آفوقه و پول میداد و از ایشان نگهداری مینمود.  
( بندکان ) قبل از فتوحات هر یک از رومیان شخصاً در ملک خود  
زراعت میکردند و گاهی که املاک وسیع داشتند کلیانهای خویش  
را باینکار میگماشتند لکن چون رومیها بچنگ وقتند و اقوام و ملل  
خارجی را در تحت تبعیت خود درآوردند بندکان و غلامان زیاد  
داو داشتند زیرا که امرای جنگی و سکنهٔ یلاهی که بقتل و غلبه  
بصرف رومیان در مابعد تعلق ببله کنندگان پیدا میکردند و حکم  
ز خرید داشتند و بمرض بیع شرا در میآمدند و در شهر روم

بازاری بود مخصوص خرید و فروش بندگان و در آنجا زن و مرد و بچه برای فروش حاضر بود و برای معرفی ورقه بکردن هر يك آویخته معین میکرد که چند سال دارد و اهل کجاست و محسنات و معایب او چیست و اولاد بندگان هم غلام خانزاد صاحب خود بودند و کتبه بندگان هیچ حق نداشتند نه مالک میتوانند بشوند نه زن بگیرند نه شوهر بکنند و نسبت بصاحب خود میبایست اطاعت مطلق داشته باشند اگر چه ایشانرا امر به جنایات و منیات نماید و بنابراین آقاها قسم رفتار میخواست از زدن و بستن و عذاب کردن و کشتن با غلام خود میکرد و اگر غلام مخالفت مینمود یا فرار میکرد دولت باقای او در گرفتن و مطیع کردن او معاونت مینمود و اگر کسی غلام فراری دیگری را نگاه میداشت مشول بود و مجزله دزد واقع میشد بندگان هم دو قسم بودند بعضی دو دهات کار میکردند و برای مالک خود زراعت و شبانی و باغبانی مینمودند برخی در شهر خدمت باقا میکردند و پیشخدمت و فراش و طباط و حمال و مهتر و مقلد و میرزا و دایه و لاله بودند بعضی اشخاص هم بندگان خویش را بصنایع و حرف و امیاداشتند و حاصل زحمات ایشانرا ضبط میکردند یا اینکه آنها را بدیکران کرایه میدادند و باین طریق وسیله انتفاع مینمودند درینصورت معلوم است که حال بندگان چگونه بوده است هر گاه آقای ایشان



با مروت و با انصاف و رقیق القلب بود چندان بایشان سخت نمیکدشت اما اکثر خلاف این اتفاق میافتاد و آقایان با غلامان مثل حیوان بلکه بدتر رفتار میکردند آنها را بجهت میزدند و مجروح میساختند و سیاستهای شدید مینمودند از قیدل داغ کردن و خفه کردن و بدار زدن و غیر ذلك و بنا برین بندکان رومیها از حال طیبی انسانی خراج میشدند بعضی حال سببت و لجاجت پیدا میکردند برخی مطیع و بیغیرت و تنبل و بیکلوه و رذل و بیچاره میشدند

ساحبان غلام حق آزاد کردن او را نیز داشتند و غلام چون آزاد میشد باز میبایست باقی سابق اطاعت کند اما دارای حقوق ملیت رومی میکردید و تفاوتی که با سایر افراد ملت روم داشت این بود که ماخذ افکریان نمیتوانست بشود و بمشاغل و مناصب عالی هم نمیرسید ولی اعقاب او بتدریج از این حال ننگ خراج میشدند و با سایر مردم یکسان میکردیدند

( تعداد نفوس ) برای اینکه رتبه و مقام هر يك از مردم روم معلوم باشد هر پنجسال یکمرتبه در آن شهر بتعداد نفوس تعیین مراتب اقدام میشد و این عمل را سانس ( ۱ ) میگویند و برای اینکار دوفقر از رجال دولت بانتخاب ملت مأمور بودند و محترم ترین رجال محسوب میشدند و ایشانرا سانسور ( ۲ ) میگویند و قبکه سانسور میخواست تعداد نفوس نماید میبایست تمام مردم

روم و در شان دو مارتن احضار کند و يك يك بنویسند. خود بحضور او بروند و اسم و سن و ولایت و طایفه و سنوات خدمت فظای خود را با مقدار غول و خویش بگویند و سانسور این وجه را در دفتر ثبت میکرد و حق داشت که اگر کسی بضاعت خود را بزیاده از آنچه همت بگوید بنا بر علم خود کمتر از مبلغی که او گفته بنویسد و در باره کسی اگر اعتراضی دارد باید داشت کند از قبیل اینکه دو جنک دلاوری نموده یا با عبال و اطفال خویش بد سلوک کرده یا ملک خود را بخویشی زراعت نکرده یا مهاسم دینی را چنانکه باید مرعی نداشته و قس علی ذلك و هرگاه سانسور در باره کسی از این قبیل تعرضات مینمود آن شخص نتکین میشد علاوه بر این سانسور میبایست فهرست قبایل و اعضاء آنها را هم ترتیب دهد و حق داشت که اگر مصلحت بداند یکی را که در قبیله و رتبه معینی بوده در رتبه دیگر ثبت کند یا محض تخفیف او در جزه هیچ قبیله او را محسوب ندارد همچنین اسامی را کبکین و سناتورها (۱) یعنی نجبارا میبایست ضبط نماید و برای این مقصود بدفاتر سابق رجوع میکرد و اشخاصی را که تازه داوای مناسب محترمه شده و در خزانه نجبا ورود کرده نیز قلمداد نموده بر فهرست سابق میافزود اما حق داشت که اگر یکی را بنا بر رفتار ناشایسته او لایق نجابت نداند اسم او را محو

کند چنانکه اتفاق افتاده که یککفر سناتور بواسطه اینکه نظروف و آلات نقره زیاد داشته از این رتبه محروم شده دیسکری بلت اینکه زن خود را طلاق داده یا در حفظ شئونات مقبره های خانواده خود مسامحه نموده از درجه نجابت خارج گردیده است بنا برین سانورها صاحب اختیار شرف و آبروی مردم بودند و بواسطه این قدرت حفظ آداب و رسوم قدیمه را مینمودند باری چون عمل سانس تمام میشد سانورها مردم را بیکجشن مذهبی معتبری دعوت میکردند باینطریق که عموم افراد ملت ووم در شان دومارس حاضر شده هرکس دررتبه خود قرار میگرفت آنکاه یک کاو ویک میش ویک خوک آورده سه مرتبه دور مجمع گردش میدادند و بهربانی مارس که رب النوع حافظ شهر روم میدانستند ذبح میکردند و این عمل را وسیله تهذیب و تصفیه شهر روم مینداشتند و یا بجهت آژا تظهير (۱) مینامیدند بدن سانور مرزا آدم را مرخص میکرد و خود بمعدی رفته بسادکار این جشن میدخی کوبیده دفاتر تماماد نفوس را که ترتیب داده بود آنجا امانت گذاشته از شغل سانور استعفا میداد

( کیفیت مجلس ستای روم ) - اعضاء سنا اشخاصی بودند که سابقاً دارای مناصب معتومه دولت شده و بنا برین نجیب ترین و متمول ترین مردم بودند و یا بجهت هوو واقع مجلس سنا هوامو دولتی اختیاز نام داشت لکن ترتیب قدیم همواره برعی بود یعنی بصورت ظلم

سنا فقط مجلسی بود که صاحبان از همه امور با آن مشاوره میکردند و هر وقت کنسول میخواست از سنا استشاره کند اعضا را بتوسط منادی خبر ودعوت میکرد در معبدی در فوروم ( ۱ ) جمع میشدند کنسولها روی صندلی عاج خود جلوس میکردند سنا نورها روی نیمکتهای چوبی می نشستند ریاست مجلس با کنسول بود و او مطلب را عنوان میکرد و استشاره مینمود که چه باید کرد و از يك يك اعضا رای میخواست و آنها عقیده خود را اظهار مینمودند و غالباً چند نفر اول چون رای میدادند مابقی همان رای را تبعیت میکردند گاهی اوقات هم محض تهیل امر کنسول یکی از آرا را ذکر کرده میگفت هر کس با این رای موافق است بطرف یمن رود آنگاه ستارها از هم جدا شده بعضی یمن و برخی به یسار میرفتند پس از آن عده آرا را شماره کرده نتیجه را بدست میاوردند و کنسول مجلس را ختم میکرد و رائی که از سنا بیرون می آمد ستاوس کنسولت ( ۲ ) میگفتند

مرکز زندگانی سیاسی رومیان میدان فوروم بود واقع مابین تپه های بالاتن و کاپیتل یکطرف آن معبدی بود که مجلس سنا آنجا منعقد میشد و اطراف دیگر هم معابد و ابنیه دیگر بود در خود میدان فوروم مجلسی ملی انعقاد میافت و در این مجلس غالباً یکتفر وکیل الرایا ریاست داشت برای مردم بیان میکرد که مقصود از انعقاد مجلس

جیت پس از آن اگر کسی از افراد ملت حرفی داشت بمحل  
تعلق ( ۱ ) میرفت و آن صفحه بود فی الجمله بلند بشکل مربع  
و متکلمین در آنجا میبایست بصوت بلند حرف بزنند و بواسطه  
کثرت جمعیت و همهمه و قیل و قال ایما و اشاره و تدابیر عملی را نیز  
معد نطق و بیان خویش نمایند

در اوایل امر که جمعیت شهر روم زیاد نبود هر وقت بنای انتخاب  
یکی از ارباب مناصب میشد روهیان در فوروم اجتمع میکردند اما  
بهرها آن محل کنجایش کلیه مردم روم را نداشت و مجبور بودند  
در شان دو مارس اجتمع کرده رای انتخاب صاحبان مشاغل رأی  
دهند و اشخاصیکه مایل داشتند منتخب شوند میبایست داوطلبی  
خود را اعلام کنند و روزهاییکه بازار دایر بود لباس سفید پوشیده  
بمحل که همه کس ایشانرا میتوانستند به پند میرفتند و با مردم حرف  
میزدند و ههربان می نمودند و خواهش و تمنا میکردند که برای ایشان  
رای دهند در روز انتخاب مردم در شان دو مارس جمع میشدند  
و بهریک قطعه از چوب داده میشد که اسم منتخب خود را  
روی آن بنویسند بعد از آنکه مینوشتند يك يك آمده  
قطعه چوب را در ظرفی میکذاشتند و از ملاحظه کلیه آن قطعات  
نتیجه رأی ملت بدست میامد و منتخب معلوم میشد و این  
رتیب بالنسبه جدید بود زیرا که در قدیم هر يك از افراد نلس

میبایست اسم منتخب خویش را به آواز بلند بگوید و باین طریق رأی بدهد

در موقع انتخابات و رأی دادن بعضی تقلبات هم واقع میشد و کم کم معمول شده بود که اشخاص داو طلب ب مردم پول مبدادند که در حق ایشان رأی بدهند

( صاحبان مناصب ) دارا بودن مناصب و مشاغل در روم شرف و افتخار ( ۱ ) خوانده میشد و آنرا جزء کار نمیدانستند و حق الزحمه و مواجب در ازای آن نمیدادند بلکه کسانی که باین شرف نایل میشدند مخارج کراف هم میبایست بکنند و این نیز علقی بود برای اینکه اغنیا و غالباً نجبا فقط دارای مشاغل و مناصب شوند ولی مدت اشتغال یکنفر بیک شغل و بودن او در آن زتبه کافی السابق یکسال بود و بسد از انقضای این مدت نمیبایست مجدداً برای همان عمل انتخاب شود و هرکس دارای هر شغلی بود اقلاً یکنفر همکار نیز داشت که رقیب و همشان او بود کم کم برای دارا شدن هر منصبی سنی هم همین کرده بودند و اگر کسی بنی که برای شغلی تجدید شده نرسیده بود برای آنکار او را انتخاب نمیکردند مشاغل مختلفه را هم در مراتب چند قرار داده بودند که هرکس بترتیب میبایست دارای آنها شود و قرار بر این بود **کسبکه** داو طلب منصبی میشود اقلاً در ده چنگ جزء قشون

خدمت کرده باشد در آنصورت اول رتبه که حاصل میگردد منصب صندوقداری ( ۱ ) بود که در پست و پنج سالگی بدان نایل میگردد عده صندوقداران متدرجاً به پست رسیده و وظیفه ایشان اینست که تحویلدار و محاسب یکی از ارباب مناصب عالی باشند رتبه دوم مأموریت حفظ نظم و امنیت کویچه ها و بازارها و نگاهداری طرق و شوارع بود و صاحب آن شغل را ادیل ( ۲ ) میگفتند و رتبه وکیل الرعایا ( ۳ ) نیز در همین درجه بود و هر چند بعد از حصول مساوات حقوق بین مردم مختلف روم وکیل الرعایا چندان کاری نداشت مگر در وقت داشت در موقع ضرورت انجمن ملی را منعقد کند و در امری چون رأی مخالف ( ۴ ) مباد آن امر موقوف میشد

بعد از طی این مراتب شخص بمقام پرتور ( ۵ ) و بعد بدرجه کنسول میرسید پرتورها و کنسولها فرمانده لشکر و حاکم ولایت بودند و حق داشتند که در وقت حاجت انجمن ملی را منعقد کرده در آن مجمع ریاست نمایند و بین مردم داد رسی کنند و حکم بمقویت و مجازات دهند اما قوه و اختیار کنسول پیش از پرتور بود و کنسول میتواندست پرتور را از اقدام با امری مانع شود بلکه او را دستگیر نموده مجوس سازد کنسولها هر سال دو نفر بیشتر نبودند اما عده پرتورها تا ده نفر هم میرسید ~~کنسول~~

( ۱ ) Quæstor ( ۲ ) Edile ( ۳ ) Tribun de la plébe ( ۴ ) veto ( ۵ ) Préteur

دوازده نفر یاول همراه داشت و پرتور دونفر و در وقت جنگ کانسول افلا دو از یون ( ۱ ) در تحت حکم خود داشت ولی پرتوریک لژیون بیشتر نمیتوانست زیر فرمان خویش داشته باشد حکومت شهر روم هم با کانسول بود و غالباً کسی قبل از سن چهل باین رتبه نمیرسید

اعلی و اشرف مناصب رومی شغل سانور بود که سابقاً بتفصیل بیان کرده ایم و سانورها دو نفر بودند و قبل از سن پنجاه هیچکس دارای این مناصب نمیشد

ساجبان مشاغل محترمه فوق را آقایان ( ۲ ) میگفتند و مجموع آن مناصب را دوره مفاخر ( ۳ ) مینامیدند

( حکومت ولایات ) ترتیب حکومتی قدیم که مذکور داشته ایم متعلق بشهر روم و ناحیه کم و ست آن بود ولی چون رومیها ولایات و ممالک دیگر نیز مسخر کردند ترتیب دیگری برای حکومت آنها اختیار نمودند

در مملکت ایتالیا رومیها زحمت اداره و حکومت ناحیه و قومی را که در تحت تسلط ایشان درمیآمد بمهدم نمیکرفتند و امور ایشانرا بخودشان واگذار میکردند و فقط از ایشان توقعی که داشتند این بود که لشکر بدولت روم بدهند و بعضی اوقات بیول هم او را معاونت نمایند بنابراین مادام که متصرفات روم منحصر بایطالیا



بود حکام و آقاییان شهر روم برای اداره تمام آن مملکت کافی بودند اما چون در خارج ایطالیا هم ممالک بتصرف رومیها درآمد برای هر ولایت ( ۱ ) یککنفر پرتور بجهت حکومت فرستادند و وقتیکه عده ولایات زیاد شد برای اینکه صاحبان مناصب جدید تعیین نکنند عادت برین جاری گردید که کنسولها یا پرتورهائی را که مدت کنسولی یا پرتوری ایشان در روم منقضی شده بولایات مفرستادند و ایشان در ولایتی که مأموریت می یافتند همان قدرت کنسول یا پرتور را داشتند لکن در روم نمیتوانستند آن اختیارات را دارا باشند و در آنصورت ایشانرا پرتور کنسول ( ۲ ) یا پرتور ( ۳ ) مینامیدند

حکام رومی در ولایات دارای قدرت مطلقه بودند و هر قسم میخواستند آن قدرت را بکار میبردند زیرا که هیچ نوع همکاری نداشتند و صاحب قدرت بیکری هم نبود که از اعمال و خیالات ایشان ضمانت نماید فقط يك صندوقدار همراه داشتند و او هم جوان وزیر دست ایشان بود تمام لشکریان ولایت در تحت اطاعت حاکم بودند هر جا میخواست ایشانرا میبرد و بهر جگی که میل داشت اقدام میکرد در بلاد گردش مینمود و محاکمه میکرد و جرمه میکرد و حکم بجزس و قتل میداد از سکنه ولایت هر قدر لازم میدانست لشکر و آذوقه و سبورات و حربیه و چهارپا میکرد

مختصر ولایاتی که در میان متصرف میشدند ملک و مال خود میدانستند و سکنه آنها رعیت خویش میخواندند و با آنها معامله اجنبی میکردند و در رفتار با ایشان فقط صرفه خود را منظور داشتند و بهیچوجه رعایت احوال ایشانرا بخاطر نمیآوردند از غله و عایدات و خانواده ها مالیت میکردند و حکام رومی جور و ظلم فراوان در حق سکنه ولایات روا میداشتند وغالباً حکومت ولایت را وسیله تحصیل ثروت و مکنث شخصی می پنداشتند خزان و معابد را غارت میکردند از بلاد و سکنه متمول بجز و زور پول و اشیاء نفیسه و البسه فاخر اخذ مینمودند و هر چه مطمح نظر ایشان میشد صاحب آن از ترس جان خود ناچار آنرا تسلیم و تقدیم میکرد

چون مدت حکومت حاکم در ولایت پیش از یکسال نبود با عجله تمام هر چه میتوانست از آن ولایت اخذ مینمود سر سال بروم برمبکشت و دیگری جای او را گرفته بهمان کار مشغول میشد و هر چند در روم قانونی برای منع تلافی گرفتن حکام وضع شده و دیوانخانه هم برای محاکمه اشخاص که بی اعتدالی و ظلم میکردند تأسیس کرده بودند لکن چون اعضاء دیوانخانه از نجیب بودند حتی الامکان حکم بتقصیر حکام که از طبقه خودشان بودند نمیدادند و اگر بر حسب اتفاق حاکی مقصر میبود متنباه عقوبت او این بود که از شهر روم تبعید شود و در یکی از بلاد ایتالیا رفته به آسودگی

از تمولی که حاصل کرده متمتع گردد بنا بر این مقصر شدن حاکم دردی برای مظلومین دوا نمیکرد بلکه متظلمین را بیشتر گرفتار کینه و عداوت حاکم جدید مینمود لهذا اهل ولایت در صدد نظلم بر نمی آمدند بلکه بواسطه قدیم تعارفات و تملقات و مرعی داشتن احترامات و شئونات فوق‌العاده از قیل بر با کردن مجسمه ها و معابد بسم حکام دفع شر ایشانرا میکردند ولی حاکم در جاییدن و اخذ مال از رعایا تنها نبود و همه وقت جماعتی از دوستان و خدام و صاحبان همراه او بودند و در اخذ و جور با او شراکت داشتند علاوه بر این پوبلیکنا ( ۱ ) نیز بودند و آنها چنانکه سابق ذکر شده مردمان متمولی بودند که حق استخراج معدن قره و اخذ حقوق کمرکی و راهداری و مالیت را در ولایت از دولت روم اجاره کرده و امتیاز گرفته و تشکیل کپانها داده بولایات مباشرین و محاسبین و تحویلداران و اجزاء چند بفرستادند و این اشخاص البته قدرت خود را برای جبر و تعدی بکار میبردند و سکه ولایت را بمنزله رعبت خویش میدانستند و هر قدر میخواستند از ایشان اخذ میکردند و از هر قسم بد رفتاری با آنها مضایقه داشتند و حتی بعضی اوقات آن بدبختان را مثل بندگان میفروختند و نظر به طالب مسطوره در عهد استیلای رومیان لفظ حاکم با جابر و کلمه پوبلیکن یا سارق مرادف شده بود

## فصل دوازدهم

### داستان کراکوسها

تا وقتی که رومیان باخلاق قدیمه خود باقی بودند اساس و ترتیب قدیم روم محفوظ بود اما چون اخلاق و صفات تغییر کرد آن اساس مهمل ماند نجیبا که اعضاء مجلس سنا و صاحبان اختیارات و مناصب بودند دست از درستی و دولتخدا واهی برداشتند زیرا که برای تجملات و شئونات خود محتاج بیول بودند لهذا قدرت و مشاغل خویش را وسیله تحصیل ثروت و مکننت قرار دادند ولایات را جاییدند رعایای روم را محل اخذ و اجحاف خویش نمودند و اموال دولت را بمصارف شخصی رسانیدند از طرف دیگر رعایا از کار کردن در مزارع صرف نظر کردند و در شهر روم جمع شدند و چون آنجا وسیله ممانی نداشتند از بزرگان پول می گرفتند و در انتخابات برای ایشان رای میدادند لشکریان هم در محاربات رعایت حفظ وطن را کنار گذاشتند و غرضی جز جلب قایده و تحصیل غنایم نداشتند و گاهی اوقات بقدری از روم مهجور میماندند که غیر از سردار کسی را از اهل وطن نمیشناختند در بنصورت تسلط صاحب اختیاری مجلس سنا اشکال پیدا کرده مردم دیگر تحمل اقتدار بزرگان را نمودند و سرداران از اطاعت سنا سر پیچیدند و با یکدیگر کشمکش آغاز کردند دوره انقلابات شروع شد

و تقریباً یکصد سال دوام کرد و درین مدت رومیها دوچار اغتشاش و زد و خوردهای داخلی بودند تا عاقبت ریاست و صاحب اختیارى بکنفر را بر خود هموار نمودند

( تیرپوس کراکوس ) اول کسیکه در صدد تغییر وضع اساس دولت روم برآمد تیرپوس کراکوس ( ۱ ) نام داشت و او از نجیبا بود و مادرش کرنلی ( ۲ ) دختر سیپون کبیر بوده و از مشاهیر نوان محسوب میشود دو فرزند خود را که همین تیرپوس و براند او کاپوس ( ۳ ) باشند چون یتیم شدند در کمال خوبی تربیت کرد حکایت میکنند که یکی از بطالسه یعنی سلاطین مصر خواستار او شده بود خواهش او را رد کرد بسیار ساده و بی تجمل بسر میرد چنانکه روزی در محفل از نوان رومی هر يك جواهر و زینت آلات خود را می نمودند چون به کرنلی تکلیف کردند که او نیز جواهر خویش را بنماید دو فرزند خود را طلبیده گفت کدام جواهر از این بهتر میشود

خلاصه تیرپوس از ین تربیت مادر فرزانه و بعضی حکما و فلاسفه که با او دوست بودند دانشمند شد فصیح و بلیغ و آرام و متین بود و مانند رومیان قدیم بطور ساده و بی آرایش زندگانی میکرد مردم بزودی قدر او را دانستند و برای مشاغل و مناصب انتخاب نمودند با پایا مأموریت یافت و در مراجعت از

( ۱ ) Tibérius Gracchus ( ۲ ) Cornélie ( ۳ ) Caius

ولایت اترووری عبور کزد و خاکی را که سابقاً به حاصل خیزی و آبادی معروف بود بایر و بیحاصل یافت و ملاحظه کرد که سکنه آن ناحیه منحصر بجماعتی از بندکان شده از این بابت متعجب و متأثر گردید و بمعیاب انهدام اواسط الناس و جمع شدن املاک و اراضی در دست معدودی از ملاکهای متمول واقف شد و تشویش پیدا کرد که مبدا افراد ملت رومی چنان قلیل المدد شوند که دیگر لشکر معتبری نتوان از ایشان تشکیل داد لهذا عزم کرد در صدد تغییر این حال برآید و اسباب فراهم آورد که باز جماعتی از دهاقین و روستاییان تشکیل نود و از جمله حرفهها که در این باب بمردم روم زده اینست که مکیوید و حوش و سباع ایطالبا مکمن و مأوائی دارند اما کسانیکه خون خود را برای این مملکت میریزند جز هوا و روشنائی آفتاب چیزی مالک نیستند باعیال و اطفال بی خانه و مسکن سرگردانند سرداران ما در هنگام محاربات بلشکریان محض تحریض و تشویق مکیویند بکوشید تا مقبره ها و مساکن خویش را حفظ کنید این حرف خطاست و آن سرداران کاذبند زیرا که کدام یک از لشکریان رومی است که مسکن و مقبره اجداد خویش را دارا باشد در واقع این بیچارگان برای هوای نفس دیگران چنک میکنند و خود را بکشتن میدهند شما آنها را مالک روی زمین میخوانید و حال اینکه یک کلوخ هم مالک نیستند در آرتزمان دولت روم املاک خالصه بیلو داشت زیرا که هر قومی

را که مقهور میساخت مجبور میکرد که اراضی خود را تسلیم نمایند و آن اراضی ملك دولت یعنی متعلق بملت روم میشد و غالباً اراضی را که بطریق مذکور بدست میامد سه قسمت میکردند يك جزء را بسکنه اصلی مسترد میساختند . شروط براینکه خراجی نقدی یا جنسی در عوض بدهند يك قسمت از اراضی قابل زرع و مراتع را هم به پوبلیکها اجاره میدادند و مابقی را بایر میگذاشتند و هر يك از افراد ملت روم حق داشت قطعه زمینی زاین اراضی بایر را متصرف شود و در آنجا زراعت یا کله داری نماید ولی تمام اراضی از هر قسم بود همواره در ملکیت دولت روم باقی میماند و هر وقت دولت میخواست میتواند از کسانی که آنها را متصرف هستند پس بگیرد

چون تیبریوس کرا کوس بر تبه و کیل الرعا رسد بملت روم تکلیف کرد قانونی وضع نمایند که بموجب آن کسانی که اراضی خالصه را متصرف میباشند آنها را بدولت واگذار کنند و فقط قسمتی از آنها برای خود نگاه دارند و دولت اراضی مذکور را بمردمان فقیر بدهد تا آنها هم بمرمعانی داشته باشند و در شهر روم ازدحام نکنند و اینکار موافق قانون رومی صحیح بود و کسی هم حق شکایت نداشت زیرا که اراضی خالصه متعلق بدولت روم بود و کسیکه آنها را تصرف نموده نبیایست خود را مالک آن بداند لکن اجرای این قانون که معروف بقانون اراضی ( ۱ ) شده بسیار

مشکل بود زیرا که اکثر اراضی دنیای متمدن آن زمان خالصه رومی بود و غالباً در تصرف خانواده هائی درآمده که چند صد سال به کمال فراغت از آن بهره و تمتع برده و مثل املاک خود آنها را خرید و فروش کرده و بطور میراث منتقل نموده و بسیاری اشخاص بودند که اگر آن اراضی را از ایشان بگیرفتند مفلس و فقیر میشدند علاوه بر این چون ترتیب مجزی صحیحی در نزد رومیان نبود تمیز و تشخیص املاک شخصی و اراضی خالصه کمال اشکال را داشت ولی تیبریوس بکفت باید سه نفر را زمین و مأمور کرد که حکم کنند کدام زمین خالصه و کدام ملک شخصی میباشد

خلاصه مردم روم این قانون اراضی را پسندیدند لکن اغنیا و نجبا که املاک مذکور را در تصرف داشتند متوحش شدند و یکی از وکلای رعایا موسوم به اکتاویوس (۱) طرفدار ایشان شده مخالف آن قانون رأی داد چون با وجود مخالفت وکیل الرعایا اقدام باصری جلیز نبود تیبریوس از اکتاویوس خواهش کرد دست از مخالفت بردارد قبول نمود تیبریوس هم برای اینکه او را مجبور کند بنا بر حق که بموجب قانون داشت خزانه و دیوانخانه هرا تعطیل کرد و امور موقوف شد نجبا لباس عزا پوشیدند و تیبریوس را تهدید بقتل نمودند و او دوزیر لباس خویش

(1) Octavius



محض حفظ جان ختجری بکمر زد و چون دید تصویب قانون اراضی بواسطه ضمانت اکتاویوس معوق مانده مردم را دعوت کرد باینکه اکتاویوس را معزول کنند و حال آنکه تا آنوقت هیچکس چنین کاری نکرده بود اما مردم روم تکلیف او را قبول کرده جمع شدند و برای عزل آن وکیل‌الرعایه رأی دادند و از قرار مذکور در حینى که نزدیک بود اکثریت آرا حاصل شود تیبریوس اکتاویوس را بوسیده التماس کرد که دست از مخالفت بردارد و اسباب توهین رتبه وکالت رعایا را فراهم نیاورد اکتاویوس کرینت اما سکوت کرد و ملت روم حکم عزل او را داد ولی او تمکین بمعزولی نمی نمود ناچار بزور او را جا بجا کردند و در این موقع زدن خوردی هم اتفاق افتاد و یکی از غلامان اکتاویوس کور شد عاقبت رومیان قانون اراضی را تصویب کردند و برای تمیزی املاک خالصه از غیر خالصه تیبریوس و برادر از کابوس ( ۱ ) و پدر زن او اپیوس ( ۲ ) را انتخاب نمودند چون سال بسر رسد ومدت وکالت تیبریوس منقضی شد بمردم تکلیف کرد که برای سال نو نیز مجدداً او را انتخاب نمایند و این خلاف قانون بود دشمنانش او را تهدید نمودند در مجمع عام آمده بمردم گفت باید مرا از شر دشمنانم حفظ کنید دوستانش شب اطراف خانه او رفته پاسبانی کردند که مبادا قتل رسد

فردای آرزو که موقع انتخاب وکیل الرعایا بود تیبریوس به کاپیتل رفت و مردم درباره او شروع برای دادن نمودند لکن بعضی فریاد برآوردند یکنفر نباید دو دفعه وکیل شود همه بلند شد و کار بز دو خورد کشید در این ضمن برای تیبریوس خبر آوردند که نجیا جماعتی از بندکان و خدام را برای قتل تو مسلح کرده اند او این خبر را بگانی که نزدیک او بودند اظهار داشت و برای اینکه اشخاص دور هم ملتفت شوند اشاره بسر خود کرد یعنی دشمنان من میخواهند سر مرا بباد دهند بعضی که این اشاره را دیدند نزد سناتور ها رفته گفتند تیبریوس ب مردم بگوید تاج بر سر من بگذارید و مرا سلطان بخوانید آنگاه یکی از نجیا موسوم به سییون نازیکا (۱) به کنسول گفت باید بروی این ظالم را بقتل برسانی کنسول گفت من کسی را بی محاکمه نخواهم کشت لهذا سییون برخاسته فریاد زد اکنون که کنسول بملت و جمهوری خیانت میکند هر کس مقید بحفظ قوانین است دنبال من بیاید پس بالای کاپیتل رفت و سناتور ها هم او را پیروی کردند و در بین راه هر چه تیر و تخته یافتند بدست گرفتند جمعی از بندکان هم چوب بدست همراه ایشان بودند تیبریوس چون این حال بدید خواست فرار کند پایش لغزیده افتاد یکی از سناتور ها چوبی بسر او زده هلاکش ساخت سیصد نفر

از طرفدارانش را هم بضر بچوب و سنک بقتل رسانیدند و جسدهای ایشان را برود خانه تیر انداختند ( سنه ۱۳۳ ) قانون اراضی که تیبریوس باعث شده بود بعد از قتل او هم باقی ماند و رجال ثلاثه که برای تقسیم اراضی معین شده بودند بکار خود اشتغال داشتند و قائل تیبریوس هم ظلم و بدکار خوانده شد و مجبور بمهاجرت از ایتالیا گردید اما در اترمان سردار بزوک رومی یعنی سیپون امیلین ( ۱ ) که خراب کننده کارناز و نومهانس و مقتدر ترین مردم روم بود از اسپانیا مراجعت کرد و بمخالفت قانون اراضی برخاست و او داشت رومیها قانونی وضع کردند که حق بیزی اراضی خالصه با کندولها باشد نه با رجال ثلاثه و از آن بعد قانون اراضی مهمل ماند در یکی از مواقعی که سیپون در ملا عام نطق میکرد مردم بنای فریاد گذاشتند و حرف او را قطع کردند گفت ساکت شوید ای کسانی که اولاد حقیقی ایتالیا نیستید من خود شما را مغلولا بروم آورده ام بر فرض که حالا اسیر هم نباشید از شما ترسی ندارم باری سردار مذکور در تخریب قانون تیبریوس جد داشت لکن یکروز صبح او را در رختخواب خود مرده یافتند و هر چند مرگ او طبیعی بود زیرا که پنجاه و شش سال از عمرش گذشته و علیل بود اما دشمنانش مهم بقتل او ~~م~~کردیدند

( کاپوس کراکوس ) برادر نیپوس که در وقت موت او پست و یکسال دانت و کاپوس کراکوس موسوم بود دنباله خیالات او را گرفت و او از برادر خویش خوش بیان تر و متهور تر بود و از بدو امر در نزد مردم قدر پیدا کرد چون برتبه صندوقداری منتخب شد مأمور جزیره سلوفنی ( ۱ ) گردید فصل زمستان و هوا سرد بود و لشکریان لباس گرم نداشتند کاپوس در اطراف بلاد گردش میکرد و از سکنه برای لشکریان لباس میکرفت بعد از آنکه مدت صندوقداری او سر رفت مجلس سنا باز او را محکوم کرد در همان ولایت بماند اما او بروم مراجعت نمود سانورها خواستند از این نافرمانی او را سیاست نماینده جواب داد بموجب قانون من ده فقره جنک باید بکنم دوازده جنک کرده ام بموجب قانون بعد از یکسال حق دارم از شغل خود خارج شوم سه سال بصندوقداری مانده ام ضیافت و مهمانی نکرده مال دولت را تلف نموده از کسی تعارفی نگرفته ام وقت رفیق کیسه هایم از پول پر بود خالی بر گرفته ام و حال آنکه سایرین کوزه های پر از شراب برده و پر از پول بر گردانیده اند باری کاپوس برتبه و کلی الرعایا رسید و تمام مردم با خیالات و آرای او همراه شدند چه تا آزمان مردی بدن فصاحت و بلاغت در روم دیده نشده بود هنگام تکلم با شور و وجد حرف میزد و راه

( 1 ) Srdaigne

میرفت و اشارات مینمود و گاهی صدای خود را بقدری بلند میکرد که بدرجه فریاد میرسید قبل از او هرکس در میدان عمومی بالای صفا حرف میزد رو بطلالار سنا میکرد کاپوس روی خویش را بجانب مردم کردانید تا معلوم باشد که مجلس ملی را صاحب اختیار حقیقی می داند

اما خیالات کاپوس کرا کوس بتوسط قوانین چند که وضع هیئت اجتماعیه روم را تغییر میدهد ظاهراً میشود و اصول آن قوانین از این قرار است

اولاً قانون اراضی که بموجب آن میبایست اراضی خالصه را در دست ملك حاصل خیز از متصرفین آنها پس گرفته بخدمان فقیر بدعند  
ثانیاً قانون غله ( ۱ ) و آن عبارت ازین بود که دولت بکندم خریداری نموده بقیمتی کمتر از آنکه خریده بخدم فقیر روم بفروشد  
ثالثاً قانونی که بموجب آن قیمت البسه را که بلشکریان داده میشد جزء حیره و مواجب ایشان نمیبایست محسوب بدادند  
و ابناً قانونی که ترتیب محکمه های جزائی را تغییر میداد باین معنی که تا آنوقت قضاة همه از سناتور ها یعنی نجبا بودند و بنابراین نجبائی که جنایتی میکردند نادر اتفاق میافتاد که تصفیرشان ثابت گردد و محکوم بمجازات شوند لهذا کاپوس قرار داد قضاة از طبقه را کین تعیین شوند و میگرفت بموجب این قانون من

نیجا را از قدرت و نخوت انداختم و بعدها به ستاورها میگفت  
فرضاً که مرا بقتل برسانید خنجر می که در پهلوئ شما فرو برده ام  
چگونه بیرون خواهید آورد

دیگر از کارهای کاپوس این بود که اقدام بساختن شوارع بزرگ  
نمود و آنها را بمحط مستقیم میساخت و باقطعات بزرگ سنگ  
سنگ فرش میکرد و بر سر هر بل ستونی نصب مینمود که  
فواصل راه معلوم باشد

چون مدت وکالت کاپوس سر رفت دفعه ثانی داو طلب شد و  
باتفاق آرا منتخب گردید و اظهار خیالات و مقاصد چند کرد که  
از جمله میگفت باید تمام مردم ایتالیا یا اقله مردم لاسیوم را  
دارای حق ملیت رومی نمود تا افراد ملت روم زیاد شود و  
مردم را واداشت قانونی وضع کردند که در کابو و تارانت و در محل  
کارتاز آبادیها ( ۱ ) بجهت رومیان ترتیب داده شود که اسباب  
رفاه زندگانی ایشان گردد اما مجلس سنا برای اینکه مردم را از او  
بری کنند بایستی دیگر از وکلای رعایا متفق شده او را وادار نمود  
که درازها اقدامات مفیده و دلسوزی بر حال فقرا نسبت به کاپوس  
پیش دستی نماید مثلاً کاپوس تکلیف تأسیس دو آبادی بجهت مهاجرین  
میکرد او تکلیف تأسیس دوازه آبادی نمود از آنطرف کنسول  
با خیال حق ملیت دادن بمردم لاسیوم ضدیت کرد و برومیها

کفت آیا تصور میکنید وقتیکه آن جماعت مثل شما جزء ملت روم محسوب شوند شما در انجمنهای ملی واعباد وجشها دارای همین مقام امروزی خواهید بود یقین بدانید که در آنصورت آنان جای شما را خواهند گرفت وشما را بجائی راه نخواهند داد باری کاپوس مأمور افریقا شد وبعد از سه ماه مراجعت نمود ولی طرفداران او کم شده بودند دشمن خاص او که اپیمیوس (۱) نام داشت به کنسولی منتخب گردیده و او انجمن ملی را منقذ کرد تا قوانین کاپوس را منسوخ نماید در سر این مسئله نزاع واقع شد ویکففر از یساولان کنسول بقتل رسید اعضا سنا بعد از این واقعه رأی دادند که کنسولها باید مراقبت کنند تا جمهوری روم در مخاطره نماند لهذا اپیمیوس فرمان داد که فردا نجیاء را کین باید با اسلحه حاضر شوند آنگاه شبانه کاپیتل را متصرف شد کاپوس با سه هزار نفر از طرفداران خود بکوه اوانتن (۲) رفت کنسول بانجیبا بتعرض او برخاستند کاپوس در صدد محاربه بر نیامده بمعدی پناه جست وخواست خود را بقتل برساند دوستانش مانع شدند پس از کوه نزول کرده بجانب رود تیبر فرار نمود دشمنان نزدیک بل جوی باز رسیدند دو نفر از دوستان او در سر بل از ایشان جلو گیری کردند ومقتول شدند و در این ضمن کاپوس بحال یافته به پیشه کوچکی فرار کرده غلام خویش را

(۱) Opimius (۲) Aventina

واطات تا او را هلاک ساخت ( سنه ۱۲۱ ) سه هزار نفر طرفداران او را هم مخالفین تلف کردند و جسد های ایشان را برودتیر انداختند و اموالشان را ضبط نمودند و زندهای ایشان را هم از عزا داری مانع شدند پس از آن کنسولها قوانین کاپوس کراکوس را منسوخ نمودند و مجلس سنا محداً قدرت و تسلط پیدا کرد لکن از آنوقت ملت روم منقسم بدو فرقه مخالف گردیدند یکی طرفداران نجیا و سنا دیگری حامیان ملت و فقرا و این دو فرقه بایکدیگر بنای تنازع گذاشتند چنانکه در فصول آینده مذکور خواهیم داشت

### ❖ فصل سیزدهم ❖

#### ❖ احوال ماریوس ❖

دو سال بعد از مرگ کاپوس کراکوس مردم روم شخصی را بوکالت رعایا انتخاب کردند که ماریوس ( ۱ ) نام داشت و او از اهل یکی از بلاد کوچک لاسیوم و از واسطالناس بود مثل رومیان قدیم عمر خود را بروستائی و جنگجویی گذرانده سواد خواندن نداشت و یونانی نمیدانست و رسیدن او برتبه و کبل الرطایا بیشتر بواسطه حمایتی بود که یکی از نجبا موسوم به متلوس ( ۲ ) از او میکرد



( جنك زو كورتا ) آزمون دولت روم با زو كورتا ( ۱ )  
 پادشاه ولایت نومبیدی ( ۲ ) جنك داشت مردم نومبیدی كه  
 قومی شبان و شكارچی بودند و یحتمل قبایل حابۀ كو هستان  
 مرا كش و الجزایر از نژاد ایشان باشند در جنگهای یونك  
 بواسطۀ مهارت خود در سواری و جنگجویی معروف شده و  
 رئیس ایشان كه ماسینیا نام داشت چنانكه سابقاً مذکور داشته‌ام  
 با دولت روم برضد كارتاز همدست شده و زو كورتا هم از نوادهای  
 او بود لکن دو نفر از شاهزادگان نومبیدی را كه با روم متحد  
 بودند با آنكه با خود او قرابت داشتند بقتل رسانیده بود دولت  
 روم مأموری نزد او فرستاد كه مؤاخذۀ نمایندگان ایشان از او رشوه  
 كرقند و کاری نكردند لهذا دولت روم زو كورتا را احضار كرد  
 تا مطلب را معلوم كند چون بروم آمد و بنا شد در حضور  
 ملت از او مؤاخذۀ شود یکی از وكلائی رعایا كه از او رشوه  
 گرفته بود مانع حرف زدن او شد در همان وقت یکی از شاهزادگان  
 نومبیدی كه مدعی زو كورتا بود بروم آمده بود زو كورتا اسباب  
 قتل او را فراهم آورد بنا بر این مجلس سنا باو حكم كرید از  
 شهر روم خارج شود و مهلبی جنك با روم كردد حكایت كند  
 كه زو كورتا از قدیم ملتفت شده كه بزرگان رومی رشوه خوار  
 هستند و بكف در روم همه كار را بیول میتوان صورت داد

و وقتی که از شهر خارج میشد فریاد کرد کل این شهر را بیول  
میتوان خرید اگر مشتری پیدا شود

نرباری دولت روم با ژو کورتا بنای محاربه گذاشت لکن ابتدا  
بیشرفتی حاصل نشد لهذا متلوس را که مردی کافی و امین بود  
مأمور این جنگ کردند و او لشکریان را در تحت نظام در آورد  
و بنای سوزاندن خانه ها و غله ها و قتل سکنه را گذاشت  
ولی کار مشکل بود و لشکریان صدمات فراوان دیدند و  
در این موقع ماریوس با متلوس همراه بود و بواسطه شرکت در  
تحمل مصائب لشکریان نزد ایشان محبوب واقع شد چون موقع  
انتخابات رسید ماریوس از سردار اجازه خواست که بروم رفته  
داو طلب کنسولی شود متلوس ابتدا مضایقه کرد و او را بسبب  
این بلند همتی استهزا نمود ماریوس باطناً رنجید و هر قسم بود  
مرخصی گرفته در موقع انتخابات خود را بروم رسانید و به کنسولی  
منتخب شد و بسرداری جنگ ژو کورتا مأمور گردید  
( سنه ۱۰۷ قبل از میلاد )

ماریوس ترتیب جدیدی اختیار کرد مابین معنی که تا آن زمان از  
مردم روم جزء افواج قبول نمیکردند مگر کسانی را که اقلاً  
بضاعت مختصری داشته باشند بعبارة اخری مساکین جزء لشکر  
نمیشدند ماریوس هر کس را که برای خدمت حاضر شد پذیرفت  
حتی اشخاصی را که بکلی فقیر بودند و از آن بیبه بعضی از افراد

ملت روم پیشه خود را سربازی قرار دادند و عادت برین جاری شد که پست و نجس در خدمت میبندند ماریوس این جنگجویان را منقسم با فواج ششصد نفری نمود و هر فوجی در میدان جنگ علیحده و مستقلا میتوانست کار و حرکت کند باری جنگ با زو کورتا یکسال دیگر هم طول کشید و عاقبت پادشاه نومیدی نزد پدر زن خود پادشاه مریتانی ( ۱ ) ( سراسی ) رفت ولی ماریوس با آن پادشاه سازش نمود و زو کورتا فریب پدر زن خود را خورده بخیال اینکه با رومیها مذاکره صلح کند بالای تپه رفت و آنجا جنگیان رومی کین کرده بودند بر سر او ریختند و زنده دستگیرش نمودند و دولت روم قسمتی از ملک زو کورتا را به پدر زن او در ازای این خدمت واگذار نمود و مابقی را ضمیمه ایالت افریقائی روم کرد و یکسال بعد ماریوس در روم اسباب تشریفات نصرت خویش را فراهم آورد و زو کورتا هم جزء آن تشریفات بود بعد از آن او را برهنه بمحسبی در زیر زمین انداختند و در آنجا از سرما و کرسکی بھلاکت رسید ( سنه ۱۰۴ ) ( جنگ با قبایل سمبر و توتون ) هنگام ختم جنگ زو کورتا خطر عظیمی برای روم رو داده و آن این بود که دو قبیله وحشی یکی موسوم به سمبر ( ۲ ) و دیگری معروف به توتون ( ۳ ) با زن و بچه و خدام و کله ها و سکهها و آلات و ادوات خویش که آنها را

( ۱ ) Mauritanie ( ۲ ) Cimbres ( ۳ ) Teutons

روی عراده ها بار کرده بتوسط کاو حرکت میدادند از نواحی آلمان راه افتاده در جستجوی منزل و مسکن کردنش مینمودند مردمانی بلند قامت بودند با موهای خرمائی و چشمهای کبود و خوراک ایشان گوشت خام بود و از قرار مذکور سیصد هزار نفر جمعیت داشتند باری این جماعت از رود رن ( ۱ ) عبور نموده به مملکت کل یعنی فرانسه هجوم بردند و مدت چهار سال در آنجا بغارت کبری اشتغال داشتند و کم کم بجانب جنوب آن مملکت که در تصرف روم بود رفتند دولت روم برای جلوگیری ایشان پنج شش دسته لشکر فرستاد همه مغلوب و هضمحل شدند مردم روم که متزقب بودند آن وحشیان رو با ایتالیا نمایند سخت متوحش شدند و چون آنوقت غیر از ماریوس کسی طرف اعتماد و اطمینان نبود مجدداً او را به کنسولی برداشتند ماریوس از افریقا مراجعت کرده بزماتروائی لشکر رومی در پروانس رفت اما قبایل سمبر و توتون بجای اینکه متوجه ایتالیا شوند رو به اسپانیا کردند و دو سال در آنجا بسر بردند درین دو سال ماریوس بسررداری لشکر باقی ماند یعنی ملت روم برخلاف قانون سه سال متوالی او را بکنسولی اختیار کرد و ماریوس لشکریان خود را آزموده نمود و مشق داد و از هر حیث مستعد محاربه ساخت تا بالاخره وحشیان از اسپانیا بجانب ایتالیا حرکت کردند ولی مجزاشدند

قبایل سمبر از مملکت کل عبور نموده بطرف رود دانوب (۱) رفتند که از سمت شمال وارد ایطالیا شوند قبایل توتون در کنار ساحل مدیترانه سیر نمودند که از مغرب بدان مملکت داخل کردند و چون این راه کوتاه تر بود ایشان قبل از سمبرها رسیدند و در حوالی شهر اکس (۲) تلاقی فریقین شد لکن ماریوس متوسید از اینکه لشکریان او از دیدن و روپرو شدن با وحشیان هولناک شوند لهذا از محاربه احتراز کرد تا اتباعش بدین آن جماعت عادت کنند و خوف و خشیت ایشان بریزد توتونها چون دیدند رومیان از مقر خود خارج نمی شوند عزم کردند بجانب جبال الب حرکت کنند چون براه افتادند ماریوس ایشانرا تعاقب کرد و بالاخره در نزدیکی شهر اکس جنگ واقع شد تفصیل آن واقعه بدروسی معلوم نیست همینقدر میدانیم وحشیان تماماً مقتول شدند و ماریوس اسلحه و غنایم ایشانرا جمع کرده بر روی خرمنی از هیزم قرار داد و لشکریان خویش را جیماً حاضر کرد و تاجهای شاخه درخت غار بر سر ایشان گذاشت و خود لباس ارغوانی پوشید و خرمن را آتش زد (سنه ۱۰۲) *Adige*

اما قبایل سمبر از جبال الب گذشته در کنار رود آدیژ (۳) ایطالیا نزول نمودند و سرداری که از جانب روم بجلو گیری ایشان فرستاده شده بود از عهده بر نیامد لهذا ماریوس نوبت

بجیم کنسول شد و بدفع سمبرها رفت در جلدک ' نزدیک شهر ورسبل ( ۱ ) محله واقع شد و تفصیل این جنک هم مثل وقعه اکس مجهول است یعنی نافلین شاخ و برگ زیاد بر حقیقت امر قرار داده اند از قرار مذکور وحشیان که اهل سردسیر بودند طاقت حرارت و آفتاب و سکرد و غبار ایتالیا را نیاوردند و بزودی از پا در آمدند ورومیان تمام آن جماعت را هلاک ساختند یا اسیر نمودند ( سنه ۱۰۱ )

مردم روم ماریوس را نجات بخش ایتالیا دانستند و محیی روم خواندند و نوبت ششم او را به کنسولی انتخاب نمودند و در واقع آن دلاور صاحب اختیار دولت روم گردیده بود

( فتنه های روم و جنک متحدین ) در همان زمان که ماریوس  
کنسول شد دو نفر دیگر از رؤسای فرقه رعایا  
که باو معلوت کرده بودند نیز دارای مناصب گردیدند یکی از  
ایشان ساتورنینوس ( ۲ ) نام داشت و وکیل الرعایا شد دیگری  
کلوسیا ( ۳ ) موسوم بود و برتبه برتور رسید و ایشان مقاصد  
کابوس کراکوس را پیشنهاد کردند و وضع چندین قانون را تکلف  
نمودند اول قانونی که بموجب آن اراضی را که قبایل سمبر غارت  
و خراب کرده دولت ضبط کند و برعایا و مردم ایتالیا بدهد  
دویم اینکه بهر فردی از افراد فقیر ملت مقداری کندم قیمت

نازل فروخته شود سیم اینکه بجهت لشکریان قدیم ماریوس کوچ نشینها (۱) احداث کردد سینه سرانده را بر سره شمشیرها و نجیای باز بنای ضدیت با این قوانین گذاشتند و یکی از وکلای رعاایاوا بمخالفت او داشتند ساتورنینوس با وجود مخالفت او واداست قوانین را ملت تصویب نمود در انجمن ملی زده و خورده واقع شد عاقبت قوانین را تصویب کردند وقرار برین شد که جمع نجیای رعایت آنها را قسم بخورند چنین کردند ولی متلوس سابق الذکر از قسم خوردن ابا کرد و همین جهت تبعید شد و باحقیار تلم بدست ساتورنینوس و کلوسیا اقلید انجمن ملی را آلت دست خویش کردند و با انتخاب اشخاصی که خود میل داشتند او دلو نمودند بلکه یکی از دلو طلبان را که موافق میل ایشان نبود در وسط کوچه قتل رسانیدند مردم روم از حرکات آن دو نفر رنجیده خاطر شدند و مجلس سنا ماریوس را مأمور دفع ایشان نمود و او جرأت نکرد امتناع کند بایشان حمله برد در کاپیتل با جماعتی از اشخاص مسلح متحصن شدند لکن مجلسی آید و او بروی ایشان بستند و باینواسطه مجبور بتسلیم گردیدند و مردم ایشان را قتل رسانیدند و قوانینی که وضع کرده بودند باطل ساختند و متلوس را دوباره احضار نمودند و مجدداً مجلس سنا صاحب قدرت و اختیار صکر دید

در آن ایام مردم ایتالیایا که با ملت روم سمت اتحاد داشتند دوسدد بر آمدند که عنوان ملیت روم را حاصل نمایند باین معنی که تا آنوقت سکنه آن مملکت غیر از اقوام مجاور شهر روم عنوان مذکور را پیدا نکرده و فقط متحدین خوانده میشدند یعنی رطیای رومی که مجبور بودند در وقت لزوم در تحت فرمان رومیان برای محاربه حاضر باشند و در صورتیکه بخرج خود در جزه لشکر روم خدمت میکردند نه بر تبه سرداری میرسیدند نه دارای مناسب و مشاغل میکردیدند نه حق داشتند در انجمنهای ملی رأی بدهند و سرداران و حکام رومی میتوانستند آنها را چوب بزنند بلکه بدون محاکمه بتل رسانند بمباره آخری در مخارج و مخاطرات شریک بودند اما در مفاخر و اختیارات سهمی نداشتند لهذا همچنانکه سابقاً اهل بلب با اعلان دعوی مساوات نمودند ایشان هم با افراد ملت روم طاعیه یکسانی و تساوی پیش آوردند و قتیکه کاپوس کرا کوس اقتدار داشت در صد بر آمد حقوق ملیت برای ایشان بگیرد بعد از او هم طرفدارانش دنباله خیال او را نکرده اند اما طرفداران سنا همواره ممانعت نمودند عاقبت یکی از وکلای رطیا موسوم به دروزوس ( ۱ ) بمضی قوانین تکلیف کرد که بحال جمیع فرق نافع بود مجلس سنا هم از او تقویت نمود و قوانین او تصویب شد از جمله قانونی بود که اهالی ایتالیا را جزه ملت رومی محسوب میداشت در وقت تصویب این قانون



باز کنسول میخواست ممانعت کند اورا بزور ساکت نمودند اما دوزوس بفته درگذشت و چنین کان رفت که مقول شده و مجلس سنا قوانین اورا باطل ساخت و بتعرض متحدین که با او همدست بودند پرداخت لکن متحدین مسلح بودند و بسیاری از ایشان جزء لغکر ملربوس خدمت کرده چون دیدند رومیان بطیب خاطر حق ملیت ایشان نمیدهند مصمم شدند که بزور آن حق را بگیرند پس ابتدا بسیاری از اقوام مختلف ایتالیا با هم اتفاق کردند و برای یکدیگر کروکان فرستادند آنگاه از سنای روم مطالبه حق ملیت نمودند امتناع ورزید لهنذا از دولت روم انفصال جستند و دولتی جدا گانه بتقلید روم ترتیب دادند و پایتختی برای خود معین کردند و حتی بضر سکه نیز پرداختند رومیها از حدوث این اتفاق بسیار متعجب شدند و جمیع لباس جنگ پوشیدند زیرا که درینوقت معاندین ایشان قبایل کوهستانی جنگجوی شجاع بودند از قبیل سامنیها که دشمن دیرینه رومیان بوده و قبایل مارس که برشادت معروف بودند چنانکه بطور مثل گفته میشد که غلبه برمارسها یا بدون مارسها ممکن نیست باری نزاع بین رومیان و متحدین از دو سمت یعنی از شمال و جنوب در گرفت و سال اول متحدین پیشرفت حاصل کردند کم کم قبایلی که تا آنوقت با روم وفاداری کرده بودند نیز بنای جنبش گذاشتند و خبر رسید که در ولایات خارج ایتالیا نیز

اغتناس واقع شده لهذا دولت روم مصلحت در موافقت دید  
وقانونی وضع شد که تمام قبایل متحد روم که عصبان نورزیده  
حق ملت خواهند داشت

اما با متحدین عاصی دولت روم جنگ را مداومت کرد و غالب شد  
و رؤسای ایشان را گرفته بقتل رسانید و بسیاری از معتبرین را  
اخراج نمود و تمام عصبان تسلیم شدند آنگاه چون قدرت و شوکت  
خویش را بواسطه این فتح و ظفر محفوظ نمود از آنجائیکه تبه  
حاصل کرده و مصلحت حقیقی خویش را درک نموده حق ملت را  
بعموم سکنه ایتالیا عطا کرد ( - نه ۸۹ )

در این جنگ ماریوس سردار دسته لشکری از رومیها بود لکن پیر  
و غلبه شده و جز ضعف و بیجالی چیزی از او ظاهر نکشت و اعتباریکه  
در نزد مردم روم داشت که او را اول سردار میدانستند ساقط گردید

### ﴿ فصل چهاردهم ﴾

### ﴿ ( احوال سیلا ) ﴾

کسیکه به نام ماریوس دارای مقام او شد سیلا ( ۱ ) نام داشت و  
او از یکی از خانواده هلی معتبر اعلان بود لکن بی بضاعت شده و  
ایام جوانی خود را بیبش و عشرت و در مصاحبت مقصدین و بازیگران  
گذرانیده و مردی شدید الخلق بود چهره قرمز داشت بلکه های

سفید و مرگام غضبناك میشد صورتش دهمنناك میکردید ابتدای امر صندوقدار ملربوس و در جنك زوگورتا دخیل بود پس از آن جزء لشکری بود که باقیایل سمیر محاربه نموده و بعدها در جنك متحدین فرماده دسته قشونی شده سرداری با کفایت محسوب گردید و در صدد برآمد که خود را محبوب لشکریان نماید و بمقصد نایل شد لکن وسیله که بکار برد تازکی داشت یعنی سپاهیان هر چه میکردند تعرض ایشان نمیشد چنانکه يك روز جمعی از لشکریان بر صاحب منصب خود عصیان کردند و او را کشتند و سیلا ابدآ بخجال سیاست و مجازات ایشان نیفتاد باری بعد از جنك متحدین بکنسولی منتخب شد و برای جنك با مهرداد ( ۱ ) مأمور آسبا گردید

( احوال مهرداد ) کنار دریای سیاه در آسیای صغیر ولایتی بوده که رومیها آنرا پنتوس ( ۲ ) میگویند و فرنگیها بن ( ۳ ) میخوانند در زمان دارای اول ایرانیها این ولایت را متصرف شدند و جزء ایالت دولت ایران گردید در زمان اردشیر دوم حاکم آن ولایت مهرداد نام داشت و او مهرداد اول است کم کم حکومت آن ناحیه در خانواده مهرداد مورثی شد و نوعی استقلال پیدا کرد و در عهد اسکندر کبیر نواده مهرداد اول که مهرداد دوم نام داشت در آنجا حکومت میکرد و او بعد از اسکندر بکلی مستقل شده عنوان پادشاهی اختیار نمود و سلطنت بن تاماته اول

قبل از بلاد همواره در خانواده او باقی ماند و پادشاهی که دولت روم با او نزاع پیدا کرده سیلا را بمحاربه او فرستاد. مهرداد هفتم میباشد

سلاطین مزبور نسب خود را بشاهنشاهان ایران میرسایند و مذهب ایرانی داشتند اما وزرا و لشکریان ایشان یونانی بودند و در برابر ایشان بزبان یونانی تکلم میشد و در بدو امر در کوهستان کنار دریا مکن اختیار کرده ولی بتدریج بطرف ساحل رفتند و یکی از بلاد یونانی کنار دریای سیاه را که سینوپ (۱) نام داشت محل اقامت خود قرار دادند

مهرداد هفتم در سمت مشرق زمین آخرین حریف معتبر رومیان بود پدرش در طفولیت او در گذشته و اشخاصی که قیومیت ویرا داشتند میخواستند او را از میان بردارند و خود صاحب اختیار شوند در سن چهارده این مسئله را مانفت شد و در کوهستان محصن جست و حکایت کرده اند که برای اینکه مبادا بدخواهان او را مسموم کنند مزاج خویش را متدرجاً بمجمیع سموم عادت داد تا هیچ زهری باو کارگر نشود باری در سن پست جوانی بود خوش اندام و رشید و باصولت و ایهت در سواری و تیر اندازی مهارت داشت و زبان یونانی و بسیاری از السنه آسانی را مبدانست بمضی از اوقات خویش را بشکار و عیش و عشرت با رفقای خود میگذرانید و گاهی در محبت اهل فضل و

( 1 ) Sinope

ادب بسر میبرد با این حال بشهر سینوپ مراجعت کرد و رشته امور را بدست گرفت و لشکری ترتیب داده بتوسعه مملکت خویش پرداخت در آزمان در ساحل شمالی دریای سیاه در کنلو شبه جزیره قرم ( ۱ ) بلادی بود که یونانیها بنا نموده و سابقاً بواسطه تجارت کندم بسیار آباد بود لکن قبایل وحشی سبت ( ۲ ) که با آنها همسایه بودند متعرض آنها شده از ایشان خراج می گرفتند مردم آن بلاد به مهرماد متوسل شدند راو لشکری بدانجانب فرستاده و حبیان را دور کرد و باینواسطه بلاد یونانی شمال دریای سیاه نیز بتصرف مهرماد درآمد بعد از آن ولایت کاشید ( ۳ ) را که در منتهای دریای سیاه در بای کوه قفقاز واقع است با ارمنستان صغیر که مملکتی است کوهستانی و از جانب جنوب شرقی بر بجزر اسود مشرف میباشد نیز متصرف شد و قلدر و او شامل سه ولایت گردید که از یکدیگر مجزی بودند لکن از راه دریا بهم اتصال داشتند از شبه جزیره قرم کندم تحصیل میکرد از ولایت کاشید چوب و قطران برای سفین اخذ مینمود و قبایل وحشی جلگه های وسیع رود دن ( ۴ ) و دانوب با او متحد بودند و از ایشان سپاهیان پر قوه و رشید میگرفت

در آسیای صغیر در آن عهد ولایت پرکام ( ۵ ) که از دول قدیمه یونانی بود بملک روم درآمد ولی مابقی آن خاک مابین سلاطین جزء واقوام

کوچک منقسم بود و در سواحل بعضی بلاد یونانی هم وجود داشت مهر داد چندین سال با اقوام مزبور زد و خورد کرد و آنها را مطیع خویش ساخت مجلس سنای روم چون دید مهرداد عنقریب دارای قدرت و شوکت زیاد خواهد شد بار حکم کرد فتوحات خویش را رها کند لکن مهر داد گرفتاری روم را در جنگ متحدين مغنم شمرده محاربات را امتداد داد و مأمور سازا که به مملکت او حمله برده بود مغلوب و گرفتار نمود و توهین و تحقیر زیاد برار وارد آورد آنکاه او را بقتل رسانید و معروف است که چون آن مأمور رومی مثل اکثر مباشرین روم متعدی و حریص و طماع بود برای قتل او طلای مذاب در دهانش ریخته گفتند بنور ناسیر شوی بعد از آن مهرداد با یونانیهای آسیای صغیر که در تحت تبعیت روم بودند سازش کرد و آن جماعت هم از تعدی و شدت عمل یو بکنها و عمال رومی بجان آمده بودند زیرا که به چوجه ابا بجان و مال کسی نمیکردند اگر اتفاق میافتاد که بد بخنی باندازه طمع ایشان مال نداشت او را مثل غلام میفروختند ولایتها را غارت میکردند و رؤسای بلاد را برای جلب نفع شکنجه و عذاب مینمودند باین جهت یونانیهای آسیا یکمرتبه تماماً بر رومیها شوریدند و هرچه از ایشان یافتند بقتل رسانیدند چنانکه کویند هشتاد هزار نفر ایطالبانی در آن موقع کشته شدند و مشهای ایشان را هم مدفون

ناختند و اموالشان را ضبط کردند آنکاه مهر داد مدت پنج سال مالیات را بمردم بخشید و در ولایت پرگام اقامت گزید و مردم آن ( ۱ ) نیز از همراهی با روم دست برداشته با مهر داد متحد شدند و متعرض متصرفات و تجار رومی گردیدند و بعد از این وقایع بود که سیلا مأمور محاربه با مهر ماد گردید ( سنه ۸۸ ) ( قننه روم ) سیلا لشکری در کامپانی فراهم کرده مهبای رفتن بود لکن ماریوس میخواست این مأموریت را از او گرفته خود دارا شود لهذا با شخصی موسوم به سولپسیوس ( ۲ ) که آنوقت در انجمن ملی بواسطه زور تسلط پیدا کرده متفق شد و او داشت مردم روم سیلا را از مأموریت آسیا خلع کردند و با آنکه ماریوس آنوقت هیچ عنوانی نداشت سرداری لشکر ۳-بیارا باو دادند و ماریوس سیلا را مجبور کرد از شهر روم خارج شود اما لشکریان سیلا را برسداری خود میخواستند تمکن ماریوس را نکردند و رو بشهر روم آوردند و با حربه در آنجا داخل شدند و این اول دفعه بود که لشکری از حصار روم عبور میکرد و حال آنکه این عمل بموجب قوانین مذهبی ممنوع بود باری اتباع ماریوس خواستند دفاع کنند سیلا حکم کرد خانه های ایشانرا آتش زدند سولپسیوس قتل رسید و مجلس سنا ماریوس و بعضی از همراهان او را دشمن دولت و ملت خواند ماریوس از شهر

دووم فرار کرده بعد از تحمل مصائب چند با فریقا رفت و در باره فرار او و صدمات و خفگی که تحمل نموده تقاصیل و حکایات بسیار منقول است

سیلا بعد از آنکه ماریوس را از روم طرد کرد قبل از آنکه برای انجام مأموریت خویش حرکت کند اسباب فراهم آورد که طرفداران خود او بمشاغل و مناصب منتخب شوند لکن بعد از آنکه سیلا از روم بیرون رفت کنسولها بایکدیگر نساختند و یکی از ایشان که سینا ( ۱ ) نام داشت با طرفداران ماریوس هم دست شد و او را از افریقا طلبید و ماریوس و سینا بالشکری بجانب روم آمدند و بعد از زد و خوردی وارد آنتهر شدند و ساتورهای معتبر را بقتل رسانیدند و مردم را واداشتند تا سیلا را دشمن ملت خوانده ماریوس را به کنسولی انتخاب نمودند لکن ماریوس سال بعد در گذشت و صاحب اختیاری روم به سینا تعلق گرفت و او مردم را اغوا کرد تا فرمانروائی جنک بامهر داد را یکی از طرفداران خود او تفویض نمودند

( جنک سیلا بامهر داد ) سیلا چون از روم حرکت کرد ابتدا بیونان رفت تا آن مملکت را که بامهر داد سازش نموده مجدداً محخر نماید لشکر مهر داد که از آسیا بیونان آمده بود در ولایت بیوسی ( ۲ ) اردو داشت و مردم آن هم طرفداران روم را بقتل



رسانیده دسته لشکری را که مهرداد برای ایشان فرستاده بود بشهر  
 برده ساخلوی خود قرار دادند لهذا سیلا بمحاصره آتن و  
 بندر پیره (۱) پرداخت و یکسال در آنجا معطل شد تا آذوقه  
 اهل شهر آتن باتها رسید بطوریکه چرم کفشها و علف و نش  
 اموات را هم خوردند عاقبت سیلا مطلع شد که یکی از قاطب حاصل  
 درست محفوظ نیست آنجا را خراب کرده شبانه لشکر بان خویش  
 را وارد شهر نمود و چون سکنه او را استهزاء کرده بودند  
 اجازه قتل و غارت ایشانرا داد و نصف مردم آن شهر تلف  
 شدند آنگاه بجانب بندر پیره آمده آترام بیورش گرفت پس  
 از آن بولایت بثوسی رفته ناکمان در نزدیکی شهر کرونه (۲)  
 قشون مهرداد حمله برد و ایشانرا مغلوب نمود مهرداد لشکر دیگر  
 از راه دریا به بثوسی فرستاد در جلگه ارکومن (۳) اردو زدند  
 سیلا خواست ایشانرا گرفتار نماید باو حمله کردند و رومیان بنای  
 فرار را گذاشتند سیلا بجانب ایشان شتافته فریاد زد هر گاه از  
 شما سؤال کردند سردار خویش را کجا رها کردید بگوئید در  
 ارکومن او را تنها گذاشتیم رومیها چون این بشنیدند بغیرت آمدند  
 مراجعت نموده باردوی دشمن حمله بردند لشکر مهرداد اکثر  
 هلاک شدند و سیلا بر یونان کاملا مسلط گردید ( سنه ۸۶ )

( مراجعت سیلا بروم ) چون سیلا دید که از روم لشکری با

( ۱ ) Pirée ( ۲ ) Cheronée ( ۳ ) Orchomène

بسر دار دیگر بطرف آسیا مباد و مدعی او میباشد اظهارات  
تسلح جوئی مهرداد را بذرقه با او معاذه بست و مهرداد از  
یونان و ولایت آسیائی دولت روم و ممالکی که مسخر کرده بود  
صرف نظر نمود و متمهد شد مبلغی پول و هفتاد فروند کشتی با  
عمله و آذوقه لازمه آنها بیلا بدهد

اما مدعیانی که سینا برای سیلا تراشیده و بطرف آسیا فرستاده  
بود باید که دیگر سازش نکردند و از عهده نگاهداری لشکریان  
نیز برنیامدند و اتباع ایشان به سیلا ملحق شدند و او کسان  
خود را بواسطه تعدی و اخذی از اهل ولایت متمول کرد و  
سپاهیان را از مال غارت و حیاول سیر نمود و باین تدبیر  
ایشان تعلق خاطر کامل باو پیدا کردند آنکاه با جهل  
هزاو نفر بایطالیارفت دشمنانش لشکری فراهم کردند و درصدد  
جلوگیری او بر آمدند لکن سپاهیان به آسانی واضی بمحاربه با  
سیلا نمیشدند بسیاری از ایشان سر داران خود را رها کرده  
بسیلا ملحق گردیدند و آنها که ایستادگی نمودند بزودی مغلوب  
شدند و این اول دفعه بود که دو لشکر رومی رو بروی یکدیگر  
ایستاده مخاصمه کردند باری چون معاندین سیلا از دفع او  
مأیوس شدند بعضی از ستاورها را که بر ایشان دست یافتند قتل  
رسانیدند و از روم خراج شدند و سیلا بدون زحمت وارد شهر  
گردید آنکاه لشکری از اترووری بمخاصمت بیلا آمد و زد

و خوردی هم کرد لکن متفرق گردید بعد از آن یکی از عمادین سیلا جماعتی از قبایل سامنیت را که دشمن دیرینه روم بودند جمع کرده بجانب روم آمد و سیلا بمدافعه پرداخت و این شدیدترین محاربات سیلا با مدعیان بود طاقت ایشان هم مقهور شدند و تماماً بقتل رسیدند و حکایت کرده اند که هشت هزار نفر از اسرای آن جماعت را بروم برده در آنجا سر بریدند در همان حین که جلادان مشغول اعدام نفوس بودند سیلا در مجلس سنا تقریر مطلب میکرد صدای ناله و فریاد آن یغارگان بکوش سنا توورها رسید و مضرب شدند و علت حکامه را پرسیدند سیلا در کمال آرامی و آسودگی خاطر گفت چیزی نیست چند نفر اشرارند که حکم بسببست ایشان کرده ام

بعد از آنکه تمام مدعیان سیلا مقهور و مغلوب شدند و تسلط او کمال یافت لشکریان خویش را در شهر روم بقتل و غارت مردم علی الخصوص کاتبیکه از فرقه مخالفین او بودند و داشت پس از چند روز یکی از طرفدارانش گفت خوبست کسانی را که مایل بقتل آنها هستی معین کنی تا دیگران بجهت هلاک نشوند لهذا سیلا صورتی از اسامی اشخاص کشتی ترتیب داده اعلان کرد هر کس اسمش در آن فهرست ( ۱ ) بود قتل کنندگان در اتلاف او مجاز بودند و اموال او هم پس از قتل ضبط میشد

وسیلا بهمان یکصورت اکتفا نمود و دو نوبت دیگر هم باز این عمل را مکرر کرد و لشکریانش همواره در صدد جستجوی پیارگانی بودند که قتل ایشان اجازه داده شده و اگر کسی آنها را بنهان میگرد مقصر میشد و پس از آنکه قتل میرسیدند سرهای ایشانرا بخانه سیلا می آوردند و نزدیک فوروم عرضه میدادند و کسانیکه محکوم قتل میشدند مخصوصاً سناتورها یا را کین طرفدار رعایا بودند لکن درین ضمن سیلا و دوستانش بمرض شخصی و بنا بر سابقه عداوت هم بسیاری اشخاص را بکشتن دادند و جماعی را نیز محض ضبط اموال و املاک ایشان تلف کردند

( قوانین سیلا و عاقبت کار او ) چون سیلا در روم مختار مطلق بود مجدداً رتبه کنسولی اختیار کرد و عنوان جدیدی برای خود قرار داد و آن این بود ( دیکتاتور مأمور انشاء قوانین و تنظیم اساس دولت ) و مدت دو سال بوضع قوانینی اشتغال داشت که بنسبت اسم او قوانین کرنلین ( ۱ ) نامیده شده زیرا که اسم حقیقی او لوسیوس کرنلیوس سیلا ( ۲ ) بود

در محارباتیکه سیلا با مدعیان خود نموده دو قوم از اقوام ایتالیا را منهدم و نابود ساخته بود یکی قبایل سامنیت و دیگری قوم اتروسک پس اراضی این اقوام را ضبط کرده در آنجا آبادیها بجهت لشکریان خویش ترتیب داد و از آنوقت اروزی بکلی ممالکتی لاتینی شد

و زبان اتروسک هم متروک گردید  
 اما کار مهم سیلا وضع قوانین جدیده است برای دولت روم  
 که بموجب آن قوانین مبخواست مجدداً تسلط مجلس سنا و نجبارا  
 برقرار نماید و قدرت را از مجلس ملی و وکلای رعایا سلب کند  
 زیرا که از زمان کراکوسها آن مجلس و وکلا بانجیا و اعبان  
 تنازع نموده و کشمکش کرده بودند و اصول قوانین سیلا از این  
 قرار است

اولاً وکلای رعایا حق نداشته باشند به ملت تکلیف وضع  
 قوانین نمایند

ثانیاً ملت حق نداشته باشد هیچ قانونی وضع کند مگر بهداز  
 آنکه مجلس سنا آن را تصویب کرده باشد  
 ثالثاً هرکس رتبه وکالت رعایا داشته حق نداشته باشد بمدها  
 برای هیچ شغل و منصبی منتخب شود و مقصود از این قانون این  
 بود که مردمان معتبر وکالت قبول نکنند

رابعاً چون عده سناتورها بواسطه کشتارهای اخیر کم شده بود  
 سیلا سیصد نفر از را کبیین را بدرجه سناتور رسانید تا مجلس  
 سنا خالی نباشد

خاصاً سناتورها در مراعات جنایتی حق محاکمه داشته باشند  
 سادساً سناتور موقوف باشد و از آن بیمد هرکس دارای شغل  
 و منصب بوده چون مدت منصوبی او منقضی می گردید

بالاستحقاق سناتور محسوب میشد

نیمه از آنکه سیلا بطریق مذکور قدرت سنارا دو باره برقرار کرد برای فتوحات و پیشرفتهای خود تشریفات نصرت فراهم آورد و جشنها گرفت و اطعامها کرد آنکاه از دیکتاتور استنفا نمودم از مردم کناره گرفت و در خانه ییلاقی خویش بامماحت مقلد و مطرب بمیش و عشرت پرداخت و برای محافظت خود از شر معاندین جمعی قراول و مستحفظ ترتیب داده بود لکن چیزی نکندشت که دنیا را نیز وداع کفیت نش: او را بر دم برده در شان دو مارس دفن کردند و این عبارت را که خود او دستور العمل داده بود بر روی قبر او نقش نمودند ( هجکس بقدر من بدوستان خود خبر ترسباید و بدشمنان خویش آزار نکرده است ) و حقیقت چنین بود وقت او در سنه ۷۹ قبل از میلاد بوده است

### فصل پانزدهم

#### ( احوال پمپه )

بعد از سیلا معتبر ترین رجال روم پمپه ( ۱ ) بود و او از نجیب زادگان و بسیار متمول و از صاحبمنصبان زبردست سیلا بود و در ایتالیا و جزیره سیسیل و آفریقا برای او محاربه کرده و سیلابا و محبت داشت و با آنکه سن او هنوز بدرجه ترسیده بود که

دارای مناصب عالیه شود چون پروم آمد سیلا با و اجازه تشریفات نصرت داد و حکایت کنند که ابتدا سیلا این اجازه را بمباد پیمه برای او پیغام فرستاد که بمخاطر داشته باشی که آفتاب طالع پیش از خورشید غروب پرستنده دارد سیلا چون انحراف را شنید تمکین کرد و لقب کبیر به پیمه داد و او بعد از سیلا در روم اول شخص شد خوش سیما و خوش رفتار بود و سزاده حرکت میکرد و بسیاری از نجبا و لشکریان طرفدار او بودند چون سیلا در گذشت یکی از کنسولها موسوم به لپدوس (۹) در صدد تخریب آثار و نسخ قوانین او بر آمد سنا عمانت کرد لپدوس عصبان و ورزید و بین فرق مختلفه روم باز جنک در گرفت اما مجلس سنا پیمه را مأمور دفع لپدوس نمود و آن جوان دلیر حریف را مطلوب و فراری کرد (سنه ۷۷)

( جنک سرتوریوس ) در اسپینا جنک فرق مختلفه رومی باقی بود و یکتنفر از صاحبمنصبان ماریوس موسوم به سرتوریوس (۲) که از درجات پست به رتبه کنسولی رسیده و بعد از غلبه سیلا با جماعتی تاسانیا فراز کرده در آنجا بواسطه خوش رفتاری و شجاعت خویش طرف اعتماد مردم واقع شده لشکر مختصری فراهم کرد و با سرداران رومی بنای جدال گذاشت و بر ایشان غلبه کرد و در اسپانیا مجلسی مثل سنا تشکیل داد و بزرگان اسپانول را بنواداشت

اولاد خویش را مثل جوانان رومی تربیت کنند مختصر جمع کثیری در اسپانیا برای روم دشمن تراشد و حکایت کرده اند که ماده کوزنی را بخود رام کرده و او را در نزد عوام آن ولایت بمنزله ربه النوعی قرار داده چنین فهمانیده بود که آن جوان او را از امور آینده مخبر میسازد و هر وقت خبر خوشی برای او میرسد پنهان بگوید و ماده کوزن را بمطلبید و بشکر بان خود اعلام مینمود که عنقریب خبر خوبی خواهد شنید

مجلس سنا ابتدا یکی از بهترین سرداران خویش را که متلوس نام داشت بدفع سرتوریوس فرستاد اما او پیر و از کار افتاده بود و از عهده جنگ و کریز و تاخت و تازهای کوهستانی سرتوریوس برنیامد لهذا پمپه بکمک او فرستاده شد این سردار جوان هم مجروح و فراری کردید اما اتفاقاً در همان حین متلوس بمدد او رسید و حکایت کرده اند که سرتوریوس در آن موقع میگفت اگر آن پیر زن نرسیده بود این طفل را چوبکاری کرده بروم برمیکردانیدم و مقصود او از پیرزن متلوس و از طفل پمپه بود باری عاقبت متلوس مبلغ خطیری وعده داد بکسیکه سرتوریوس را بقتل برساند لهذا بعضی از صاحبمنصبان او در کشتن او اتفاق کردند بضمایفی دعوتش نمودند و بضرع خنجر بهلاکتش رسانیدند و چون او از میان رفت لشکریانش نیز متفرق گردیدند (سنه ۷۲)

(جنگ اسپار تاگوس) غلامهای رومیان چنانکه سابقاً مذکور



داشته ایم بسیار صدمه میکشیدند و مکرر عصبان و ورزیدند لکن در سنه ۷۳ بندکان در ایطالیا طغیان کلی نمودند در شهر کابو محلی بود که رومیها غلامان را در آنجا جمع کرده برای جنگ با یکدیگر یا نزع باسباع مشق میدادند و تربیت میکردند آن غلامان بهیئت اجماع از آن محل گریختند و جماعت دیگر هم با ایشان ملحق شدند و یکی از میان خود سردار قرار دادند و او اسپارتاکوس (۱) نام داشت و با کفایت و رشید بود و چندین مرتبه لشکریان رومی را که بدفع ایشان فرستاده شده بودند مغلوب ساخت و در صدد برآمد که اتباع خویش را بجزایر الب برساند تا از آنجا مریک از بندکان بولایت خود بروند کنسولهای روم بجلوگیری او آمدند ایشانرا عقب نشانید آخرالامر مجلس سناییکی از صاحبمنصان زیر دست سبارا که متمولترین مردم روم بود و کراسوس (۲) نام داشت مأمور این جنگ کرد اسپارتاکوس با این سردار نیز مدتی مقاومت نمود لکن عاقبت اتباع او هلاک شدند و خود او هم بقتل رسید حکایت کرده اند که در جنگ اول غلامان با کراسوس متجاوز از دو هزار نفر از ایشان کشته شد چون نهمهای آنها را ملاحظه کردند دیدند تماماً از پیش زخم خورده و غیر از دو نفر هیچیک بشت بدشمن نکرده اند و در جنگ آخر اسپارتاکوس بمد از آنکه مردان خود را واداشت صف کشیدند

(1) Spartacus (2) Crassus

اسب خویش را طلبیده تلف کرد و گفت اگر غلبه بکنم اسب بسیار خواهم داشت و اگر مغلوب شوم محتاج با اسب نخواهم بود آنکاه خود را میان هر که انداخت شاید بتواند به کراسوس برسد چند نفر را هم بهلاکت رسانید و کشته شد

مقارن این حال پیمه بالشکریان خویش از اسپانیا با ایتالیا آمد و بیکدسته از غلامان فراری بر خورد و آنها را قتل عام کرد و بمجلس سنا نوشت هر چند غلامان را کراسوس مغلوب نمود لکن ریشه این فتنه را من در آوردم باری پیمه و کراسوس هر دو بالشکر خود بشهر روم رسیدند و با یکدیگر متفق شدند و اسباب فراهم آوردند تا هر دو به کنسولی منتخب گردیدند و از آنوقت تغییر مملکت دادند یعنی تا آلمان طرفدار سنا و نجیا بودند چون به کنسولی رسیدند جانب رعایا را گرفتند و قوانین سیلارا منسوخ نموده رتبه ساندور را دوباره برقرار کردند و احتیاط و اقتدار وکلای رعایا را بحال سابق برگردانیدند ( جنک مهر ماد ) در این اوقات مهرداد مجدداً بنای مخاصمت با روم گذاشته لشکر خویش را ترتیب جدید داده و دول کوچک آسیای صغیر را مسخر نموده بولایت آسیای روم حمله برده سکنه را از ادای خراج معاف ساخته بود

دولت روم سر داری موسوم به لو کولوس ( ۱ ) را بدفع او

فرستاد و او ابتدا قوهٔ بحرّیهٔ مهر داد را تلف کرد بعد داخل  
مالکی که مهر داد مسخر کرده بود شده بتناقب او پرداخت  
و وارد مملکت خود آن بادشاه گردید و لشکریانش در آنجا  
بقدری غارت کردند و غنیمت بردند که کار را يك درهم و غلام را  
چهار درهم بفروختند غایت اردوی مهر داد هم گرفتار شد  
و خود او فرار کرده نزد پدر زن خویش که پادشاه ارمنستان  
بود پناه برد و در وقت رفتن برای زن و خواهران خود پیغام  
فرستاد که شما خود را تاف کنید تا گرفتار دشمن نشوید  
و حکایت کنند که چون این حکم بنواهران او رسید یکی از ایمان  
او را قهرین کرد و دیگری دعا گفت که راه نجات از دست  
دشمن را بار نموده و هر دو سم خوردند یکی از زنهاش خواست  
با پیشانی بند سلطنتی خویش را خفه کند بند پاره شد زن گفت  
ای بند منحوس این قایده را هم برای من ندانی آنکاه با ضربت  
شمیر خود را هلاک ساخت (سنه ۷۱)

بلاد یونانی مهرداد مدتی با رومیها مقاومت کردند و لو کولوس  
مدت دو سال بتسخیر آنها مشغول بود بعد در ولایت آسیای  
روم بانتظامات پرداخت و قدری به آسایش اهالی از ظلم و اجحاف  
عمال رومی توجه نمود زیرا که آن پیچازه هارا شکنجه و عذاب  
میکردند تابستان در آفتاب و زمستان در سرما برهنه نگاه  
میداشتند تا مجبور بادای تکلفات شوند و لا علاج پسرها و دخترهای

خویش را میفر وختند و باسیری میدادند  
 ( جنک تیکران ) پدر زن مهر داد که تیکران ( ۱ ) نام داشت  
 و پادشاه ارمنستان بود در آزمان در آسیا مملکتی وسیع مالک  
 بود یعنی از جبال ارمنستان تجاوز کرده از ولایت مدی ( آذر بایجان )  
 تا کوههای توروس ( ۲ ) و بلکه ناحیه سوریه را نیز متصرف  
 شده بود و پای تخت جدیدی بنا کرده آنرا بنام است اسم خویش  
 تیکرانوسرت ( ۳ ) نامیده و حصارى بضخامت بیست و پنج ذرع  
 برای آن ساخته و سکنه چندین شهر یونانی را حیر آ به آنجا  
 قل مکان داده و لقب شاهنشاه اختیار نموده بود و چهار پادشاه  
 در خدمت او بودند و هر وقت او بتخت جلوس میکرد ایشان  
 روی پله های تخت دست بسینه می ایستادند و چون سوار میشد  
 جلو او می دویدند

تیکران ابتدا با داماد خود همراهی نکرد و او را در قلعه منزل  
 داده دو سال بهمانحال گذاشت تا اینکه لوکولوس مهر داد را از او  
 مطالبه نمود تیکران از این مسئله خشمناک شد بخصوص که سردار  
 رومی او را شاه خوانده و شاهنشاه خطاب نکرده بود لهذا داماد  
 او را آورده و مصمم شد برومیا حمله ور شود لکن لوکولوس  
 پیشتر از رود فرات تجاوز نمود و تیکران که مترقب  
 از سر حمله او نبود خزانه و نسوان خود را گذاشته فرار

( ۱ ) Tigrane ( ۲ ) Taurus ( ۳ ) Tigranocerta

کرد و رومیها بمحاصرهٔ نیکرانوسرت پرداختند نیکران لشکریان خویش را جمع کرده با تخلص یاغث شتافت لکن درجکی که بین رومیان و ارامنه واقع شد رومیها قانع گردیدند و نیکرانوسرت بتصرف ایشان درآمد و غنیمت زیاد باید شد چنانکه بهر نفر از لشکریان رومی هفت هزار درهم رسید لکن لشکر لوکولوس مدد بود و او سردار خویش شکایت داشتند که زیاد نخوت دارد و ایشان بد میکند لهذا بدستی از او اطاعت نمی نمودند و از محاربه امتناع می ورزیدند و یاغث از آن بدمد پشرفتی برای لوکولوس حاصل نشد و مهرداد دوباره بمملکت خویش رفت و دولت روم فرما فرمائی لشکر آسپارا به پیه واکذار نمود (سنه ۶۶)

دوباب جنک نیکران بالوکولوس حکایات چند منقول است از قرار گفته خود لوکولوس لشکر رومی پانزده هزار نفر و لشکر پادشاه ارمنستان دویست و شصت هزار نفر بودند و درین محاربه از رومیان فقط پنج نفر مقتول و صد نفر مجروح گردید و این البته اغراق و کراف است لکن میگفتند قبل از محاربه چون نیکران قتل عدد رومیان را دید گفت این جمیت اگر بفارغ آمده زیاد است و اگر بمحاربه آمده بسیار کم است و چون ملاحظه کرد که راه خود را برگردانیدند بنای خنده گذاشت و گفت باین زودی فرار کردند اما رومیها در جستجوی کداز بودند که از دجله عبور نمایند چنین کردند آنوقت نیکران بدید که دشمن فرار نکرده

بلکه قصد حمله دارد

( فرمانفرمانی پیه در بحر و آسیا ) مدتی بود در بنادر سیلیسی (۱) سارقین بجزری (۲) پیدا شده بودند یعنی اشخاصیکه در دریا و سواحل سیر میکردند و مردم را ابر کرده بغلامی میفروختند دولت روم در صدد دفع ایشان برآمده بود لکن ابتکار اشکال داشت و چون اقدامات جدی درین باب میکرد سارقین در خیال صلب آسیای صغیر متواری میشدند و دیگر دست کسی بایشان نمیرسید کم کم کار آن جماعت بالا گرفت و هنگام محاربه روم با همداد و تیکران بایشان مدد کردند و برای خود قلاع و سلحه خانه و سفاین جنگی ترتیب دادند و در واقع در لئی تشکیل نمودند و تاخت و تازهای خود را با کثرت سواحل دریای مدیترانه رسانیدند شهرهای اکثر دریا را میکردند و غارت میکردند سفاین را ضبط مینمودند و مردمان متحول را دستگیر میکردند تا برای استخلاص خود مجبور بادای مبالغه کزاف شوند و مخصوصاً برومیها آزار و اذیت و تخفیف و توهین زیاد میکردند و کار بجائی رسیده بود که کسی در دریای مدیترانه جرأت رفت و آمد نداشت و کندی در شهر روم کم شد عاقبت رومیها مستأصل شده برای رفع این بلیه قانون وضع کردند و پیله را قدرت فوق العاده دادند که در تمام سواحل دریا تا پانزده میل در درون خاک اختیار نام داشته باشد و صد و

پست هزار لشکر و پانصد کشتی جنگی فراهم کند و تمام صاحبان مناصب و مشاغل در اطاعت او باشند در حقیقت به پیمه مقام سلطنت دادند و او در عرض سه ماه غایب را دفع کرد یعنی سارقین بحری را طرد نمود و سفین اینانرا خراب کرد و مجبور شدند با تخت خویش را تسلیم کنند و بسیاری از ایشان هم سر اطاعت پیش آوردند و پیمه در بعضی از بلاد مشرق برای آنها مکن معین کرد (سنه ۶۷)

چون اینکار صورت گرفت مردم روم فرمانفرمانی جنگ مهرداد را نیز به پیمه تفویض نمودند و او آن مهم را به هولت انجام داد زیرا که لوکولوس قوای مهرداد و نیکران را مضمحل ساخته و برای پادشاه بن (۱) جز لشکر مختصری باقی نمانده بود لهذا پیمه شبانه باردوی او حمله برده آنرا متفرق ساخت مهرداد خواست نزد پادشاه ارمن پناه بجوید نیکران او را نپذیرفت بلکه وعده انعام کرافی داد هر کس که سر مهرداد را برای او ببرد آنگاه خود باردوی رومی رفته در خواست صلح کرد پیمه مبلغی از نیکران خسارت گرفته ماک او را متعرض نشد پس بمحاربه کوهستانهای قفقاز آمد و تا زدیکی ببحر خزر پیشرفت حاصل نمود آنگاه برای تنظیم ممالک تسخیر شده مراجعت کرد ممالکت بن و پیتی نی (۲) را جزء ایالات روم قرار داد و در ماتی آسیای صغیر سلاطین جزه

برقرار نمود که با دولت روم متحد باشند مملکت سوریه را هم که  
 نیکران از انطیوکوس گرفته بود بدون اجازه سنا ضبط کرد و دولت  
 سلاطین سلوکیه منقرض کردید در فلسطین یهود خواستند با روم مقاومت  
 کنند اورشلیم و مسجد اقصی را گرفت و دولت روم را در فلسطین  
 نود کلی داد ( سنه ۶۳ )

اما مهرداد بشمال دریای سیاه رفته مها شد قبایل وحشی کنار  
 رود دایوب را با خود همراه کند و از دره رود مزبور بالا رفته  
 از راه جبال الب داخل ایتالیا شود و با روم محاربه نماید اما پسرش  
 سلحع سلطنت با او مخالفت کرد و دم از اتحاد روم زد مهرداد  
 برای اینکه گرفتار نشود خود را بقتل رسانید ( سنه ۶۳ )

( سیسرن و کاتیلنا ) زمانیکه پیه در آسیا بود دولت روم بمخاطره  
 عظیمی افتاد توضیح آنکه آنوقت در ایتالیا جمع کثیری بودند که  
 از وضع و حال خود شکایت داشتند از یکطرف کسانی که سیلا  
 اراضی ایشانرا ضبط کرده و بلشکریان خویش داده از طرف دیگر  
 همان لشکریان که اراضی مزبور را فروخته و تهی دست شده بودند  
 از جانب دیگر اولاد مردمان بدبختی که سیلا حکم قتل ایشانرا داده  
 و اموالشانرا ضبط کرده و همچنین طرفداران قدیم سیلا که در  
 دوره او فواید کزاف میبردند و اکنون از آن محروم مانده بودند  
 و از جمله اشخاص مزبور یکی از اعیان بود موسوم به کاتیلنا ( ۱ )



که در زمان سیلا مرتکب قتل نفوس میشد و حتی گفته اند برادر خود را جزء محکومین قرارداد برای اینکه اموال او را ببرد این شخص مقروض و پریشان شد و در صدد برآمد انقلابی در وضع دولت فراهم آورد اعیان مفلس فاسق روم را دور خود جمع کرد و سایر مردمان شاکی را هم همراه نموده در خفیه قرار دادند کنسولها را بقتل رسانند و زمام دولت را بدست بگیرند کنسولها مطلع شدند و آن مقصود بدست نیامد اما کاتیلینا باز پنهانی مشغول اسباب چینی بود مخالفین سنا هم باطناً از او تقویت می کردند تا اینکه داوطلب کنسولی گردید لکن منتخب نشد و قرعه بنام سیسرن ( ۱ ) افتاد

سیسرن اشهر خطبا و بلغای روم است از نجبا نبود و فقط جزء را کین محسوب میشد تمول زیاد هم نداشت لکن فصاحت و بلاغت او را بتمام مناصب عالی حتی به کنسولی رسانید در شهر آتن و جزیره رودس و آسیا نزد خطبا و حکمای یونانی تحصیل کرده و تقریر و بیان عالی داشت در چند فقره مراعات معتبر ست و کالت اختیار نموده و بقوت بلاغت و حسن بیان مرافعه را از پیش برده و برای تقویت پیه نیز مکرر انشاد خطبه نموده بود خلاصه این مرد در زمان کنسولی همواره دوچار قتیین و افساد کاتیلینا بود و آن مفسد از یکطرف در خارج روم تبه لشکر کرده

( ۱ ) Cicéron

از طرف دیگر در داخل شهر بدسایس و جل میخواست کار بکنند سیرن و اعضاء سنارا بقتل برساند و شهر را بسوزاند سیرن مطلع شد و اباب حفظ خود را فراهم کرد لکن برای جلوگیری از فتنه های همدستان کاتیلینا قوه لشکری نداشت زیرا که عا کر رومی همه با پمپه در آسیا بودند لهذا یکچند در تشویش و مضطره بود عاقبت قسمتی از لشکریان آمدند و سیرن دروازه های شهر و میداها و اطراف سنارا مستحفظ گذاشت و مجاس سنارا منعقد نمود و آشکارا کاتیلینا را مخاطب ساخته خطابه گرانی انشاد کرد و باو اعلام نمود که مقاصد تو بر ما معلوم است و باید از شهر روم خارج شوی و خطابه هائی که سیرن در سر امر کاتیلینا انشاد کرده (Catilinaires) معروف میباشد

کاتیلینا از روم پروان رفته بلشکری که در ازوری فراهم نموده بود ملحق شد و اظهار کرد که من میخوام داد فقرارا از اغنیا بگیرم همدستان او هم در شهر باز در خفته فتنه میکردند لکن کار ایشان مکشوف شد و بقتل رسیدند و سیرن برای دفع کاتیلینا لشکر بازوری فرستاد اتباع کاتیلینا مغلوب و منهزم گردیدند و خود او هم با کمال شجاعت در محاربه پایداری کرد تا هلاک شد ( سنه ۶۳ )

سیرن از پیشرفت خود و خدمتی که بوطن کرده مباحث داشت

و چون مدت کنسولی او منقضی شد خواست خطابه در اظهار خدمات و مفاخر خویش انشاء کند بکی از وکلای رعایا مانع شد باین عنوان که سیرن در وقت مجازات همدستان کاتالینا ایشانرا محاکمه نموده و نکذاشته است برائت ذمه حاصل نمایند لهذا درین موقع نباید از خود تمجید کند فقط باید اکتفا کند باینکه حسب الرسم قسم یاد نماید که مخاف قوانین رفت و نکرده است سیرن بجای اینکه باین عبارت قسم یاد کند گفت من قسم میخورم که دولت را از مهلکه نجات داده‌ام حضار همه او را تصدیق و تحسین کردند و اعجاب لقب پدر وطن باو دادند

### — فصل شانزدهم —

#### — احوال قیصر و رجال ثلاثه —

زمانیکه بنظر جنین میرسید که بپه در دولت روم بکمال اقتدار رسیده شخص جدیدی تم کم طرف توجه شد و او قیصر (سزار) (۱) نام داشت و از نجبا بود لکن از فرقه مخالف سنا و با ماربوس و سینا خویشی داشت سیلابخجال قتل او افتاد به آسیا فرار کرد و در آنجا گرفتار سارقین محری گردید مطالبه فدیة از او کردند ببلنی زیاده از آنچه آنها خواستند فراهم کرد و داد و اوقاتیکه نزد ایشان بود همواره ایشانرا استهزا مینمود و میگفت هر وقت من رها شدم شمارا بدار میزنم سارقین

## ۲۳۲ در تاریخ روم و اسپانیا در زمان لایئند

میخندیدند ولی چون فدیة خود را داد و آزاد شد چند کشتی فراهم کرده نزدان دریا را بغلت گرفتار نمود و به آسیا برده بدار زد چون بروم مراجعت کرد مثل سایر نجیب زادگان آن دوره بیامی مشغول شد و مبالغه کراف مقروض گردید اما فصاحت و بلاغت او نیز معروف بود و اینواسطه در نزد مردم محبوب واقع شد و متدرجاً بنصب عالیہ رسید و باز همواره در اسراف و تبذیر میکوشید چنانکه وقتی حاکم اسپانیا شده بود طلبکاران او نمیگذاشتند حرکت بکنند عاقبت کراسوس مدعی از قروض او را ضمانت کرد حکایت کنند که قیصر روزی تلویح اسکندر میخواند ناگاه بنای کریستن گذاشت و گفت آیا افسوس ندارد که اسکندر چون بسن من رسید فتوحات خود را تمام کرده بود و من هنوز کار معتبری صورت نداده ام

مقارن آن اوقات پیمه از مشرق مراجعت کرد و اعتقاد او این بود که صاحب اختیار روم شده و همه کس تابع خیالات او خواهد بود لکن مجاس سنا چندان از او نمیکن نکرد و بعضی از اقدامات او را تصویب نمود پیمه دلشنگ شد کراسوس هم از سنا رنجش داشت همانوقت قیصر نیز از اسپانیا برگشت و پیمه و کراسوس را بایکدیگر سازش داد و این سه نفر باهم متفق شدند که قدرت را از سنا سلب نمایند و این اتفاق سه نفری در تلویح روم باهم اتفاق

رجال ثلاثه (۱) معروف است چون مردم روم و لشکر بایان با  
 رجال ثلاثه موافق بودند پیشرفت حاصل نمودند و قیصر به کنسولی  
 منتخب شد و مردم را واداشت اعمال بجه را تصدیق کردند و چون  
 طرفداران سنا خواستند عاقبت نمایند زده و خنجر زد و خنجر زد  
 قوانین را تصویب نمودند قیصر به دوازده انقضای مدت کنسولی  
 بحکومت کل پیش کوه و ایالت پروانس و ایتالیای زمین شد و  
 عزیمت تسخیر ناحیه کل پشت کوه یعنی مملکت فرانسه حاله کرد  
 در قسمتی از مملکت کل که در تصرف دولت روم نبود قبایل مختلفه  
 سکنی داشتند که میتوان آنها را به دست قسمت نکرد در جنوب  
 مابین رود کارن (۲) و جبال پیرنه قومی بودند شبیه قبایل ایبر  
 اسپانیا و موسوم به اکتیه (۳) در وسط مابین کارن و رود سن (۴)  
 قبایی بودند شبیه به قبایل کلوا که سابقاً با رومیها معامله پیدا کرده  
 بودند و ایاترا سلط (۵) میگفتند در طرف شمال مابین رود  
 سن و رود رن (۶) قبایی بودند مخلوط از سلط و زرمین (۷)  
 [ المانی ] موسوم به باز (۸) [ باژیکی ] کلبه قبایل مذکور و جنبی  
 بودند و از آداب و رسوم و عقاید ایشان چندان اطلاعی نداریم  
 اجملاً میدانیم که مملکت ایشان مابین قبایل کوچک بسیار منقسم  
 بوده که هر یک دولتی جداگانه بودند و با یکدیگر زد و خوردها  
 میکردند و گاهینین یعنی پیشوایان مذهبی ایشان درویشد (۹) نام

( 1 ) Triumvirs ( 2 ) Garonne ( 3 ) Aquitains ( 4 ) Seine ( 5 ) Celtes  
 ( 6 ) Rhin ( 7 ) Germans ( 8 ) Belges. ( 9 ) Druides

داشته و در اترمان با یونانها و رومها فی الجمله تجارتی پیدا کرده و ضرب سکه و خط یونانی فرا گرفته بودند

( لشکر کنی قیصر به کل ) در سمت مشرق کل نزاع قبایل مختلفه بجائی رسید که بعضی از ایشان اریوئیس قبیله سوئو ( ۱ ) از قبایل زرمین که اریوویست ( ۲ ) نام داشت و مسکن او در وراه رود رن بود استمداد نمودند و او با جماعتی از قبیله خویش آمده بجای اینکه بعضی را معاونت کند همه را مقهور و مظلوم گردانید قبایل کل چون چنین دیدند با هم صلح کردند و از روم مدد خواستند دو همان اوقات قومی دیگر از اقوام کل موسوم به هلوت ( ۳ ) که در سویس سکنی داشتند از مقر خود مهاجرت کرده بجانب کل دست اندازی نمودند بصارتی اخیری مملکت کل از یک طرف گرفتار حملات قبایل سوئو شده و از طرف دیگر دوجار دست اندازی قوم هلوت گردیده بود اما قیصر ابتدا بجلوگیری قبایل هلوت پرداخت و با ایشان محاربه کرده بسیاری را بهلاکت رسانید و مابقی تسلیم شدند انگاه بجانب اریوویست شتافت این شخص بسیار مغرور بود و با قیصر با نهایت تکبر گفتگو کرد لکن قیصر مطلع شد که جنگجویان سوئو بعضی کهنه همراه دارند و ایشان چنین پنی پنی کرده اند که تا ماه نو نشود نباید اقدام بنحاربه کنند و الا مظلوب خواهند شد لهذا مهلت نداده پرایشان حمله

برد و اکثر را مقتول ساخت و اریوویست به ولایت خود یعنی  
زومانی فرار کرد (سنه ۵۸) <sup>سرسه در نزد قباد در میان کوهستان</sup>  
با آنکه مردم کل از شر دشمنان خود آسوده شدند قیصر و عساکر  
رومی دو آن مملکت ماندند و بیرون رفتند قبایل بلز که در  
شمال کل بودند از این امر غضبناک شده بایکدیگر متفق گردیدند  
که ایشان را اخراج کنند قیصر مطلع شد و با بعضی از اقوام  
کلوا عقد اتحاد بست و با سایرین بنای محاربه گذاشت و هر چند  
دو بعضی مواقع دوچار مشکلات میشد در عرض یکسال قسمت  
شمالی کل را مسخر کرد <sup>در روزی جنگی در میان کوهستان</sup>  
چون زمستان رسید و لشکریان از محاربه دست کشیدند قبایل غربی  
کل که دوکنار اقیانوس اطلس سکنی داشتند بایکدیگر بر ضد  
رومیان متفق شدند قیصر نیز ترتیب سفاین داد و با وجود صعوبت  
امر آن اقوام را نیز مقهور ساخت چنانکه تقریباً تمام مملکت کل  
بنصف رومیان درآمد (سنه ۵۶) <sup>کوهستان</sup>  
در ضمن این جنگها لشکریان رومی که در تحت فرمان قیصر  
بودند بالنسبه باو کمال تعلق خاطر پیدا کردند زیرا که با ایشان  
بطور موانست و مهربانی رفتار میکرد و انعام و احسان مینمود  
و در اوقات جنگاری ساختمان ایشانرا ضایع میکرد  
(تجدید اتفاق رجال ثلاثه) اوقاتیکه قیصر در کل مشغول فتوحات  
بود طرفداران رجال ثلاثه در شهر روم با هواخواهان سنا در

کشمکش بودند و چون سیمرغ از سنا حمایت میکرد و از رجال معتبر  
 آزمان بود اسباب فراهم آورده حکم تبعید او را از ملت گرفتند  
 بنهوان اینکه همساز کاتیلینا را بدون محاکمه بقتل رسانیده است  
 بعد از آن مابین خود طرفداران رجال نلانه اختلاف افتاد و کار  
 بزد و خورد و خونریزی رسید عاقبت قیصر در صدد برآمد اتفاق  
 سابق را باز محکم کند در فصل زمستان با بطلابا آمده در شهر  
 لوک ( ۱ ) از بلاد اتروزی با پیله و کراسوس ملاقات  
 کرد و عقد انصاف تحدید شد . قرار دادند باز هر يك  
 در مدت پنجسال دارای قشونی باشند و خیالات خود را انجام دهند  
 آنگاه پیله و کراسوس بروم مراجعت کردند و اسباب کنسولی  
 خویش را فراهم آوردند . مجلس سنا حکم جزا ناری عمومی  
 داد لکن مردم سناتورها را استهزا نمودند و مقاصد پیله و کراسوس  
 بعمل آمد یعنی بکنسولی منتخب شدند و حکومت اسپانیا و افریقا  
 به پیله رسید و مملکت سوریه به کراسوس تعلق گرفت و قیصر  
 در فرماقر ماتی مملکت کل باقی ماند اعضاء سنا مدت چند ماه  
 عزرا دار بودند و در جشنها و اعیاد حاضر نمیشدند و مجلس سنا را  
 منعقد نمیکردند و هر چه خواستند مانع پیشرفت تربیسات رجال  
 نلانه شوند قایده بنخسید

( لشکر کشی قیصر بجناب رود رن و جزیره انکلیس ) قیصر



چون اقوام کلوارا مطیع ساخته بودند بنای تمدنی بخارج مملکت کل گذاشت چون بعضی از قبایل ژرمانی از رود رن تجاوز کرده به بازیک دست اندازی نموده بودند از کلواها سوار گرفته بطرف رود رن حرکت کرد و با ژرمنها ملاقات نموده بمحاربه ایشان پرداخت و مرد و زن و بچه ایشانرا جمیعاً بهلاکت رسانید و برای تخویف آن قوم بلی از چوب بر روی رود رن انداخته بساحل یمن آن رود رفت و قدری در آنجا بناخت و تاراج مشغول شد آنکاه بکل مراجعت کرده بل را مقطوع ساخت پس از این نضت قبصر خواست اقتدار خویش را ب مردم جزیره انگلیس که آنوقت معروف به برتانی (۱) بود نشان دهد با سفاین و لشکریان حرکت کرده بعد از جنگی در دریا بمخفی پیاده شد و از مردم آن جزیره کروگان گرفته بکل باز گردید و سال بعد مجدداً به آن جزیره لشکر کشید و با یکی از رؤسای قبایل آن ناحیه محاربه کرده مراجعت نمود و قبصر اول کسی بود که لشکریان رومی را بجزیره برتانی و بساحل یمن رود رن یخی مملکت ژرمانی رسانیده بود

( طغیان مردم کل نسبت برومیان ) بزرگان و اعیان کل چون از قبصر مهربانی میدیدند با او همراه و موافق بودند لکن رعایا نسبت برومیان عداوت داشتند و راضی نبودند که آن مردمان

( 1 ) Bretagne

اجنبی در ولایت ایشان مستقر شوند علاوه برین آن اوقات قحط و غلا شده بود و قبصر لشکریان خویش را در فصل زمستان میان قبایل کلوا پراکنده کرد که سهولت تحصیل خوراک نمایند لهذا بعضی از رؤسای کلوا در خنجه با یکدیگر متفق شدند که برومان حمله کنند چنین کردند و در این موقع یکی از رؤسای کلوا موسوم به آمیوریکس ( ۱ ) خسارتها برومان وارد آورد لکن چون بقصر مطلع شد بکل آمد و بعد از زد و خورد های چند بر قبایل کلوا غلبه کرد و آنها را که در این شورش وطنیان پیش قدم بودند اعدام نمود و آمیوریکس بملکت ژرمانی گریخت در زمستان سال بعد باز مردم کل متفق شدند و قسم یاد کردند که رومیها را اعدام نمایند یکی از بزرگ زادگان کل که ورسن ژتوریکس ( ۲ ) نام داشت و جوانی قوی جته و شجاع و در سواری و تیر اندازی هنرمند و سابقاً هم جزء لشکریان رومی به قبصر خدمت کرده بود دهاقین را بشورش وا داشت و نظم و ترتیبی در جنگجویان خویش قرار داد و بمحاربه رومیان مشغول شد قبصر با آنکه زمستان بود بکل مراجعت کرد و بنای تاخت و تاز گذاشت لکن مردم کل و مخصوصاً ورسن ژتوریکس شجاعت و تهور فوق العاده ظاهر ساختند و ابتدا برای قبصر پیشرفتی حاصل نشد و از تمام قبایل مختلفه کل و کلا جمع شده انجمنی ترتیب دادند و ورسن ژتوریکس

در سردار کل مملکت و مردم کل فرار دادند و او چند قهره لشکر بجانب متصرفات روم فرستاد و خود بتعاقب قیصر پرداخت. بالاخره ملاقات واقع شد و جنگ سختی در گرفت لکن قیصر مدد سواران رومن که احیر کرده بود کلاواها را شکست داد و ایشان در شهر الزیا (۱) متحصن شدند. در این زمان قیصر کلاواها را در الزیا محاصره کرد و بحفر خندقها و بنای دیوارها و اقسام مختلف اسباب و آلات محاصره مشغول شد. کورسن ژنوریکیس که محصور بود و عنقریب از بابت آذوقه دوچار سختی میشد فرستاده از خارج مدد خواست مردم کل برای او لشکر فرستادند که او را مستخلص سازند لکن قیصر ایشان را مغلوب و متفرق کرد و ورسن ژنوریکیس مجبور بتسلیم گردید و قیصر او را بروم فرستاد شش سال در آنجا محبوس بود تا وقتیکه قیصر بروم رفته تشریفات نصرت خویش را فراهم کرد آنگاه او را بقتل رسانید. در زمان دکلتران قیصر روم در سال ۲۳۹ در نزد کلاواها محصور گردید.

طغیان عمومی مردم کل بعد از گرفتاری ورسن ژنوریکیس پدید آمد. رسید لکن قبایل مختلفه چند شدند که باز دست از مخالفت برنداشتند قیصر یکسال دیگر هم مشغول مقاد ساختن ایشان بود تا بکلی مملکت کل در تحت تصرف و تسلط روم درآمد (سنه ۵۱)

از قراری که قیصر خود گفته است در عرض هشت سال دوکل هند

(1) Alcia

بله مسخره کرده و سیصد قیله را مطیع ساخته و در آورده  
 نفس تلف نموده و دو کروز نفر اسیر گرفته است پس نزان  
 مدت یکسال هم قیصر در آن مملکت گردش کرد برای اینکه اسباب  
 نظم و امنیت در آنجا فراهم آورد و از بقیه السیف کلاواها دلجوئی  
 و استیانت کند و چون این اعمال را صورت داد مصمم خروج  
 از مملکت کل گردید از تاریخ ۱۰۰۰  
 ( لشکر کشی کراسوس بایران ) هنگامی که قیصر بمحاربه قبایل  
 کل اشتغال داشت کراسوس بمحك سلاطین اشکانی ایران رفته  
 بود ( سنه ۵۴ ) از تاریخ ۱۰۰۰  
 تا آنوقت دولت روم با دربار اشکانی رابطهٔ قهری نیافته و سابقه  
 که در بین پیدا شده غیر مستقیم بود باین معنی که متصرفان روم  
 در آسیا تا زمان پمپه با خاک سلاطین اشکانی مجاورت نیافته  
 و کار گذاران آن دودولت معظم با یکدیگر رو برو نشده بودند  
 زمانیکه لو کولوس با مهر داد پادشاه بن کشمکش میکرد ممکن بود  
 مابین او و اشکانیان نزاع شود ولی چون سلاطین اشکانی از  
 پادشاه ارمن خوشدل نبودند بواسطهٔ اینکه تعدی بمنصرفات ایشان  
 کرده و ناحیهٔ کردستان را تصاحب کرده بود و پادشاه ارمن هم  
 با پادشاه بن خویشی و یگانگی داشت لهذا در نزاع آنها با دولت  
 روم سلاطین اشکانی حال بیطرفی اختیار کردند بلکه چون پمپه  
 بمحك پادشاه بن آمد با فرهاد سیم پادشاه اشکانی سازش کرد

یعنی فرهاد متعهد شد که پادشاه ارمنستان را مشغول کند تا او نتواند بداماد خویش معلوت نماید بپه هم قول داد که پادشاه اشکانی را مانع نشود از اینکه ولایات از دست رفته خود را از پادشاه ارمن بگیرد بلکه در این کار با او همراهی نماید لهذا هنگامیکه بپه با مهرداد محاربه میکرد فرهاد اشکانی هم با نیکران بنای عداوت کفایت یعنی پسر او را که مدعی او بود تقویت کرد و او را کفر قتل اغتشاش داخله مملکت خود نمود بپه بمقصود خویش نایل شد اما وعده را که بفرهاد سیم کرده بود بدرستی وفا نمود یعنی با فرهاد همراهی کامل نکرد که هرچه میخواهد از ولایات پادشاه ارمن بگیرد بواسطه اینکه نیکران چنانکه پیش گفته ایم نزد او رفته سر تسلیم پیش آورده و نوعی تبعیت و اتحاد روم را اختیار نموده بود لهذا فرهاد سیم از بپه رنجش حاصل کرد لکن در صدد مخلصه بادوات روم بر نیامد سردار رومی هم مصلحت ندید متعرض او شود

زمانیکه کراسوس و بپه و قیصر اتساق خود را تجدید کردند و کراسوس بحکومت سوریه معین شد سلطنت ایران تازه به آرد (۱) رسیده بود کراسوس قبل از آمدن بمقر حکومت خود قصد لشکر کشی بایران را اظهار کرده و خیالات بلند بروز داده بود لکن در اجرای قصد خویش احسن تدبیر ظاهر نمود و

در صورتیکه قوه اصلی اشکانیان سواران ایشان بود برای محاربه با آنها تبه سوار نکرد و بجانب فرات آمده از آن رود گذشته بغارت و تاراج بلاد جزیره یعنی بین النهرین فرات ودجله مشغول شد و با آنکه همانوقت میتوانست پیش آمده شهر سلوسی ( ۱ ) را که پای تحت سلاطین اشکانی بود بغفلت بکیرد چون زمستان نزدیک شده بود بسوریه مراجعت نمود وارد مجال پیدا کرد که تبه کار خود را به بیند و برای دفاع حاضر شود پس از آنکه چون بهار در رسید کراسوس باز همان راه را اختیار کرده تقریباً با چهل هزار پیاده و چهار هزار سوار از فرات عبور نمود و حال آنکه پادشاه ارمن که با رومیها متحد بود نزد او رفته تکلیف کرده بود که از راه ارمنستان بایران بیاید و شش هزار سوار هم از خود بشکراو مدد بکرد کراسوس نپذیرفت و دنباله خیال خود را پیش گرفت زیرا در زمانیکه سردار رومی در سوریه زمستان بسر میبرد پادشاه اشکانی لشکر به بین النهرین فرستاده و بلادی را که کراسوس گرفته و ساخلوی آنجا گذاشته بود مسخر کرده و بنابراین سردار رومی خود را مجبور میدانست که بلاد جزیره را از تصرف کسان ارد بیرون آورد

چون کراسوس از فرات گذشت رئیس قبایل عرب که آن ناحیه در قلمرو او بود ( ناحیه اورفه ) نزد او رفته اظهار داشت که

کاشتگان پادشاه اشکانی از مقاومت صرف نظر نموده بجانب ایران فراری شده اند و باید ایشانرا تعاقب کرد کراسوس این رأی را پیروی نمود غافل که آن شیخ عرب کاشته پادشاه اشکانی است و میخواهد او را از راهی که موافق مصلحت آن پادشاه است حرکت دهد باری چون کراسوس سه چهار روز راه پیچود ناکاه گرفتار حمله لشکر اشکانی کردید

اما ارد سپهسالار خود را که سورنا ( ۱ ) نام داشت و مردی شجاع و با کفایت بود بالشکری کافی و مکمل بمحاربه سردار رومی مأمور ساخت و خود عازم ارمنستان شد که پادشاه آن مملکت را از مساعدتی که با کراسوس داشته کوشمائی دهد و ضمناً او را مانع شود از اینکه به کراسوس ملحق گردد و باو معاونت کند سورنا دو کتله رود بلیخ با کراسوس تلافی کرد جنگجویان اشکانی لشکریان رومی را بواسطه تیر اندازی خود که در نزد ملال قدیمه معروف بوده عاجز ساختند و چون پسر کراسوس با جماعتی تهور بخرج داده بجانب ایشان حمله بردند آنها جنگ گریز اختیار کرده او را بدنبال خود کشانیدند و از اصل قتون رومی دور انداختند آنکاه بر او احاطه نموده تقریباً تمام اتباعش را تلف کردند و آن جوان چون دید گرفتار خواهد شد خود را بهلاکت رسانید لشکریان پارت سر او را بریده بر سر نیزه کردند و بطرف رومیان

و کراسوس بر کعبه جبال تاشب طول کشید آنگاه طرفین از کارزار دست برداشتند و رومیان شبانه بنای عقب نشینی را گذاشتند پلوتها بتعاقب برداختند و عاقبت سپهسالاران اشکانی با سردار رومی قرار ملاقاتی گذاشتند که مصالحه بعمل آید در این ملاقات باز نزاع در گرفت و کراسوس بقتل رسید و سپاهیان او همه گرفتار یا هلاک شدند و بیرقهای رومی بدست لشکریان اشکانی افتاد و سور نامر کرا کوس را بایرمنستان برای ارد فرستاد ( سنه ۵۳ )

چون کراسوس از میان رفت دولت روم فقط عرصه جولان اغراض پیمه و قیصر گردید و این دو حریف هم بواسطه محاربه میبایست تعیین تکلیف کنند و معلوم شود که کدام یک باید صاحب اختیاری دولت روم را حاصل نماید

( کدورت بین پیمه و قیصر ) پیمه که بحکومت اسپانیا معین شده بود در شهر روم ماند و محل تماشای عمومی آنجا بنا کرد که چهل هزار نفر تماشاچی در آن میتوانستند حاضر شوند و افتتاح آنرا بجهنمای عظیم نمود ولی در همان اوقات در روم بر سر انتخابت نزاع بود چنانکه در یکسال مدت هفت ماه نتوانستند کنسول ها و سایر صاحب مناصب را معین کنند طرفداران پیمه میخواستند او را بر نوبه دیکتاتور برسانند عاقبت در زد و خوردها یکی از وکلای رعایا بقتل رسید نقش او را بنظر مردم رسانیدند و تولید



هیجانی نمودند چنانکه جمیع بعمارت سنا هجوم آورده آتزا  
 آتش زدند لهذا مجلس سنا برای رفع این اغتشاشات متوسل  
 به پیه شد و او به کنسولی منتخب و دارای قدرت فوق العاده  
 گردید و چون باین مقام رسید چنین تصور کرد که از همراهی  
 با قیصر مستغنی شده بنا برین از تزویج دختر قیصر امتناع نمود  
 و یکی از دشمنان او را در کار با خود شریک ساخت و مردم  
 روم را وا داشت مدت حکومت او را در اسپانیا و افریقا امتداد  
 دادند معذک خود او در روم ماند و بمقر حکومت خویش  
 زفت و برای خرابی کار قیصر و عزل او بنای اسباب چینی را  
 کذات و مجلس سنا هم چون از تمکین پیه و مساعدت با خیال  
 او چاره نداشت عاقبت قیصر را دشمن دولت خواند و ایالات  
 او را بحکام دیگر واگذار کرد قیصر چون حال را چنین دید  
 بالشکر عزیمت روم نمود و در صورتیکه بموجب قانون ممنوع بود  
 که از ایالت خویش باسلحه و سپاه بیرون آید از نهر رویکن (۱)  
 که سرحد بین ایالت پیش کوه و ایتالیا بود عبور کرده داخل  
 ایتالیا شد لشکر پیه در اسپانیا بود و باینواسطه در ایتالیا قوه  
 مقابلی با قیصر نداشت ولی تصور نمیکرد قیصر باین سرعت بیاید  
 و جندی قبل کسی از او پرسیده بود اگر قیصر بنای مخصوصه  
 گذارد چگونه دفاع خواهی کرد جوابداد در هر نقطه از ایتالیا

که پای خود را بزمین بگویم افواج از آنجا بیرون خواهد آمد چون قبصر وارد ایتالیا شد کسی به پیه گفت اکنون وقت است که پای خود را بزمین بکوبی باری چون پیه استمداد مقاومت نداشت با ستاورها ممجلا از شهر بیرون رفت و قبصر بلا مانع وارد روم شد و همه جا میگفت من می آیم که ملت روم را از شر فرقه ظالم نجات دهم و قدرت وکلای و عایا را دوباره بر قرار کنم و در ضمن حرکت خود بهجکس صدمه نمیزد و سپاهبانی را که اسیر میکرد اختیار میداد که با او بماتند یا هر جا که میخواهند بروند و میگفت هر که بر من نباشد با من است یعنی هر کس را که با من دشمنی نکند دوست می پندارم و حال آنکه پیه و اتباعش برخلاف دو صدد کینه خواهی و آزار مخالفین خود بودند اما ایشان از حفظ ایتالیا هم صرف نظر نموده از دریای ادریاتیک گذشتند و بجانب مقدونیه و یونان رفتند

قبصر در روم توقف زیاد نکرد و با اسپانیا رفته لشکری که پیه در آنجا داشت مقهور نمود بعد شهر مارسیل را نیز مسخر کرد در وقت عزیمت اسپانیا گفته بود اکنون بمحاربه لشکر بی سر داری بروم بعد از آن بمحک سر داری بی لشکر خواهم رفت و در واقع همین کار را هم کرد

( فتح قبصر در فارسال ) پیه در مشرق هنوز تسلطی داشت یعنی در مقدونیه دارای لشکر و در دریای ادریاتیک مالک سفاین

بود و قیصر کنتی زیاد نداشت اما تهور بخرج داده در فصل  
 زمستان هنگامی که سفین پیه بهت محفوظ بودن از انقلابات  
 هوا گوشه گرفته بودند پانزده هزار نفر در خاک ایبر پیاده کرد  
 و حکایت کنند که در آن اوقات روزی منظر بود که عسا کر  
 او بیایند تأخیر کردند حوصله او تنگ شده بلباس مبدل در  
 زورقی نشسته از میان سفین دشمن خواست از ادرياتيك عبور  
 کند طوفانی در رسید ناخدا ترسید و مصمم مراجعت شد قیصر  
 باو گفت باک نداشته باش زیرا که حامل قیصر و اقبال او هستی  
 و این حرف دلالت بر کمال اطمینان او از بخت و اقبال خویش  
 مینماید باری چون لشکر خود را وارد ولایت ایبری کرد  
 در صد بر آمد که قشون پیه را در تنگنا گرفتار  
 و محصور نماید لکن عده لشکر بان او نصف سیاه  
 پیه بود و سفین جنکی و پول و آذوقه هم نداشت و پیشرفتی  
 حاصل نکرد بنای عقب یعنی را گذاشت و به تالی ( ۱ )  
 رفت پیه او را تعاقب نمود و ابتدا نمیخواست با او جنگ کند  
 باین خیال که قیصر بواسطه بی پولی و عدم آذوقه نمیتواند لشکر  
 خود را مدتی نگاهداری نماید اما ستاورها که با او بودند اصرار  
 بمحاربه داشتند لهذا دو جلگه فارسال ( ۲ ) طرح جنگ ریخت  
 درصورتیکه چهل و هفت هزار پیاده و هفت هزار سوار داشت

قیصر بایست و دو هزار پیاده و هزار سوار با او رو برو شد و بحسن تدبیر سپاه او را منہزم ساخته نزدیک بود خود او را دستگیر نماید بپہ چون چنین دید سوار اسب شده فرار کرد و چون قبل از واقعه از غلبه و ظفر اطمینان کامل داشت دستور العمل نداده بود کہ اگر مغلوب شدید کجا باید عقب نشینی کرده دوبارہ جمع شویم لهذا تمام لشکریان او متفرق و گرفتار شدند (سنہ ۴۸) بپہ نزد پادشاہ مصر بنہ برد و آن پادشاہ او را بقتل رسانید و قیصر بہ تہائی صاحب اختیار کل ممالک روم کردید

### ﴿ فصل ہفتم ﴾

﴿ ختم جمهوری روم و تبدیل آن بدولت امپراطوری ﴾  
( جنگہای قیصر ) ہر چند بعد از مغلوب شدن بپہ برای قیصر مدعی مضیری باقی نماندہ بود لکن باز ولایاتیکہ در تصرف بپہ بود درست از قیصر تمکین و اطاعت نداشتند لهذا مشغول تسخیر آنها کردید و ابتدا بجهت انجام کار بپہ بمصر رفت چون باسکندریہ رسید سر بپہ را باو نشان دادند اظہار ملالت کرد و بر سہو عاقبت آن مرد بزرگ تأسف خورد کاشنکان پادشاہ مصر متوقع بودند قیصر از قتل بپہ شاد شود و ایشازرا نوازش دہد لهذا رنجیدند و چون جمعیت زیاد نداشت او را محاصرہ کردند شہاہ در اسکندریہ محصور بود تا اینکه لشکری بمدد او رسید و دریک

جنگ کار مصریها را ساخت و بطلمیوس <sup>دولت</sup> خودم پادشاه مصر را  
مزمول کرده خواهرش کلئوپاتر ( ۱ ) را بجای او گذاشت  
واز مصر عازم آسیا گردید

علت رفتن قیصر به آسیا این بود که فانیس ( ۲ ) پسر  
مهرداد پادشاه بن احتلاقات داخله روم را مختم شمرده بنای  
مخالفت را گذاشته مملکت بن و کابادس ( ۳ ) را مسخر کرده و  
ساحب منصبان رومی را که در آن نواحی بودند مغلوب ساخته بود  
قیصر کار او را در عرض پنج روز تمام کرد و آن ولایات را  
دوباره در تحت تسلط در آورد و برای نقل این وقایع عبارتی  
برای مجلس سنانوخته که بواسطه کمال ایجاز و اختصار معروف  
است و آن عبارت فقط سه کلمه و معنی آن اینست ( آمدم دیدم  
فتح کردم ) ( ۴ )

بعد از فراغت از کار آسیا قیصر بروم رفت مجلس سنا باورتنه  
دیکتاتور داده بود که بمضی فتنه و فسادها را که در روم تولید  
شده رفع نماید ولی بر خلاف ترقیب عموم مردم در صد فتنل  
سوزازار مدعیان و مخالفین خود بر نیامد و چون کار روم فیصل  
یافت عازم آفریقا گردید زیرا که جمعی از طرفداران پیمه بعد از  
جنگ فارسال با آفریقا رفته استمدادی برای خود فراهم آورده  
و ژوبا ( ۵ ) پادشاه نومیدی هم بایشان ملحق شده بود قیصر

( ۱ ) Cléopâtre ( ۲ ) Pharmace ( ۳ ) Cappadoce ( ۴ ) Veni, vidi, vici  
( ۵ ) Juba

دو نزدیکی شهر تاپوس (۱) ایشانرا مجبور بمحاربه کرده کاملاً مغلوب ساخت و ژسای آن جماعت همه کشته شدند یا محض اینکه گرفتار دشمن نشوند خود را بقتل رسانیدند فقط بسر پنهان فرار کرده باسیلیا رفت ( سنه ۴۶ )

از جمله اشخاص مقبری که درین موقع خود را هلاک کردند کاتن بود و او از اعقاب کاتن معروف سابق الذکر و مانند او در صدد حفظ آداب و رسوم قدیمه و دلتنگ بود از اینکه سرداران روم قدرت فوق العاده پیدا کرده و اختیارات را تقریباً از سنا سلب نموده اند در اواخر امر برای حفظ مقامات سنا و تربیات سابقه کاهی طرفدار قیصر و زمانی حامی پیمه بود بعد از غلبه قیصر بر پیمه کاتن بافریقا رفت و در شهر اوتیک (۲) بنای مخالفت گذاشت ولی چون مقاومت با قیصر میسر نبود مصمم هلاک خویش شد اعیان رومی را که در آن شهر بودند تماماً روانه کرد انگاه شب دوستان خود را دعوت نموده با کمال آرامی و متانت با ایشان مفاوضات فلسفی کرد و غذا خورد و هنگام خواب چون میهمانان رفتند برختخواب رفت و مشغول خواندن تحقیقات افلاطون در بقای نفس گردید در ضمن مطالعه ملتفت شد که پسرش شمیر او را برداشته و دور کرده آنرا مطالبه نمود و پسر را ملامت کرد که حربه را از من دور میکنی تا در دست

دشمن حاجز مأم پس جرا دستپايم را پشت نمی‌بندی چون شمشیرش را دادند گفت اکنون مالک نفس خود شدم آنگاه مطالعه را تمام کرده خوابید وقت طلوع صبح بیدار شد و شمشیر را بشکم خود فرو برد طیب آوردند و زخم را بستند لکن خود دوباره آنرا باز کرد و در حال جان بداد و محض تمیز دادن او از کان قدیمی بناسبت مکانی که در آنجا در گذشته او را کان اوتیک لقب دادند

باری بعد از اتمام عمل افریقا قیصر بروم برکت و تشریفات چهار نصرت برای خود فراهم آورد یکی برای غلبه بر ورسن زئوریکس دویم محض فیروزی در مصر سیم بجهت مقهوری طرناس چهارم برای غلبه بر زوبا پس ضابطی عظیم بمردم روم داد که تقریباً شصت هزار خوانچه جیده بود و بهر يك از لشکریان خویش پنجهزار درهم بخشید و بهر نفر از افراد مردم روم نیز صد درهم و مقداری کتدم و روغن عطا کرد <sup>کرار</sup>

آخرین جنک قیصر در اسپانیا بود باین معنی که پسران پیمه با بقایای عساکر او و مغلوبین افریقا و جی از انخاص متفرقه لشکری ترتیب دادند و آغاز خود سری کردند قیصر با اسپانیا رفت و یکجند آن جماعت بمجنک و کوریز او را مهمل نمودند

عاقبت در موندا ( ۱ ) محاربه واقع شده مخالفین مغلوب و متفرق گردیدند و از آن پس برای قیصر منزعی باقی نماند ( سنه ۴۵ )  
( دیکتاتور قیصر و عاقبت کار او ) مدت چهار سال و نیم قیصر در روم صاحب اختیار تام بود لکن بر حسب ظاهر هیچک از مشاغل و مناصب قدیم را موقوف نکرده و مجلس سنا و انجمن ملی را منسوخ نموده ملت روم باو رتبه دیکتاتور داده و این قدرت را ابتدا بنا بود یکسال دارا باشد بعداً اسباب فراهم آورد که ده ساله شد و عاقبت مردم رأی دادند که قیصر مادام العمر دیکتاتور باشد آنکاه حق حکم بچنگ و صلح را هم باو دادند همچنین اختیارات وکلای رعایا و حق تعیین نصف صاحبان مشاغل و مناصب را نیز فارا کردید سایر صاحبان مشاغل را هم که ملت انتخاب میکرد میبایست از اشخاصی باشند که او تصدیق نماید مشاغل سانور را نیز قیصر اختیار کرد و باین عنوان بسیاری از اشخاص را سمت سناتوری داد و آن مجلس برای او احترامات و مزایای فوق العاده قرار داد چنانکه مجسمه او را ساختند و باو حق دادند که تاجی از شاخه درخت غار دائماً داشته باشد و بر تختی از طلا جلوس کند و جامه ارغوانی بپوشد و بر روی مسکوکات تمثال او را نقش کردند و لقب پدر وطن باو دادند امور مالیه و عدلیه و دینیه و لشکر همه بدست قیصر آمده و در حقیقت



پادشاه بود الا اینکه عنوان سلطنت نداشت و بسیاری معتقد بودند که او طالب این عنوان نیز هست در یکی از اجساد در حین که قیصر در صفت مقابل انجمن ملت جلوس کرده آنطوان (۱) که کنسول بود تاجی باو تقدیم کرد که بر سر گذارد از حضار معدودی صدای تحمین برآوردند و از عموم اثر شادی و تصدیق ظاهر نشد و قیصر تاج را باشاره دست دور نمود آخوت مردم فریاد شادی برآوردند قیصر دانست هنوز رومیان بترتیب جمهوری مایل هستند و بعنوان سلطنت او راضی نمی‌شوند لهذا برای اینکه تغییر حال و رأی در مردم دهد مصمم شد بعنوان انتقام خون گراسوس بایران لشکر کفی نماید و با دولت اشکائی مخاربه کند بلکه همان طریقی که اسکندر مقدونی چمود به بیاید تا جاده سلطنت برای او کوبیده شود

اما بسیاری از بزرگان روم حتی آنها که برآورده قیصر بودند از فرمانبرداری و زیردستی نسبت بقیصر که یکی از افراد ایشان بوده و اکنون از همه مقتدرتر شده دلتنگ بودند و او را جیآر ستمکاری میدانستند که ترتیب دولتی قدیم روم را بهم زده و آزادی را از رومیان سلب نموده و بزاین قریب شصت نفر از اعضاء سنا برای قتل او اتفاق کردند و معتبرین ایشان دو نفر بودند یکی موسوم به بروتوس (۲) که قیصر باو محبت مخصوص داشت دیگری

(۱) Antoine (۲) Brutus

کاسیوس ( ۱ ) که بعد از گفته شدن کراسوس در حفظ مملکت سوریه در مقابل مست اهلزبهای اود پادشاه اشکانی کفایت ظاهر ساخته بود باری متفقین قتل قیصر عزم کردند کار او را روز پانزدهم ماه مارس در مجلس سنا بسازند از قرار مذکور بعضی علائم و اشارات هم بطرق عادی یا فوق العاده بر قیصر خطر ناک بودن روز مزبور را معلوم کرده بود لکن او ملتفت نشد یا اعتنا نکرد و روز پانزدهم ماه مارس چون بمجلس سنا رفت متفقین دور او جمع شدند در صورتیکه زیر لباس خنجرها پنهان داشتند یکی از ایشان درخواستی از او کرد سایرین بعنوان تأیید خواهش آنشخص نزدیک او رفتند و خنجرها را کفیده ببدن او فرو بردند و از قراری که منقول است ابتدا قیصر بخواست مدافعه کند لکن چون دید بر تئوس هم که رفیق خاص اوست خنجر بروی او کشیده فریاد برآورد که ( تو نیز ای فرزند من ) آنکاه جامه بر سر کشید و تسلیم قاتلین گردید ( سنه ۴۴ ) قیصر در زمان صاحب اختیاری خود بعضی اصلاحات و تغییرات در امور داده واقدمات دیگر هم در نظر داشت از آنجمله تغییری که در ترتیب ایام وشهور رومیان داده قابل ذکر است و شرح آن اینکه رومیها نا آزمان ماه قمری را مأخذ سنوات خود میکردند و چون دوازده ماه قمری یکسال صحیح نمیشود گاه یکماه بر

دوازده ماه اضافه میکردند تا شهور با فصول چندان اختلاف نیابد  
 لکن در آن سنوات بواسطه انقلاب و اغتشاش در این باب غفلت  
 و مسامحه شده و ابتدای سال متجاوز از دو ماه اختلاف یافته بود  
 قیصر با منجمین مصری در این باب مشاوره کرد و سال چهل و  
 پنجم قبل از میلادوا حکم کرد چهار صد و چهل و پنج روز بگیرند  
 و از آن بیصد سال شمسی را مأخذ قرار داد. آنرا سیصد و شصت  
 و پنج روز و ربع حساب کنند از آن زمان ماه پنجم سال را رومیان  
 باسم قیصر خوانده و آن هنوز در السنة فرنگی معمول است (۱)  
 ( آنطوان واکتاو ) مردم ووم چون قیصر را دوست میداشتند  
 از قتل او رنجیده بمر تکین این جنایت تهدیدات کردند و طرفداران  
 قیصر قوت قلب یافتند و از معتبرین ایشان یکی آنطوان سابق الذکر  
 بود که رتبه کنسولی داشت دیگر لپید ( ۲ ) که رئیس سواران  
 بود این دو نفر جماعتی از سپاهیان جمع کرده نوشتجات و اموال  
 قیصر و خزانه دولت را در تصرف خود در آوردند و صاحب  
 اختیار روم شدند و بر ضد مخالفین قیصر متفق گردیدند ابتدا

( ۱ ) Juillet بید دانست که

اسم شخصی قیصر Julius بوده و قیصر César اسم خانواده اوست و  
 چون اولین امپراطورهای روم از خانواده قیصر بوده این لفظ بعدها لقب  
 سلاطین روم شد اما ماه پنجم از شهور رومی باسم شخصی قیصر منسوب  
 شده و کلیه ترتیب مذکور را که در شهور و سواط داد فرنگها باسم  
 شخصی او منسوب کرده Calendrier Julien گویند

( ۲ ) Léopide

مجلس سنا میخواست قصر را ستمکار بخواند و ترتیبانی را که او داده منسوخ و باطل کند لکن بعد برای جلوگیری از فتنه و انقلاب رأی داد که باید عفو عمومی کرد یعنی احکام قصر مصدق و مجری شود و مخالفین او هم مفاص باشند ولی انطوان در حضور طامه وصیت نامه قصر را قرائت کرد معلوم شد اموال خود را بخوهر زاده خویش اکتاو ( ۱ ) واگذار کرده و عمارت و باغهای خود را بملت قدیم نموده و بهر يك از افراد ناس هم مبلغی بخش کرده است مردم از شنیدن این وصیت نامه بیشتر نسبت بقاتلین قصر خشمناك شدند و چون موقع رسید كه حسب الرسم جد قصر را بسوزانند جمعیت بمجلس سنا ریخته آنرا آتش زدند و یکی از وکلای رعایا را بقتل رسانیدند و مخالفین قصر مجبور شدند از روم فرار کنند کاسیوس بسوریه و پروتوس بمقدونیه رفت و بین فریقین یعنی طرفداران قصر و قاتلین او محاربه شروع شد

اما وارث قصر یعنی اکتاو که خوهر زاده او بود جوانی بود نوزده ساله عبل و رنك بریده چندان شجاعت و وشادت نداشت اما بلند همت و با حزم بود چون بروم آمد و خواست اموال قصر را تصرف کند نقدینه را آنطوان ضبط کرده و از ادای آن ابا میکرد لهذا اکتاو املاك قصر و اموال خود را فروخته

مبلغی هم قرض کرد و با آن پول برای خویش تپه ده هزار  
 نفر لشکر نمود و از آنجا که پیش از آنطوان بسپاهبان خود وعده  
 احسان میکرد جماعتی از اتباع آنطوان هم باو ملحق شدند  
 در این حال اکتاو اظهار خدمتگذاری بمجلس سنا کرد و چون  
 آنطوان بمحاربه یکی از قائلین قبصر به کل پشت کوه رفته بود  
 مجلس سنا اکتاو را مأمور نمود که بدفع آنطوان پردازد و درین  
 موقع سیرن خطیب معروف که سابقاً شرح حال او مذکور  
 شده از اکتاو تقویت کامل کرد یعنی خطابه ها برضد آنطوان  
 انشاد نمود و بمناسبت اینکه دهمتن ( ۱ ) خطیب مشهور یونانی  
 برضد فلیپ پدر اسکندر خطبه هائی انشاد کرده که معروف به  
 فلیپیک ( ۲ ) میباشد این خطب سیرن هم به فیلپیک موسوم  
 شده باری اکتاو در شهر مدن ( ۳ ) آنطوان را مغلوب ساخت  
 و او فراری شد و مجلس سنا بملاحظه اینکه دیگر احتیاجی به  
 اکتاو ندارد فرمانروائی را از او سلب کرد و احتراماتی که شایسته  
 او بود منظور نداشت لکن لشکریان راضی بفرمانروائی دیگری  
 نشدند و همراه اکتاو ماندند و با او بروم رفتند و آنجا مردم را  
 و داشتند تا اکتاو را به کنسولی منتخب نمودند  
 ( رجال ثلاثه ) در این ضمن لید و حکام اسپانیا و کل باعسا کر  
 خود به آنطوان ملحق گردیدند و او با جمعی کثیر بایطالبا آمد  
 آنگاه اکتاو و آنطوان ولید مصمم شدند که با یکدیگر شریک

و متفق شوند پس با یکدیگر ملاقات کردند و ترتیبات کار خود را دادند و قرار دادوا بلشکریان خویش معلوم نمودند و آنها هم تصدیق کردند آنگاه بروم رفته ملت روم را نیز وادار کردند تا ترتیبات ایشانرا تصویب نمودند و قرار برین شد که آن سه نفر رسماً برای ترتیب امور دولت جمهوری عنوان رجال ثلاثه داشته باشند و این نوبت دوم بود که تشکیل رجال ثلاثه در روم داده میشد الا اینکه نوبت اول اتفاق رجال ثلاثه رسمیت نداشت باری رجال ثلاثه حق داشتند از خزانه دولت پول برداشته بلشکریان خود انعام بدهند و بموجب قانون یعنی رأی ملت قرار برین شد که هیچجده گونی برای عساکر قدیمی تأسیس شود یعنی در هیچجده شهر ایتالیا املاک مردم را ضبط کرده بلشکریان واگذار کنند پس از آن رجال ثلاثه صورتی دادند از اشخاصی که میبایست مجازات شوند و قتل برسند و هر کس سر یکی از آن اشخاص را می آورد مبلغی انعام میگرفت و البته در این مورد هر يك از رجال ثلاثه دشمنان شخصی خود را صورت داده بودند چنانکه آنطوان بواسطه خطابه های فلیپیک که سیسرن بر ضد او خوانده بود با آن مرد بزرگ دشمن شده و اسم او را در فهرست اشخاص واجب القتل قرار داده بود لهذا آن نادره عصر بقتل رسید و سرش را برای آنطوان بردند و او بی اندازه شاد شد و حکایت کرده اند که زوجه آنطوان زبان سیسرن را با سوزن سوراخ کرد بدین سر را در فوروم بصفه نطق آوریدند و مردم تماشا می آفرشته بر طاقت کار او کریستند

رجال ثلاثه در روم و جانب مغرب تسلط کامل داشتند. لکن فاجعه مشرق در تصرف قائلین قصر بود یعنی کاسیوس در آسیا و پروتوس در مقدونیه هر يك لشکر عظیمی داشتند لهذا آنطوان واکتاو با هشتاد هزار پیاده و پست هزار سوار بمقدونیه رفتند و کاسیوس هم به پروتوس ملحق شد و در جلگه شهر فلیپ (۱) اردو زدند اردوی رجال ثلاثه آذوقه نداشت و بنا برین مصاحبت کاسیوس و پروتوس این بود که در جنگ تأخیر کنند تا قحط کار دشمنان ایشانرا بسازد لکن از لشکران خود مطمئن نبودند و میترسیدند که طول زمان آنها را بجانب دشمن بکشد لهذا دو نوبت در فلیپ جدال واقع شد دفعه اول پروتوس سپاه اکتاو را منهزم کرد لکن آنطوان کاسیوس را مغلوب ساخت و اردوی او را متصرف شد و کاسیوس خود را کشت دفعه دوم لشکر پروتوس نیز مقهور شد و پروتوس هم خود را بهلاکت رسانید ( سنه ۴۲ ) ( ۲ )

( ۱ ) Philippes

( ۲ ) این پروتوس خواهر زاده و داماد کاتن اوتیک و سردی باغیرت و نجیب و عالی همت بوده بنقیده بعضی نبش به آن پروتوس که تارکن را از روم اخراج کرد و تأسیس جمهوری نمود میرسیده هر حال طالب آزادی وطن و ملت خویش بوده و همین ملاحظه بقتل قیصر که دوست خاص او بود راضی شد لکن در اینوقت که دید آن قتل نفس بیابده شد و مقصودی که او داشت بعمل نیامد پشیمان شده گمانیکه دلالت بر آس از روزگار و پیشرفت نیات حسنه میکرد ادانمود که از جمله گفت ای قوی تو اسی بی جسی هستی و من ترا حقیقت پنداشتم بعد ما پروتوس و کاسیوس را آخرین رومیان لقب دادند یعنی آنها آخر کسانی بودند که صفات حسنه رومیان قدیم را داشتند

رجال ثلاثه جون بی منازع شدند ایالات را مابین خود تقسیم کردند افریقا را لید ضبط کرد اکتاو در ایطالیا ماند آنطوان بـمشرق رفت که برای ادای اجرت وانمام سپاهیان تحصیل پول نماید و آژمان کار بر مردم سخت شده بسیاری از ملاکان از املاک خود محروم گردیده ودوچار افلاس شده خزانه دولت سخالی وعموم ناس مبتلا بفقر وفاقه وحتى مردم روم گرفتار قحط و غلا بودند زیرا که در آن اوقات یکی از پسران پیمه موسوم به سکستوس پیمه ( ۱ ) در سیسیل برای خود تپه سفاین کرده در دریا تسلط یافته مانع میشد از اینکه کندم از سیسیل و افریقا بروم حمل شود از آنطرف اکتاو و آنطوان چون از ابتلای دشمنان آسوده شده بودند کم با هم بنای نا ساز کاری را گذاشتند لکن لشکریان ایشان راضی بمحاربه نبودند ایشانرا مجبور کردند که در شهر برندیزی ( ۲ ) کار را باصلاح بگذرانند آنطوان خواهر اکتاو را تزویج نمود و ولایات را با برادر زن خود قسمت کرد بعد از آن باز رومیان آن هر دورا وا داشتند تا با سکستوس پیمه مصالحه نمایند لهذا در رأس میزن ( ۳ ) با هم ملاقات کردند وفرمانقمرائی سفاین وسواحل را به سکستوس پیمه واگذار نمودند و وعده دادند که حکومت یونان را هم باو بدهند واسباب کنسولی اورا نیز فراهم آورند لکن این قرار داد دوام نکرد یعنی



آنطوان و اکتاو بوعده های خود وفا نمودند و باو حمله بردند و سفاین او را تلف کردند و سکتوس پمپه به آسیا گریخت و آنجا گرفتار شده بقتل رسید لشکری در مسین ( ۱ ) داشت اپید آنرا ضبط کرده خواست جزیره سیسیل را هم برای خود نگاه بدارد اکتاو بارهوی او رفت و سپاهیان او را با او رها کرده تابع اکتاو شدند و اپید بیکس شد و دست از کار کشید و گوشه گیری اختیار نمود آنگاه صاحب اختیاری دولت روم خاص دو نفر شد اکتاو در مغرب و آنطوان در مشرق ( سنه ۳۶ )

( آنطوان و کلتویاتر ) بعد از جنگ فلیب چون آنطوان به آسیا آمد دو طرفه ( ۲ ) کلتویاتر ملکه مصر را احضار نمود بواسطه اینکه مشارالها به بروتوس و کاسیوس کمک کرده و آنطوان بمخواست از او مواخذه نماید اما کلتویاتر زنی بود در غایت حسن و جمال خوش رفتار و شیرین کلام با صباحت و ملاحظت سابقاً قبصر را فرشته خود نموده و از او پسری هم داشت در این موقع نیز آنطوان را مفتون و شیفته خویش گردانید از قراری که حکایت کرده اند و قتیکه کلتویاتر بملاقات آنطوان رفت سوار سفینه بود که باد بانهای ارغوانی و باروهای قره و دنباله از طلا داشت و خدمه او مشغول نواختن چنگ و نی بودند و آن نعمات را با صوت آب دریا وفق میدادند و خود ملکه بطوری که ونوس ( ۳ )

(زهره) ربه النوع جمال را تصویر مینمودند لباس پوشیده و در زیر سرپرده زر دوزی شده دراز کفیده و پسران زیبا و دختران رعنا در اطراف او خدمت میکردند و عود و عنبر میسوختند و هوارا معطر میداختند باری آنطوان دل داده از دنبال ملکه دلفریب باسکندریه رفت و در آنجا چندین ماه بعیش و عشرت پرداختند گویند کثویاتر همواره ملازم آنطوان بود و با او بازی و شرب میکرد و در موقع شکار وحی مشقهای نظامی هم همراه او میرفت پوشها آنطوان بلباس خادم و ملکه بلباس خادمه درآمد در کوجه های اسکندریه گردش میکردند و با مردم آمیزش مینمودند و ترتیب زندگانی داده بودند که آنرا تقلید نکردنی (۱) مینامند و وحی الامکان بخارج کراف میکردند در مطبخ آنطوان در آن واحد هشت گراز بسیخ میکشیدند که هر وقت غذا طلب کند یکی از آنها بجنه و حاضر باشد کثویاتر يك نوبت برای اینکه خوراک گرانهای کرده باشد سرواریدی سنگین قیمت را در قنجان سرکه انداخته حل نمود و نوشید خلاصه آنطوان مدتی در اسکندریه بطریق مذکور وقت تلف کرد و اکتاو در ایتالیا مشغول استحکام کار خود و اضمحلال قوای آنطوان گردید لهذا مشارالیه مجبوراً از ملکه مفارقت کرد ملاقات برندیزی و سایر وقایع سابق الذکر واقع شد آنگاه آنطوان که خود را صاحب اختیار مشرق میدانست عازم جنک

(1) La vie intime

با دوات اشکان کردید

( لشکر کشی آنطوان بایران ) هنگامی که F نطوان در مصر بسر  
میبرد با کور بسر ارد پادشاه اشکانی در خاک روم بنای تاخت و تاز  
کدافته تمام سوریه و فلسطین را مسخر کرد و یک نفر سردار رومی  
که بخدمت پادشاه اشکانی در آمده بود آبیای صغیر را گرفت  
چنانکه تمام متصرفات آبیای روم بدست اشکانیان افتاد  
چون آنطوان زاسکندریه بایطالبارفت سرداری به نیابت خود  
بدفع اشکانیان فرستاد و او پیشرفت کرده اشکانیان را مغلوب نمود  
و با کور کشته شد رومیان مجدداً مالک ولایات آبیای خود شدند  
ضمناً ارد را بر فرهاد چهارم بقتل رسانید و آنطوان عازم  
کردید که بمالک اشکانیان دست اندازی نماید هم تلافی تعدیات  
ایشانرا بکند هم اگر ممکن شود ازین جانب مملکت ستانی کند  
و بر اعتبارات خود بیفزاید و بسنظر رومیان در مقابل اکتاو که  
رقیب او بود آبرویی تحصیل نماید لهذا با صد هزار نفر قشون  
بطرف ایران حرکت کرد و از راه ارمنستان وارد آذربایجان شد  
و پادشاه ارمن هم با او همدمی نموده سیزده هزار نفر با او کمک  
کرد و آنطوان بمحاصره قلعه معتبری که ظاهراً در ناحیه خمه  
واقع بوده آمد لکن در این مورد تمجیل کرد و قسمتی از لشکر  
خودرا با آلات و ادوات محاصره و محاربه عقب گذاشت و آن جماعت  
گرفتار فرهاد چهارم شده مغلوب و هلاک آریدند و آلات و ادوات

ایشان نیز بجنک بادشاه اشکانی افتاد بادشاه ارمن چون چنین دید دست از مظاهرت آنطوان کشیده بملك خود مراجعت کرد و سردار رومی کار خویش را مشکل دید و مراجعت را اولی دانست لکن در این بازگشت نیز از سختی راه و سردی هوا و کمی آذوقه و مخصوصاً تعرض دائمی سواران بارت صدمات فوق العاده کشید قریب يك ماه طی طریق نمود تا برود ارس و خاک ارمنستان رسید و درین مدت بیست و چهار هزار نفر از لشکریانش تلف شدند و بعد از آن هم تا وقتیکه بضیقه وارد شد باز هشت هزار نفر بهلاکت رسانید ( سنه ۳۶ )

( جنک اکبوم ) علت عمده مصائبی که به آنطوان وارد آمد عشق او به کثو باتر بود و این واسطه در کارها عجله داشت و میخواست زود دوباره خود را باو برساند و همین کار را هم کرد و باسکندریه رفت و زوجه خود را که خواهر اکتاو بود از آمدن نزد او ممنوع نمود و در مصر بشیوه سلاطین مشرق زمین لباس پوشید و تاج بر سر گذاشت و سکه ضرب کرد که صورت خود او و مملکت کثو باتر روی آن منقوش بود و حتی روزی دو تخت طلا نصب نمود بر یکی ملکه را نشاند و روی دیگری خود جلوس کرد و کثو باتر را ملکه سلاطین یعنی شاهنشاه خواند و پسران او را بادشاه نامید و کفت مملکت ارمنستان و مملکت اشکانیان و سوریه و سیلیسی و فنیقه را با ایشان بخشیدم و این اول دفعه بود که سرداری

رومی ولایات رومی را با جانب می بخشد

مردم روم از حرکات آنطوان نهایت غضبناک شدند و اکتاوم که در صدد تخریب کار او بود آتش را دامن میزد و صیت نامه آنطوان را بچنگ آورد و در مجلس سنا قرائت کرد و معلوم شد بخشهائی که زبانی کرده در وصیت نامه نیز مقید نموده و بلاوه توصیه کرده که او را در روم دفن نکنند بلکه در اسکندریه با کثویاتر در یک مقبره بگذارند باری چون مردم روم را خوب از آنطوان رنجانید و تهیه عماره را هم دید دست بکار شد و عنوان حنک را با کثویاتر قرار داد

آنطوان نیز بانصد سفینه جنگی و صد هزار پیاده و دوازده هزار سوار فراهم کرد و با تفاق کثویاتر بیونان رفت که در فصل بهار با ایتالیا لشکر کشی نماید اما اکتا و سپاه خود را بیونان برد و بانطوان حمله نمود لشکر آنطوان زیادتز از اکتا و بود و مصاحت او چنین اقتضا میکرد که دو خشکی عماره واقع شود لکن مبل ملکه بچنگ دریائی بود و آنطوان از متابعت خواهش او چاره نداشت دو مقابل راس اکیوم (۱) مضاف در گرفت سفاین اکتا و عدداً کمتر اما سبک تر و جالاک تر و اجزاء بحرینه او هم بهتر بودند و در هنگامه جنگ ناگاه آنطوان دید سفاین کثویاتر شرع کشیده رو بجنوب میروند و ملکه فراری شده چون

طاقت مفارقت او را نداشت دنبال او رفت و لشکرش بی سردار  
میانده به اکتاو ملحق گردیدند و جنگ بانها رسید  
(سنه ۳۱ قبل از میلاد)

اکتاو انطوان را باسکندریه تعاقب کرد و در آنجا انطوان  
بواسطه عدم همراهی سپاهیان نتوانست مقاومت نماید و غایت  
خود را بقتل رسانید و کلوپاتر گرفتار اکتاو شد

از قرار مذکور ملکه میخواست اکتاو را هم بدام حسن خود  
گرفتار نماید لکن مشارالیه سخت دلی کرد و در مقابل او سکوت  
اختیار نمود بعد از آنکه تمام بیانات او را شنید جوابداد ای زن  
دل قوی دار که آسیبی بتو نخواهد رسید کلوپاتر دانت تیر او  
بسنگ آمده و اکتاو میخواست او را در روم جزء تشریفات  
نصرت خویش قرار دهد لهذا عزم کرد عمر خود را بسر  
رساند و چون مراقب اعمال او بودند و هیچگونه وسیله برای  
استخلاص از دنیا بجهت او نمیگذاشتند اسباب فراهم آوردند  
سیدی انجیر برای او بردند و در زیر انجیرها ماری پنهان کردند  
و ملکه مار را واداشت تا بازوی او را گیرد و از هیبت عقوبتی  
که در پیش داشت رهاشد اکتاو پسرهای او را هم بقتل رسانید  
و اموال او را ضبط کرد و مصر را نیز جزء ایالات روم قرار  
داد و سلطنت را از آن مملکت برانداخت

( ختم جمهوری روم ) چون اکتاو بکلی بی منازع شد به

ز تهاائی صاحب اختیار دولت روم گردید و هر چند اقتداری که بموجب عضویت در هیئت رجال ثلاثه داشت منقضی شده لکن بواسطه اعتباراتیکه حاصل نموده بدون هیچ گونه عنوان قدرت را دارا بود چون بروم مراجعت کرد در معبد زانوس را بست و از آنجا که مردم از طول مدت محاربات و نزاعهای داخلی ملول شده بودند از برقراری صلح و امنیت شاد شدند و او را باشوق و ذوق پذیرائی کردند قیمت اراضی بالا رفت و نرخ مراحجه که بصد دوازده رسیده بود بصد چهار تنزل نمود و مجلس سنا حکم کرد اسم او را در دعا و نماز ذکر کنند و برای اطاعت او قسم یاد نمایند و باو اجازه داد در جلوخانه خود تاجی از شاخهای غار بگذارد و لقب امیر سنا اختیار کند و این لقب را بکسی میدادند که در مجلس سنا مقدم بر هر کس تکلم میکرد

اکتایو باجرای بیفیل سانور پرداخت و حال آنکه جهل سال بود این عمل متروک مانده پس فهرست سناتورها و راکبین را جرح و تعدیل کرد و در آن موقع عدد افراد ملت روم به هشت کرور نفر رسیده در صورتیکه جهل سال قبل از آن کمتر از یک کرور بود بعبارة اخری در این زمان تمام سکنه کل پیش کوه جزه ملت روم شده بودند

اکتایو محض حفظ ظاهر پس از انجام وظایف خود اقتدرتیکه داشت به مجلس سنا تفویض نمود لکن آن مجلس از او استعفا کرد

که کناره نکنند و باز همان اقتدارات را داشته باشد پس رسماً فرمانفرمائی کلی عساکر و حکومت ایالات را بار و اگذار نمود و عنوان امپراطور ( ۱ ) باو داد و معنی این کلمه در آئین فقط فرمانفرما بود و معنی حالبه را نداشت و باز برای اینکه او را تقخیم مخصوص کرده باشند لقب تازه برای او وضع کردند و آن کلمه اکوست ( ۲ ) بود که بمعنی معظم میباشد و جزء اسم اکتاوا گردیده است پس بر حسب ظاهر عناوین و مشاغل و مناصب سابقه دولت روم و مجلس سنا و مجلس ملی بجای خود باقی است لکن اکتاوا اکوست با لقب امپراطوری و فرمانفرمائی کلی قشون رئیس مطلق دولت و در واقع سلطان میباشد جمهوری و تسلط سنا از میان رفته و دولت روم سلطنتی و امپراطوری شده است

### ❦ فصل هیجدهم ❦

#### ❦ اکوست و ترتیب دولت امپراطوری ❦

اکوست بعد از جنک اکیوم باز مدت چهل سال مملکت داری کرد و ترتیبات دولت امپراطوری را کامل نمود قدرت او باندازه يك سلطان مطلق بود لکن همواره از قبول عنوان سلطان و دیکتاتور بلکه از اختیار اسباب و لوازم ظاهری سلطنت نیز احتراز میکرد و از ترس اینکه رومیها رنجیده او را هم مثل قیصر بقتل رسانند همیشه مثل یکنفر کنسول ساده راه میرفت با آنکه حق



داشت لباس سرداری بپوشد در شهر روم جز لباس متعارفی در بر نیکرد و نمیکذاشت او را آقا و خداوندکار بخوانند چون بمجلس سنا میرفت مثل یک نفر ستور قرار میکرد و رأی میداد و بمجلس ملی هم حاضر میشد و کسانی را که میخواست بمشغول و مناسب منتخب شوند خود بمردم معرفی و خواهش میکرد که برای ایشان رأی دهند در دیوانخانه برای شهادت دادن مثل افراد ناس حضور بهم میرساید و وکلا را مانع نمیشد از اینکه از او بدگوئی نمایند بطور ساده زندگی میکرد پارچه لباس او را بر وفق رسوم قدیمه زنهای خانه اش میبافتند و ورود بمنزل او تشریفات و رسوم نداشت و هر کس را که میخواست باو عرض کند و مطلبی اظهار بدارد میپذیرفت و روزی کسی میخواست عریضه باو بدهد بملرزید و وقتی میکرد اکوست باو گفت مگر با قبل روبروشده که این قسم رفتار میکنی

اکوست پسر نداشت اما ابتدا خویشان متعدد دارا بود از آنها هم کسانی که ممکن بود جانشین او شوند همه قبل از خود او مردند و فقط پسر زن او تیر (۱) باقی ماند و جانشین او شد

اکوست مردی علیل و ضعیف بود بچنگ و شکار هم مایل نداشت و خود بفرماندهی عسا کر نمیرداخت و اینکار را غالباً بیکی از اعضاء خانواده خویش تفویض میکرد و کسانی که بیشتر در اینکار

باو کمک کرده تیر سابق الذکر است و آگریا ( ۱ ) که از رفقای طفولیت او بود و داماد او شد و میخواست جانشین خود قرار دهد دیگر دروزوس ( ۲ ) که او نیز پسر زن اسکوست بود و فتوحات نملین کرده و این هر دو در جوانی مردند و اسکوست چون بسن هفتاد و شش رسید مریض شد و تیر را طلبیده بمضی نصاب و وصایا درباب مملکت هاری باو کرده درگذشت ( سنه ۱۴ بعد از میلاد )

بعد از وقت اسکوست مجلس سنا اظهار کرد که آن مرد در زمره خداوندان قرار گرفته لهذا معابد برای او تأسیس کردند و کاهنین بجهت آنها تعیین نمودند

( ترتیب دولت امپراطوری ) دولت و تربیتی که اسکوست برقرار نمود قریب سیصد سال دوام کرد و آنرا دولت علیا ( ۳ ) مینامند و بنای آن براینکه قدرت مطلق بدست یکنفر باشد که امپراطور یعنی فرمانرما نامیده میشود و امپراطور لقب قبصر هم دارد بمباراة آخری اسم خانواده اولین امپراطور لقب جمع ایشان ~~م~~ کرده او کوست که بمضی معظم است و پرنس ( ۴ ) که بمضی مقدم میباشد نیز از القاب او بوده و تمام اختیاراتی که سابقاً بصاحبنصبان و رجال مختلفه و بملک راجع بود بامپراطور تسلیم شده و آن اجمالا از اینقرار است

( ۱ ) Agrippa ( ۲ ) Drusus ( ۳ ) Haat Empire ( ۴ ) Prince

قدرت پروکنسولی یعنی فرماندهی تمام افواج و تسلط بر تمام ولایات  
قدرت وکالت رطایا که در واقع بانواسطه زمام ملت روم بدست  
امپراطور بود و بموجب آن شخص او مقدس و ترمض ناپذیر  
میشد و توهین و ترمض باو توهین و ترمض به حشمت ملت روم  
محبوب میکردید

قدرت نیتیف کبیر یعنی رئیس امور دینی  
قدرت سانسور یعنی اداره امور اخلاقی و ترتیب فهرست اسامی  
سناتورها و راکیین و افراد ملت و تعیین مراتب و درجات ایشان  
حق دعوت سناتورها بانقضاد مجلس سنا و دعوت ملت بانقضاد مجلس  
ملی و ترتیب امور مالیه که بمنزله قانون میشد

حق قضا و محاکمه و مادن احکام و دستورالعملها  
اکوست از احداث تغییر و تبدیل شدید ناکهانی احتراز کرد  
و اسامی و عناوین قدیم را مندوخ نمود دولت را همچنان جمهوری  
( ۱ ) میخواند و بر روی پیرقهای لشکر همواره حروف سابقه  
SPQR که معنی آن ( سنا و ملت روم ) ( ۲ ) میباشد نقش  
بود لکن تمام اختیارات و قوای که سابقاً در دست رجال متعدد  
بود در دست خود گرفت و بجای اینکه مدت اشتغال و صاحب  
اختیاری او یکسال باشد مادام العمر شد لوازم و نشانه رجال  
سابق را داشت با علائم و لوازم مذهبی جامعه ارغوانی زر دوزی

در بر مگرد و بر تختی از طلا جلوس مینمود یاولان حامل چوب  
 و تبر مزین بشاخه های غار همراه خود حرکت میداد و در عمارت  
 خود یکدسته لشکریان بجهت حفظ وجود خویش داشت هر سال  
 برای سلامت او دعاها میکردند و تمام افراد ملت اطاعت او را  
 قسم یاد مینمودند برای خود نوعی از دربار ترتیب داده بود که  
 عبارت بود از جمعی مصاحبین و رفقا و یک دار الشوری و جماعتی  
 از کارکنان و غلامان و آنها را منقسم بسه اداره کرده یکی اداره  
 مراسلات دیگر اداره عرایض سیم اداره محاسبات

مجلس سنا مثل سابق مجمع رجال معتبر متمول دولت بود و اکوست  
 برای عضویت آن مجلس مبلغی تمول را که قریب پنجاه هزار تومان  
 بوده شرط قرار داد و بعضی که این اندازه بضاعت نداشتند خود  
 او اعانت کرد تا دارای آن شرط شدند و عدد سفاتورها را به  
 تشخص نقر آزل داد و تعیین آنها هم با خود او بود و آن مجلس  
 در روزهای معین در معبدی مخصوص میبایست منعقد شود  
 و امپراطور پیامهای خویش را بانجا میفرستاد و از مجلس رأی  
 میخواست لکن مجبور بتناهی ان رأی نبود بعبارة اخری هر چند  
 مجلس سنا باز عالی ترین هیئت و مجمع دولت محسوب میشد لکن  
 مثل سابق صاحب اختیار امور نبود مجلس ملی هم منسوخ  
 نگردید لکن اکوست آنرا برای وضع قوانین منعقد نمیکرد و  
 فقط برای انتخاب صاحبان مشاغل مجتمع مینمود و این امر را هم

بعد از اکوست به سنا واگذار کردند  
صاحبان مشاغل سابق بجای خود برقرار بودند اما همه در تحت  
نسلط و ریاست امپراطور کار میکردند و هر چند تعیین ایشان بنا بر  
انتخاب بود لکن داو طلبان آن مشاغل را امپراطور معین میکرد  
و ملت میبایست همان داو طلبان را منتخب کند و بنا برین در  
حقیقت صاحبان مشاغل را امپراطور انتخاب مینمود

در سنوات اخیر که رومیها گرفتار انقلابات و زاعهای داخلی  
بودند آداب و تشریفات مذهبی مهمل و متروک مانده و بسیاری از معابد  
خراب شده بود اکوست نسبت بذهب قدیم رومیان احترام و  
رعایت کامل منظور داشت و آداب و رسوم مذهبی را تجدید و احیا  
کرد و معابد زیاد بنا نمود و بسیاری از معابد سابق را مرمت  
کرد و در ولایات و ممالک خارج هم که بتصرف روم بود بعضی  
از آداب مذهب رومی را دایر و معمول ساخت

در بعضی ممالک مشرق که آداب یونانی اختیار کرده بودند از  
قبیل مصر و آسیای صغیر رسم بود که رجال معتبر را بعد از  
وفات رتبه خدائندی میدادند و برای آنها معبد برپا میکردند و  
نوعی پرستش در حق ایشان بعمل میآوردند و بزبان یونانی این  
کار را اپوتئوز (۱) یعنی رساندن بمقام الوهیت میخواندند زومیان هم  
این رسم را رای امپراطورها اختیار کردند و بجهت اکوست مجری داشتند

( 1 ) Apothéose

و بعدها هم دنباله این رسم کشیده شد چنانکه در عرض سیصد سال جهل نثر امپراطور یا امپراطریس را بمقام خداوندی رسانیدند و تعین استحقاق امپراطور برای این تجلیل با مجلس سنا بود یعنی بعد از مردن امپراطور سنا بحقیق و ملاحظه اعمال او میرداخت و گاه میشد که او را جرح مینمودند یعنی مورد ملامت و طعن می پنداشت و اعمال و احکام او را باطل میکرد پس مجسمه های او را می شکستند و اسمش را از ایزه محو و حک میکردند ولی غالباً سنا اعمال امپراطور متوفی را تصدیق مینمود و او را شایسته رتبه الوهیت میخواند پس برای او معبد می ساختند و برای آن معبد خدمه و کهنه معین میکردند رتبه امپراطوری موروثی نبود و امپراطور حق نداشت برای خود ولعهد تعین کند و انتخاب امپراطور با مجلس سنا بود لکن غالباً امپراطورها جانشین خود را معین میکردند و مجلس سنا هم آن تعین را تصویب مینمود و نمیتوانست مخالفت نماید ( ترتیب حکومت ولایات ) امتیاز بین افراد ملت روم و رعایای روم باقی بود مردم شهر روم و مملکت ایتالیا جزء افراد ملت محسوب میشدند و مستقیماً در تحت اداره مجلس سنا و صاحبان مناصب بودند بموجب قانون داخل کردن ساهیان در شهر روم ممنوع بود لکن امپراطور که ریاست قشون داشت برای خود موکبی نظامی نگاه داشت و آنها از لشکریان قدیم منتخب

میشدند و دو برابر سایر سیاهان موجب میکردند و انعامات هم دریافت مینمودند و موسوم به افواج پرتورین ( ۱ ) بودند و بواسطه وجود ایشان امپراطور از مردم روم دیگر باکی نداشت علاوه برین اکوست بجهت نظم شهر نیز افواج بلدی و دسته ها برای شبگردی و اطفاء حریق ترتیب داده بود و یکنفر از کارکنان را: بزنوان حاکم ( ۲ ) شهر مأمور حفظ نظم و امنیت و اجرای عدالت در شهر روم و حوالی آن بود

اکوست بنا بر عادت قدیم بمردمان فقیر کسب میداد و یکنفر کاشته مخصوص اینکار داشت که آذوقه بشهر برساند و مراقب توزیع آن باشد و در موقع اعیاد بزرگ امپراطور شراب و روغن و لباس و پول هم بمردم میداد <sup>بمردم روم</sup> و در وقت سرما <sup>بمردم روم</sup> و در وقت گرما <sup>بمردم روم</sup> و لایاتی که احتیاج بشکر نداشتند اکوست به سنا و اگذار کرد و کافی السابق برای اداره آنها پرکنندول میفرستادند اما ایالاتی را که میبایست در آنجا فوج داشته باشند و همچنین ولایات سرحدی را اکوست در تحت اداره خویش نگاه داشت و تمام کارکنان این نواحی را خود معین میکرد در هر ایالت يك مأمور ( ۳ ) میفرستاد که از جانب او حکومت کند و دارای تمام اختیارات باشد فرماندهی لشکر و حکومت بر مردم و گردش کردن و رسیدگی امور مهمه با این حاکم بود و اختیار جان سکنه ولایت را هم داشت

در هر ولایت یکنفر یا چند نفر مباشر و محصل مالیات ( ۱ ) هم روانه میکرد و در ولایات کوچک حاکم و محصل مالیات یکنفر بود برای حفظ ولایات امپراطور قشونی دائمی داشت که داو طلبانہ این خدمت را قبول میکردند و غالباً اشخاص فقیر از افراد ملت روم بودند که این خدمت را محض تحصیل معاش اختیار مینمودند بیست ساله اجیر میشدند و بعضی اوقات بعد از انقضای مدت تجدید نیز میکردند در مدت خدمت مواجی میکردند و در موقع مرخصی انعام و قطعه زمین کوچکی هم بایشان میدادند باین طریق پست و پنج الی سی لژیون از افراد ملت ترتیب داده شد که هر یک شش هزار نفر و منقسم با فواج و دسته ها بودند بملارہ از رعایا هم دسته های سوار و پیاده بعنوان قشون معاون ( ۲ ) ترتیب داده شده بود که بالباس و اسلحه ولایتی خود جنک میکردند و غالباً چون موقع مرخصی ایشان میرسید جزء ملت روم محسوب میکردند

سپاهیان تا رتبه یوزباشی ترقی میکردند لکن مناصب عالیہ و مشاغل مخصوص متمولین و را کین و سناتورها بود و برای مخارج قشون ا کوست یک خزینہ نظام تشکیل داده حاصل مالیاتهای جدید را در آن خزینہ ضبط میکرد باین واسطه در روم چهار خزینہ موجود شد یکی خزینہ قدیمی سنا که در معبد ساتورن بود دوم

(1) Procurateur (2) auxiliaires



خزینة نظام سیم خزینة امپراطور ( ۱ ) که عبادت ولایات از قبیل دخل خالصه جان و مالیات متعارفی و کمرکات را در آن ضبط میکردند چهارم خزینة شخصی امپراطور ولی در حقیقت امپراطور تمام خزائن مزبور را بمصرف امور دولتی میرسانید

( کلنیای رومی ) رومیان هر وقت مملکتی را مسخر میکردند و مراقبت آنرا لازم میدانستند جماعتی از افراد ملت را مسلح و مکمل بانجا میفرستادند و ایشان در آن ناحیه استقرار یافته نوعی ساختاری دائمی تشکیل میدادند و این مهاجرین محل اقامت ایشان را کلنی ( ۲ ) مینامیدند

چون مهاجرین بمحل اقامت خود میرفتند ابتدا آداب و رسوم مذهبی لازمه را بعمل می آوردند و با کالواهن خطی را که میبایست حد محوطه و حصار ایشان باشد رسم مینمودند آنکاه بواسطه خطوط مستقیمه تمام آن محوطه را بچندین اراضی مربع مستطیل منقسم میداختند و هر قسمتی بیک نفر از مهاجرین تعلق میکردند و او میبایست آنرا تصاحب کند و به کشت و زرع آن پردازد مهاجرین مزبور جزء افراد ملت روم باقی میماندند و حق رأی دادن در انجمنهای روم داشتند و بمخدمت نظامی هم مکلف بودند در اوقاتی که رومیان مشغول تسخیر ایتالیا و کل پیش کوه بودند در آن نواحی کلنیهای چند تأسیس کردند لکن در مائه اول قبل

از میلاد و هنگام جنگهای داخلی از همه وقت پیشتر کلی رومی در ممالک مختلفه متعلقه بروم بنا شده و سرداران مخصوصاً کوچ نشین ها را تأسیس میکردند برای اینکه لشکریان قدیمی خویش را صاحب ملک و اراضی نمایند و بسیاری از بلاد قدیمه بوده و هست که اصلاً بطریق مذکور بنا شده یعنی کلی و کوچک نشین رومی بوده است

(مجاوبات باقبایل وحشی) تقریباً تمام ایالات رومی باقبایل وحشی همسایه بود و آن قبایل مسلح بودند و بناج و غارت آبادیهای رومی بامدند و سکنه را باسیری میبردند اگوست عمر خود را صرف مطیع ساختن آن وحشیان و منظم کردن سرحدات نمود برای محفوظ ماندن قسمت شمال ایتالیا ابتداء کوهستانهای الب را منقاد ساخت بعد تمام ناحیه واقعه در شمال جبال مزبور را تا رود دانوب منصرف شد و دو ایالت رومی از آن تشکیل داد یکی ولایت رمی (۱) که امروز باویر (۲) گفته میشود دیگر ولایت نوریك (۳) که اطریش باشد در اسپانیا اگوست باقبایل کوهستانی شمال آن مملکت که عبارت از طوائف استور (۴) و کانتابر (۵) باشند محاربات کرد و ایشانرا مقهور ساخته برای جلوگیری از تجاوزات آنها افواج رومی در نزدیکی آن کوهستان قرار داد

در کوهستان مشرق دریای ادریاتیک که ایلبری ( ۱ ) خوانده  
 میشد قبایل جنگجویی بودند شبیه به البانیهای امروزی (ارناوٹو)  
 و نسبت بدولت روم طغیان کرده بودند ا کوست بتوسط پسر  
 زن خود تیرسه سال با ایشان جنگ کرده آنها را منقاد ساخت  
 در طرفین دانوب در قسمت آخری رود مزبور قبایل  
 جنگجو قرار گرفته بودند که شمالیها داس ( ۲ ) و جنوبیها  
 طراس ( ۳ ) خوانده میشدند ا کوست جلگه مابین  
 رود دانوب و جبال بالکان را که بلغارستان و صربستان حالیه باشد  
 متصرف شد و ایالت مزی ( ۴ ) را تشکیل داد و آن ایالت قبایل  
 داس و طراس را از یکدیگر جدا ساخت  
 مملکت کل بشت کوه را که قصر مسخر کرده بود ا کوست در  
 تحت ترتیب در آورد و آنرا منقسم به ناحیه کرد و در نزدیکی  
 شهر لیون ( ۵ ) که از کوچ نشینهای رومی بود مهدی تأسیس  
 نمود که هر سال مأمورینی از تمام قبایل کل در آنجا جمع شده  
 برای روم و ا کوست قربانی میکردند و اگر مطلبی داشتند از آنجا  
 برض امپراطور میرسانیدند  
 اما مملکت کل همواره مبتلا بتعرضات قبایل زرمین ( آلمان ) بود  
 که مابین رود رن ( ۶ ) و رود الب ( ۷ ) سکنی داشتند و وحشی  
 و جنگجو بودند و مملکت ایشان جنگلی و باتلاقی و خالی از شهر

1) Illyria (2) Daces (3) Thraces (4) Maeae (5) Lyon (6) Rhin (7) Elbe

و آبادی بود اکوست دروزوس پسرزن خویش را با سپاهی عدید بان ناحیه فرستاد و او و حشیانرا از رود رن عقب زد بعد میان خود زرمنا رفته ایشانرا مغلوب ساخت و در عرض چهارسال تمام جلگه شمالی را مسخر کرد و برود الب رسید و شاید که اکوست خیال داشته که ناحیه بین رود رن و رود الب را در تصرف خود نگاه دارد و آنرا هم باسم ایالت ژرمانی جزء ایالات روم قرار دهد چنانکه در کنار رود رن محلی معین کرده که تمام قبایل زرمنا میبایست بیایند و برای روم قربانی کنند همانطور که مردم بی درلیون آمده قربانی میکردند و بعد از آنکه دروزوس درگذشت اکوست برادر او نیبر را به ژرمانی فرستاد و او هم تارود الب رفت و برای اینکه سرحدات روم از جانب رود الب بسرحدات طرف رود فانتوب وصل شود جز ولایت بوم (۱) که ممکن قبایل مارکومان (۲) بود چیزی باقی نماند تیر خواست آنرا هم تسخیر کند لکن مردم ولایت ایلیری که از وضع مالیت گرفتن رومیان شاکی بودند شوریدند و قصد حمله ایطالیا را نمودند و روم بمخطر افتاد تیر از تسخیر بوم صرف نظر نمود و بدفع آن فتنه پرداخت و در عرض سه سال بازحالت زیاد آن کار را بساخت و چون رئیس ایشانرا دستگیر کرد از او پرسید چرا نسبت بوم عصیان ورزیدی جواب داد رومیها چرا

(1) Bohème (2) Marcomans

برای حفظ کله های خود بجای سگ کرک میفرستد  
 هنگامی که تیر مشغول آن مهم بود اکوست یکی از منسوبان  
 خود را که واروس ( ۱ ) نام داشت بحکومت ژرمانی روانه کرد  
 او جندان کفایتی نداشت ژرمنها هم بترتیب حکومتی رومیان  
 مانوس نشده و از ایشان دلتنگی داشتند لهذا بنای عصیان گذاشتند  
 و لشکر روم را تماماً بهلاکت رسانیدند و واروس چون کار را  
 چنین دید خود را مقتول نمود و اکوست از این خبر مدهوش  
 گردید و شب در اطاق خویش فریاد میکرد ای واروس افواج  
 مرا باز گردان اما این واقعه جز هلاک لشکر ضرر دیگر بدولت  
 روم وارد نیاورد و ژرمنها از مملکت خود تجاوز نمودند و بعد از  
 اکوست در زمان امپراطوری تیر باز رومیها در ژرمانی تاخت و  
 تلزها کردند و تلافی آن شکست را در آوردند لکن از تملک آن  
 ناحیه صرف نظر نمودند و رود رن را از آنجانب سرحد خود  
 قرار دادند

( سرحدات دولت روم ) سابقاً ولایات روم حدود معین منظم  
 نداشت اکوست سرحدات روم را مرتب و مشخص کرد و غالب  
 محارباتی که در زمان او واقع شده برای این بوده که سرحدی  
 پیدا کنند که محافظت آن آسان باشد و حدود دولت روم در  
 آن زمان از استقرار بود

از طرف مغرب اقیانوس از سمت شمال دریای مانش ( ۱ )  
 ورود رن ورود داتوب و دریای سیاه از طرف مشرق صحراهای  
 عربستان ورود فرات از جانب جنوب صحرای کبیر افریقا  
 دولت روم آنوقت شامل تمام ممالک اطراف دریای مدیترانه بوده  
 بدین تفصیل اسپانیا و فرانسه و ایتالیا و باویر و اطریش و مجارستان  
 و عثمانی اروپا و آسیای صغیر و سوریه و مصر و تمام قسمت شمالی  
 افریقا و بنا برین معظم ترین دولتی بود که تا آئزمان دیده شده  
 و اکوست در وقت وفات بجانشین خود وصیت میکرد که از این  
 حدود تجاوز نکند و دیگر در صدد بسط خاک روم نباشد  
 ممالک مزبور همه جزء ایالات و خاک روم محسوب میشدند و حاکم  
 رومی داشتند فقط در آسیای بعضی سلاطین از سلسله های قدیم  
 در خاک روم باقی بودند که عنوان سلطنت داشتند و تبعیت رومی  
 نمودند ولی آنها هم در مائه اول میلادی همه منقرض شدند و ممالک  
 ایشان نیز حاکم نشین رومی گردید  
 برای حفظ این ملک وسیع اکوست لشکری ترتیب داد که سابقا شرح  
 دادیم و آن لشکر را در ممالک پراکنده نمیکرد بلکه در سرحدات  
 جمع داشت و فرماده کل لشکری که در ولایتی ساخلو بود حکومت  
 آن ولایت را هم داشت و محل محاکمه و دادرسی او در همان جایی  
 بود که اردوی خود را قرار داده و اهل و عیال سپاهیان و تجار و

کسبه هم آنجا جمع میشدند و باستطریق محل آباد میشد و هر اردوی رومی مبدل یک شهر میکردید از جانب مغرب و جنوب حفظ حدود روم اشکالی نداشت یعنی جز معدودی کوهستانهای اسپانیا و غارتگران صحرای افریقا کسی در مقابل نبود

در طرف مشرق دولت روم یک مدعی معتبر داشت و آن دولت اشکانیان بود و برای دفاع از حملات ایشان در ایالت سوریه لشکری نگاه میداشت که محل اقامت آن شهر انطاکیه بود لکن در زمان اکوست دولتین روم و اشکانی هر بر سر هم نگذاشتند و با یکدیگر بمالک و مودت گذراندند و فرهاد چهارم پیرقها و اسرائی که از آنطوان گرفته بود برای اکوست پس فرستاد

بدترین سرحدات دولت روم حدود شمالی بود که در ورای آن قبایل وحشی و جنگجو و فقیر سگی داشتند و همه وقت برای غارت و چپاول مستعد ناخت و تاز در ممالک روم بودند و قبایل مذکور در ورای رود رن ژرمنها بودند و در ورای رود دانوب ژرمنها و طوائف داس بنا برین دو دسته لشکر معتبر رومی در آنجانب گذاشتند یکی بجهت حفظ سرحد رن و دیگری برای حفظ حدود دانوب و آن بچهار قسمت منقسم بود یکی در ولایت ایلمیری دیم در ناحیه دالمسی (۱) سیم در ایالت باونی (۲) که جایگه

مجارستان حاله باشد چهارم در ولایت مرزی یعنی بلغارستان و صربستان

— فصل نوزدهم —

(• ادبیات و صنایع روم •)

( نویسندگان قبل از اوست ) رومیها از خود بالطبع ادبیات نداشتند و از یونانها کسب ادب کردند و ایشانرا سرمشق خویش قرار دادند چنانکه قدمای روم ابتدا بترجمه نوشتجات یونانی پرداختند یا از ایشان تقلید نمودند و سابق هم مذکور داشتیم که بلوت ( ۱ ) و ترانس ( ۲ ) تئازهای یونانی را ترجمه میکردند بعد از آن کم کم در میان رومیان اشخاصی پیدا شدند که بخیال خود کار میکردند ولی باز از یونانها اقتباسی واخذ شیوه و مضمون مینمودند و اول که آیکه در این راه مقامی یافتند خطبا میباشند هر چند خطب ایشان باقی نمانده و ندیده ایم و فقط صیت ایشانرا شنیده ایم و از آن جمله یکنفر را بخوبی می شناسیم و او سیرن ( ۳ ) سابق الذکر است این مرد ابتدا در جزیره رُدس بلاغت یونانی تحصیل کرده عادات خطبای یونان را نزد رومیان شایع نمود که الفاظ و کلمات فصیح را اختیار کرده با دقت و مراقبت عبارات طویل متعق زریب دهند خطب سیرن بسیار است و اکثر آنها را در مرافعه ها برای انبیا یا ابطال مدعائی انشاد کرده و بعد از انشاد انشاء هم مینموده برای بهر مند ساختن رومیان از حکمت یونان رسالات

(1) Plauto (2) Térence (3) Cicéron



فلسفی چند نیز تصنیف کرده در واقع نثر زبان لاتین را سیسرن بدرجه کمال رسانیده و بعدها کبائیکه میخواستند بان زبان خوب چیز بنویسند نوشتجات او را سرمشق قرار میدادند

در همان اوقات یکی از مشهورین شعرای لاتین میزیسته موسوم به لوکرسی (۱) و او در کتاب معروف خود که این عنوان دارد (دوباب طبیعت) حکمت ایقور (۲) از فلاسفه یونان را نظماً بیان نموده است این شخص از خانواده های نجیب روم بوده و از امور سیاسی و دولتی ملول شده در کتاب سابق الذکر میخواند بطلان و سخافت عقاید دینی همشهریان خود را بر ایقان ظاهر کند و آنها را از ترس و هول ارباب انواع و عقوبتهای ایشان رها کند و چون بمنی پیش از صورت توجه داشته کلمات غریبه از قبیل اصطلاحات قدیمه زبان لاتین و الفاظ یونانی در عبارات او بسیار دیده میشود

اما کاتول (۳) که یکی دیگر از شعرای رومی مآئه اول قبل از میلاد است و تقلید شعرای یونانی اسکندریه را بکرده مطالب حزن انگیز و تأسف آمیز یا متمازلات و محویات در قطعات کوچک شمر بیان پندوده در رعایت قوانین فصاحت و معمول داشتن نکات لطافت و ظرافت سعی بوده است

دیگر از نویسندگان آترمان وارن (۴) میباشد که مردی فاضل

(1) Lucrece (2) Epicure (3) Catulle (4) Varron

بوده و رسالات معتبره متعدده در فلاح و تاریخ و صرف و نحو و غیرها نوشته همچنین قطعات مزوج از نثر و نظم که در آنها از آداب و عادات زبان خود مذمت میکنند و نقادی مینمایند آن اوقات نوشتن کتب تاریخ روم مرسوم و متداول شده و بسیاری اشخاص اینکار را کرده بودند لکن غالباً نوشتجات ایشان باقی نمانده فقط کسی که چیزی از او بدست است سالوست ( ۱ ) میباشد ولی کتاب بزرگی که در تاریخ روم نوشته مفقود شده و چند قطعه مختصر از او باقی مانده بعضی از سرداران هم آن ایام بنوشتن وقایع و مشهودات خود میرداختند چنانکه سیلا و لولوکولوس اینکار را کرده و نوشتجاتشان از میان رفته لکن یاد داشتیهاییکه قیصر درباب جنگهای خود در مملکت کل نوشته باقی مانده و او زبان لاتین را در کمال صحت و سلاست مینوشته و وقایع را بطور ساده و روشن نقل مینموده و کتاب او از بهترین کتب تاریخ روم است قرائت کتب کم کم در نزد رومیان شایع شد و تجارت کتاب متداول گردید و نوشتجات نویسندگان رومی و یونانی را کاتبها که غالباً غلام بودند بر روی لوله ها از پوست کتساب میکردند و بفروش میرسانیدند و منتهای ترقی ادبیات رومی در عصر اکوست واقع شده است

( عصر اکوست ) در مدت پنجاه سال فرمانروائی اکوست

( ۱ ) Salluste

بر حسب اتفاق در روم نویسندگان متعدد پیداشدند که اکثر از اهل بلاد ایطالیا بودند و رومی اصل محسوب نمیشدند و از نجبا و اعیان هم نبودند بلکه در زمره افراد متوسط ملت بشمار می آمدند و اکثر ایشان شاعر بوده و نثر نویس در آن سنوات کمتر پیدا شده است در شمار این نویسندگان که در این کتاب نام برده شده اند

یکی از بزرگترین شعرای آزمان ویرژیل (۱) است و اکوست چون او را شناخت باو مهربانی کرد و منظومه در باب فلاحت از او توقع نمود ویرژیل آنرا گفته و به زئوریک (۲) موسوم ساخت (یعنی اعمال زمینی) و قبل از آن بشیوه یونانیا اشعاری راجع بصحرا و کله داری گفته که باسم بولیک (۳) یعنی منظومه جویبانی معروف است بالاخره ویرژیل یک منظومه معتبر پهلوانی هم دارد معروف به انید (۴) که سرگذشت انه (۵) میباشد و او از بزرگان شهر تروا (۶) بوده که بنا بر افسانه های یونانی بعد از خرابی شهر مزبور بایطالیا رفته و در آنجا اقامت کرده

و حکایتها دارد در این کتاب در شمار این نویسندگان دیگر از شعرای معتبر هراس (۷) بوده که او را نیز اکوست مورد تلافی خویش نموده و او بشیوه یونانیا قطعات شعر (۸) در جهت خواندن و نواختن گفته همچنین نامه های منظوم (۹) در

1) Virgile (2) Géorgiques (3) Bucoliques (4) Enéide (5) Enée (6) Troie (7) Horace (8) Odes (9) Epîtres

و اشعاری مبنی بر عیب جوئی و قنادی ( ۱ ) نیز کتایی ( ۲ ) دارد در فن شاعری و صنایع شمری که آن هم نظم است شاعر معتبر دیگر اوبد ( ۳ ) میباشد که شعر فراوان گفته با ملاحات و ظرافت تمام و منظومه های طولانی ( ۴ ) در باب افسانه ها و آداب قدیمه مذهبی از او باقی مانده است ابتدا دوتزد اکوست باقرب و منزلت بوده و بعد مطرود گردیده و آخر عمر او در بلاد بیده بسر برده است <sup>در</sup> دیگر از شعرای آن دوره پرپرس ( ۵ ) و تیبول ( ۶ ) میباشد که قطعات نظم کوچک ( ۷ ) حاوی مضامین تأسف آمیز و عشق و تنزل از ایشان بنظر رسیده است اما اثر نویسی معتبر آن عصر تیت لیو ( ۸ ) میباشد و او مورخ بوده و تاریخ بزرگی از دولت روم از مبادی آن تا زمان حیات خود نوشته است

اکوست شخصاً بحال نویسندگان مزبور توجه داشته و ایشانرا تشویق و تربیت مینموده و من ( ۹ ) که از طفولیت همدم اکوست بوده و همواره دوتزد او تقرب داشته و مستشار و وزیر او محسوب میشود نیز بعلم و ادب رغبت داشت و نویسندگان را در خانه خود می پذیرفت و بتوانست با ایشان مصاحبت میکرد

(1) Satires (2) L'art poétique (3) Ovide (4) Les métamorphoses, les Fastes (5) Propertius (6) Tibulle (7) Elégies (8) Tite-Live (9) Mééone

و ایشان در اشعار خود از او تمجید و تشکر مینمودند و اما اکوست را همه ولینعت خود میخواندند و مداح او بودند و این واسطه آن امپراطور نام باقی یافته علی الخصوص که آن دوره ترقی ادب را با هم او موسوم ساخته عصر اکوست ( ۱ ) گفته اند

( آثار و ابنیه ) در روم مثل یونان مجسمه ساز و نقاش معتبر پیدا نشد و صنعتی که رومیان بکمال رسانیدند معماری بوده و آثار صنعتی ایشان ابنیه و عمارات در معماری هم رومیان مثل سایر صنایع از یونانها اقتباس نموده و مثل آن قوم در عملیات خود ستونها و سرستونها قرار داده و خانه های خویشرا شبیه بخانه های یونانی ساخته ولی يك کار میکردند که نزد یونانها معمول نبود و آن طاق زدن میباشد و باینواسطه عمارات ایشان وسیع تر و مرتفع تر از ابنیه یونانی است

برای ساختن عمارات خود رومیها مصالح خشن از قیل خفت و سنگ ریزه و آهک بکار میبردند و جز در طاقها و ظاهر ابنیه سنگ تراش استعمال نمیکردند و چون مصالح مذکور در همه جا یافت میشود رومیان در تمام ممالک متصرفی خود ابنیه و آثار مارند ولی قبل از اکوست در روم بنای قابل ذکری نبود غیر از معبد کایتل و تماشاخانه که پیمه بنا نموده و ابنیه که قصر در اطراف میدان خود ساخته بود اکوست برای زینت شهر سعی بسیار

کرد. معابد قدیمه را که رو بخرابی داشت مرمت نمود چنانکه خود او گفته است هشتاد و دو معبد قدیم را مرمت کرده و شازده معبد جدید بنا نموده ام علاوه برین تماشا خانه و میدان و بازار و غیره هم ساخته است و از این جمله معتبر تر و مشهور تر معبد پانتئون ( ۱ ) میباشد که دو ماه دویم میلادی مرمت شده و هنوز موجود است و آن معبد بسیار بزرگی است مدور که بواسطه طلق عظیمی پوشیده شده و رأس آن سوراخی فلود بجهت دخول روستنای لکن از غایت بلندی هیچگونه نییمی از آن بیابن نبرسد ساگری اکوست خود هر باره روم میگفت شهری از خشت یاقم و شهری از مرمر بجای آن گذاشتم

( طرق و شوارع ) سابقاً مذکور داشته ایم که رومیها راه سازی زیاد میکردند و در این باب اختصاصی دارند در زمان اکوست هم این شیوه را معمول داشتند و در ایطالیا بلکه در ایالات خارج نیز راهها ساخته و طرق مزبور غالباً بخط مستقیم تمتد شده و از سنگ و اهلك بوده و فواصل را هم میل بمیل بواسطه سنگ های نشانه معین میکردند و منزلگاهها با اسب و چابار ترتیب داده بودند که پیغامها و مطالب دولت را با ما کن مختلفه برسانند اینها و طرق و شوارع زمان اکوست اکثر بمباشرت پسرزن او اکریبا صورت گرفته و او صورتی از تمام شوارع دولت روم با

متزلکاهها و فواصل آنها از یکدیگر ترتیب داده روی سخی  
 نقش نموده در محلی عمومی نصب کرد و برای مسافران هم نسخه‌ها  
 از آن بر داشته منتشر نمودند <sup>در بعضی موارد در شهرهای دیگر نیز نسخه‌ها</sup>  
 ( تجارت ) هر چند دولت روم شوارع را محض حرکت افواج  
 و جابجای‌های دولتی ترتیب میداد ضمناً عمل تجارت و حمل مال التجاره‌ها  
 و مسافرت نیز سهل میشد و چون دولت روم مانع بود از اینکه  
 اقوام تابع او با یکدیگر جنک و جدال کنند امنیت برقرار بود  
 و مردم باطمینان خاطر رفت و آمد میکردند لهذا مابین ممالک  
 مختلفه روم رشته تجارت معتبری متصل گردید و مهم‌ترین دارالتجاره‌ها  
 شهر روم بود که سه‌الی چهار صکرو و جهت داشت و اغنیا  
 و اشخاصیکه اتمه تفتنی و تجملی میخریدند آنجا ساکن بودند  
 اجناس مال التجاره را بیشتر از راه دریا می‌آوردند و دوسند استی  
 ( ۱ ) پیاده کرده با زورق از رود نیبر حرکت داده بروم  
 میرسانیدند اتمه که بسیار نقاط ایتالیا می‌یاست برود غالباً در خلیج  
 نابلی پیاده شده بواسطه طرق سابق الذکر بی‌لاذ ایتالیا مرفت یا  
 آنکه با زورق در کنار ساحل ایتالیا سیر کرده بمقصد میرسید  
 در تجارت روم واردات پیش از صادرات بود یعنی رومها غالباً  
 مشتری بودند نه بایع و پول را از ولایات بطریق مالیات تحصیل  
 مینمودند و اجناس و اتمه هر ولایتی را در یک شهر یا بندر جمع

کرده از آنجا با کشتی با ایتالیا حمل مینمودند از ممالک جنوبی یعنی جزیره سبیل و افریقا و مصر کندم و بولات خشک اخذ میکردند و مرکز تجارت آن نواحی بلاد یالرم ( ۱ ) و کارتاژ و اسکندریه بود از ممالک نیم وحشی شهری خوب بجهت ساختمان و پوست و بشم و غلام حمل مینمودند و مراکز آن نقاط در اسپانیا شهر کادیکس ( ۲ ) ( قادس ) بود که مال التجاره آن پارچه کتانی و بشم و تفره بود و در مملکت کل ناربن ( ۳ ) مرکز تجلات محبوب میشد و در سواحل پیش کوه شهر زن ( ۴ ) و در ساحل ادربتیک شهر اکیله ( ۵ ) از انگلیس قلع میاوردند و از سواحل بالتیک عنبر ولی آشیاء تجملی و قنقی عمده از مشرق زمین حمل میشد و تجارت بحری از آن سمت رونق مخصوص داشت تجار هندوستان و عربستان آجناس کرمسیری از قبیل عطریات و ادویه و فیل و عاج و جواهر و احجار قیمتی و پارچه های پنبه و ابریشمی حمل میکردند و از راه دریا و کاروان در سه مرکز عمده مجتمع مینمودند آنچه از بحر احمر و سوریه می رفت در اسکندریه جمع میشد و آنچه از خلیج فارس و صحرای شام بود در انطاکیه و آنچه از داخله آسیا و جانب بحر خزر حمل می کردند در شهر البیا ( ۶ ) واقع در کنار دریای سیاه جمع میکردند و من

( ۱ ) Palerme ( ۲ ) Cadix ( ۳ ) Narbonne ( ۴ ) Gène ( ۵ ) Aquilée ( ۶ ) البیا



حیث المجموع تخمین کرده اند که دولت روم هر سال قریب ده  
 کرور تومان اجناس خارجه میخریده است

﴿فصل بیستم﴾

امپراطورهای خانواده اکوست

(نیر) — چون از اکوست پسری نماند پس زتش نیر  
 جانشین او گردید و او قیصر سیم محبوب میشود اگرچه قیصر  
 اول بامپراطوری نرسیده و از خانواده او هم غیر از اکوست  
 چهار نفر بیشتر امپراطور نشدند مهننا قیصر را با یازده نفر  
 امپراطور اولی رسم شده که قیصره دوازده گانه مینامند و دوازده  
 مشرق زمینی ها لفظ قیصر برای کلیه امپراطورهای روم بکار  
 رفته است  
 نیر چون بامپراطوری رسید مسی بود در امور مملکت بصورت  
 داشت حکومت ولایت کل کرده و لشکر کشیا و جنگهای سخت  
 نموده بعد از امپراطوری هم بمادت سابق ساده زندگانی میکرد  
 و زحمت زیاد نمیکشید و شخصاً درکارها مراقبت داشت دررتیبی  
 که اکوست برقرار نموده تغییر نداد سنارا منمقد ساخت  
 و حقوق تازه برای آن مجلس قبول کرد و محاکمه نیچارا بان  
 هیئت واگذار نمود و بعضی اوقات شخصاً در مجلس حاضر میشد  
 و رای مبداد

تیر چندان قیدی با احترامات و تشریفات نداشت چون خواستند برای او معبد برانمایند مانع شد مجلس سنا میخواست او را ملقب به پدر وطن نماید قبول نکرد چون سابقاً یکی از ماههای سال را با اسم قیصر زولیه نامیده و یکی دیگر را با اسم اسکوست موسوم ساخته بودند مجلس سنا میخواست یکماه را هم با اسم تیر نامزد کند نپذیرفت و گفت اگر این رسم را معمول نمایم چون با امپراطور سیزدهم رسیدیم چه خواهد کرد

تیر در باب حکومت ایالات توجه زیاد داشت و مایل بود حکام خوب امین داشته باشد و این کاری صعب بود زیرا که حکومت ولایات به نجبا داده میشد و ایشان متاد بودند که بهر ولایتی میروند بواسطه اغازی از سکنه تحصیل ثروت و مکتنت نمایند بیر مواظبت میکرد که حکام غارت و چاول نکنند و بمالبات چیزی نیفزایند اگر چه آن اضافه عاید خزانه دولت شود و میگفت شبان خوب بشم کوسفندان را میرد اما پوست آنها را نمیکند نجبا چون میدیدند حکومت چندان قایده ندارد شوقی باینکار نداشتند و داو طلب این شغل نمیشدند و تیر با بنواسطه حکام را نمیتوانست زیاد تجدید نماید

در زمان این امپراطور جنگ بزرگی واقع نشده فقط در کل و افریقا و ممالک زرماتی بعضی اغتشاشها رو داد و تیر لشکر بان نقاط فرستاده فتنه را رفع نمود مهم ترین لشکر کشیهای مذکور

ان بود که بتوسط پسر خوانده تیر در زمانی واقع شد و سه سال طول کشید و آن جوان که برادرزاده تیر بود بعد از طی مراحل جنگها و باناقهای مملکت مزبور و تحمل زحمت بسیار بروم مراجعت کرد و بمناسبت جنگهایی که در زمانی کرده زرمائیکوس لقب یافت و سرداری معتبر محسوب شد و از آنجا که خوش رفتار و مهربان بود لشکریان باو محبت میورزیدند و چون آنوقت اردوان پسر پادشاه اشکانی مدعی سلطنت ارمنستان بود و دولت روم میخواست ارمنستان را در تحت حمایت خود داشته باشد تیر برای اینکه در مقابل دولت اشکانی در آب گشته متشخص با کفایتی داشته باشد زرمائیکوس را با قدرت فوق العاده بشرف فرستاد و بهمین واسطه مقصود او حاصل شد یعنی زرمائیکوس سلطانی برای ارمنستان تعیین کرده و با دولت اشکانی هم رفع اختلافات نمود لکن همان اوقات درگذشت و بعدها معاندین تیر او را متهم بسموم ساختن آن جوان نمودند <sup>از زرمائیکوس</sup> تیر پسر بی سر داشت موسوم به دروزوس و میخواست او را جانشین خویش نماید لکن زوجه خود تیر از پسر را بقتل رسانید و برای امپراطور واری نامد مگر پسرهای زرمائیکوس و مابین زوجه زرمائیکوس که اگریین (۱) نام داشت و مادر تیر نزاعها واقع شد و نجای روم هم که با تیر عداوت داشتند فرقه تشکیل داده طرفدار اگریین و پسر بزرگ او

زن (۱) شدند بواسطه این وقایع سوء ظن بر مزاج تیر غلبه کرد و بنای تعرض و هتبال کردن مردم را گذاشت در قدیم میان رومیان قانونی بود که هر کس بوکلای رعایا توهین نماید حشمت ملت روم را شکسته و مستوجب قتل است و این جنایت را توهین عظمت (۲) میگویند در زمان امپراطوری هر نوع ایذاء بدی و لسانی بامپراطور را نیز جزء توهین عظمت محسوب داشتند و مجلس سنا مشغول محاکمه اشخاصیکه مرتکب آن جنایت شده گردید در اوایل سلطنت تیرم مجلس مزبور میخواست متعرض کسانی شود که از امپراطور یا مادر او بدکوی کرده بودند لکن خود او مانع شده میگفت در دولت آزاد اقوال و افکار باید آزاد باشد اما در اواخر آن امپراطور برعکس سابق عمل کرد یعنی مانع نمود از اینکه مجلس سنا به عنوان توهین عظمت مردم را در تحت محاکمه در آورد بلکه خود او محرک میشد که خانواده های متبر را باین بهانه دنیال کنند و قتل برسانند و اموال ایشان را ضبط نمایند و قسمتی از آن اموال را هم باشخاصیکه درباره مقتول حمایت کرده بودند میدادند و بنا برین آن اوقات اشخاص ساعی و تمام (۳) فواید و منافع زیاد میبردند تیر شهر روم را رها کرده در جزیره کوچکی در نزدیکی ناپل اقامت اختیار نمود و یکنفر از راکین را که طرف اعتماد او بود

(1) Néron (2) Lèse-majesté (3) Délateur

رئیس افواج برتورین قرارداد داده بود گذاشت در روم و او - سزان (۱) نام داشت و کم کم معتبرترین رجال مملکت گردید تیر آرا و نصایح او را پیروی میکرد و به خواست او را داماد خویش نماید اما طمع بر سزان غلبه کرده در سرد تحصیل تاج و تخت و بر طرف کردن تیر بر آمد اما بطور از این قضیه مطلع شد و خیاں او را جلو گیری کرده خود و خانواده اش را بهلاکت رسانید به از آن معلوم شد که مسموم شدن پسرش در و زوس با غوای سزان بوده لهذا بجهتجوی همدستان او پرداخت و بسیاری از مردم را بان جهت گرفتار شکنجه و عذاب ساخت مختصر در اواخر سلطنت خود تیر بر مردم ظلم و آزار زیاد کرد اما ولایات را خوب نگاهداری و اداره نموده و خزانه دولت را معمور ساخت و چند سالی در جزیره سابق الذکر بساکی زندگانی کرد تا در گذشت (سنه ۳۷ میلادی)

کالیکولا — از زرمانیکوس پسری ماده بود موسوم به کالوس لشکریان او را کالیکولا (۲) میخواندند و او بعد از تیر سلطنت رسید ابتدا بمهربانی رفتار میکرد با فواج و سپاهیان انعامات زیاد میداد و به مجلس سنا احترام میکرد و محبوسین را از راه نمود ولی چیزی نگذشت که تغییر حالت داد و دیوانه وار حرکات قبیح خطرناک از او سر میزد خواهر خود را تزویج کرد و چون او در گذشت حکم کرد مردم او را مانند ربه النوع بپرستند خود را هم خداوند

(1) Séjan (2) Caligula

خواند و همه کس را مجبور کرد او را برستس نمایند و تصاویر و مجسمه های او را در معابد بکذارند حتی نقل کرده اند که اسب خاص خویش را عنوان کاغذی داد و بخواست او را کندول نماید کار گزاران و ستاورها را بیجهت می زد و شکنجه میکرد زنهای مردم را ضبط میکرد و بیدرها می نمود

از قرار منقول خود این امپراطور می گفته است من دوباره همه کس همه کار حق دارم بکنم روزی در ضیافتی که باعیان روم داده بود ناکهان بنای خنده را گذاشت و گفت خدۀ من از آنست که فکر میکنم بیک اشاره تمام شمارا میتوانم محکوم بقتل سازم نیز از کلمات اوست که آرزو داشتم تمام ملت روم بیک سر داشته باشند تا بتوانم آنرا بیک ضربت قطع تمام در اکل و شرب هم افراط میکرد و مهمانیهای پر مخارج مینمود و کالسه کجیان و مقلدان و غلامان جنکی را بضيافت خود دعوت میکرد و حکایت کرده اند که شبی یکی از ضیافت های خود را بااین طریق ختم نمود که موعودین را بدریا انداخت

خزانه ای را که تیر جمع آوری نموده بود کالیکولا بزودی تلف کرد و برای تحصیل پول برای حکم قتل مردمان متمول و ضبط اموال ایشان را بکذاشت هر ماه سه دفعه صورتی از اسامی اشخاص غنی ترتیب داده چند نفر از آنها را محکوم بقتل می نمود و میبگفت حساب صاف میکنم بک روز قمار کرده و

باخته بود فوراً چند نفر از متولین را حکم داد بکشند و اموال ایشان را تسلیم کنند نگاه بجزایان قمار گفت شما ما عزاز زحمت بازی میکنید و چنددیوار میبرید من الان بیک حکم صصد کرور اخذ کرده

کالیکولا بادیات رغبت داشت اما در این باب هم از اعمال هوسناکه و ظالمانه فرو گذار نمی کرد برای تحصیل افتخار سنگجوئی و سرداری بانکه منتها درجه جیان بود بچنگ زرهنها رفت لکن بمحض اینکه شنبه دشمن بچاناب او حرکت کرده با کمال عجله رو بفرار نهاد و برای اینکه او انمود کند که جنگ کرده و اسیر گرفته از لشکریان زرین خود واداشت پنهان کردند و بعد بچنگ ایقان رفته آنها را بمنوان اسیر باز آورد و بموجب این قسم وشادت ها در ورود بشهر روم برای خود تشریفات نصرت فراهم کرد

رومیان چندین مرتبه درصدد تلف کردن آن امپراطور سفیه برآمدند و هاقبت شخصی که با او عداوت خصوصی داشت او را بقتل رسانید و یاسبانان زرینی او چون از وقوع این امر مطلع شدند وارد قصر گردیده هرکس را یافتند هلاک ساختند (سنه ۴۱) کاد — بعد از کشته شدن کالیکولا مجلس سنا خواست امپراطوری را موقوف کرده ترتیب سابق را برقرار نماید لشکریان راسی شدند و در عمارت سلطنتی گردش کرده برادر زنیایکوس

را که پنهان شده بود پیدا کردند و باهراطوری برداشتند و او کلد (۱) نام داشت و بجاه سال از سن او گذشته و از کارهای مملکت تا آن زمان برکنار بود چون باهراطوری رسیده خواست از روی حقیقت و سحت بوظیفه خویش عمل نماید مالبانهای را که کالیکولا وضع کرده بود موقوف نمود تبعید شدگان را مرخص فرمود اموالی را که بیجهت ضبط کرده بودند مسترد داشت شخصاً برای محاکمه و اجرای عدل و داد حاضر میشد باعضای سنا با احترام رفتار میکرد اما زیاد ترس داشت که خیال قتل او را داشته باشند و همیشه فرادلان مسلح همراه داشت و طوری می کرد که بزرگان و محترمین می رنجیدند شخصاً قوه اداره امور را نداشت و کارها را بفرمان آزاد کرده خود وایکداشت نجبا از این مسئله هم آزرده بودند و آن دوره را دوره غلامان آزاد میخواندند لکن غلامان مزبور که اکثر یونانی یا آسیائی بودند مردمان دانای با کفایت بودند و امور را بخوبی اداره مینمودند حکومت ولایات منظم شده و ثروت و ثول و ثروت ازدیاد یافته تجارت رونق گرفت و آبادیها زیاد شد و بعضی قوانین جدیدی سخن و خنونت قوانین قدیمه روم را ملایم گردانید اما شخص کلد همان طور که غلامان در مزاجش تصرف داشتند زوجه اش نیز بر او تسلط بود زوجه سیم او مخصوصاً خیلی بد رفتار و تکین کردار

(1) Claude



شد بطوری که کلد عاقبت بقتل او اقدام کرد زوجه چهارمش که اگرینیق سابق الذکر باشد زن مغرور و جاه طلب بود و در قدرت و احترامات سلطنتی میخواست با ابراطور شریک باشد و بالاخره جنان بر ابراطور مسلط شد که او را واداشت پسر خود بریتانیکوس (۱) را از ولعهدی محروم ساخته پسر او را که از شومر دیگر داشت و موسوم به زن بود بولایت عهد برقرار نماید و پس از آنکه مطمئن شد که پسرش بسلطنت خواهد رسید کلد را مسموم ساخت ( سنه ۵۴ )

زن — چون کلد درگذشت زن پسر اگریین ابراطور شد و او هنوز هفده سال نداشت و از امور مملکت داری و جنگ بی اطلاع بود و جز شاعری و نقاشی و آوازه خوانی چیزی نیاموخته بود ابتدا مادرش با او در سلطنت شرکت میکرد احکام دولتی را مینوشت و سفر را می پذیرفت و افواج را سان میدید و چون بموجب قانون حضور زن در مجلس سنا ممنوع بود اعضاء سنا را بسمارت خود بطیید لکن بزودی زن از اینوضع ملول شد و چون مادرش او را تهدید میکرد که اگر متابعت مبل من نکنی برادرت بریتانیکوس را بخت می نشام بریتانیکوس را مسموم ساخت انگاه مادر را از قصر سلطنتی بیرون کرد و خود به تنهایی بسلطنت پرداخت و پنج سال اول

(1) Britannicus

حکمرانی او بخوشی گذشت و مردم راضی بودند بر وفق اصابع بوروس (۱) رئیس افواج پرتورین و سنک (۲) که از فلاسفه بزرگ و مربی او بود عمل میکرد و با مجلس سنا با احترام رفتار مینمود روزی حکم قتل دوفسر را نزد او آوردند که امضا کند گفت کاشکی خط نداشتم و این حکم را امضا نمیکردم اما کم میاشی و بوالهوسی فامن گیر او شد شبها درکوچه ها دوندگی و حرکات سبک میکرد بعد از آن زن یکی از مصاحبین خود مایل شد و برای تزویج او ابتدا مادر بعد زوجه خود را تلف نمود چون بوروس سابق الذکر درگذشت یکی از متملقین را بجای او گذاشت و بتعرض و آزار و اذیت مردم پرداخت و دوره سلطنت تیر تجدید شد

از جمله شاههای نرن این بود که میخواست هنر آوازه خوانی خود را در انظار جلوه دهد و بدون رعایت مقام امپراطوری بنهاش خانه رفته مثل مطربها و بازیگرها آوازه بخواند و مردم را مجبور میکرد که تحسین و تمجید کنند کم کم بواسطه ارتکاب حرکات رکیک و ظلم و تعدی دو نزد رومیها بسیار مردود گردید چنانکه در زمان او وقتی بر حسب اتفاق شهر روم آتش گرفت و دو نلک شهر سوخت مردم گفتند نرن عمداً روم را آتش زده که از نمایشی آن حریق تفریح کند

(1) Burrhus (2) Sénèque

بعد از این حریق شهر روم را دوباره بهتر و قشنگتر ساختند و زن هم برای خود باغی و قصری بنا نمود بسیار مزین و مفصل که نظیر آن در روم دیده نشده بود و بسبب کثرت طلاکاری که در آن کرده بودند آن را بیت الذهب نامیدند در لباس و اثاث الیت و سایر لوازم زندگی نیز امپراطور مزبور تجمل و اسراف فوق العاده بکار برد به طرزها و مقلدها و غلامهای جنکی انعامهای کراف میکرد و در اندک زمانی خزانه دولت را تلف نمود و چاره یی بولی را در این دانت که از وزن مسکوکات بکاهد و طلا و نقره که مردم وقف ارباب انواع کرده و بلکه محسمه های آنها را از مهابد برباید نیز مردم را مجبور میکرد که در وصیت نامه خود مبنی را خاص امپراطور قرار دهند .

چندین نوبت بزرگان روم که از قبایح زن بخیان آمده بودند بجهت قتل او اسباب جینی کردند لکن قصد ایشان مکفوف شده و بقتل رسیدند و چون سنک فیلسوف سابق الذکر نیز در یکی از آن کنکاها داخل بود زن باو حکم داد که خود را بکشد سنک بطریق قصد خویش را قارغ ساخت

باری زن مشغول اعمال و حرکات سفاهت آمیز بود و از امور مملکتی باز مانده و کار بجائی رسید که همه از او بری شدند و حکام کل و اسپانیا و افریقا بر او عصیان کردند لشکر داتوب هم از اطاعت سرپیچیدند و هاقبت افواج پرتورین نیز او را رها

کردند زن فرار کرده بخانه یکی از بندگان خویش متواری شد مجلس سنا حکم قتل او را داد و بدنبال او فرستاد چون دید راه نجات نیست خنجر بکلوی خویش فرو برد و کفت حیف از هنرمندی مثل من که اکنون از دنیا می رود ( سنه ۶۸ ) زن آخرین امپراطور از خانواده قصر بوده است

تسخیر جزیره برتانی — سابقاً مذکور داشته ایم که قصر اول سفری بجزیره برتانی یعنی انگلستان حمله کرد لکن اهل آن جزیره خود سرماندند و تابع روم نشدند و چون با مردم کل از یک نژاد و هم زبان بودند ایشا ترا بمخالفت دولت روم و ایداشتند و فراربان لشکر روم را بجزیره خود راه میدادند و می پذیرفتند لکن نژادوات روم مصمم شد جزیره مزبور را تصرف کند و در زمان سلطنت کاد قریب چهل هزار قشون بانجا روانه کرد و خود امپراطور هم بقشون مذکور ملحق شد و با اهل جزیره محاربه نمودند و آن جماعت با آنکه شجاع و جنگجو بودند چون قبایله مختلف بودند و نظام نداشتند و حربه های ایشان هم بخوبی حربۀ رومیان نبود مغلوب شدند کاد مراجعت کرد و یک نفر سردار رومی بجهت تنظیم ریاست جدید برتانی در آنجا ماند رومیها باستخراج معادن سرب که در آن حاک بود پرداختند و کم کم تجار رومی هم بانجا رفتند و بلاد رومی در آن ولایت برپا شد که از جمله شهر لندن میباشد

رومیان جمله جنوبی جزیره انگلیس را تصرف شدند

اما کوهستان غربی ولایت کال را (۱) نتوانستند تصاحب نمایند و سکنه آن ناحیه خود سر ماندند و بعضی اوقات بمنصرقات رومیها نیز تعرض میکردند گاهی هم اهل خود جلگه انگلیس میشویدند و رومیانرا مجبور بمحاربه میکردند چنانکه یک نوبت عصیان عمومی کردند و کلبه مردمان خارجه را که در ولایت ایشان بودند واز قرار مذکور هفتاد هزار بمحاربه میآمدند قتل رسانیدند درین موقع رئیس شور شیان زن بود که بواسطه سوء رفتار رومیان با ایشان عداوت پیدا کرده و بشکریان خود میگفت یا باید غلبه کنیم یا کشته شویم و در حقیقت بگفته خویش عمل کرد یعنی چون مغلوب شد خود را مسموم ساخت

باری رومیها تمام جنوب انگلستانرا مسخر کردند و کوهستانهای غربی را هم بجای خودشان نشایدند و از طرف شمال آن جزیره تا پاسکاتاند رفتند در شمال این ولایت که کالدونی (۲) نامیده میشد کوهستانهایی مسکن داشتند و بحال تعرض برومیان افتادند لکن رومیها ایستادگی کردند و در جنوب اسکانند ترتیب سرحدی داده اسباب حفظ ازا فراهم آوردند (سنه ۸۵)

### فصل بیست و یکم

#### — امپراتورهای فلاورین —

زاع بین افواج — بعد از قتل زن افواج برنورین حاکم

(1) Galles (2) Calédonie

ایپایارا که کالبا (۱) نام داشت با امپراطوری اختیار کردند ولی او پیرمردی بود صرغیه جوو در کارها سخت میکردت توقعاتی که در باریان ولشکر یان از او داشتند بعمل نیامد لهذا لشکر یان با یکی از خواص زن که اتن (۲) نام داشت وبا افواج بهر بان رفتار میکرد سازش نمودند و او را امپراطور خواندند و کالبا را پس از هفت ماه سلطنت بقتل رسانیدند

اما افواج هر حرارت تمکین امپراطوری را که منتخب افواج برتورین بود نمودند و ققون سرحد رودرن سردار خود را که موسوم به ویتلبوس (۳) بود امپراطور خواندند و بجانب ایطالیا حرکت کردند در شمال این مملکت بین انباج اتن و شورشبان جنگ واقع شد اتن مغلوب گردید و خود را بهلاکت رسانید و سلطنت او سه ماه بیشتر دوام نکرده بود

ویتلبوس که درین موقع بسطنت رسیده در مدت هفت ماه امپراطوری جز صیت پر خوری و قسارت اثری از خود نگذاشت بیست اوقات مشغول اکل بود در یک روز چندین نوبت مهمان میشد و چون غذای زیاد میخورد استقراغ میکرد که باز بتواند بخورد خوراکی ترتیب داده بود از جگر ماهی و غیر طاسوس و قرقاول و زبان بعضی از طیور و این قبیل چیزها مختصر در مدت قبل سلطنت چندین کرور بهصرف تنگم رسانید

بالاخره لشکری که در فسطین بودند نسبت باین امپراطور

طغان کرده سردار خود و سپازین (۱) را باهراطوری برداشتند و بسیاری از اقواج دیگر هم با ایشان همراهی شدند چنگ در گرفت و عاقبت شهروم بتصرف مخالفین درآمد و تیلوس را گرفته پس از تخفیف و توهین بسیار بتل رسانیدند و جسدش را برود نیز انداختند ( سنه ۶۹ )

و سپازین — و سپازین و و سس سلسله جدیدی از امپراطور ها میباشد که معروف بفلوین (۲) هستند زیرا که ام خانوادۀ ایشان فلوپوس ( ۳ ) بوده و این سلسله مرکب از خود آن امپراطور و دو پسرش میباشد که مجموعاً بیست و هفت سال سلطنت کرده اند

وقایع مهمه سلطنت و سپازین فتنه ژرمانی و هل و شورش یهود است بشرح ذیل

چون لشکر رومی که حافظ سرحد رود رن بود برای امپراطور کردن سردار خود و تیلوس با مطالب آمد محافظت حدود رن مست شد و قبایل ژرمانی بنای طغان گذاشتند و یکی از رؤسای سواران طایفه باتار (۴) که سیویلیس (۵) نام داشت ریاست شورشان را اختیار نمود ابتدا چنین عنوان می کرد که میخوانم و سپازین را با امپراطوری برسانم ولی بعد از آن که و سپازین با امپراطوری مستقر شد از اطاعت ادرهم تن

(1) Vespasien (2) Flavians (3) Flavius (4) Bataves (5) Civilis

زد و نسبت بدولت روم عصبان ورزید  
 شورش مردم ژرمانی اهالی کله را نیز بجنبش آورد و  
 یکی از معتبرین آن ناحیه که ساینوس (۱) نام داشت ادعای  
 سلطنت کرد و یک چند این فتنه‌ها اسباب قتل و غارت و اغتشاش  
 بود تا اینکه وسپازین بهداز غلبه بروتیلوس لشکر معتبری روانه  
 نمود و بزحمت زیاد غائله را رفع کرد یعنی سوبلیس از درصاح  
 و اطاعت درآمد و ساینوس بهداز آنکه شهر خود را سوزانید  
 در سردابی پنهان شد و مدت نه سال در آنجا بسر برد و در  
 این مدت زوجه او که اپونین (۲) نام داشت نیز با او مصاحبت  
 می کرد بالاخره رومبها بمکان او پی بردند و او را روانه روم  
 کردند زوجه اش نیز از عقب او رفت و چون وسپازین حکم قتل  
 ساینوس را داد آن زن تمنا کرد که او را هم بمصاحبت شوهر  
 روانه جهان دیگر نمایند و خواهش او مقبول افتاد

خرابی اووشلیم — دولت یهود منقرض شده و مملکت ایفغان  
 جزء ایالات روم گردیده لکن ملت یهود باقی بود و همواره خود  
 را قوم خداوند و دین و مذهب خویش را تنها دین و مذهب  
 حق دانسته و منتظر بودند که مسیح موعود ظاهر شود و ایفغان  
 برتمام اقوام دنیا غلبه یابند در اکثر بلاد واقعه دره شرق دریای  
 مدیترانه یهودیان بودند و با آنکه زبان یونانی حرف میزدند از



قومیت خود خارج نکرده و بر هر فردی از افراد ایسان واجب بود که در هر خود اقلای یکدفعه برای زیارت مسجد اقصی باورشلم یعنی بیت المقدس رفته آداب لازمه را بعمل آورد و جمیع خانواده های یهودی هر سال میبایست مبلغی برای مخارج معبد مزبور بفرستند

امپراطورهای روم رعایت جانب یهودیان را منظور داشته رومیان را از ورود بمسجد اقصی منع میکردند و چون ساختن تصاویر انسان و حیوان در مذهب یهود ممنوع است تصاویر و مجسمه های خود را به بیت المقدس نمیفرستادند و روی مسکوکاتی که در مملکت یهود میبایست رائج باشد تمثال خویش را بر او نقش نمیکردند و ممالک بعضی از یهود اطاعت رومیان را که اجنبی و کافر میدانستند گناه می پنداشتند و بعضی اوقات در صدد صلبان پرمبامند و در گوشه و کنار با رومیها و مواظین ایسان مخالفت میکردند تا اینکه در اواخر سلطنت نرن طغیان عمومی شد و جماعتی از یهود مسلح شده وارد اورشلیم گردیدند و معبد و قصر سلطنتی را تصرف کرده لشکریان رومی و رؤسای طرفداران روم را بقتل رسانیدند

در همان اوقات در بلاد یونانی مردم بقتل یهود اقدام کردند لهذا یهود هم در مملکت خود کربلاک اجانب بعتمد و فتنه شدید شد حاکم سوریه هم که با دسته لشکری بجهت دفع فتنه بطرف

اورشليم رفت از عهدہ برنيامده مجبور بمراجعت گرديد و يهود  
بيشتر جري شده تمام مملکت قديم يهوديه را در تحت تسلط خود  
در آوردند بنا بر اين امپراطور نون و سپازين، را که از سرداران  
بود با پنجاه هزار قشون بتسخير يهوديه فرستاد و او بتاريج و  
تانی مشغول تصرف قلاع گرديد يهود لشکر نداشتند و نمیتوانستند  
جلو دشمن را بگيرند معذالک ايستادگی کردند و در هيچ موقع  
تسليم نشده تن بهلاکت در دادند و سپازين در مدت دو سال  
کلبه نواحی اطراف اورشليم را بتصرف در آورد در اين انسا  
سردار مزبور با امپراطوری منتخب شد و با لشکر خویش برآم  
رفت و با نجهت شهر اورشليم مدت سه سال در تصرف شورشان  
باقی ماند لکن در اين مدت بين ایشان اختلاف افتاد و با یکدیگر بناي  
زد و خورد را گذاشتند بالاخره و سپازين پسر خود تیتوس (۱)  
را با شصت هزار نفر بمحاصره بيت المقدس فرستاد و اين امر  
پنج ماه طول کشيد شهر مزبور بسار محکم و حصين بود لکن  
جمييت زياد داشت و آذوقه کم بزودی قحط و غلا بروز کرد  
جمعی کثير از کرسنگی مردند و گروهی بجنال فرار افتادند و  
گرفتار روميان شده بهلاکت رسيدند عاقبت تیتوس در حصار  
شهر رخنه کرده داخل شد و چند روز در کوچه های شهر بزد و  
خورد پرداخت در بعضی محلات خانه ها را يك يك پس از محاربه

(1) Titus

سخن نمود عاقبت قصر سلطنتی و معبد را بطریق بورس گرفت  
شهر را منهدم کرد و معبد را آتش زد تمام سکنه قتل و بیدند  
یا باسیری و غلامی رفتند و تیتوس فقط هفتصد نفر از ایشان را  
نگاه داشت که با اشیاء و نقایس معبد جزء تصرفات نصرت خویش  
قرار دهد ( ۷۰ )

از اوقات یهود دیگر مرکز معینی نداشته در اکناف  
عالم متفرق میباشند ولی با داشتن رئیس و معبد و مرکز باز  
قومیت خود را از دست نداده بمذهب قدیم باقی هستند و خود  
را قوم خدا میدانند

احوال و سپازین — خانواده این امپراطور اصلاح  
بوده و جندان ذیشان نبودند ولی و سپازین هجرت از اصل  
و نسب خویش عارت داشت و درباریان را که از روی تملق  
میخواستند لب او را بالا ببرند استهزا میکرد و خانه دهانی را که  
پدرانش در آنجا بسر برده و خود او در طفولیت آنجا زندگی کرده  
مانطور که بود نگاه داشت ساده و بدون تجمل زندگانی میکرد  
همیشه برای پذیرائی طاریین حاضر بود و حاجب نداشت  
نصیحت و رأی ناصحین را می شنید متعرض کسانی که از او بد  
میکفتند نمی شد امنیت را برقرار کرد لشکریان را مجدها بنظم  
عادت داد در اصلاح حال ولایت میکوشید و کافی محابنا نمود و  
شهر روم را مرمت کرد و کاپیت را دو باره ساخت و قنوات

را اصلاح نمود و طرق و شوارع تأسیس کرد و افواج را ترتیب داد و تمانا خانه موسوم به کلئزه (۱) را بنا نمود و با اینهمه مخارج چون صرفه جو و درست رفتار بود امور ماله دولت را هم مرتب کرد و تا روز آخر عمر خود بکار اشتغال داشت و در وقت مردن هم سعی کرد که سر یا بایستد و گفت امپراطور باید هنگام مرگ سر با باشد ( سنه ۷۹ )

تیتوس — بسر و سپازین که تیتوس نام داشت جا نشین او شد و او قسم خورده بود که دست خود را بخون نیالاید و همین جهت بنوان توهین عظمت متمررض هیچکس نشد و دو نفر از بزرگان را که بر ضد او کنکاش کرده بودند و حکم قتل ایشان داده شده بود عفو فرمود برای مردم روم اسباب تمانا و جشنهای عظیم فراهم آورد و خود را محبوب القلوب نامید و ناس قرار داد حال او از این فقره بخوبی معلوم میشود که يك روز بر حسب اتفاق بخشش و انعامی نکرده بود شب با تأسف بمصاحبین خود میگفت يك روز از عمرم را به بیحاصلی گذراندم و تلف کردم

اما این امپراطور نادر الوجود بیش از دو سال و دو ماه سلطنت نکرد و از وقایع عهد او آتش فغانی شد بدی است که از کوه وزوه ( ۲ ) ظاهر گردید در صورتیکه اقلاد هزار سال بود اثری از آن

(1) Colisée (à) Vésuve

دیده نشده بود و سه شهر از بلاد ایتالیا که نزدیک کوه مزبور بود یعنی هرکولانوم (۱) پمپئی (۲) و استابیس (۳) در آن موقع زیر خاکستر و مواد آتش فشاں مدفون و مفقود الاثر گردید تا در اواسط مائه هجدهم میلادی کم بعضی از آن آبادیها را از زیر خاک بیرون آوردند و آثار و اوضاع قدیمه را مشاهده کردند

دمسین — بعد از تیتوس برادرش دمسیین ( ۴ ) امپراطور شد و او خوش ادم و در اوایل سلطنت خوش رفتار بود و بدالت کاری نمی کرد اما خورد پسندی فوق العاده داشت چنانکه وا داشت او را خداوندگار خوانند کم کم همین خود پرستی و بیهری او منجر به جور و ظلم گردید چون نسبت بسناطورها محبتی نداشت آنها هم با او مودت نمی ورزیدند بلکه بعضی درصدد قتل وی بر آمدند لهذا دمسیین بنای اعدام سناطورها را گذاشت و برای قتل ایشان بهانه های غیر موجه بدست می آورد مثلا یکی را بهانه گرفت که عید امپراطور این را در خانه خود گرفته دیگری را اعتراض کرد که همنه عالم در اطاق خود گذاشته خطبی را تلف کرد بهات اینکه خطابه در مذمت ظلم و جورانشاد کرد و قس علی ذلك

دمسین مراقب اقوال و اعمال مردم نیز بود چنانکه هیچ کس جرات نمی کرد در اندرون خانه خود حرفی بزند از ترس

اینکه مبادا انحراف بواسطه خفیه نویسا بکوش امپراطور برسد و اسباب مهلاکه کوینده شود چون بلشکریان پول زیاد می داد اموال صاحبان مکنث را ضبط می کرده بالاخره کار ظلم او بجائی رسیده همه از او بری شدند و که آن خود را بهلاکتش رسانیدند ( سنه ۹۶ ) انجام تسخیر جزیره انکلیس در زمان این امپراطور و بواسطه اگریکولا ( ۱ ) که از سرداران او بود واقع گردید اما آن سردار همض اینکه هنر هندی و مذونوات او اسباب سوء ظن و کج خیالی امپراطور نشود هیچگونه تشریفات و سرودهایی برای فتوحات خویش قرار نداد

از احوالیکه از دلبستن قتل می کنند اینست که یک روز اعضاء سنا را تماماً وعده گرفت لکن تمام عمارت را سباه پوش کرد و جراغهای قبر ستان روشن نمود و همه قسم لوازم موت فراهم کرد خوراکیها را هم مناسب عزای ترتیب داده بود و در هنگام مراجعت سنا تورما بمنازل خود غلامهای ناشناس با ایشان همراه کرد و چون بمنانه رسیدند دیدند یک نفر مامور از جانب امپراطور امجا حاضر است با تفاسیل که دیده بودند و سوابقی که از حالات امپراطور داشتند یقین کردند که حکمک مثل ایثار آورده است ولی بعد از آنکه ترس و تزلزل بسیار محمله کردند معلوم شد مامور مذکور غلامی است زیبا که بجهت تفریح امپراطور

از ترسانیدن سناتور ها خود را به کل ، ملك الموت ساخته و اکنون  
امپراطور ان غلام را بايشان بخشیده است

— (فصل بیست و دویم) —

— (امپراطورهای انطون) —

نروا — قائلین دمبین یکی از امضای سنارا که پر  
مردی بود ضعیف و علیل موسوم به نروا ( ۱ ) با امپراطوری  
انتخاب کردند و مجلس سنا این انتخاب را تصدیق کرد و اعمال دمبین  
را تقبیح نمود و اسم او را از کتیبه ها محو کرد و اجازه نداد  
که برای آن امپراطور مقام الوهیت قائل شوند اما نروا چون  
از عهده کارها بر نیامد و لشکریان پرتورین هم عصبان و مخالفت  
مبورزیدد یکی از سرداران را که طرازان ( ۲ ) نام داشت با خود  
شریک ساخت و جالشین خویش قرار داد و بزودی درگذشت ( ۹۸ )  
طرازان — طرازان چون با امپراطوری رسید با سنا  
اژروی احترام رفتار کرد و در امور آن مجلس را طرف  
مشاره قرار مبداء بطور صاحب اختیاری و خداوند کاری رفتار  
نیکرد اما بر سناتور ها در مجلس جلوس مینمود هرگاه از امپراطورهای  
ظلم بد میگفتند یا از روهیه ها بد که مرده بود امپراطورهای سابق  
شده نمجود میکردند متعرض نمیشد محسمه ره نوس و کاسوس

را ظاهر ساختند و از جهوری طلبان قدیم مدح کرده عنایت نمود باری طرازان یکی از امپراطورهای خوب روم محسوب میشود ولی بیشتر اعتبار او بواسطه محاربات و فتوحاتی است که انجام داده است.

در ساحل یسار رود دانوب بین رود کربال کاربات (۱) سلطنتی جدید از قوم داس تشکیل یافته پادشاه اقوام لشکری بطریق نظام رومی ترتیب داده و مهندس و سربازان رومی اجیر کرده و پایتخت رومی مزی (۲) دست اندازی نموده بود طرازان خواست این همسایه خطرناک را از میان بردارد بانجانب لشکر کشید و از رود دانوب عبور کرده قلاع قوم داس را یک یک تسخیر کرد و رومیها و بیرقهای رومی را که بدست ایشان افتاده بودند مسترد نمود و چون پادشاه داس سر تسلیم پیش آورد بکدسته لشکر رومی در پایتخت او بطور ساخوی گذاشت و زیاده برین منمرض او نهد و پل از سنگ بر رود دانوب بست و مراجعت کرد لکن پادشاه مربرور بشرایلی که تمهر کرده بود عمل نمود لهذا طرازان بر کشت و با او جنگ کرد و دیگر از در صلحه در نیامد پادشاه آن ناحیه خود را بقتل رسانید و ولایتش را طرازان تملک نمود و ایالت جدید داسی (۳) را تشکیل داد و برای حفظ آن قلعه ها بنا نمود و مهاجرین رومی بانجا فرستاد تا ارا آباد کردند کم

(1) Carpathes (2) Mezie (3) Dacie



ولایت داسی یکی رومی شد و سکنه آن زبان لاتین تکلم نمودند و طایفه رومانی که اکنون موجودند و زبان حرف میزنند که مشتق از زبان لاتین می باشد قباای همان قوم هستند قبل از طرازان را، بهیاست معتبرترین قشون خود را در سرحد رن نگاه می داشتند از زمان این امپراطور قشون سرحد داتوب را اعتبار کلی دادند و ممالک جنوب آن رود خانه چون از تاخت و ناز و حشمانه محفوظ ماند آباد و پر جمعیت و معروف شد و امپراطور پیادگار این فتح معتبر ستونی در روم بر پا کرد و قویش روی آن رسم نمود که وقایع جنگ را ظاهری ساخت و آن با سبب ترن طرازان معروف می باشد

بعد از انجام این امور حریف رومی که برای دولت روم باقی می ماند دولت اشکانی ایران بود در عرض صدسال اخیر دولتی اشکانی و روم مکرر با یکدیگر نزاع پیدا کرده و غالباً کشمکش بر سر ارمنستان داشته و هر یک از دولتی مدعی بودند که مملکت مزبور باید در تبعیت ما باشد و تعیین سلطان آن بتصویب و تصدیق ما بشود و در این کشمکش گاهی رومیها غالب میشدند و بعضی اوقات اشکانیها حقوق می یافتند و سلطان ارمن را دست نغزیده خویش میکردند در زمان طرازان پادشاه ارمن از جانب دولت اشکانی تعیین شده و آن امپراطور این امر را برای دولت روم و هن محبوب داشته عازم شد که کار دولت اشکانی و کلبه

مشرق زمین را بکمره کند و رفتار اسکنندگی را تجدید نماید و چون آن اوقات طایفه اشکانی رو بضعف گذاشته و از حدت و غیرت سابق افتاده بودند امید وار بود بتواند این مرام را انجام دهد لهذا بانکه خسرو پادشاه اشکانی از در موافقت درآمده و تا بیک اندازه برای حفظ مقامات دولت روم در ارمنستان حاضر شده بود طرازان بزم حصول مقصودی عالی حرکت کرده بانطابق آمد و تپه لفرک دید و پادشاه ارمن را ابدواری داده بحضور خود طلبید انگاه او را معزول کرده واداشت قتل رسانیدند و ارمنستان را جزء ایالات روم محسوب داشت و آنرا تملک نمود پس از آن داخله خاک اشکانیان شده بین النهرین را نیز تصرف کرد و کشتیها ترتیب داده داخله دجله نمود و لشکریان رومی را در جانب شرقی دجله پیاده کرده قسمتی از آن نواحی را که عبارت از مملکت اشور قدیم باشد متصرف شده بیابان مراجعت نمود و از اعجاب کفتی ها فراهم کرده بدجله انداخت و در این مدت از جانب پادشاه اشکانی هیچگونه مقاومت و مانعی ظاهر نشد تا آنکه طیفون پایتخت اشکانیان هم تسلیم امپراطور گردید و خسرو از کرسی خود سراج شده تخت طلای او هم بدست طرازان افتاد ( سنه ۱۱۶ میلادی )

چنین بنظر میرسد که پادشاه اشکانی مصمم بوده که در میدان

روم

جنگ با رومیان روبرو شده فقط بتدابیر و انگیختن وسایل فتنه و فساد و فراموش کردن مشکلات از حرکت امپراطور روم جلوگیری نماید اما طراژان از این فیروزی سهل و آسان خود اطمینان حاصل کرده باکشی از رود دجله پائین آمده وارد خلیج فارس و اقیانوس هند شده بتفتیش و استفسار از امور هندوستان پرداخت و در خیال پیروی اعمال اسکندر کبیر بود که ناگاه خبر رسید بلاد و ولایاتی که مسخر نموده همه بنای طبغان و صیان را سوزانده و مراجعت او را ضروری ساخته اند لهذا برکت و در صد هزارم کردن طبغان و مطیع ساختن ایقان برآمد بعضی را قهپور ساخت و در موارد دیگر طاجز شد و درین اثنا اجل او رسیده در گذشت ( سنه ۱۱۷ )

هادرین — یکی از منسوبین طراژان که هادرین ( ۱ ) نام داشت جانشین او شد و او جوانی رشید و زیبا و هوشمند بود و چون بسلطنت رسید فتحات طراژان یعنی ایالات ارمنستان و بعلن النهرین و آشور را رها کرده زیرا که مبله بجنک نداشت درآی او مثل اکوست این بود که وسعت دولت روم بکمال رسیده و اراضی جدید لازم نداشت و طوائف و قبایل مجاور بمالک روم پراهم باید بوسیله ملاطفت و مهربانی نگاه داری کرد و این مقصود نایل شد چنانکه در تمام مدت سلطنت او هیچک از مژ حدات روم

(1) Hadrien

مثلاً محملات قبایل نکرید

هادرین در امور مراقبت قلمه داشت و شخصاً به مرض همه کس میرسید در کار حکام قضیش میکرد و بعضی از ایشارا که تعدی میکردند محکوم بقتل ساخت و میگفت من میخواهم دولت را طوری اداره کنم که بهینند ملك من نیست بلکه ملك ملت است و روزی زنی در کوچه جلو او را گرفت که عرضی بکنند هادرین گفت حالا وقت ندارم زن گفت پس برای چه امپرا طور هستی هادرین متنبه شد بمطالب او و صدکی کرد در امور زندگان خیلی ساده حرکت میکرد و تجمل و بلباسهای برای خود قرار نمیداد بمالك يونان و زبان و آداب و صنایع و علم يونان مل داشت چنانکه دشمنانش او را يونانی مینخواستند

هر چند مایل بچنگ نبود لکن بداشتن افواج خوب منظم قید داشت و شخصاً در امور آنها رسیدگی میکرد و صاحبمنصبان را از هیش و عشرت باز میداشت و سر بازان را به مشق و حرکات نظامی مجبور میکرد و در اردو ها خود مثل سایر لشکریان بسر میدرد و تحمل همان ریاضتها و ریج و تبههارا میکرد مرضی را طرف توجه و تفقد قرار میداد کسانی را که از قدیم خدمت کرده بودند ارتقاء رتبه می بخشید و همه نسبت باو محبت و علاقه کامل داشتند و هیچوقت در صدد مخالفت او بر نیامدند

هادرین توقف در روم را چندین خوش تداست و غالب اوقات در مسافرت بود تمام ولایات درات روم را سیاحت کرد و در غالب امکانه از خود آثار و یادگار گذاشت قلمه ساخت طرق و شوارع احداث کرد بلاد بنام خود در جزیره انگلستان چون دید و حقیقت کوهستان شمالی از سر حد تجاوز کرده اسباب خرابی میشوند برای جلوگیری ایشان سدی ساخت که با هم او موسوم گردید و آن سد بطول صد کیلو متر بود و از یک دریا تا دریای دیگر تمام خاک انگلیس را مسدود میساخت در اورشلیم حکم کرد در محل خرابه آن شهر یک کلنی رومی ترتیب دهند لکن یهود درین موقع بنای عصبان گذاشتند و اورشلیم و تمام یهودیه را گرفتند و یک نفر در میان ایشان پیدا شده ادعای مسیح بودن کرد و یهود را در تحت اطاعت خود قرار داده در مخالفت با روم با فساد عاقبت حاکمی که از جانب هادرین برای سوریه مبعوث شده بود مدت سه سال زحمت کشیده قلاع یهود را یک یک گرفته ننگه را ناماً بمقتل رسانید چنانکه میگویند پنجاه قلعه و قریب شصت شهر تسخیر کرد و نزدیک به شصت هزار نفر از یهود به هلاکت رسیدند ولایت یهودیه خراب شد و قدغن کردند که یهود در محل شهر اورشلیم قدم نگذارند فقط سالی یک مرتبه اجازه داشته باشند که پای حصار آمده کریه وزاری کنند و از آنوقت یهودیان بیشتر در اکتاف عالم پراکنده شدند و کم کم زبان یونانی را هم متروک

داشتند و جز بکتاب دینی که بزبان عبری نوشته شده رجوع نکردند  
و یکی از سایر مردم کناره گرفتند

انطون <sup>پسرین</sup> مادرین یکنفر از سناتور های ممول را که  
انطون ( ۱ ) نام داشت فرزندی قبول کرده بود و بعد از او  
انطون با امپراطوری رسید ( سنه ۱۳۷ ) وار مردی ساده و  
صرفه جو بود چنانکه به راز بیست سال سلطنت خزانه دولت را  
ادارای مبالغ کزاف کرده بسیار ملام و محجوب بود باسنا  
با احترام رفتار میکرد و منظاماً در جلسات حاضر میشد در موقع  
مجازات دادن عقوبتهای خیل خلیف را رأی میناد و حتی الامکان  
مایل بود که مقصرین را عفو کند وقتی کنکاش برضد او کرده  
بودند مجلس سنا میخواست کسانی را که داخل در امر بوده  
تجسس کند امپراطور خود مانع شد و گفت از اینکه معلوم شود  
که چند نفر از هموطنان من از من متفرند چه قضا باید عاید  
من خواهد شد معلم پسر خوانده اش وقت کرده بود آن جوان  
برفوت معلم میکریست بعضی از دوستان ملاتش میکردند انطون  
گفت چه ضرر دارد آدم باشد مکر فاسقه و امپرا طوری باید  
قلب انسان را قسی کند در تمام مدت سلطنت خود چنگ نکرد  
و میکفت یکنفر دوست را از هلاک مانع شدن بهتر از کشتن  
هزار نفر دشمن است - باری این امپرا طور بقدری خوش

رفتار بوده که کاتبه سلسله امپراطور هائی را که او جزء ایشان است با اسم وی موهوم کرده سلسله الطون میماند  
 مار کورل — الطون جوانی را موسوم به مار کورل  
 (۱) بر زندگی قبول کرده جانین خود قرار داد و او  
 چون باپرا طوری رسد یکی از خویشان خود را که  
 و روس (۲) نام داشت در سلطنت باخود شریک ساخت (سنه ۱۶۱)  
 مار کورل از طفولیت داخل سلسله حکما شده خرقه میپوشید  
 و روی خاک میخوابید مادرش با زحمت زیاد او را راضی کرد  
 که روی تخت پوست بخوابد بندهب رواقین که بعد شرح خواهم  
 داد خیلی مایل شد و در زمان امپراطوری خود نیز آن را  
 مجری داشت و هر روز حساب اعمال خویش را میکرد و از  
 خود مؤاخذ می نمود که آیا تکلیف خود را بجا آورده یا نه  
 همواره بر خود سخت میکرد و ریاضت میکشید کم میخورد  
 زیاد گامیکرد بانکه ضعف المزاج بود وظائف امپراطوری را  
 کاملا بعمل میآورد قهریحی نداشت جز نوشتن افکار و خیالات  
 خود و کتابی از او بیادگار مانده که موسوم است به ( افکار  
 من ) از جمله چیزها که در آن کتاب نوشته این است که نسبت  
 باشرار نباید غضبناک شد بلکه باید ملامت پیش گرفت اگر میتوانی  
 ایشان را متنبه کن و الا بمخاطر بیاور که رأفت را برای آن بتو

داده‌اند که در حق اینان مجری داری  
دیگر زشته‌است عنکبوت خشنوداست از اینکه مکس گرفته‌است  
مردم خشنودند که خرکوش یا کراز یا خرس زده‌اند یا آدمی را  
با-بیری برده‌اند آیا این جمله در نظر حکیم دزد نمی باشند  
مارکول و غبت بچنگ نداشت ممهذا برای حفظ مملکت از  
دشمنان -الهای دراز عبور بمحاربه بوده‌است

یکی از محاربات زمان مارکول بواسطه حمله بلاش سیم  
پادشاه اشکانی بود بایرمنستان و سوریه که این دو ایالت را عرصه  
تاخت و تاز قرار داده از تحت تصرف روم بیرون آورد بنا  
بر این امپراطور شریک خود و روس را مامور دنع فتنه اشکانی  
نمود و او ب سرداران بسوریه آمد و ولایات از دست رفته را به  
نوسط آن سرداران دو باره بدست آورد و بعد از انجام این  
مقصود یکی از آن سرداران که کاسوس نام داشت بخیال افتاد  
که علاوه بر بس گرفتن ایمنستان و سوریه بممالک خود اشکانیان  
حمله کند و کار طرازان را تجدید نماید بس باین کار اقدام کرد  
و پیشرفت حاصل نمود و به طیفون هم رسید و غنایم زیاد  
تحصیل کرد لکن در لشکریانش ناخوشی و قحط و غلا افتاد و  
عبور بمراجعت شد ( سنه ۱۶۵ ) و هرچند در این سفر بجاری  
از رویان تلف شدند و صدمه زیاد ایشان وارد آمد اما یک  
قطعه از جانب ضربی بین النهرین یعنی اراضی واقع بین فرات و



خابور را متصرف شدند و این ناحیه در تصرف ایشان باقی ماند  
جنگ سخت زمان مارکورل محاربه با وحشیان زرمانی جانب  
دائوب بود که بطور اجماع داخل خاک روم شدند و حتی یونان  
و ایطالیام رسیدند و بنای قتل و غارت و اسیر کردن سکنه  
را گذاشتند، طاعون جماعتی از لشکریان روم را تلف کرده و  
فقط و غلام ضمیمه آن شده این جمله کار را بر مارکول مشکل  
کرد تا جائیکه جواهرات قصر امپراطوری را فروخت و تحصیل  
پول کرد و با کمال زحمت لشکری فراهم آورد و چون و روس  
مرده بود شخصاً به اقامه پرداخت چندین سال با قبایل مارکومان  
(۱) و کواد (۲) محاربه کرد تا سر تسلیم پیش آوردند بعد از  
آن کاسیوس سردار سابق الذکر در سوریه داعیه امپراطوری پیدا  
کرد و در اختلالات راجع باین امر بقتل رسید امکاه جنگ با وحشیان  
دائوب مجدداً شروع شد و در بین این وقایع مارکورل در گذشت  
(سنه ۱۸۰) *سردار مارکومان* *سردار کواد* *سردار کاسیوس*  
گد — مارکورل بسرگی داشت موسوم به گد (۳) بطور  
از پدر با امپراطوری رسید و او جوانی بود خود پسند و ضعیف  
و ظالم بمحض اینکه امپراطور شد با قبایل وحشی صلح کرد  
و بروم آمده بنای مبانی گذاشت بمحاربات غلامان تعشق داشت  
و شخصاً داخل آن محاربات می شد و مدخوات تقلید هر کول

(1) Marcomans (2) Quades (3) Commode

(۱) پهلوان را نماید و لقب هرکول نیز اختیار کرد  
و مثل همان شخص مو هوم با پوست شیر و دوس واداشت  
مجموعه او را ببلزده اشخاص عاجز طلبه را جمع میکرد و بضر  
بشیر هلاک میساخت بامور دولت رسیدگی نمیکرد و کارها را برئیس  
قراولان محول مینمود پول دولت را قریط میکرد بسیاری از  
ساتورها و اکثر دوستان پدرش را قتل رسانید و در همین  
وقت مردم روم مبتلا به طاعون و قحط و غلا و حریق هم شده  
بودند لهذا مجبش افتادند و اجتمع کره بزد و خورد پرداختند  
و عاقبت اجزاً خود کد بملک شتافتند مجلس سنا حکم کرد  
نمش او را برود تیر انداختند و مرگم مجسمه های او را قطعه  
قطعه نمودند (سنه ۱۹۲) *دینور*  
گذشته از چند سال سلطنت که زمان سلطه امپراطورهای  
الکون بهترین اوقات دولت امپراطوری روم بوده است ممالک  
امن و منظم و امپراطورها مقتدر ولی خوش رفتار بودند ساده  
بسرکت میکردند و دستگاه سلطنتی و تشریفات درباری برای خود  
فراهم نمیآوردند مجلس سنا محترم و مسموع القول بود ولی نسبت  
بامپراطور هم تمکین و اطاعت داشت حکام مواجب میکردند و  
از سکنه ولایات حق نداشتند چیزی اخذ کنند باینواسطه بمره  
چندان ظلم و جور وارد نمی آمد و کم کم ایالات آباد شد و پر

(1) Hercule

جمیت و با زوت کردید امپراطورها حتی الامکان اداره امور ایالات را بخود اهالی و امیکذاشتند و عددی قلیلی مأمورین از روم بانجا مبعوثسازند و در هر ولایتی ترتیب دستگامی مثل دستگام دولتی روم داده بودند و در کرسی ان ولایات بهمان طریقی که مردم روم زندگی میکردند بسر میبردند باری هر چند رومیان قبایل مختلفه از اروپا و آسیا و افریقا را از آزادی و استقلال محروم کرده در تبیت خویش در آورده بودند لکن در هوش این قایده را هم بانها رسانیده که امنیت بر قرار نموده و مردم بدون ترس و تشویش میتوانند زندگی کنند و رفت و آمد و مسافرت نمایند و مطمئن باشند که گرفتار ناخت و تاز و قتل و غارت و یغما و چپاول نخواهند بود و این حال اسایش و رحابانی روم در اصطلاح آنان امنیت رومی (۱) گفته میشود

### ❦ فصل بیست و سیم ❦

### ❦ ابنیه و ادبیات و تمتعات رومیان ❦

ابنیه رومیان — در مایه اول و دوم میلادی شهر روم وسعت یافت و بسیار مزین شد و امپراطورها عددی کثیری ابنیه و عمارات در انجا بنا نمودند و خرابه بعضی از ان عمارات هم اکنون موجود است

از جمله ابنیه روم دو قصره بود که — بازین امپراطور بنا

(1) La paix romaine

نموده یکی طاق نصرتی بیادکار غلبه پسرش تینوس بر یهود و نصیبر  
 اور شلم دیگرى عمارت کابزه ( ۱ ) که محلی بود بجهت اجتماع  
 تماشاگران برای تماشای اسب دوای و سایر اقسام بازیها و این عمارت  
 بزرگترین عماراتی بود که بجهت این مقصود بنا شده و چنان بزرگ  
 و محکم ساخته شده که هنوز خرابه آن بریاست صد و هشتاد و هشت  
 متر طول و صد و پنجاه و شش متر عرض و پنجاه متر ارتفاع دارد  
 محل تماشاگران درجات و طبقات داشته و طبقه - فلی متعلق با امپراطور  
 و نهان بوده و تقریباً صد هزار نفر تماشاچی درین عمارت جا  
 میکردند یکی از ابنیه معتبر روم فورم طرازان بوده این معنی  
 که یک فورم یعنی میدان عمومی که از قدیم الایام بود و یکی هم  
 قصر ساخته و تائی هم اکوست بنا نموده بود لکن میدانی که  
 طرازان ترتیب داد از جهت وسعت و عظمت و حسن ابنیه و تزیینات نسبت  
 بسایرین مرتبت کلی داشت و از آثار عجیبه عالم محسوب می شد  
 دارای یک طاق نصرت بود و یک مجسمه سواره طرازان و یک  
 کتابخانه و یک دیوانخانه و یک معبد و ستون بزرگ معروف بستون  
 طرازان که شامل قوش برجسته بسیار بود *در سیرالطرس*  
 اینیه دیگر نیز از قبیل رواقهای مزین بستونها و مجسمه  
 و قاشیها و همچنین مقبره ها و بقعه ها و قنوات و مجاری این  
 و حمامها و غیرها در روم بسیار بوده و امپراطور ها در ولایات

خارج از شهر روم چه در ایتالیا چه در اسپانیا و فرانسه و سوریه و افریقه نیز ابدیه بسیار نموده اکثر بکلی منهدم شده و بعضی هم هنوز اثری از آنها باقی است خانه های اغنای رومی در زمان امپراطوری هم بکلی باوضع خانه های قدیم تفاوت پیدا کرده و بسک یونانیها نزدیک شده و دارای زواید و فروع و تجملات بسیار کرده بود

تتمتات رومیان — در روم از قدیم الایام رسم بوده که بجهت تجلیل خداوندان جشنها بگیرند و بازی ها بکنند و بعضی از جشنها چندین روز طول میکشد و بازیها و تماشا های مختلف داشت و هده این بازیها لاینقطع زیاد میشد چنانکه در زمان اکتوت سالانه هفت جشن داشتند که من جت المجموع شصت و شش روز طول میکشید و در آخر درات امپراطوری مدت ایام بازیها صد و هفتاد و پنج روز بود و هم بازی از صبح تا نام دایرو انرا مدت رومی عجاناً در آن محافل حق حضور داشتند

از جمله بازیهای رومیان یکی تیار بود لکن درین بازی مثل یونانیان بطرافت و لطافت کار نمیکردند بلکه البته مضحك عقایدی می پوشیدند و حرکات غریبه میکردند و در مواردی که طلبد لسان می نمودند بر خلاف رسوم قدیمه زنهارا در بازی داخل می کردند و از بازیها شیکه خیلی طلب بودند یا نتوبیم (۱) بود یسی

تقدیر ساکت سکه مقلد فقط نایما و اشاره مطلب می فهمانیدگاهی از اوقات هم مثل یونانیها اوازه و سرود خوان میگردند زن امپراطور شخصاً بعنوان اوازه خوانی بمعرض تماشا می آمد و یکی دیگر از امپراطورها یعنی دمیسین که برای جشنها ترتیبات داده يك تئاتر مخصوص برای اوازه خوانی و مسابقه درین فن بنا نموده که اکنون (۱) نامیده میشده است

دیگر از اقسام بازی مسابقه در راندن عراده بود که در محلی موسوبه سيرك (۲) مجری میداشتند و آن میدان بود که در اطراف یله‌ها و تشبمنها برای تماشاگران داشت و از این قسم میدان در روم متعدد بود و معتبرتر از همه سيرك بزرگ بود در پای کوه پالاتن سکه کنجایش دو پست و پنجاه هزار نفر تماشاچی داشت و در طرفین میدان دو حداز مفرغ مطلقاً نصب کرده بودند که عراده‌ها مبیایست در اطراف آنها بچرخند سائق عراده بالای آن ایستاده شلافی بدست میگردت و چهار اسب‌ها را بکمر می بست و اسبها را میراند و هرکس سکه پیش می افتاد جایزه دریافت می نمود و در حین حرکت عراده‌ها تماشاگران هر يك طرفدار یکی می شدند و نذر می بستند و قبل و قال می کردند و هیجانی داشتند و دستمالهای خود را حرکت می دادند و بعضی اوقات کار بزور خورد هم می رسید و هرگاه امپراطور درین امر

دخالک میکرد مسئله دولتی میشد

دیگر از تجمعات رومیان تماشای جنک غلامان بود که در  
 محوطه مدور موسوم به آمفیئاتر ( ۱ ) واقع میشد و آن این بود  
 که امرای جنک و غلامان و اشخاصی را که محکوم بقتل بودند مسلح  
 می نمودند و با یکدیگر بجنگ می انداختند و این اشخاص را  
 کلابانور ( ۲ ) یعنی خنجر زن می نامیدند کلابانور هارا در مکان  
 های مخصوص بجهت این جنک ها مشق می دادند و در تحت نظام  
 و سیاست شدید نگاه می داشتند و در مواقع جشن بیدان آورده  
 بجنگ تن به تن یا دسته بدسته وادار می کردند آنها که مغلوب میشدند  
 و از یا در می آمدند تماشاگران حکم میکردند که باید زنده بمانند  
 یا کشته شوند اجزای که در میدان میافقاند با طناب کشیده بمحلی  
 مخصوص می بردند و آن کرم بدن آنها قرار میدادند که به بینند  
 مرده اند یا زنده اگر کسی سخت مجروح بود با یک ضرب دوس  
 او را هلاک میساختند و باقی را معالجه میکردند یک نوبت کلابانور  
 امپراطور جمیع اشخاصی را که در تمام ممالک روم محکوم به قتل  
 بودند جمع کرد قریب بیست هزار نفر شدند انگاه ان جاه را  
 واداشت با یکدیگر جنک کردند و خود امپراطورها درین قتالی  
 حضور پیدا میکردند و مار کورل که از این تماشا مشتمل بود و  
 خود را بخواندن کتاب و صحبت مشغول و از آن منظر منصرف می

(1) Amphitéâtre (2) Gladiateur.

قلید ساکت سکه مقلد فقط با عیما و اشاره مطلب می فهمانیدگامی  
از ادوات هم مثل یونانیها اوازه و سرود خوان میکردند زن امپراطور  
شخصاً بعنوان اوازه خوانی بمعرض تماشا می آمد و یکی دیگر  
از امپراطورها یعنی دمبین که برای جشنها ترتیبات داده يك تاتر  
مخصوص برای اوازه خوانی و مسابقه درین فن بنا نموده که اثون  
(۱) نامیده میشده است

دیگر از اقسام بازی مسابقه در راندن عراده بود که در  
محلی موسوم به سیرک (۲) مجری میداشتند و آن میدان بود که در  
اطراف پله‌ها و تشبیهها برای تماشاگران داشت و از این قسم میدان  
در روم متمدن بود و معتبرتر از همه سیرک بزرگ بود در پای کوه  
پالاتن سکه کنجایش دویت و نجاه هزار نفر تماشاچی داشت و  
در طرفین میدان دو حد از مفرغ مطلقاً نصب کرده بودند که عراده‌ها  
میایست در اطراف آنها بچرخند سائق عراده بالای آن ایستاده  
شلافی بدست میکردت و چهار اسبها را بکمر می بست و اسبها  
را میراند و هر کس سکه پیش می افتاد جایزه دریافت  
می نمود و در حین حرکت عراده‌ها تماشاگران هر يك  
طرفدار یکی می شدند و نذر می بستند و قبل و قال می کردند و  
هیجائی داشتند و دستمالهای خود را حرکت می دادند و بعضی  
اوقات کلر بزود خورد هم می رسید و هرگاه امپراطور درین امر

(1) Odéon (2) Cirque



دخالت میکرد مسئله دولتی میشد

دیگر از تجمعات رومیان تماشاى جنك غلامان بود كه در  
محوطه مدور موسوم به امفیتاتر ( ۱ ) واقع میشد و آن این بود  
كه اسرای جنك و غلامان و اشخاصی را كه محكوم بقتل بودند مسلح  
مى نمودند و با يكديگر بجنگ مى انداختند و این اشخاص را  
كلا دیاتور ( ۲ ) بنام خنجر زن مى نامیدند كلا دیاتور ها را در مكان  
های مخصوص بجهت این جنك ها مشق مى دادند و در تحت نظام  
و سیاست شدید نگاه مى داشتند و در موقع جشن بیدان آورده  
بجنگ تن به تن یا دسته دسته و ادار مى کردند آنها كه مغلوب میشدند  
و از پا در مى آمدند تماشاگران حكم میکردند كه باید زنده بمانند  
یا كشته شوند اجسادى كه در میدان میافقاند با طناب كشیده بحمل  
مخصوص مى بردند و آهن گرم بدن آنها قرار میدادند كه به بینند  
مرده اند یا زنده اگر كسى سخت مجروح بود با يك ضرب دوس  
او را هلاك میساختند و باقی را معالجه میکردند يك نوبت كلا  
اهپراطور جمیع اشخاصی را كه در تمام ممالك روم محكوم به قتل  
بودند جمع كرد قریب بیست هزار نفر شدند نگاه ان جاه را  
و ادات با يكديگر جنك كردند و خود اهراطورها درین قتالی  
حضور پیدا میکردند و مار آكورل كه از این تماشا مشغول بود و  
خود را بخورانند كتاب و صحبت مشغول و از آن منظر منصرف مى

(1) Amphitéâtre (2) Gladiateur.

نمود در نزد رومیان بی اعتبار شده بود

در اصفیاء شکار هم میکردند این معنی که بیاع را از قبیل شیر و بلك و خرس و کراز و قبل و کاو میش و کوزن و شتر مرغ در میدان رها مینمودند و شکار چنان با کمان و نیزه و زوبین بقتل آنها مشغول میشدند و در بعضی جشنها تجاوز از ده هزار حیوان بقتل رسانیده اند گاهی از اوقات هم دو حیوان را با هم یا بک حیوان را با بک انسان مجتک مبعانداختند در اواخر هوس رومیها چنین اقتضا کرده که آدها را برهنه کرده بچوب ببندند و بیاع را بطرف ایشان رها کنند و از دیدن آنها تفریح نمایند بازهای مذکور منحصر بشهر روم نبود و در تمام بلاد مهمه دولت روم واقع میشد

ادبیات و حکمت رومیان — هر چند در ممالک دولت روم الصنۃ قدیمی هر قوم همواره معمول بود و تکلم می شد لکن تهربر و تالیف جز بدو زبان نمی کردند یعنی در ممالک غربی زبان لاتین معمول بود و در ولایات شرقی زبان یونانی و قبایلی که در تحت فرمان رومیان درآمدند از خود ادبیاتی نگذاشته و ادبیات یکی از دو قوم معتبر قدیم را که یونان و روم باشد قبول کرده بودند در مائنه اول بلادی زبان لاتین در ولایات غربی روم چنان شایع شده بود که نویسندگان معتبر لاتین پیشتر از اهل بل و اسپانیا بودند چنانکه سنک ( ۱ ) حکیم و سنک ( ۱ ) ادیب ولوکن ( ۲ )

شاعر و مار سیال ( ۱ ) عالم خنرفانی و بسیاری دیگر از فضلی  
آن زمان همه رومیان اسپانیائی بوده اند

از جمله آداب آزمون قرائتهای عمومی بود باین معنی که چون  
انجمنهای ملی که در فوروم تشکیل می یافت و مباحثات دولتی بزرگ  
متروک شده بود خطبا و متکلمین وسیله خود نمائی نداشتند لهذا  
کم کم مهوسوم شد که آداب و فضلی روم مردم هل خصوص دوستان  
خود را دعوت کرده نوشتجات و اشعار و رسائل و کتب خود را  
برای ایشان قرائت میکردند و موهودین اگر از روی ملاحظه و ادب  
هم بود تحسین و تصدیق میدوودند

لین از امور جاریه این بود که جو آنها نزد ادا رفته فن  
بلاغت و خطابه میا موخند و معلمین این فن قواعد و رموزی  
را که فضلی یونان در عرض چندین سال درک و جمع کرده بودند  
تعلیم می نمودند و جوانان را بانشاء و انشاء خطبه ها تمرین می  
کردند هائمه هویم میلادی بهترین اوقات ادبیات دولت امپراطوری  
روم بوده و در ان عهد هم نویسندگان رومی و هم نویسندگان یونانی  
ظهور نموده از جمله نویسندگان رومی یکی پلین ( ۲ ) تانی ( بلیناش )  
میباشد که مراسلات او ههروف است دیگر ژوونال ( ۳ ) شاعر  
که اشعارش متضمن نقادی و هیب جوئی از آداب و عادات زمان  
می باشد دیگر سوتون ( ۴ ) که تاریخ دوازده نفر قیصره اون

را نوشته دیگر تاسیت ( ۱ ) که از همه معتبر تر و از مورخین  
مشهور است اما نویسندگان یونانی از همه معروف تر پلوتارک ( ۲ )  
می باشد که ترجمه احوال مشاهیر علم را نوشته دیگر لوسین ( ۳ )  
که حکیم و نقاد بوده دیگر بطلمیوس ( ۴ ) عالم جغرافیائی مشهور  
و جالینوس ( ۵ ) طبیب معروف

مارکورل امپراطور روم هم افکار خود را زبان یونانی

نوشته است

حکمت نظری را رومیان چندان طرف توجه قرار  
نمیدادند ولی بجهت اینکه در رفتار و کردار خود دستور العملی  
داشته باشند حکمت اخلاقی را از یونانیهای اخذ کرده بودند و بدو  
حکمای رومی بدو طائفه منقسم شدند بعضی پیرو ذوالنون (۶)  
گردیدند و جاهلی بجانب اپیکور (۷) گرایدند پیروان اپیکور  
که از جمله ایشان هراس شاعر معروف - سابق الذکر است صلاح  
را در جمع و تتمه میدانستند و میگفتند عقل و حکمت عبارتست  
از اینکه شخص با خودکی و فراغت زیسته در بند آئیده نباشد و آندیده  
خیر و شر تمایز

پیروان ذوالنون که رواقیون (۸) خوانده میشوند از مآثره

اول میلادی غلبه داشتند و میگفتند اصل صلاح در تقوی و هفت

(1) Tacite 2 Plutarque. 3 L. n. ien. 4 Ptolémée. 5 Gallien. 6 Zénon.  
7 Epicure. 8 Stoïcien.

است و باید بر وفق قوانین الهی رفتار نمود و شخص حکیم به‌جوجه نباید نظر بمال دنیا و ثروت و اعتبار و جاه و سلامت داشته باشد مقید به تقوی باید باشد و پس

«و فقیرین حکمای رواقیون در مائه اول یکسفر یونان بوده که اپیکتت (۱) نام داشت و او ابتداء غلام یکی از مقریین زن بوده يك روز آقايش او را میزد اپیکتت گفت این قسم که تو مرا میزنی بایم را می شکنی اقا اهتا نکرده همچنان بزدن مشغول بود تا بای غلام شکست در این حال فقط کاری که اپیکتت کرد این بود که در کمال آرامی و طمانینه گفت تکفتم بای مرا می شکنی خلاصه پس از آنکه از اشد بنای موعظه را گذاشت و مرید بسیار پیدا کرد و یکی از مریدان تعلیمات او را جمع کرده بصورت کتاب درآورد

توصیه اپیکتت بانباع خود مقدم بر هر چیز گفتن خس و اطاعت او امر الهی بود و بیگفت باید نفس خود را همان طور تهذیب کنی که بنجار خوب را مبراشد خداوند وقتیکه ترا بدینا فرستاد احکام خویش را هم بتو داد و ان اینست که بمال مردم طمع نوری و مرد مرا دوست بداری و عادل و وفا دار باشی مرد عادل باید این احکام را نصب العین خود سازد و خشم و خودخواهی را دور کند و تحمل رنج و تعب را با تسلیم و رضا بخماید و همین سبب ارباب رنج و مشقت را قوت قلب دهد غرض از حکمت اینست که حقیر شمردن جبات

دنیوی را بما بیاموزد و ملرا دارای فراغت و اطمینان کامل که هیچ چیز معوش نشود نماید و خلاصه حکمت در این دو کلمه است  
بردباری و برهیز

در مائه اول میلادی در میان امپان روم حکمت رواقیون مرغوب بود و غالباً بزرگان هر کدام فیلسوفی نزد خود نگاه میداشتند که در اوقات لازمه ایضاً راه وعظه و نصیحت کند و هر وقت محکوم بقتل میشدند ابرو و شرف خود را درین میدانستند که با جلالت و قوت قلب خود را بهلاکت رسانند چنانکه سنک حکیم سابق الذکر وقتیکه از جانب نرن امپراطور محکوم بقتل شد با کمال ممانت رک خویش را باز کرد و در حین سکه خونتش جاری بود خطابه مفصلی بمنشیان خود املا نمود

بعضی از امپراطورها هم فیلسوف داشتند و فیلسوفها گاهی بسرکشی محبوسین و عیادت مرضی و محکومین بقتل مبرفتند تا نور حقیقت را باینان بنمایند غالباً حکما خیلی بسختی میکذرتند و ریاضت میکشیدند در اکل و شرب امساک و قناعت میکردند روی زمین میخوابیدند در لباس قلیل می نمودند زلف و ریش را دراز میکردند و بعضی از ایشان خواه بدوش بودند فقط جامه داشتند و آبنان و عصائی و دیار بیدار گردش کرده بگدائی امر میکذرتانند سرید های خود را ریاضت و امیداشتند و دستور العمل میدادند که دها و ذکر بخوانند و تفکر و مراقبت نمایند و هر شب امرل خود را

را قتیس و وجدان خویش را بمرض امتحان در آورند و احوالات یکی از فلاسفه بزرگ را بخوانند حکمای مزبور خود را ابناء جهان میخواندند نه فرزند يك شهر و دیار و تمام نوع بشر را برادران خود میدانستند حتی اقوام وحشی و بدوی و غلامان و بندگان را چنانکه سنک سفارش میکرد که باغلامان بمهر بانی رفتار کنید و جنکهای غلامان را قتیح مینمود

یکی از فلاسفه رواقیون مار گول امپراطور بوده که در همین سلطنت درویش بود و در اوقات جنگ هم هر شب وجدان خود را امتحان می کرد و برای خود نصایح و حکم می نوشت و از کلمات اوست که میگوید بخاطر ماشنه باقی که مردم با تو برادرند اوقات ایشان را دوست خواهی داشت تکلیف انسان چیست خداوندان را محترم داشتن و مردم خیر رسانیدن

### ❖ فصل بیست و چهارم ❖

#### ❖ قوانین رومی ❖

در اوایل امر رومیها هم مثل اکثر ملل قدیمه قوانین مکتوب بدون نداشتند و مردم هر دوره آداب و رسوم و عادات اسلاف خویش را معمول میداشتند رؤسا و حکام نیز بر وفق همان عادات حکم میکردند در اواسط هائیه بنجم از قراری که روایت شده وما هم سابقا نقل کرده ایم رعایای رومی مجلس سنا را مجبور کردند که

قوانین را بقید کتابت در آورد قاضی کس نتواند از آن باخبر باشد رجال عشره ما موربانکار شدند و قوانین بلاد یونان را نقیض کردند و قوانین تازه برای رومیها ترتیب داده در صغایح جون یا فلزی نقش کردند و آنها باسم قوانین الواح اثناعشر معروف شد و سر منشاء کلبه قوانین رومی گردید و مدتها مجری بود حتی در مکاتب اطقال را و امید داشتند که آن قوانین را حفظ کنند

قوانین مزبور بسبب موجز خشن نوشته شده بود مثلا درباره شخص مقروض که ادای دین نمیتواند بکند بگوید ( مرگه قرض خود را ادا نمیکند او را بمحکمه جلب نمایند اگر ناخوش یا پیر باشد باسی سوارش کنند اما تحت روان باو ندهند سی روز هم مهلت داشته باشد اگر ادای دین نکند طلبکار او را با تسمه یا زنجیری که دو من وزن داشته و بیشتر نباشد ببندد و بمداز شصت روز او را بفروشند اگر طلبکاران متعدد باشند مدیون را قطعه قطعه کنند و اگر عدد قطعات زیاد تر شد بر ایشان حرجی نیست )

قوانین الواح اثناعشر راجع باحوال و هیئت خانواده و میراث و مجازات جنایات بوده مثلا یکی از آنها حکم قتل است در باره جادوگری که بواسطه کلمات سحری خرمن همایه را بمزرعه خود ببرد و قانون دیگر راجع است بققیبش که در خانه شخصی سکه مظنون بسرقت است باید عمل آورد و آن از این



قرارات که مدعی باید برهنه شده فقط بایک زیر جامه در حالیکه طبقی درمی دودست دارد وارد خانه شود تا اینکه احتمال نزود که مال مسروق را خود مدعی بانحاته وارد کرده است

بمدان قوانین الواح اثنا عشر انجمن های ملی روسی هم قوانین بسیار وضع نموده لکن آنها بیشتر راجع بدولت است. نه بامور معاشیه مردم و اما قوانین مزبور جامع تمام امور نمی شد و غالباً مجمل و مبهم بود لهذا کسانیکه مرافقه داشتند نزد اشخاصیکه معروف بقانون دانی بودند رفته از ایشان استشاره می نمودند این اشخاص غالباً از رجال و اعیان بودند مثل کاتبین معروف و فتاوی خود را مجاناً میدادند و ان فتاوی را برای حکام و قضات نقل میکردند و ایشان اکثر اوقات متابعت ان فتاوی را لازم میدانستند و کم کم فتاوی بمنزله قانون میشد و در موردی که قانون مجمل بود فتاوی برای قانون توضیح و تفسیر بود و هرگاه قانون نقص داشت فتاوی از آن تکمیل مینمود و از این قرار فتاوی (۱) نیز یکی از ماخذ قوانین گردید

بعد از آنکه دولت روسی امپراطوری شد ملت روم دیگر قانون وضع نمود اما امپراطور ما احکامی صادر میکردند که بمنزله قانون بود پس احکام امپراطور ها هم یکی از ماخذ قوانین روسی محسوب میشود

قضات رومی بعضی بمرافعات بین افراد ملت روم رسیدگی کرده بر وفق قوانین رومی حکم میدادند و برخی بمرافعات بین رومیان و خارجیان یعنی آنها که از افراد ملت روم نبودند میپرداختند و بنا بر این دو قسم قانون بر قرار شد یکی قانون مدنی (۱) دیگری قانون ملل (۲)

هیئت خانواده — در قانون قدیم رومی خانواده بمنزله سلطنتی و دولت کوچکی بود یعنی رئیس خانواده صاحب اختیار مطلق و پدر خانواده خوانده میبود و خانواده او عبارت بود از زن و فرزندان و خدام و اختیار پدر نسبت باین جمله غیر محدود بود زن را میتوانست طلاق دهد و اخراج کند فرزندان را میتوانست از فرزندگی خود خارج نماید و بلکه آنها را بفروشد هر چه را که زن و اولادش را بودند حق داشت تملك نماید زیرا که او مالك حقیقی بود حکم قتل هم درباره اعضا خانواده خود میتوانست بدهد چنانکه وقتی جماعتی از مردم مرتکب خطائی شده بودند مجلس سنا حکم بقتل مردها داد و محاکمه و مجازات زنها را هم بپدرهای خانواده ها محول نمود در موقع قتل کاتیلینا که سابقاً شرح داده ایم پدری مطلع شد که پسرش در آن قتل شرکت داشته پسر را دستگیر و محاکمه کرده

قتل رسانید

تفکک هیئت خانواده رومی بواسطه منازعت میبند و رسوم مذهبی داشت یعنی در حضور بتنیف کبیر و بکفر فلاسین و دهقر شاهد زوجین میبایست کلمات مطلوبه ادا کنند و نانی به زویتر هدیه دهند لکن این ترتیب خاص اعیان بود و رعایا مراسم مخصوص داشتند که مربوط بااداب دینی نبود و طریق متعارفی ازدواج همان کردبد باین ترتیب که یکی ازخویشان زن او را بتوان فروش بشوهر مبداد ولی شوهر میبگفت من این زن را میخرم تا زوجة من باشد پس الاان زن بشوهر هم رنیه و مادر خانواده خوانده میشد و نسبت بفلامان و کنیزان صاحب اختیار بود اما نسبت بشوهر تبعیت داشت و نمیتوانست مالک چیزی باشد یاالی را بوسبت بدیگری منتقل کند یا در محکمه حاضر شود و تمام حقوق او بتوسط شوهرش استیفا میکردید

فرزندان را پدر مجبور نبود نگاه بدارد و پیر و راند و حق داشت انها را سر راه بگذارد و هرگاه فرزندانرا نگاه میداشت می توانست بفروشد دختر را بدون رضای او شوهر و پسر را زن مبداد در حیات پدر اولاد حق مالکیت چیزی را نداشتند اگر چه خودشان انچیز را تحصیل کرده باشند دختر در تحت اختیار پدر بود تا وقتیکه بشوهر رود و پسر تا وقتیکه پدر بمیرد چنانکه پسر اگر بمقام کنسولی هم میرسد از اختیار پدر خارج نمیشد و چون پدر بمیرد پسر ها هر کدام رئیس خانواده میعدند اما زانش ازاد نمیشد و باختبار وارث شوهر در مباد یعنی

مادر معنیع پسر خود میکردید

مزاوجت در نزد رومیها از تکالیف دینی بود یعنی بسیار مقید بودند باینکه کسی را داشته باشند که پسر قبر ایقان آمده آداب عزا بعمل آورد و این آداب را هم جز پسر یا نواده میت کسی حق نداشت بجا آورد لهذا هر گاه مردی پسر نداشت پسر دیگری را بفرزندی قبول میکرد و پسر خوانده هم همان حقوق و وظایف پسر حقیقی را داشت و چون هر یک از افراد رومیان علاوه بر اسم شخصی اسم خانواده هم داشتند پسر خوانده اسم پدر خوانده را بر اسم پدر حقیقی خویش اضافه میکرد مثلا سییون سردار جنگ سیم کار تاز که کن شهر را خراب کرده پسر پلامبل بود که پارسه پادشاه مقدونی جنگ کرده و اراشکت داده ولی پسر خوانده پسر سییون افریقائی بود و باین مناسبت سییون اصلین خوانده می شد

ترتیب مالکیت و توارث - رومیها مالکیت و مملوکیت را درباره همه کسی و همه چیز قائل نبودند برونق قانون رومی هر کسی از افراد ملت روم نبود مالک چیزی محسوب نمیشد مملوک هم منحصر بود باراضی واقعه در خاک ایتالیا و غلامان و حیواناتی که شخص بعت یا گردن آنها را زیر بار میاورد از قبیل قاز و خر و گاو اما سایر چیزها و حیوانات دیگر از قبیل کوسفند و بز و خوک کاملاً در تحت عنوان مملوکیت در تمام اراضی واقعه در خارج

ایطالیا را هم که رومیها تسخیر میکردند کسی مالک آن نمیشد یعنی مالک آنها دولت روم بود اما اشیاء مذکور که در تحت مالکیت در نیامد در تحت عنوان تصرف در مابعد و متصرف هم دارای همان حقوق مالک بود یعنی متصرف میتواند چیزی را که در تصرف خود دارد از آن منتفع شود یا آنرا تلف نماید

مالک تمدن جبری به طریق ممکن بود یکی آنکه قاضی حکم ملکیت آنرا بدهد دوم آنکه شخص مدت یک سال آن چیز را متصرف باشد سیم بطریق بیع و شرا

برای تحت بیع و شرا علاوه بر تراضی طرفین میباشد پنج نفر شاهد بایک نفر ترازو دار حضور داشته باشند انگاه مشتری دست خود را روی شیئی گذاشته بگوید من ادعا می کنم که بنا بر حقوق رومیان این از من است و بواسطه این مس و ترازو آن را میخرم در این حال شمعی از مس بر داشته به ترازویی که در دست ترازو دار بود میزد و به بیع مبداء و این رسم یادگار زمانی بوده که رومیان هنوز مسکوکات نداشته و با شمش فلز معامله مینموده اند

بیع و شرا را بطریق دیگر نیز از روی تصنع انجام میدادند و آن این بود که مشتری و بیع نزد قاضی بمرافعه حاضر میشدند مشتری موضوع معامله را بدست گرفته ادعا میکرد که از من است بیع جواب نمیداد و

چنین وانمود میگردد که مدعی حق دارد نگاه قاضی حکم ملکیت ان شئی را در باره بائع مبداء

کم کم طریق خرید و فروش را سهل تر کردند باین قسم که بائع شئی را تسلیم مشتری میکرد و مشتری متصرف ان شئی میشد و بعد تصرف مبدل بتملك میکردید

کسیکه وقات میکرد اموال او مابین پسرانش منقسم میکردید و دختران سهمی از میراث نمیردند اما هرکس حق داشت ترتیب میراث خود را تغییر داده بموجب وصت پسر خود را از میراث محروم کرده هرکس میل دارد اموال خود را منتقل نماید و در اوایل امر این کار بموجب قانون یعنی در المحسن ملی میبایست صورت بگیرد اما بعد از ترتیب قانون الواح اثنا عشر طریق سهلی اختیار کردند باین معنی که در حضور پنج نفر شاهد و یک نواز و دار شخصی میراث خود را بیک نفر بفروخت و مشتری متعهد میگردد که بعد از مرگ ان شخص میراث را بوارثی که تعیین میشود منتقل نماید طریق محاکمات — در قانون قدیم رومی بجهت رجوع بمحکمه و استقبای حق خود شخص میبایست کلیات و حرکاتیکه بر حسب معمول شده ادا کند و نباید مثلا هرگاه کسی از دیگری طلبکار بود و طلب خود را نمیتوانست وصول کند نزد او رفته او را توقیف میکرد و بخانه خود برده محبوس مینمود نگاه او را نزد قاضی برده دست خود را روی او گذاشته گمانی ادا میکرد

معلم بر طلبکاری و مبلغ طلب و اینکه طلب خود را نتوانسته است رسول کند شخص طرف مقابل حق نداشت جواب بدهد و بگوید من مدیون نیستم بلکه ثانی میبایست بمان بیاید و مدعی شود و با طلبکار مرافعه نماید

هرگاه شخص مدعی مالکیت چیزی میشد میبایست بدو آ مبنای متناسب قیمت آن چیز بطور ضمانت بدهد و اگر در مرافعه ذبحق نمیشد آن مبلغ را ضبط میکردند مرافعه در حضور قاضی شکل عسار به پیدا میکرد مثلاً هرگاه کسی مدعی مالکیت غلامی بود جوین بدست گرفته به غلام میزد و میگفت من بموجب حق رومیت این مرد را از خود ادعا میکنم و چنانکه اظهار کردم چوب روی او گذاشتم طرف مقابل هم باچوب خود همینکار را میکرد و همین خرف را می زد قاضی بایقان میگفت شما هر دو این مرد را لمس کنید پس ازان اولی میگفت من از مدعی میپرسم بچه سبب این ادعا را کرده است دویمی میگفت من حق خود را مجری داشته ام که چوب روی او گذاشته ام اولی میگفت چون تو بظابط مدعی شده من تو را بستم دعوت میکنم دیگری میگفت منم كذلك

هرگاه مابغ النزاع زمینی بود حاضر کردن آن ممکن نمیشد متداهیان دست یکدیگر را می گرفتند مثل اینکه بختر اهدا محلوبه کنند و هر کدام میگفتند من بموجب حق رومیت این زمین را ملك

خود میخوانم قاضی ایشان میگفت در جلو شاهد هائیکه اینجا حاضرند این راه را بگیرد و بروید متداعیان چند قدم میرفتند مثل اینکه بان زمین رسبند پس یکی از شهود بایشان می گفت مراجعت کنید انگاه مراجعت می کردند مثل اینکه از زمین بر کپفه اند و هر يك كلوخی در دست داشت که نمایند از زمین بود انگاه اداب سابق التذکر را در باره كلوخ بجای آوردند و مرافعه را شروع میکردند

در نزد رومیان قوانین را تحت اللفظ رعایت میکردند و بعضی نمیپرداختند و بنا بر این در هر موقع میدیست همان عباراتی که قانوناً می سوم شده ادا نمایند و اگر کسی يك گله تخیر می داد حق او ساقط میشد مثلا یکنفر ملاک با همسایه خود مرافعه داشت که تانک مرا بریده است بنا بر عبارت قانونی می بایست بگوید درخت مرا بریده است چون بجای لفظ دوخت گله تانک استعمال کرد حق را بطرف همسایه او دادند

تخیر قوانین رومی — قوانین حقیقی رومی مبنی بر اداب و رسومی بود که از قدیم بواسطه حکام در باره افراد ملت روم مجری شده بود اما در مورد محاکمه خارجیان قوانین دیگر معمول میشدند و این قوانین ملل بدریج از روی مبانی و اصول عادلانه و بنا بر تجارب چندین قرن وضع شده و بواسطه رسوم قدیمه مقید نبود و حکامی که آنها را وضع کرده بودند از اذانه فقط



نظر ببدل و انصاف کرده ان احكام را داده بودند كم كم رو بيان  
ديدند قوانين معموله خودشان كه منجر بر عقاب و اجاب قاهوار  
اسلاف و اجدادشان است ظالمانه و غالباً مخالف عقل و اسباب  
زحمت ميباشد و قوانيني كه در باره خارجيان مرعي ميشود بيشتر با  
عقل و عدالت و انديت موافقت دارد لهذا مخصوصاً از زمان  
امپراطورها بنا گذاشتند كه در باره روهيلن نير بجاي قوانين قديمه  
ملي قوانين ملل را مدار محاكمات قرار دهند و بانواسطه حكم كم  
قوانين رومي بكلي تشيير كرد مثلا قانون قديم پدر را صاحب  
صاحب اختيار مطلق اعضاء خانواده نموده بود قوانين جديده  
فرزند و زوجه را در مقابل پدر و شوهر محافظت مينمود و حتى  
آقارا از گرفتن غلام خود ممنوع ميكرد باقا پدر حق داشت پسر  
را از ميراث خود بكلي محروم كند قانون جديد براي پسر حق  
در ميراث ثابت نمود و دخترها و مندرين سبي را هم در ميراث  
سهيم ساخت از دواج را هم بتمكك تازه در آوردند كه زن در وجود  
شوهر مستهلك نباشد و مالي كه بخانه شوهر ميآورد از تملك او خارج نشود  
بمساره اخري جهيز زن متعلق بنمود او باشد در قانون قديم  
فقط شوهر حق داشت زن خود را جواب بكويد بدها زن را  
هم حق دادند كه از شوهر جدا شود و رسم طلاق از جانبين  
معمول گرديد

قوانين جديده در دوره امپراطوري صورت گرفت و عبارت

بود از احکام امپراطورها و فتاوی مفتی ها و بسیاری از این مفتی ها مشرق ز مبنی بودند لکن بزبان لاتی نیز مینوشتند و قسمت عمده قوانین رومی نتیجه قلم ایشان است و چون بحالات و عقاید حکمای یونان برورده شده بودند حقوق قوانین قدیمه را خیلی کم کردند و اصول عقاید رواقیون را در آنها داخل نمودند چنانکه یکی از اصول این بود که بالطیمة تمام افراد ناس آزاد دنیا میباید خلاصه قوانین مذکور را بدها فرنیکیا در تحت ملاحظه در آورده پسندیدند و معمول داشتند و هنوز بسیاری از اصول آن در قوانین ممالک فرنکستان دیده میشود و اگر حقیقت منقلب را بخواهیم قوانین رومی که مبنی و مأخذ قوانین فرنیکی بوده مخلوطی است از آداب و رسوم تمام ملل قدیمه با خیالات حکمای یونان که این جمله را قضاة و مفتی های رومی مخلوط کرده بترتیب خاص مدون نمودند

### ﴿ فصل بیست و پنجم ﴾

( مذهب مسیح علیه السلام )

حضرت عیسی علیه السلام در زمان امپراطوری اگوست ولادت یافته و در زمان امپراطوری تیر بوسیله مجمع یهودیان اورشلیم محکوم بقتل شده با جازه حاکم رومی مصلوب گردید و در اینوقت معتقدین او که حواریون خوانده میشدند پیش از دوازده نفر نبودند و خود انحصرت اظهار داشته بود که دین من در بدو

اسر بحسب ظاهر محقر خواهد بود ولی بحوارپون امر فرموده که بروید و تمام ملل را تعلیم نمائید حوارپون خود را رسول (۱) خوانده برسالت پرداختند و همه جا انجیل (۲) را اعلام نمودند و منی انجیل بشارت است بنا بر اعتقاد عیسویان بشارت مزبور عبارت از این بود که خداوند بشکل عیسی منشکل شده و زمین آمده که هرکس معتقد او میشود از هلاکت نجاتش دهد حواریان همه یهودی بودند و اکثر در اورشلیم ماندند عیسویان اولی هم از طائفه یهود بودند و آداب یهود را معمول میداشتند از قبیل ختنه و احتراز از گوشت حیواناتیکه بطریق یهود ذبح نموده باشند و سایر مردم را که عیسوی و یهودی نبودند اجانب میخواندند

یکی از عیسویان جدید که از یهودیان رومی بود و زمان حضرت عیسی را هم درک نکرده بود موسوم به پل (۳) بابولس در بلاد یونان و آسیای صغیر بنای گردش را گذاشت و بشارت علاوه بر یهود بسیار ملل هم مبداد و بایشان مبکفت خون حضرت عیسی شما را بهم نزدیک کرده و دو قوم را یک قوم ساخته است پس کفار میتوانند عیسوی شوند بدون اینکه آداب یهود را اختیار کنند یهودیان ملل غیر یهودی را همیشه از خود خارج میداشتند لکن عیسویان همه کس را می پذیرفتند

دین جدید عبارت بود از اینکه شخص معتقد بحضرت عیسی باشد و او را پسر خدا بداند که دنیا آمده تا بواسطه شهید شدن مردم را نجات دهد و میبایست رفتار او را تقلید نموده احکام او را پیروی کند ( باعقادما حضرت عیسی فقط پیغمبر بوده و عیسویان حقیقی باید او را از جانب خداوند مبعوث بدانند لکن عیسویان عموماً حضرت عیسی را خدا و پسر خدا می خوانند ) اعمال و اقوال حضرت عیسی در کتبی که بزبان یونانی نوشته شده منقول است و از کتب همین مناسبت که حاوی بشارت است بانجیل موسوم گردیده است

حضرت عیسی که مسیح لقب دارد در نزد عیسویان استاد خداوندگار و نجات دهنده مردم خوانده میشود و بگویند آمد که سلطنت خدا را برقرار کند یهود تصور می کردند او داعیه سلطنت دارد و روی صلب او از روی اسنوزا نوشته بودند عیسی از اهل ناصره پادشاه یهود لکن آن حضرت این قسم سلطنت در نظر نداشت و گفته بود سلطنت من در این دنیا نیست بنا بر این عیسویان نه تغییر حکومت در نظر داشتند نه تغییر در وضع هیئت اجنابیه یعنی مرتبیبی که در بین مردم معمول بود قبول داشتند و اهمیتی باین امور نمی گذاشتند زیرا که منتظر بودند عنقریب سلطنت خداوند برقرار شود و عموم مؤمنین در نزد خداوند مجتمع گردند

شخص عیسوی برای اینکه در نزد خداوند تقرب یابد و لایق سلطنت خداوند شود لازم است قربانی کند و آداب و رسوم دقیقه مثل مشرکین و یهود بجا آورد بلکه باید در صدد تکمیل خود باشد و از کلمات حضرت عیسی است که کامل باشد چنانکه پدر شما که در آسمان است کامل می باشد ( مقصود از پدری که در آسمان است خداوند است )

لازمه کامل بودن اولاد محبت و دوستداری است چنانکه عیسی فرموده است باید خدا را از صمیم قلب دوست بداری و بیانه نوع هم مثل خودت محبت بورزی و لازمه محبت ورزیدن بدیگران خیر رسانیدن بیایان است جوانی میخواست حضرت عیسی را متابعت نماید آنحضرت باو گفت برو اموال خود را بفروش و بفقراء قسمت کن خلاصه اولین فضیلت عیسویان باید احسان باشد و احسان شامل دشمنان هم باید بشود چنانکه فرموده است اگر کسی بطرف راست صوت شما سببی بزند طرف چپ را باو عرضه بدارد سابقاً گفته اند دوست خود را دوست بدار و با دشمن مدارت کن من بشما هیکویم دشمنان خود را هم دوست بدارد و بکسی که بشما عداوت دارد احسان کند تا فرزندان پدر اسمانی خود باشند که او نور خورشید را هم بر اجبار می تاباند هم بر اشرار بر طبق همین فرمایش آنحضرت را وقتیکه بصلب گهیده بودند بر قاتلین خود دعا میکرد و میگفت خداوندا

بر ایشان بخش زیرا که ندانند چه میکنند  
حضرت مسیح هیچوقت بین مردم نظارت نداشت و بجهت  
نجات همه طوائف و قبایل قبول شهادت نموده و بھوارپون خود  
امر کرده که تمام را تطیم کنند زیرا که تمام مردم در نزد  
خداوند یکسان هستند پس مساوات یکی از اصول دین مسیح است  
دیگر از تطیبات حضرت مسیح حب فقر میباشد و خود  
شهر بشهر سفر میکرد در حالتیکه هیچ چیز مالک نبود و  
مبغرمود کسیکه از هر چه دارد صرف نظر نکند از تبعهٔ من  
نخواهد بود در بند خوراک و لباس نیاشد کلهای صحرا نه کار  
میکند نه زحمت میکشد معهداً رونق لباس آنها بیش از تمام  
تجمل سلیمان میباشد مرغان هوا را نظر کنید که نه تخم میباشند  
و نه خرمن برمیدارند ولی پدر آسمانی شما با آنها غذا میرساند  
حضرت عیسی مریدان خود را به ترك علائق دنیوی از مال  
و جاه و قدرت و قوم و خویش ترغیب میکرد و میگفت اگر  
کسی بطرف من آید و پدر و مادر و زن و فرزند و برادر و  
خواهر خود را ترك نماید از تبعهٔ من نخواهد بود  
دیگر از تطیبات آنحضرت تواضع است مخصوصاً توجه تام بقرا  
و مرضی و نوان و اطفال و مسکینیکه در نظر مردم بیقدرد  
میباشند مینمود سردهای خود را از میان قرا اختیار میکرد  
و ایشان میگفت مهربان و قلباً متواضع باشید يك روز مریدان

بحث داشتند که کدام يك با آنحضرت در آسمان معصوم خواهد بود فرمود که در فزاترین شما است که خدمت دیگران نماید زیرا هر کس خود را بالاتر ببرد تنزل میکند و هر کس خود را تنزل بدهد بالا میرود اطفال را بسیار دوست میداشت و می فرمود بهجت خداوند متعلق بکسانی است که باطفال شبیه باشند

جمع عیسویان در قدیم — چون حضرت عیسی و حواریون بیشتر بفقره و ضمنا توجه داشتند عیسویان در اوایل امر تا مدتی فقط فقرا و کارگران و مزدوران و غلامان بودند و این جله در بلادی که بزبان یونانی تکلم مینمودند و حتی در شهر روم هم ابتدا مسیحیان فقط در میان یونانیها بودند و همین جهت نوشتجات مقدس عیسویان از قبیل انجیل و رسائل و کتیبه های مقبره ها همه بخط و زبان یونانی است و اصطلاحات دین مسیح هم از یونانی مأخوذ است

در هر شهری مسیحیان بجهت اجرای ادب دینی خود حوزه داشتند و حوزه و مجمع در زبان یونانی لفظی است که ما بآنک تحریرند کلیسا تلفظ میکنیم پس معنی حقیقی کلیسا هیئت جامعه عیسویان است و اعضاء این مجمع حکم افراد يك خانواده بزرگ داشتند و با یکدیگر برادرانه رفتار میکردند و رسم مواخاة رمواساة و امصول مینمودند هیئت مسیحیان يك شهر را کلیسای آن شهر مینامیدند

و مجموع تمام عیسویان طلم واکلیسای کاتولک (۱) یعنی کلیسای عمومی میخواندند

اداب که در این مجامع مجری مباداشتند اوایل خیلی ساده بود دعا میخواندند و تسبیح و تحلیل خداوند میکردند انجیل یا رسائل حواریون را بصورت جلی قرائت مینمودند یا یکی از اعضا بجهت تسبیح و تزییح کتاب مقدس یا برای موعظه و تزییح حاضرین باطاعت خداوند نطق و بیان میکرد رسم مخصوص که در اول مباداشتند این بود که ییادگار آخرین غذائی که حضرت عیسی با حواریون خورده و بعد از آن مصلوب شده بود بهیئت اجتماع غذائی ساده بخوردند و بعد از آن شکر خداوند را بجا آورده با یکدیگر مصافحه مینمودند و این رسم را سن (۲) یا اکاریستی (۳) مینامند

کسبکه تازه میخواست دین مسیح قبول کند و داخل حوزه عیسویان شود میبایست بدو عقاید ایشانرا تلم نماید در حین تلم بر هر حوزه قرار گرفته ادب و سرودها و قرائت را اصفا می کرد ولی حق نداشت جزء جماعت شود و در غذا های اخر ان شرکت کند بدواز انکه تطیبات با آنها میرسید غسل نمید مینمود و اظهار میکرد که از دین سابق دست گفدم بعد از این مراسم حق ورود بکلیسای بی جمع می یافت و جدید الولاده (۴) خوانده میبشد

(1) Eglise Catholique (2) Cène (3) Eucharistie (4) Néophyte



در هر يك از بلاد كليسا جمع كوچكى بود و بطريق مجمهاى يونانى آژمان ترتيب داده شده و دو قسم رؤسا داشت بعضى راهناى مؤمنين در رفتار و كردار بودند و كسانى را كه بدحركت ميگردند توبىخ و سرزنش مينمودند زيرا كه براى نگاه داشتن عيسويان يك طريق زندگاني كه مخالف طريق ساير مردم بود ميدياست با كمال دقت مراقب نظام و ترتيب باشند ترا عهاى بين عيسويان را هم آنها فصل ميدادند زيرا كه عيسويان نميدياست نزد قضاة مشركين و قه مدمى يكديگر شوند كم كم تعليم اديان دين با شخصاس جديد و موعظه مؤمنين هم برهده ان رؤسا قرار گرفت و غالباً ايعازا بچويان تشبيه ميگردند كه كله مؤمنين را از شر ~~سكاران~~ محفوظ مبدارند و اين رؤسا نمايخ ناميده ميشدند و كله يوناني ان بعد از تحريف بزبان فرانسه لفظى شده كه ما انرا كيش (۱) ترجمه ميكنيم

قسم ديگر از رؤساي جمع عيسويان آنها بودند كه اموال حوزه را اداره ميگردند صدقات را كه مؤمنين مى آوردند مى گرفتند و بمحتاجين از اخوان از قبل فقرا و ايتام و بيوه ها تقسيم ميگردند اين رؤسا را مدير ميناميدند و لفظ يوناني آن با اندك تحريفى كه در زبان فرانسه شده ديگر (۲) ميشد رئيس كل را ناظر مينخواندند و لفظ يوناني ان با اندك تحريف در

(1) Pretro (2) Diacono

هرین اسقف و در فرانسه اوئد (۱) شده و امروز در میان ما خلیفه مصطلحات زیرا که در واقع خلیفه و جانشین حواریون محسوب میشود و آن زمان خلیفه هم بر مدیران و پاست داشت هم رئیس انجمن کشیش ها بود بجزایرة اخری کلبه او در مجمع عیسویان با او بود و سمت نمایندگی مجمع را هم داشت

مر بیدی کشیش ها و مدیر ها و یک نفر اسقف یا خلیفه داشت و چون شهر روم پایتخت دولت و معظم ترین بلاد بود و اسقف آن شهر هم خلیفه بطرس (۲) که بزرگترین حواریون عیسی است محسوب میشد لهذا خلیفه شهر روم از سایر خلفا محترم تر و معتبر تر بود

کشیهای عین مسیح در بدو امر هر کدام بجهت همایش خود حرفه داشتند بعضی جویانی میکردند برخی نساجی یا کار های دیگر و بسایر مردم تجارتی نداشتند لکن کم کم مؤمنین رعایت حال ایشان را لازم دانستند در مجامع ایشان را مقدم داشتند و احترام گذاشتند تا آنجا که طبقه جداگانه از طبقات ناسو شدند و در نظر مردم نسبت بخداوند اختصاص و تقرب خاص یافتند چنانکه برای کلبه آن جماعت اسم مخصوص وضع شد که معنی آن هم خداوند (۳) میباشد و حال آنکه سایر مؤمنین را رعایا (۴) نامیدند

(1) Evêque (2) Saint Pierre (3) Clergé (4) Laïque.

عقوبت مسیحیان — در بدو امر یهودیان ب تقویت مسیحیان  
پرداختند و دولت روم کاری بمقاید رعایای خود نداشت لکن  
بعضی آداب مذهبی را روسها بموجب قانون میبایست مرعی بدارند  
مثلاً در جشن های عمومی که ب نام خداوندان مکررته میعد  
حاضر شوند هنگام مراسم بنام خداوندان قسم یاد کنند اگر حاکم  
و قاضی باشد در موقع قربان که باید در ابتدای مراسم راجع  
به امامه بمثل اید حاضر شوند و شخصاً بنام اکوست خداوند و  
ربه انواع روم کندر هدیه نمایند لکن مسیحیان در این آداب و  
رسوم شرکت نمیکردند بواسطه اینکه آنها را کفر آمیز و بجهت  
پرستندگان خدای حقیقی ناشایسته میدانستند بنابراین دولت روم  
نه بعنوان مذهبی بلکه بعنوان مخالفت قانون ایشان را معاقب  
میساخت

مردم بلاد روم هم از مسیحیان نفرت داشتند بواسطه اینکه  
در جشن ها و تماشاهای و ضایف حاضر نشده و از عموم ناس  
کناره میکردند و غالباً ایشان را جادوگر و ساحر تصور می  
نمودند

مسیحیان مابین یکدیگر مجامع مخفی داشتند و خارجیان را  
میان خود راه نمیدادند لهذا کمان میرفت که در آن مجامع اعمال  
ناشایسته نموده مرتکب میشوند و مثلاً اطفال را میکشند و  
میخورند

بنا بر این ملاحظات مسیحیان غالباً گرفتار صدمه و عقوبات بودند چنانکه از مائه اول تا مائه چهارم میلادی ده مرتبه اقدام بازار و ادیت ایضان شده و دفته‌ات آخری از همه شدید تر بوده است از جمله عقوبت هائی که مسیحیان دیده اند یکی در زمان ژن امپراطور بود و او بعد از آنکه شهر روم آتش گرفت نسبت ان را بمسیحان داد و در صورتیکه هیچ دلیلی بر این مسئله نیافتند بسیاری از ایشان را بعنوان دشمن نوع انسان قتل رسانیدند بعضی را در پوست سباع دوخته نزد سگ ها انداختند تا آنها را دریدند بعضی دیگر را قیر الود سکرده در باغ زن واداشتند و زنده آتش زدند و بمنزله مشعل قرار دادند

اول کبک نسبت بمسیحان حکم کلی داد طر ازان بود و او اجتهات مسیحان را انجمن های سری خطرناک دانسته ممنوع ساخت و مجازات تخلف از این حکم را قتل قرار داد و فرمود در صدد جستجوی مسیحان نباید بود هر گاه کسی را متهم به بیسویت کردند و ثابت شد باید مجازات شود اما اگر کسی مدعی شد که من عیسوی نیستم و نماز خداوندان ما را بجا آورد او را باید رها کرد و متعرض نشد و اما تهنیتی که نسبت بشخصی زده شود و نهمت زننده معلوم نباشد بهیچوجه نباید طرف اعتنا قرارداد باری بموجب حکم طر ازان هواوه مسیحان

محکوم بقتل شدند و غالباً اقدام از جانب حکام و قضاة نبود بلکه مردم تقاضا می نمودند، مثلاً هر وقت مرضی شایع می شد یا قحطی رو مبداء یا زلزله واقع میشد کان میکردند خداوندان بسبب وجود مسیحیان غضبناک شده و بلا نازل کرده لهذا جمع شده فایاد می کردند که عیسویان را طعمه شیران باید نمود و مسیحیانی که محکوم بقتل می شدند بر وفق رسم آن زمان مجازات میدادند یعنی اگر از افراد ملت روم بودند سرشانرا میبردند و احاطب را بدار میزدند یا میسوزانند یا در میدانهای تماشا طعمه سیاج مینمودند و گاهی اوقات شکنجه و عذاب هم می کردند

در کل یعنی فراموشی از مسیحیان یافتند و آنها را دستگیر کرده بمحبسی بردند و مردم فریاد کرده بانها سنگ میزدند و دشنام میدادند حاکم محل ایشان را به حکمه طلید و حکم کرد هر کدام مسیحی باشند بقتل باید برسند پس بنای شکنجه و عذاب ایشان را گذاشتند تا اقرار کنند که در مجرمهای خود اطفال را میخورند زنی که کنیز بود قربت قلب غریبی ظاهراً ساخت و با وجود شکنجه و عذاب همواره میگفت من مسیحی هستم در انجمن های ما کار بدنی نمی شود بعضی را برای اینکه بحرف درآورند داغ میکردند و ممدک حرف نمی زدند يك روز که بعضی از مسیحیان را میدان تماشا آوردن بناخواست

مردم صندلی آهنی آورده با آتش سرخ کردند و مسیحیان را روی آن نقاشیدند و بوی گوشت کباب شده در محوطه منتشر گردید و شرح عقوبات و بلباتی که بمسیحیان در آن ایام وارد آوردند طولانی و مایهٔ چکر - وزی است

اما عیسویانی که محکوم قتل میشدند شادی میکردند که یاسمان میروید و مقام شهادت می یابند و همین جهت عیسویان روز عید شهادی خود را در روز مرگ ایشان میگیرند نه روز ولادتشان و چند مرتبه اتفاق افتاد که جماعتی از مسیحیان بصرافت طبع رفته اظهار میکردند که ما عیسوی هستیم و يك نوبت حاکم ایشان جواب داد بدبختها بروید اگر به مردن عشق دارید خود را از بلندی بیندازید یا با طناب خود را خفه کنید مرا برای چه زحمت می اندازید .

مقابر مسیحیان — عیسویان اموات خود را مانند یهود زیر خاک دفن میکردند لکن در شهر های معظم چون زمین قیمت زیاد داشت سردابها حفر کرده قبرستان های خود را در آن سرداب ها قرار میدادند و در بعضی بلاد مخصوصا در شهر روم سردابهای مقابر عیسویان بسیار مفصل و دارایی حجرات و دهلیزها و طبقات روی هم قرار گرفته بود و در واقع شهری در زیر زمین بنا شده که بعدها محلهٔ قبور (۱)

نامبند و چون روی ما را مقابر را محترم می داشتند و تعرض قبرستان را جایز نمیدانستند عیسویان از این بابت اسوده بودند و قبرستانهای خود را بنهال نمیکردند شهدای خود را در همین سردابها مدفون میساختند و دواجاها و جیفها زیارت آنها مباحند و لز قرار مذکور در بعضی مواقع که دولت روم زیاد بزار و تعقیب مسیحیان امر را داشته ایشان بجهت فراوان بلیات یا اجرای آداب و عبادت خود بان سردابها متوسل میبشدند و متحصن میکردیدند .

### ❦ فصل بیست و ششم ❦

#### ❦ انتهای دولت طلیای روم ❦

هنگامیکه که امپراطور بقتل رسید قوج قراولان مخصوص امپراطوری (۱) در شهر روم تسلط کامل داشتند و چون کمد بایسان پول فراوان میداد با محبت می ورزیدند لهذا ابتدا رئیس قراولان بان جماعت بروز نداد که امپراطور گفته شده و چنین وانمود کرد که مرده و یکی از صاحبمنصبان قدیم را که بدو پسر زغال فروش بوده و بعد متول شده چون و هدیه المام کراف بقراولان میداد بایسان معرفی کرد و آنها آن شخص را که بریناکس (۲) نام داشت با امپراطوری پذیرفتند بریناکس بعد از آنکه امپراطور شد خواست قراولان را در

(1) Prætorians (2) Portinax

تحت نظام و اطاعت آورده قدغن کرد که با حربه در کوچه  
های شهر حرکت نکنند و مزاحم مردم ننهند لکن یک روز  
بعد فر از ایشان مسلح شده بطرف قصر امپراطوری رفتند  
پرتیناکس برای آرام کردن آنها بنای حرف زدن را گذاشت  
یکی از ایقان نیزه بجانب او اماخت و دیگران کار او را تمام  
کردند و امپراطوری پرتیناکس سه ماه بیشتر دوام نیکرد  
( سنه ۱۹۳ )

بعد از گفته شدن او بعضی اشخاص داو طلب امپراطوری  
شدند و وسیله نیل مقصود را در وصده انعام گزاف قراولان  
دیدند در حقیقت رتبه امپراطوری بمقام مزایده و حراج آمد  
لکن در همین وقت لشکریان که در سرحدات بودند نیز بنای  
وقایت با قراولان گذاشته هر یک از آنها سردار خود را به  
امپراطوری برماستند لکن لشکر سرحدات نوب چون کثیرالعدد  
تر و قوی تر بودند سردار ایقان که سیتیم سور (۱) نام داشت  
پیش برد و زود تر خود را بعمر روم رسانید و اردوی  
قراولان خاصه را محاصره کرده متصرف شد و ایقان و خلق  
سلاح نموده از شهر خارج کرد و از آن بعد قراولان خاصه  
و از میان زبده لشکریان انتخاب می نمودند  
سیتیم سور بعد از فراغت از عمل قراولان خاصه در فرمدی

(1) Septime Sévère



دیگر هاست یکی سردار لشکر برتانی و دیگری سردار لشکر سوریه این دو نفر را هم بتدبیر و زور از مملکت برداشت و بلا مانع صاحب تخت و تاج شد

سپه سوری بود کار کن اولمروز برخاسته مغول کور میبند و بمحکمه میرفت و هر حکمی میداد بعد از مشاوره با مشعلولین بود و بعد از ظهر با او بمصاحبت میکرد جز در ایام جشن و عید مهمان نمی پذیرفت با مجلس سنا محبتی نداشت و چندان قدرتی برای او نداشت میخواست لشکریان را بخورد. مهربان کننده واجب و حییره ایشان را زیاد کرد و بعضی مزایا بایطین داد حکایت کرده اند که در دم سزک پسرین خود میگفت فرزندان من لشکر را خن کنند و اندیشه دیگری نداشته باشد

از احوال مهمه سپه سوری لشکر کشی او بدست ایران و جنگ با بلاش چهارم بادشاه اشکان می باشد این منی که هنگامیکه سپه سوری مغول دفع آن شخصی بود که در ایام مدعی امپراطوری او بود ولایات جلور سوریه که نسبت سلاطین اشکان داشتند با آن مدعی همراهی کردند لهذا سپه سوری بعد از آنکه مدعی خود را از مملکت بر داشت بعنوان تلافی و سیاست اهالی آن ولایت بجانب ممالک اشکان لشکر کشید و بمخیال همسری با طرازان افتاد و پیشرفت هم حاصل کرد یعنی بین الزهرین را متصرف شد و لوزجه گذر کرد و شهر طیفون را محاصره و مسخر نمود و اموال و خزائن

از ا تجارت ماد و اهالی را باسیری برد و باوجود اینکه در مراجعت  
در محاصره شهر حضر گرفتار مشکلات شد و از عهدۀ تسخیران  
بلد نتوانست بر آید بلاش چهارم به چوچه بخیال تقاب و از اراو  
نیستاده این وهن برود را که ثانیاً بدولت اشکانی وارد آمد بر  
خود هموار نمود

کار دیگر آن امپراطور لغکر کفی بجزیره برتانی و محاربه  
با کوهستانیهای اسکاتلند بود و مدت سه سال با پسران خود در آنجا  
بسر برد و حاصلی مانند حصار ها درین بنا نمود و در همانجا  
درگذشت ( سنه ۲۱۱ )

کار اکالا — سیم سوردو پسر داشت یکی دیگری را  
گفت و امپراطور مد و او معروف بکار اکالا ( ۱ ) و جوانی  
بی عقل و خونخوار بود بسیاری از بزرگان و اعضای سنا را قتل  
و سائید رئیس قراولان خود را هم هلاک کرد بسبب اینکه در قتل  
برادرش او را مدح نکرده بود براضی کردن لشکریان خلی مقید  
بود و با پسران زیاد چیز مبداء مایل تحصیل شرف جنگجویی و  
جهانگیری نیز بود و بیگفت روح اسکندر در من حلول کرده  
است بنا برین قصد قسخر اسبا حرکت کرده ابتدا با سکنه در پرفت  
و آن شهر را بیاد قتل و غارت داد بعد از آن بطرف ایران آمد  
با مقصد اشکانی انوقت اردوان چهارم بود کاواکالا دختر او را

خواستگاری نمود. بعضی گفته اند پادشاه اشکانی از قبول این امر  
امتناع کرد و کاراکالا باین بهانه بممالک اشکانی تاخت آورد. برخی  
حکایت کرده اند که اردوان بالاخره قبول نموده امپراطور را  
دهوت کرد و او چون نزدیک طیسفون رسید در حالی که اردوان  
باستقبال او رفته بود از روی ترور و خیانت فرمان قتالاشکانیان  
داد و بهر حال صدمه پادشاه اشکانی وارد آورد و در مراجعت  
بمقار سلاطین اشکانی نیز توهین نمود و آنها را انبش کرد. بالاخره  
در بین النهرین فراولان خود او هلاک شد (سنه ۲۱۷)

رئیس فراولان که ماکرن (۱) نام داشت جانمین او شد و اردوان چهارم  
تلافی صدمه که از کاراکالا دیده بود از این امپراطور در آورد. باین  
معنی که نزدیک نصیبین جنگ سختی واقع شد و ماکرن مغلوب گردید  
و مجبور شد اسرا و غنائمی را که کاراکالا از اشکانیان برده بود  
بس ماده مبنای هم تقدیم کند.

از آنجا که لشکریان روم بخوانوده دستیم سور علاقه پیدا  
کرده بودند خواهر زاده مادر کاراکالا که از نسوان سوریه بود  
این علاقه را مغنم شمرده لشکریان را واداشت تا پسر او را با امپراطوری  
بر داشتند و ماکرن را گرفته بقتل رسانیدند (۲۱۸) امپراطور  
جدید که جوانی شانزده ساله و از کهنه یکی از معابد سوریه بود  
که در آن خورشید را پرستش مینمودند معروف به هلیوگابال (۲)

(1) Maeris (g) Hélioabale

میباشد و او نادان و ابله بود و میل داشت مثل نوان لباس  
 پوشد و صوت خود را رنگین کند قدرت امپراطوری را برای  
 امور مملکت بکار نمبرد و فقط بعش و عشرت میپرداخت و جده  
 خویش را با عورت ملکی و ابداحت و کارها را بر کاسان و دلاکان  
 مبداد چون در سوریه گاهن معبد خورشید بود سنگ سیاهی  
 را که بت آن معبد بود بروم آورد و آنجا معبدی برای آن بنا نمود  
 و تخمزیادت زیاد برای آن فراهم کرد البسه خود را تماما از ابریشم  
 قرار داده و هر جامه را یکبار میپوشد نمی بود کف عمارت خود  
 را از خاک طلا میپوشانید روی بستری از گل میخوابید و حمام  
 سفید را از کلاب پر میکرد و شرح اعمال این امپراطور طولانی  
 است بالاخره لشکریان بر او شوریده بقتل رسانیدند و پسر شاه  
 او را که الکساندر سور (۱) نام داشت امپراطور کردند (۲۴۲)  
 الکساندر سور جوانی مذهب و هالک بود و از ملین امپراطوران  
 روم نام کورک را سرمشق خود قرار داده بود و سعی داشت  
 که از روی مدد و صحت سلطنت نماید بالای قصر خود این صبارت را  
 نظر نگه داشته بود (با دیگران مکن آنچه میخواهی که دیگران با تو  
 نکنند) و نماز شاه داشت که هر روز با بجا رفته بمبادت میپرداخت  
 و محبت اشخاصی را که منعمین نوع بشر میباشد از قیل حضرت  
 ابراهیم و حضرت عیسی و آبلن وغیره در آنجا قرار داده بود

اما این امپراطور با تمام صفات حسن قدرت و کفایتی را که در آن دوره برای سلطنت لازم بود نداشت و نتوانست از لشکریان جلو گیری نماید چنانکه مدت سه روز با مردم زده و خورده کردند و خانه‌ها را آتش زدند و وقت دیگر طبقات کرده رئیس خود را کشتند اقتراض دولت اشکانی و استقرار سلطه ساسانی در ایران در زمان این امپراطور واقع شد و اردشیر بابکان مؤسس آن سلسله در خیال بود که مانند سلاطین قدیم ایران دارای تمام اسباب غریبی باشد و بنا بر این سیاست بین النهرین و اسپای صغیر سوریه را هم از رومیها بگیرد لهذا بطرف بن النهرین لشکر کشید و الکساندر سور هم بمجلو گیری او آمد و زده و خورده و واقع شد امپراطور روم مغلوب گردید لکن اردشیر از آن خیالات منصرف شد

بعد از این واقعه قبایل ژرمن در حدود رود رن پشای تجاوزات گذاشتند الکساندر سور ناچار بدان جانب شتافت و در صدر رفیع این قائله بود لکن لشکریان خود او حسین کردند و در آن ممر که امپراطور بقتل رسید ( سنه ۲۳۵ )

چون مادرهای هلیوکابال و الکساندر سور از اهل سوریه بودند این دو امپراطور معروف به امپراطورهای سوریه ( سریانی ) میباشند چنانکه پتیم - وور و پسرش کاراکالا امپراطوران افریقای هستند چون از اهل افریقا بوده اند

اغتشاش نظامی — بعد از الکساندرسور هساکرومی مدت  
چهل سال بجهت امپراطور کردن سرداران خود با یکدیگر نزاع  
داشتند و امپراطور ها هم اوقات خود را بمنزعه با همدیگر گذرانیده  
و تماماً مقبول شده اند و این دوره را در تاریخ روم دوره  
اغتشاش نظامی گویند

اولین ان امپراطورها ماکزیمین ( ۱ ) مردی عظیم الجثه  
و قوی البینه بود روزی قریباً چهار من گوشت و پنج من شراب  
میتوانست بخورد و يك هر اده را با بار بکشد و سنگ را بشکند و  
باعت دندان اسب را در هم بشکند این شخص ابتدا جویان  
بود و بواسطه همین زور و قوت داخل لشکریان شد و قتی پیاده با  
امپراطور که سوار اسب بود مسابقه کرد و بعد از ان بدون آنکه  
استراحت کند باهفت نفر از لشکریان مبارزت کرده ایشانرا بزمین  
انداخت خلاصه کم کم برتبه صاحبمنصبی رسید و چون الکساندر  
سور کشته شد لشکریان او را با امپراطوری بر داشتند ولی او بسیاری  
از نجبا و مخصوصاً دوستان امپراطور سابق را تبعید کرد یا قتل  
رسانید و برای پول دادن به ساگر مجسمه های خداوندان را اب  
کرد مجلس سنا و مردم روم از او قهرت داشتند و او را با ساسی  
زشت میخواندند ماکزیمین هم میدانست و هیچوقت بروم نبرد  
و از نجبای روم نزدیک خود نیاورد

دراfterاً جی از دهافین شوریدند و حاکم محل وا که از  
اهضاً سنا و پیر مردی بود موسوم به گردین (۱) امپراطور  
خواتدند و مجلس سنا و مردم روم هم اورا قبول کردند و پسر  
اورا نیزهوا امپراطوری شریک نمودند اما این هر دو گفته شدند  
و مجلس سنا هو امپراطور دیگر همین کرد یکی پوپین (۲) که  
سردار بود و دیگری بالین (۳) که از اهضاً سنا بود ولی قراولان  
خاصه این امپراطورها را قبول نکرده ثانی تعیین نمودند که گردین  
سیم نواحه گردین اول بود و بالاخره در شهر روم پوپین و بالین  
را معزول کرده در کوجه ها کتلان کتلان کردانیدند درصورتیکه  
جنیدی قبل از ان لشکریان ما کریمین هنگامیکه یکی از بلاد ابطالیا  
را محاصره نموده بود چون دوچار قحطی شدند محض آسودگی  
خود امپراطور را هلاک ساختند و بنابر این فقط یک امپراطور  
باقی ماند وا و هم طافل بود یعی گردین ثالث و ار برای دفع  
حملات شاور بن اردشیر نسبت بولایت سوریه بجنک ابرانیا اقدام  
نمود لیکن لشکر سوریه اورا بقتل رسانیده بکنفر وا که قلب  
نام داشت و در بدر امر رئیس قطاع الطريق بود و بعد  
در لشکر روم صاحب منصب شده به امپراطوری بر داشتند  
چون لشکر دایوب عصبان ورزیدند قلب یک نفر از اهضاء سنا  
را که دسیوس (۴) نام داشت برای اسکات ایشان فرستاد آنها

همین شخص را امپراطور خوانند و جلیب را مقهور کرده گفتند دیوس هم بعد از دو سال در جنگ با وحشیان که مملکت روم تاخته بودند مقتول شد پس او با یک نفر سردار موسوم به کالوس (۱) در آن واحد امپراطور خوانده شدند کالوس پس دیوس را کشت که تنها امپراطور باشد سردار دیگر موسوم بامیلین (۲) کالوس را بقتل رسانید و خود او را هم لشکریان کشتند و یک نفر از اعضاء سنا را که پیر مردی متمول بود موسوم به والرین (۳) با پسرش که کالین (۴) نام داشت بامپراطوری برداشتند ( سنه ۲۵۱ )

در زمان این امپراطور شاپورین اردشیر پادشاه ساسانی بمصرفات آبائی دولت روم حمله برد و داخل بین النهرین شده از فرات هم گذر کرد و بسوریه رسید و شهر الحطابه را مسخر نمود والرین بجلوگیری او آمد لکن مغلوب شد و گرفتار و اسیر گردید و بعد از آن شاپور بطرف آبای صغیر رفته تا کاپادس (۵) تاخت و تاز نمود و مراجعت کرد و والرین را همراه خود پیران آورد و وقتاری که نسبت بن امپراطور نمود

معروف است اگر چه صحت و سقم آن یقین معلوم نیست در مراجعت پیران شاپور گرفتار تعرض و تعاقب یکی از امرای حرب گردید که بالنسبه بدولت روم تبعیت داشت و او

[ (1) Gallus (2) Emilian (3) Valerian (4) Gallien (5) Cappadoce ]



امیر ندم (۱) و موسوم به ادنات (۲) بود و بطعکر شاپور صدمه زیاد وارد آورد بلکه بمقام حمله باران هم آمده تا طیسفون راند و يك چند اسباب زحمت شاپور گردید و بالاخره مجبور بمراجعت شد

و الرین بعد از گرفتاری بدست شاپور تمام عمر در اسیری بود و پسر کالین در روم سلطنت میکرد لکن با کمال بی کفایتی و در هر گوشه برای امپراطوری مدعیان پیدا شدند چنانکه در آن اوقات سی نفر امپراطور در ممالک روم ظاهر گردید و در تواریخ انها را جباران سی گانه نامیده اند که از جمله یکی همان ادنات امیر ندم میباشد

گذشته از انقلابات داخلی ان اوقات دولت روم علاوه بر تعرض ایرانی ها گرفتار حملات قبایل ژرمن نیز بود باین معنی که قبایل مزبور در حال آرامی را که چندی بود بان ستماء شده بودند رها کرده بنای نزاع جوئی گذاشتند یکی از آن قبایل که مقدم بر همه بتعرض برخاستند طائفه الامان (۳) بودند که از زمان کار اکالا بنای تاخت و تاز را گذاشتند و شماله ایطلبا را فرا گرفته بلاد آن ناحیه را خراب کردند یکی دیگر طائفه فراتک که از رود رن عبور نموده تمام گل را عرصه جولان قرار داده با-پانیا رفتند بلکه بافرقاهم تجاوز نمودند یکی دیگر طائفه کت (۴)

بودند که از طرف رود دانوب هجوم می آوردند و در ولایات  
مزی و بطراس ساخت و تاز کرده تمام اراضی واقع در شمال  
دانوب را از تصرف روم بیرون آوردند و بمتصرفات رومی  
سواحل بحر اسود و بحر الجزایر نیز دست اندازی کرده طربوزان  
و آسیای صغیر و جزایر یونان و آتن و کرت و ارکس را غارت  
کردند

دیگر طائفه ساکسن (۱) بودند که در سواحل دریای شمال  
سکنی داشته بازورق بفلرت سواحل کل و برتانی میرفتند

حاصل اینکه ممالک روم بعد از سبصد سال امنیت بدست  
قابل غارتگر افتاد و لشکریان سرحدی هم از عهده محافظت  
آن برنمیآمدند و سکنه کل و اسپانیا و ایتالیا و آسیا مجبور شده بودند  
برای حفظ خود بجهت شهرها حصارهای محکم بنا نمایند

امپراطورهای ایلیری — معتبرترین لشکر دولت روم  
اترمان لشکر دانوب بود که افراد آن از ایالات مجاور دانوب  
بودند و اهل ایلیری (۲) نامیده میشدند و از نژاد ارناتو طها  
(الباتیاها) بودند و چون آن اوقات قانون مقرر کرده که اعضاء  
سنا نباید سرمایه لشکر باشند تمام صاحبمنصبان و قنون روم از  
بان افراد لشکر انتخاب میشدند و اکثر ایشان از اهل ایلیری  
بودند و چون لشکریان سرداران خود را باهراطوری برمیداشتند

اکثر امپراطور های آن دوره از ایلیری بوده و این امپراطورها یکچند مملکت را از سر و حشبان محفوظ داشتند و نظم و انبیت را در دولت روم برقرار نمودند

نخستین امپراطور ایلیری کلد (۱) نامی بود که بعد از مقتول شدن کالین بسلطنت رسید (سنه ۲۶۸) و او با قبایل کت که بمقدونیه دست اندازی کرده بودند نزاع کرد و ایشان را مغلوب ساخته از رود دانوب عقب زد

بعد از مرگ کلد سردار دیگری موسوم به ارلین (۲) بمپراطوری رسید و با قبایله لامان که با ایتالیا تاخته بودند محاربه کرده ایشان را دفع نمود

زوجه ادنات امیر عرب سابق الذکر که زنون (۳) نام داشت بعد از شوهر با هم پسر خویش در تدمر سلطنت میبرد و از زن جبهه و دانا بود اکثر السنه مشرق زمین و زبان رومی را بخوبی میدانست و وزیری یونان داشت که از فلاسفه محسوب میشد شخصاً مغفّر بر سر میگذاشت و لشکریان را سان میدید مملکت مصر را متصرف شد و میخواست آسیای صغیر را نیز تصاحب نماید و دولت بلوکد را تجدید کند اعراب و ایرانیها هم با او همراهی داشتند ارلین برای جلوگیری از این خیالات با سببا لشکر کشید و نزدیک حمص جنگ واقع شد و رو میها غالب

کردیدند و محاصره تدمر آمدند ملکه فرار کرد لکن گرفتار و اسیر شد و شهر تدمر تسلیم کرده ولی اهالی چندی بعد طغیان کرد ساخلویان رومی را گفتند اولین مجبلا مراجعت نموده شهر را دو باره گرفت و خراب کرد چنانکه حالا جز بعضی خرابه های باشکوه چیزی از آن باقی نیست

پس از آن اولین مملکت کل را که چندین سال بود از اطاعت امپراطور خارج شده مطیع نمود و پشهر روم مراجعت صکرده تشریفات نصرت برای خود فراهم کرد و در این موقع ملکه زنونی و انشخصبکه خود را امپراطور کل میخواند جلو عراده ار این منغولا حرکت میکردند و بعد از انجام این تشریفات با این دوتن هم بمرحله رفتار نمود اما از اخراج و حبسبان از ولایت داسی صرف نظر کرد و کوچ لقبهای رومی را که در آنها بودند بساحل یمن رود دانوب قله مکان داد و رود مزبور دو باره سر حد هولت روم شد

اولین برای محفوظ داشتن شهر روم از حملات خارجی حصار جدیدی بجهت آن شهر ساخت که بر جمیع ابادیهای قدیم و جدید آن محیط بود و بالاخره بنیال لشکر کهنی بایران حرکت کرد لکن در بین راه مقتول شد (سنه ۲۷۵)

بعد از اولین مجلس سا پیرمردی بامپراطوری برداشت موسوم به تاسیت که از اعقاب ناسیت مورخ معروف بود را

زودی درگذشت و لشکری سوریه سردار خود را که پرپوس (۱) نام داشت امپراطور کرد سنه (۲۷۶)

قبایل الامان به کل دست اهدای نموده بودند پرپوس اینترا دفع کرد اما از مداراه و ن سرف نظر نموده باستحکام سرحد رود و ن پرداخت و امیرای ژدهی را در ساحل بسار رود منور مستقر کرد تا اراضی بایر شده را آباد نمایند و از ژرمنها داخل لشکر روم هم نمود

سرداران پرپوس باقیایل فرانک محاربه نموده آنها را مغلوب ساخته بودند امپراطور جماعتی از ایشان را بکنار دریای صبه کوچانید لکن انجماعت زور قها گرفته از راه دویا و بسفر و بحر الجزایر رفته تمام مدیترانه را سیر کرده از یونان جبل طارق نیز گذشته داخل اقبانوس شده از دهانهای رود و ن بولایت خود باز کشیدند و در ضمن عبور اسپهای صغیر و یونان و سیسیلی و افریقا را چابیدند و این دلیل است بر اینکه و حشبان در ازمان چه گونه جری شده و دولت روم بجه درجه ضعیف بود

اما پرپوس با کمال فعالیت در نقاط مختلفه بآمد میبان امپراطوری و مخالفین دولت نازع نمود و عاقبت خواست لشکریان را به خشک کردن با تلافیها و مردابهای دتوب و ادارد لشکریان از این حکم نراضی شده امپراطور را بقتل رسانیدند (سنه ۲۸۲)

جانشین او کاروس ( ۱ ) بچنگ ایران قیام نمود و او معاصر  
 بهرام دوم ساسانی بود از قرار مذکور آتوق دره بان ایرانیها  
 اختلافات بوده و قسمت عمده قوای ایران هم در حدود مشرق و  
 شمال شرقی مشغولیت داشته ربد بجهت کاروس بهسولت توانست  
 بین التهریز را فرا گرفته تا طیفون بیاید ~~اسکن~~ همین وقت در  
 کنلر دجله درگذشت و پسرش نومرین ( ۲ ) که امپراطور شد  
 نتوانست کاری صورت دهد و بزودی مقتول شد و لشکریان رئیس  
 قراولان را که دیوکلسین ( ۳ ) نام داشت با امپراطوری برداشتند  
 ( سنه ۲۸۴ )

امپراطورهای ایلیری چون همه روستائیان بودند ~~که~~  
 بسطتت میرسبند عادات ساده داشتند که شباهت باحوال  
 رومیهای قدیم داشت مثلا حکایت میکنند که وقتی فرستادگان  
 پادشاه ایران میخواستند بحضور پروس یا کاروس بروند ایشانرا  
 نزد پیرمردی بردند که روی خالک نسته لباس خفنی پوشیده  
 پیه خولک نمک سوده و نخود میخورد این شخص امپراطور بود  
 و در ضمن محبت با ایرانیها کلاه را برداشته سر پیوی خویش را  
 نشان داد و گفت عنقریب مملکت شمارا مثل سرخودم صاف  
 خواهم کرد بعد از آن گفت حال اگر کرسنه هستی از این غذا  
 بخورید والا بروید

دیوکلیس — ابن امپراطور یکی از رفقای خویش ماکریمین را  
در سلطنت باخود شریک کرد و در انتظام مملکت سی وانی بکار  
برد در مملکت فل دهاتین بر ضد محصلین مالیات طغیان کرده قوای  
مقاومت تهیه دیده امپراطور هم تعیین کرده بودند ماکریمین اینها را  
از میان برداشت و با قبایل الامان نیز محاربه نمود

قته های دیگر نیز در نقاط مختلفه حادث شده و دیوکلیس  
انها را خوابید لکن جنگ معتبر این امپراطور با دولت ایران می  
باشد بین معنی که چون پادشاه ارمنستان موسوم به تیر داد تعرضات  
و جاسارتهای بیمنی نسبت بایران میکرد نرسی پادشاه ساسانی در  
صدد تنبیه او برآمد تیر داد که قوه مقاومت او خود ندید  
با امپراطور روم ملتجی شد و دیوکلیس محض حمایت او و تحصیل  
اعتبار طازم جنگ با نرسی کردید و داماد خود را که کار ( ۱ )  
نام داشت مأمور ایران نمود این سردار در بین النهرین مانند  
کر اسوس از لشکر ایران شکست فاحشی خورد لکن جان سلامت  
در برد اما دیوکلیس با او خیلی بطور تخفیف حرکت کرد و کار  
محض تلافی تهیه قشون جدید دیده همه نوع احتیاط کار را ملاحظه  
نمود و این دفعه راه ارمنستان را پیش گرفت و نرسی رو برو شده  
و فتح نمایانی نصیب او کردید و پادشاه ایران مجبور شد از ارمنستان  
صرف نظر کند بلکه تمام بین النهرین و کردستان و بعضی ولایات

مجاور آزار هم بروم وا کذار نماید ( سنه ۲۹۷ )  
اما تدبیر دیوکلسین برای حفظ نظم مملکت از اینقرار بود  
که اولاً قدرت و سلطنت را منحصر بخویش نکرد این معنی سکه  
قرار داد بعدها دو امپراطور باشد بعنوان اکوست که یکی خود  
دیوکلسین و دیگری ماکزیمین بودند و دوقتر هم زیر دست ان دو  
امپراطور باشد بعنوان قیصر و این هر چهار نفر از اهل ایلیری  
بودند و بنا بر این بود که هر وقت یکی از دو اکوست از میان برود  
یکی از سه قیصر جای او را بگیرد و باین طریق مقام امپراطوری  
هیجوقت خالی نماند و تعیین امپراطور بدست سنایا لشکریان نباشد  
تأیماً برای محافظت ممالک و سیمه روم امپراطور ها حکومت را  
میان خود قسمت کردند دیوکلسین در جانب مشرق یعنی در شهر  
نیکومدی ( ۱ ) قرار گرفت و کالر را زیر دست خود مأمور  
حکومت ایلیری فرمود ماکزیمین در مغرب در شهر میلان اقامت  
اختیار کرد و کنستانس کلر ( ۲ ) را مأمور حکومت کل و  
برناتی و اسپانیا نمود

ثالثاً چون ایالات قدیم بنظر مبامد که زیاد وسیع و هر کدام  
برای يك حاکم زیاد است و بعضی از انها را منقسم بد و قسمت  
کرده بودند دیوکلسین این تقسیم را انجام داد چنانکه پنجاه و هفت  
حکومت نشین مبدل به نود و شش گردید و حکام بمد از ان



لعنکر در تحت فرمان نداشتند

رابعاً شهر روم در تحت حکومت مجلس سنا بود دیوکسین این  
امتياز را از روم و از سنا سلب نمود و همان مالباي را که از تمام  
ایالات مملکت مبرفتند بر ولایات ایتالیا نیز تحمیل کرد

خامساً تا از زمان امپراطور ها جزء یکی از صاحبان مناصب  
و معاضد روم محسوب می شدند متنها اینکه در ربه و قدرت اول  
شخص بودند دیوکسین این حال را بگردانید و خود را اقا یا خداوندگار

خواند و بسبک سلاطین مشرق تاج بر سر گذاشت  
چون حکومت جدید بطریق مذکور در تحت نظام و ترتیب

در آمد دیوکسین بعد از بیست سال سلطنت استعفا داده ماکزیمین  
را نیز مجبور با شرفا نمود و اختیار را بدست دیوثر قبصر وا گذاشت

ایمان اکوست شدند و دو قبصر جدید تعیین کردند (سنه ۳۰۵)  
اما دیوکسین ولایت اصلی خود در کناره دریای ادویاتیک رفت و دو امجا

عسارتی ضمیمه شبیه بقلعه برای خود ساخته بود و مشغول زراعت  
گردید حکایت کنند که روزی ماکزیمین با و اصرار میکرد که دوباره

بر سر کار برود جواب داد اگر مبدیدی در باغ خود چه سبزه های  
خوب سبز میکنم هرگز بمن تکلیف نمیکردی که خود را باز مایلای

اندیشه و تفویض مملکت داری نمایم



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين

فصل بیست و هفتم که

قسطنطین و ترقی مذهب مسیح علیه اسلام

بعد از استغناء دیوکلیسین مملکت روم در واقع چهار سلطان داشت دو نفر با اسم اکوست یکی کالدر دیگری کنستانس کلر در مغرب دو نفر هم با اسم قیصر یکی سور در ایتالیا دیگری ماکزیمین در ازا (۱) در مشرق و این هر چهار نفر از اهل ایلیری و صاحب منصب بودند اما این زرتیسی که دیوکلیسین داده بود دوامی نکرد باغیضی که کنستانس کلر که یکی از دو قیصر بود بزودی در گذشت و پسرش قسطنطین (۲) که تازه از نزد کالدر بکل بش پدر رفته بود بیست لشکریان با امپراطوری برداشته شد (۳۰۶) و با وجود اینکه امپراطوری او خلاف ترتیب دیوکلیسین بود کالدر مخالفت نکرده تا این نمود بیغیضی که سور را عنوان اکوست و قسطنطین را عنوان قیصر داد با این طریق باز بر حسب نظام ترتیب رجال اربمه را محفوظ داشت اما مردم روم از اینکه امپراطور ندارند نا راضی بودند و وقتی بهانه پیدا کرده طغیان نمودند و پسر ماکزیمین را که حامد کالدر بود و ماکزانس (۳) نام داشت با امپراطوری برداشتند و او پدر خود را هم طلیبد و ماکزیمین که سابقاً با دیوکلیسین شریک السلطنه بود مجدداً بر سر کار آمد و بنا بر این سلاطین اربمه به بدل بسلاطین

باکرهش جو است که باکرهش را اسردان کند در قشون هاسته سره اسردان  
سته گردید کرد و کلمه هاسته، سر در هر صورت، کلمه هاسته داد کلمه سر است  
اشخاص مزبور مدت هفده سال با یکدیگر زرد و خوردند

موندند و فصل آن وقایع طولانی است بالاخره يك يك از میان آمد  
نرفتند و از انجمله بعد از هفده سال قسطنطنیه تنها باقی ماندند  
و صاحب اختیار ممالک روم گردید (۳۳۴) <sup>نعمان بن مقرن</sup> <sup>نعمان بن مقرن</sup> <sup>نعمان بن مقرن</sup>  
اهمیت سلطنت قسطنطنیه بواسطه اعتباری است که بدین

حضرت هیس داده و قبل از ذکر این مسئله اراد بعضی مطالب از  
مقدمه بیفایده نخواهد بود <sup>رستم باکرهش کوش</sup> <sup>رستم باکرهش کوش</sup> <sup>رستم باکرهش کوش</sup>  
مانه سیم میلادی ادیان و مذاهب در ممالک روم با یکدیگر اختلاط  
یافته هم ارباب قدیم یونان و روم را پیوسته بدین هم خداوندان مصری را

یعنی ایزیس و از بریس و هم ربه النوع معتبر فریزی و هم  
رب النوع - بریه را (بطه) علاوه بر این جمله پرستی خود شبدر  
را هم از ایرانیها اقتباس کرده از اسم میترا (۱) یعنی مهر جزء  
ارباب انواع خود قرار داده بودند و نماز خانهای کوچک زیرزمینی

بجهت ستایش آن ترتیب داده و تصویر آن رب النوع را بشکل  
شخصی ظاهر بساختند که مثل ایرانیها لباس پوشیده و  
کاری را از پا در آورده و این عبارت را در پای آن نقش  
مینمودند (قدیم خداوند قاهر میترا) و آن را رب النوع حیات  
و محبت و معاد میدانستند و بعضی آداب و تشریفات پنهانی را

(1) Mithra

در باره او بعمل می آوردند و ریاضات و رسوم مفصله معمول  
 میداشتند و شخصی که میخواست داخل در حوزه که این آداب  
 را بعمل بیاورند بشود میبایست امتحانات بدهد و درجات  
 طی نماید کرسنی و تفنکی و سرما و آتش تحمل کند و از  
 قرار مذکور با اوقات طاقت این مقابله را نیاورده تلف  
 می شد

در مائه سیم لشکریان مخصوصاً این رب النوع خورشید را  
 میسرستند و اولین امپراطور آنرا خداوند رسی مملکت قرار  
 داد و در شهر روم معبدی با شکوه برای آن بنا نمود  
 در ظرف همین مائه سیم عده عیسویان همواره زیاد شد  
 خصوصاً در طرف مشرق و از فترام تجاوز کرده بتام طبقات  
 عمومیت یافت در مائه دوم امپراطور ها در صد آزار  
 عیسویان و جلوگیری از مذهب ایشان برآمدند لکن در مائه سیم  
 این آزار و اذیت شدت پیدا کرد و دسبوس امپراطور بحکم  
 فرماداد که تمام مسیحیان را حاضر کرده مجبور نمایند که  
 آداب مذهبی روم را بعمل آورند و هرکس حاضر نشود باو  
 کرسنی و تفنکی دهند تا مضطر شود و رؤسای کلیساها را هم  
 قتل رسانند

۲۵۸  
 و الزین امپراطور این حکم را تجدید کرد و عیسویان آزار  
 و اذیت بسیار دیدند ولی بعد فریب چهل سال راحت بودند



تجدد با مسیحیان مهربانی داشت و عیسویان هم در مقابل مدیبن او با او همراهی داشتند و یکی از مورخین حکایت میکند که روایت ذیل را از خود قسطنطین در اواخر عمر او شلیم که میگفت روز قبل از جنگی که ماکرانس در آن وقعه کشته شد در آسمان بالای خورشید هنگام غروب صلیبی نورانی دیدم که این کتیبه را دارا بود ( بواسطه این صلیب فتح خواهی کرد ) و شبانه حضرت عیسی را دیدم که همان علامت را بمن نشان داد و حکم کرد آن را روی بیدق خویش بگذارم و چون فتح کردم این حکم را اطاعت نمودم ( *شیراز مسند* )

قسطنطین علاوه بر اینکه متمرکز عیسویان نمی شد بواسطه حکمی که موشهر بلان صادر شد و معروف بحکم بلانت مذهب مسیح را در عرض مذهب قدیم روم قرار داد و اعلان کرد که هر کس هر مذهبی که میخواهد داشته باشد و آفتاب آن را بازادی بجا بیاورد چه در امور الهی هیچکس را نباید از پیروی طریق که بدان مایل است منع داشت

پس از آن اموالی را که در اوقات شکنجه و عذاب از کلیساهای مسیحیان برده بودند مسترد داشتند و در سنوات بعد قسطنطین محض رعایت کلیساهای بعضی اقدامات کرد و روز یکشنبه را تعطیل قرار داد و با الاخره در دولت آن امپراطور مذهب مسیح مذهب دولت روم گردید

جمع نيقبه — ان اوقات مابین مسیحیان در باب حقیقت وجود حضرت عیسی اختلاف افتاده اکثر قائل بودند که اب و ابن دریک درجه و مرتبه میباشند ولی یکی از کتیبهای اسکندریه موسوم به اریوس (۱) قائل شده بود براینکه ابن مخلوق اراده اب و مرتبه او است و از اب است جماعتی از کتیبها اریوس را کافر خواندند لکن بعضی طرفدار او شدند و نزاع شدت یافت قسطنطین ملتفت حقیقت نزاع نبود لکن میخواست امنیت برقرار باشد و میگفت من میخواهم تمام مردم در باب اعتقادی که بخواهند دارند متفق باشند تا این اتفاق اداره امور را سهل نماید ایا خوب است که شما برادران بر سر کلمات پیوده جنگ و نزاع کنید باری چون دید باین حرفها اختلاف مرفوع نمیشود تمام کتیبها را جمع کرد که تکلیف را همین نمایند و این اول جمع عمومی (۲) مذهبی مسیحیان بود که در شهر نيقبه (۳) منعقد گردید و دو بیت و بجهت از خلفای عیسویان در اینجا حاضر شدند و کتیبهای درجات بت زرم همراه ایشان بودند و هنگامی که در قصر دولتی مجتمع شده قسطنطین بلباس رسمی وارد شد و روی کرسی زر قرار گرفت کتیبی که در بین او نشسته بود برخاسته نطق کرد امپراطور از او تشکر نمود و اظهار مسرت کرد که نمایندگان کلیسا یعنی مذهب در حضور او جمع شدند و توصیه نمود

که حفظ امنیت و آرامی را بجا بیاورد پس ازان خارج شده کتیبهها  
بمباحثه مشغول شدند و بالاخره با اکثریت تا ۴ رای اریوس را باطل  
دانسته اصولی برای مذهب اختیار نمودند و ان هبنی براین بود که  
حقیقت اب و ابن یکی و در یک مرض میباشد و قسطنطین این رای  
را حتی و برای عموم مسیحیان واجب القبول دانسته اریوس و  
اتباع او را تبعید کرد و کتب او را بسوزانید

ترتیب امور کلیسا — چون امپراطور مذهب مسیح را  
قبول کرد اکثر سکنه ممالک روم خاصه در سمت شرق پیرو این  
مذهب شدند و خلفای دین در صدد ترتیب امور ان برآمدند و  
از روی ترتیب امور دولتی نسق برای ان معین کردند و از آن زمان  
تا کنون بر همان نسق مانده است

در هر شهری يك خلیفه ( ۱ ) اقامت داشت که امور مؤمنین  
ان شهر و توابع انرا در دست مبر گرفت و این خلیفه مادام العمر  
باین کار معقول و از جانب خلفای سایر بلاد ان ایالت نیز اشتغال  
او تصدیق میبشد و همه خلفا بقدر عده بلاد بود و خلیفه شهر  
حاکم نقین بر خلفای سایر بلاد برتری داشت و خلیفه بزرگ ( ۲ )  
نامیده میبشد و خلیفه شهر روم که جانقین بطرس از حواریون معتبر  
حضرت عیسی محبوب میبشد فوق تمام خلفا بود و او را پاپ

نامیده اند که در آن زمان در آن شهر اقامت داشتند و در آنجا



اداب و معتقدات مذهبی مسیحیان در مجامع کثیفها تبیین  
 میشد و هر عقیده و رای که در مجمع مخالف اصول شرع بنظر مباد  
 از باطل و مردود میخواندند و هر کس را دران رای و عقیده  
 راسخ مینامد تکفیر میکردند و زندق ( ۱ ) مینامیدند و کسانی  
 را که نسبت احکام جمع مینمودند صحیح العقیده ( ۲ )  
 میخواندند

بنای قسطنطنیه — چون مردم روم پیغمتر بمذهب قدیم  
 باقی مانده بودند قسطنطین مازم شد پایتخت جدیدی داشته باشد  
 محل نیزانی ( ۳ ) را که مکان بسیار خوب و محافظت از سهل بود  
 را اختیار کرد و آن واقع بر دامنه بود و یک نهر باریک آنرا از خاک آسپا  
 جدا میکرد هوای آن خوب و خاکش حاصل خیز و بندران که  
 معروف به قرن الذهب ( ۴ ) میباشد وسیع و عمیق و یکی از بهترین  
 بنا در عالم محسوب میشد و کنجایش هزار و دویست کفهی داشت و با  
 یک زنجیر دویست و پنجاه متری مسدود کردن آن بروی سفاین  
 دشمن ممکن بود باری درین مکان شهر قسطنطنیه را بنا کردند  
 ( سنه ۳۳۰ ) و حصاری برای آن ساختند که پنج فرسخ دوره آن  
 بود و قسطنطین برای زینت جدید خویش مجسمهها از یونان  
 با مجامع که در سکنه بلاد مجاور را بزور باج و اقل مکان داد و مثل  
 شهر روم یک مجلس سنا در آنجا تاسیس نمود و املاک و قصرها

باعیان و اشراف عطا نمود و ملاکهای نواحی مجاوره را مجبور کرد که هر يك در قسطنطنیه خانه بخرند و بسازند

هر چند قسطنطین بمذهب مسیح مایل بود با مذهب قدیم هم بکلی متساهت نمود و بسیاری از آداب و رسوم آنرا مرعی و معمول میداشت لکن روز بروز بجهت او به تنصیر زیاد میشد چندین کلیسای بنا نمود در اورشلیم در محلی که حضرت عیسی مدفون شده کلیسای مزار شریف را ساخته در بیت اللحم هم در مکان تولد آن حضرت کلیسائی بنا نمود و حکایت کرده اند که مادر امپراطور هم در این امور شرکت داشت و در کار مراقبت میکرد و صلحی را که حضرت عیسی بدان مصلوب شده بود در محنت نظر او تفحص کرده یا تنگد باقیته بالاخره قسطنطین در مرض موت خود غسل تعمید نیز کرد و در کلیسای مسیحیان در قسطنطین مدفون شد ( سنه ۳۳۷ )

### ﴿ فصل بیست هشتم ﴾

### ﴿ دورهٔ اخیرۀ دولت روم ﴾

پسران قسطنطین — قسطنطین مالک روم را مابین سه پسر خود تقسیم کرد و بعضی قسمتهای مختصر را هم بیضی از بستگان خود واگذار نمود پسران او محض اینکه تمام مملکت متعلق به خودشان باشد لشکریان را تهریک کردند تا اکثر اعضا خانواده امپراطوری را بقتل رسانیدند و سه پسر قسطنطین بلا منازع مالک



مابین ایفان و سایر مسیحیان تراها واقع گردید و خونریزی هم شد  
 پیروان اریوس ( ۱ ) بواسطه همراهی امپراطور غلبه یافتند اگر  
 چه آنها هم متفق نبودند و اختلافات عقیده مابین یکدیگر داشتند  
 و تراها پیدا کردند <sup>که در آن زمان در ایران و هند و چین و...</sup>  
 امپراطوری کستانس مقارن بود با سلطنت شاپور ذر  
 الاکتاف در ایران و امپراطور مزبور مدت مدتی قدرت خود  
 گرفتار جنگ با شاهنشاهی ساسانی بود این معنی که آن پادشاه غیور عزیمت  
 خود را جزم کرد بر اینکه ولایات را که نرسی سابقاً از دست داده  
 پس بگیرد و دوباره دولت ایران را قوت و اعتبار دهد لهذا بعد  
 از فراغت از سرکوی اصراب و انتظام امور داخله فوراً بخیال  
 محاربه با دولت روم افتاد و به بین النهرین لشکر کشید و همواره در  
 میدان جنگ فایز بود اما شهر نصیبین را که میخواست مسخر  
 کند و اهمیت تامه بان میداد با وجود آنکه سه مرتبه محاصره کرد  
 نتوانست بگیرد ولی بلاد آمد و سنجار و بعضی قلاع دیگر را مسخر  
 نمود و این وقایع در مدت بیست و سه سال واقع شد و کستانس  
 در اواخر امر گرفتار رقابت ژولین پسر هم خود و داهیه سلطنت او  
 نیز گردید و از میدان جنگ عاجز اروپا شد که از امر او تصفیه نماید  
 لکن نرسیده با اروپا اجلس در رسید ( سنه ۳۶۱ ) <sup>مهمترین نرسیده اروپا</sup>  
 ژولین — هنگامی که پسران قسطنطین اعضا خانواده

امپراطوری را اعدام میکردند زولین طفل بود و باین واسطه مصون ماند در طفولیت با کفایتها محصور شده با داب دین مسیح پرورده شد اما بعد از آنکه علوم یونانی تحصیل کرد از شریعت عیسی رو گردان شده کم کم اشکارا با عیسویان مخالفت کرد و باین واسطه معروف به زولین مرتد مییابد

چون سرحدات رومین مغشوش شده و قبایل مختلفه زمرین دران حدود بنای تجاوز گذاشته بودند ککنستانس زولین را با عنوان قیصری بدان ناحیه فرستاد و مدت پنجسال با وحشیان در جدال بود و چند مرتبه آنها را شکست داد و ملکات کلی را با کمال زحمت متدرجاً از ایشان منترع نموده و شهر کوچک لوتس (۱) را که پاریس حاله باشد اقامتگاه خویش قرار داد و در کمال سادگی انجا زندگی بگرد ککنستانس برای اینکه با ایرانیها بهتر بتواند مقابله کند برای زولین حکم فرستاد که لشکریان خود را بطرف مشرق حرکت دهد مگر که باینکار مایل نبودند بنای مخالفت را گذاشتند و بالاخره با اصرار زیاد زولین را به امپراطوری برداشتند و او بجانب مشرق حرکت کرد و در همین اثنا ککنستانس در گذشت و امپراطوری بر زولین مسلم گشت

زولین چون قسطنطنیه رسید درسد برآمد که مجده آ دین

قدیم را برقرار نماید و شریعت مسیح را از میان ببرد تزیینات قدیمه را درباره معمول نمود کهنه سابق را بجای خود برقرار کرد مسیحیان را حکم داد کلباها را بمجد تبدیل نمایند مزایائی که به کهنه‌های عیسوی داده شده بود منسوخ نمود و ایشان را از تعلیم فلسفه و ادبیات ممنوع ساخت و سفارش ~~کرد~~ که به هیرویان شغل و منصب داده نشود در استقرار و استحکام مذهب قدیم و تهذیب و تصفیه آن نیز خیالات داشت و اقدامات مبرکرد لکن برای انجام این مقاصد مجال نیافت

توضیح آنکه ژولین که جوانی رشید و شجاع و با کفایت و همت بود هم مبل داشت با امپراطورها و دلاوران قدیم که لشکر با بران کعبه و تحصیل نام نموده همسری نماید هم لازم میدانست شکتها و وهنهایی که در سنوات اخیره از طرف دولت ایران بروم وارد آمده تلافی کشد لهذا چند ماه بعد از استقرار خود بخت سلطنت طازم جنگ با ایران شد و به انطاکیه آمد و قریب صد هزار نفر لشکر فراهم کرده بطرف با بخت ایران رو براه نهاد داخل بین انهرین شد همه جا پیشرفت حاصل کرده بدجه رسید در صونیکه ایرانیها هنوز مقابل او نشده و فقط گاه گاه جزئی دست بردی بلغریان یا احوال و امثال ایشان زده بودند در مقابل شهر طیسفون روه بان از دجله هم عبور کردند و مستعد محاصره با بخت شدند لکن ژولین دید این اقدام

ممکن است برای او خطرناک شود زیرا که شاپور ذوالاكتاف تا کنون لشکر خود را میدان نیاورده و دست نخورده و تله‌خس نگاه داشته و البته امروز کار تسخیر طیسفون و محاربه با ابرایان بدان سهولت که طرازان و سپتیم سور انجلم مانند نیست بلکه کمال صعوبت و مخاطره را دارد لهذا مصلحت چنان دید که مراجعت کند و از خیالات که پیش خود کرده صرف نظر نماید لکن بعضی اینکه بنای رجعت را گذاشت لشکریان ابرائی هم شروع بتعاقب و مزاحمت او نمودند خسارتها وارد آوردند و بالاخره در نزدیکی ساسره زد و خورد شدیدی واقع شد و ژولین تیر خورده بهلاکت رسید (سنه ۳۶۳) و قبل از جان دادن مدتی با بندهای خویش صحبتهای فانی کرد و بعدها حکایت کرده اند که وقتی دبد تیر خورده و کارش گذشته خطاب بمحضرت عیسی نمود و گفت جلیلی آخر تو پیش بردی

اما کراسین که در جانب مغرب حکمرانی میکرد محبوب واقع نشد و کم کم کار بجائی رسید که لشکریان براو عصیان کردند و سردار خود را که ماکسیم (۱) نام داشت امپراطور خواندند و او با کراسین بمجادله پرداخت و کراسین درین هنگامه مقتول شد بعد از آن ماکسیم با ابطالبا آمد و متعرض والائیی نین کردید ثنودوز بمحمایت او برخاست و ماکسیم را گرفته بقتل رسانید

بمدها چون قبایل وحشی در قل تاخت و تاز میگردند شودوز  
والاتی نین را بایکنفر سردار موسوم به اربوگاست (۱) بان ولایت  
فرستاد اربوگاست وحشیان را دفع کرد و بپسم والاتی نین مملکت  
قل را اداره نمود اما بزودی مابین ایشان تقار واقع شد و اربوگاست  
والاتی نین را تلف کرد و برای امپراطوری مدعی تراشید شودوز  
تحمل این امر را نموده با او بمحاربه پرداخت و اتباع او را مقهور  
نمود و اربوگاست خود را کت و کلیه ممالک روم ظاهراً و باطناً  
برای شودوز به تنهایی مسلم گردید ( سنه ۳۹۴ )

ممالک مزبوره عبارت بود از جزیره انگلیس و مملکت کل (فرانسه  
و بلژیک ) و اسپانیا و پرتغال و ایطالیا و سویس و قسمتی از آلمان  
و اطریش و هنگری ( مجارستان ) و منتکرو ( قره طاغ ) و سرستان  
و بلغارستان و یونان و اروپای عثمانی و مراآتش و الجزایر و تونس  
و طرابلس و برقه و مصر و آسیای صغیر و سوریه و قسمتی از ارمنستان  
و حدود آن عبارت بود از دریای شمال و اقیانوس اطلس و باب  
جبل طارق و صحرای افریقا و نوبه و بحر احمر و رود فرات و  
برشام و جبل ارمنستان و دریای سیاه و رود دانوب و رود ون

بنا بروست ممالک مزبوره و نظر باینکه قبایل وحشی از اطراف  
بان ممالک حملات میاوردند نگاهداری آنها برای یکنفر دشوار بود  
و چنانکه مذکور داشتیم امپراطور ها مکرر ادلوه این ممالک را



تقسیم کرده و ثمود زهم بهمین ملاحظه قبل از مرگ خود مملکت را بین دو پسر خویش ارکادیوس (۱) و هونوریوس (۲) منقسم کرد و ازان بعد این تقسیم برقرار ماند و مانند دولیات سابقه نسخ پذیرفت

قسمت شرقی که عبارت از ولایات آسیا و مصر و شبه جزیره بالکان و ممالکی بود که اکثر اهالی آن بزبان یونانی تکلم مینمودند سهم ارکادیوس شد و پایتخت آن قسطنطینه بود و قسمت غربی که ممالک واقع در مغرب آن ولایات باشد باید هونوریوس گردید و پایتخت آنرا شهر میلان قرار دادند

از این زمان (سنه ۳۹۵) دولت واحد روم مبدل بدو دولت مشرقی و غربی گردید دولت غربی قریب هشتاد سال بعد بکلی منقرض شد و دولت شرقی متجاوز از هزار سال دوام کرد تا وقتیکه ترکهای همانی قسطنطینه را مسخر نمودند

در همین سالی که دولت روم بشرقی و غربی منقسم شد ثمودوز هم در گذشت و فرنگیها این سنه را ختم تاریخ عهد قدیم و ابتدای تاریخ قرون وسطی محسوب میدارند

کراسین و ثمودوز هر دو مسیحی و از فرقه بودند که صحیح العقیده خوانده شده و اینواسطه در ترویج شریعت حضرت عیسی کوشش داشتند و ضمناً پیروان ارپیوس و احم دنیبال

میگردند و تخفیف و توهین می نمودند و در حقیقت در سلطنت تئودوز مذهب قدیم رومی بکلی منسوخ و مذهب مسیح طریقه رسمی رعایای روم مقرر شد و بشیراز دهاقین و بعضی از لشکریان و سکنه خود شهر روم کسی بمذهب قدیم باقی نماند سابقاً امپراطورهائیکه باشریعت مسیح موافق بودند متعرض دیگران نمیشدند و همه را در اجرای آداب و رسوم دینی آزاد میگذاشتند گرا-سین و مخصوصاً تئودوز این شیوه را رها کرده اجرای آداب قدیمه را ضمانت کردند و تئودوز رئیس قراولان خاصه را مأمور نموده که مذهب قدیم را در تمام قسمت شرق موقوف کند و بر اندازد و لهذا معابد را خراب کردند و اصنام را شکستند و هرکس را که بمعابد قدیمه میرفت و رسوم سابقه را هجری میداشت ازار میکردند بلکه قتل میرسانیدند مجلس سنای شهر روم که بمذهب قدیم باقی بود و از اباد کارناریخ قدیم روم میدانست از تئودوز اجازه خواست که محسمه فیروزی را که در اطاق سنا قرار داده بودند ابقا نماید امتناع کرد و آتش مقدس را هم که وستالها در کانون شهر روم محافظت می نمودند خاموش کرد و جعفرهای المیک هم موقوف و منسوخ گردید و آخرین آنها در سنه ۳۹۴ واقع شد و از آن بعد مذهب مختار شریعت مسیح بود و کم کم از مذهب قدیم منسوخ جز آنچه بر سیل روایت در کتب ادب منقول است چیزی باقی نماند

از وقایعی که درباره تنودوز نقل کرده اند حکایتی است که دلالت بر کمال جانب داری او از دین مسیح می نماید و آن اینست که وقتی در یکی از بلاد مابین سکنه و لشکریان کت نزامی واقع شد و مردم چون از آن جماعت زحمت زیاد میدیدند هجیان کرده جمعی از صاحب منصبان ایستادار قتل رسانیدند تنودوز در حال غضب حکم داد اهل آن بلد را قتل عام بکنند بعد از این واقعه چون امپراطور خواست به کلیسا رود خلیفه مسیحی جلو در از او ممانعت کرده گفت چون خون بی گناهان ریختی قابل ورود باین مکان مقدس نیستی تنودوز فوراً تمکین حکم خلیفه نموده مدت هشت ماه از ورود بکلیسا اجتناب کرد تا از گناه توبه نموده کفاره بعمل آورد و در روز ولادت حضرت عیسی دوباره بکلیسا داخل شد و این اول دفعه بود که یکنفر امپراطور قوه فوق قدرت سلطنتی قائل شده نسبت بان اظهار خضوع می نمود

— فصل بیست و نهم —

( ترتیبات دولت روم در مائه چهارم )

وضع دربار — امپراطورهای قدیم بطور ساده مانند صاحبان مشاغل و مناصب و سرداران رومی زندگی میکردند ولی در دوره آخر مخصوصاً از وقتیکه کرسی مملکت بطرف مشرق آمد کم کم امپراطورها عادات سلاطین مشرق زمین را اختیار کردند و خود را

خداوندگار عظمت مدار خواندند افراد مردم روم و سایر عمالک متصرف ایشان ز طایای امپراطور محسوب شده اورا نوعی الوهیت مبدادند آنچه را باو راجع بود مبارك ميخواندند مثلا عمارت مبارکه ایوان مبارك خزانه مبارکه و قس علیهذا لباس قدیم روی را تغییر داده البسه فاخره از ابریشم و زر میپوشندند اکبل مروراید لغان که علامت سلطنت بود بسر میگذاشتند با دوستان خود نشست و برخاست و خورد و خوراک نکرده جدا زندگان مینمودند از عمارت بیرون نیامده جز در اوقات رسمی خود را ب مردم نشان میدادند و آن اوقات هم روی تخت طلا نشسته خدام و قراولان و درباریان را دور خود جمع میکردند هر کس بحضور امپراطور میرفت سجده میکرد و صورت بر خاک می نهاد خلاصه در بار امپراطور روم کمال شباهت را بدربار شاهنشاهان ایران پیدا کرده بهایرة اخری سلطنت استبدادی و موروثی ~~م~~ کرده بود و این دوره را که از زمان قسطنطین اول قوت گرفته دولت سفل ( ۱ ) نامیده اند و ماقبل آزا دولت هلیا ( ۲ ) چنانکه در میان ما روم قدیم را رومته الکبری و قسطنطنیه را رومینه الصغری خوانده اند

دوبار امپراطور مرکب از اجزاء بسیار از مستحفظین سواره و پیاده و خدمه و بندگان بود مستحفظین در تحت فرمان دورئیس (۳)

بودند و امپراطور بکنفر رئیس خلوت ( ۱ ) داشت و  
یکنفر رئیس رسائل ( ۲ ) که اجزاء او چهار دفتر تفکیک  
داده و متجاوز از هزار نفر مباشر رسائل و ارسال مراسلات و  
احکام بودند علاوه بر این یک دارالغورای دولتی ( ۳ ) داشت  
که اعضا آنرا خود او معین میکرد و ایشان در امور مملکتی  
بامپراطور معاونت مینمودند و قوانین و احکامی را که امپراطور  
میبایست صادر نماید حاضر میکردند

مشاغل و مناصب — اختیارات قامه را که امپراطور دارا  
بود بواسطه چند نفر صاحبان مشاغل و مناصب عبری مبداءت که  
بمنزله وزرائی بودند سکه - البه در دول جدیده امور را اداره  
مینمایند از قبیل رئیس خلوت رئیس دربار رئیس رسائل رئیس  
خزانه و صرف جیب رئیس خالصجات رئیس مستحفظین - واره  
رئیس مستحفظین بساده و غیره علاوه برین بلاد روم و  
قحطنطنه هر کدام یک حاکم ( ۴ ) داشت که متقلد تمام امور  
شهر از حکومت و قضاوت و تنظیم و غیرها بودند و اجزای همه  
کارهای راجع باذوقه شهر و نظم شب و حریق و فواید عامه و  
ایجاد و جشنها در تحت اداره ایشان بودند و اما امور ماله و  
عدله و حکومت قلبه ممالک روم برعهده چهار نفر مدیر ( ۵ )

---

(1) Grand Chambellan (2) maitre des Offices (3) Consistoire (4) Préfet  
de la ville (5) préfet du prétoire

بود که بعد از امپراطور مهم ترین اشخاص دولت محسوب  
میشدند

ساحبان معاغل مذکور منقسم بچند طبقه و درجه بودند  
و هر يك رتبه داشتند که بموجب آن جزء طبقات مختلفه تجار  
واهبان شمرده میشدند و آن رتبه بوراثة با و لاد ایشان  
میرسید

برای نگهداری اعضاء و اجزاء عیدیه دوا بر دولت  
مالیاتهای جدید وضع کرده بودند و تعیین مقدار مالیات باختیار  
امپراطور بود یکی از آن مالیاتها مالیات اراضی بود که مالکین  
زمین میپرداختند و هر بار زده سال يك مرتبه بمیزی جدیدی از این  
مالیات میکردند دیگر مالیات سرشمار بود که هر فردی از افراد  
غیر ملاکین ادا مینمودند دیگر مالیات صنایع و حرف که ارباب  
صنعت و تجارت هر پنج سال یکمرتبه میبایست میدادند علاوه برین  
مالیاتهای غیر منقسم هم داشتند از قبیل مالیات ماخوذ از موارث  
و هبوات و مالیات حراج و راه داری و کمرک و انحصار ملک و سربازانه  
و بیکاری و غیره ها

بلاد — مالک روم منقسم بود بنواحی چند که هر يك از آنها  
دارای يك شهر مرکز (۱) و توابع بود و هر کدام از آنها بقلید  
سنای روم يك دارالعمور داشت موسوم به گوردی (۲) مرکب

از ملاکین معتبر و ایقان کوریال (۱) نامیده میشدند  
دوات روم مالیات بلاد را خود اخذ نمیکرد بلکه بعد از آنکه  
امپراطور تعیین مبلغ کل مالیات را مینمود حاکم ایالت سهم هر یک  
از بلاد ایالت را معلوم میکرد و کوریالها از آن بکنه طرح مینمودند  
و اخذ میکردند و برای حاکم میفرستادند و مسئولان بودند  
و اگر از سکنه نمیتوانستند وصول کنند خود مکلف بودند  
از عهده بر آیند

در اوایل که وصول مالیات سهل بود ملاکین و لایات داو طلب  
مقام کوریال بودند بواسطه اینکه اسباب عزت و شرف میشد لکن بعد از  
اختلالات مائه سیم پول کباب و ادای مالیات شاق و وصول آن  
مشکل شده و کوریالها مجبور میشدند غالباً از مال خرد پردازند  
لهذا این مقام باعث خوارت و طالین آنم شدند بطوریکه امپراطورها  
ناچار بعضی شرایط وضع کردند که هر کس دارای آن شرایط بوده  
بطور ملاجم میبایست کوریال شود و مردم انواع و اقسام تدابیر  
بجهت فرار از این شغل میکردند

طبقات ناس — مردم مملکت روم طبقات و درجات داشتند  
از همه بالاتر نجبا و اعیان بودند که آنها هم مراتب مختلفه داشتند  
و غالباً ملاک معتبر بودند و مشاغل و مناصب مهمه هم بایشان تعلق  
میکرفت و مراتب آنها موروثی بود بعد از این طبقه ملاکها و تجار

بودند و بعد از ایقان اصناف و ارباب حرف و صنایع و این جمله  
سرمان ازاد بودند

جماعت دیگر بندگان بودند که جزه اوال اقبان خود محسوب  
میشدند و ده آنها بسیار بود لکن در زمان امیرا طوری مخصوصا در  
اواخر حال ایقان بهبودی یافته بود بعضی از بندگان را هم صاحبان آنها  
ازاد میکردند لکن باز تابع صاحب خود بودند و جزء سایر مردمان  
ازاد محسوب میشدند

علاوه بر اینها يك طبقه دیگر بودند که با وجود ازاد بودن  
بسیار مردم ازاد تفاوت داشتند و آن طبقه جماعت زارع (۱) بودند  
باینحضی که املاک در روم غالبا متعلق بآر باب و ملاکین بزرگ بود و  
آنها بندگان خود را در آن املاک بکار و زراعت و امید داشتند  
لکن کم کم بندگان برای اینکار کفایت نکردند و ملاکین محتاج ببردگان  
ازاد شدند مستاجر هم پیدا نمیکردند بواسطه اینکه کسی از عهده  
ادای وجهی که لازمه مستاجری بود بر نیامد لهذا این تریب  
را اختیار کردند که يك قطعه از ملك را بیک نفر و آگذار  
کنند در آن زراعت کند و قسمتی از محصول را بمالك بدهد  
زارعین مذکور مردمان بودند ازاد لکن تا بیک اندازه تابع  
ارباب بودند علی الخصوص که غالبا نسبت بآر باب مقروض هم میشدند  
و در انصورت دیگر حق نداشتند از ملك او خارج شوند ارباب هم هر چند



نسبت بزراع تمهد و مجبورین نداشت لکن صرفه او در این بود که او را بحال خود نگاه دارد لهذا کم زاروین پدر بر پسر در اراضی که زراعت میکردند مانند و کار بجائی رسید که ارباب از جواب کفین زراع ممنوع گردید و زارع بک نوع حق مالکیت در اراضی پیدا کرده فقط سهمی از عایدات مبیایست با ارباب بدهد و حق مهاجرت از مکان خود هم نداشت و هر سالی چند روز هم مبیایست مجازاً در اراضی ارباب کار بکنند و در ماهه سیم و چهارم و حیثیاً را که رومها در جنگ اسپر میکردند غالباً در اراضی خود سمت زارع میدادند

لشکر رومی — در اوایل امر چنانکه مذکور داشته ایم تمام افراد رومبان لشکر بودند بعدها کم کم سربازی حرفه و پیشه کرده یعنی مردم درازای پول جزء لشکر میبندند چون امور دولت روم از نظم و رونق افتاد ترتیب کار لشکر و حقوق ایشان هم فستوش و غیر منظم شد در ماهه سیم امپراطورها خواستند ترتیبی در کار لشکر بدهند دسته ها و افواج جدیده تاسیس کردند و چون بطریق داوطلب کسی برای داخل شدن در فوج حاضر نمیشد دادن سرباز را برای ملاکین نوعی مالیات قرار دادند یعنی آنها را مجبور میکردند که از زاروین یا پندکان ازاد کرده خود سرباز بدهند و این سربازها چندان کاری نبودند و مثل سربازان قدیم رومی در جنگ مهارت و رشادت ظاهر نمیشاختند بنا برین

امپراطورها قسمت عمده لشکر خود را از قبایل وحشی که در ممالک و حدود آنها سکنی داشتند و هنوز از حال جنگجویی نیفتاده بودند میگرفتند بنا برین در مائه چهارم جزء عمده لشکر امپراطوران روم و حبش و مخصوصا ژرمنها بودند و کم کم رؤسا و صاحب منصبان آنها را هم از خودشان قرار میدادند و عادات و آداب جنگی ژرمنها در ممالک روم داخل شده و شیوع یافته و بعضی از دانشمندان مملکت از این وضع دلخوش نبودند و میگفتند ما از حال جنگجویی افتاده و امور حربی خود را تسلیم و حبشان نموده و آنها را بر خود مسلط میسازیم و حال آنکه میبایست مثل قدمای روم خودمان جنگی باشیم و دشمنان را خودمان دفع کنیم و حق داشتند چنانکه همین مسئله اسباب خرابی و انقراض دولت روم گردید و شرح آن در ذیل خواهد آمد

قبایل وحشی — در راه سرحدات رود رین ورود فانوب تمام ممالک اروپا مسکن قبایل وحشی بود و قبایل مذکور هر چه بطرف شمال و مشرق نزدیک تر بودند وحشی تر بودند و عمده این قبایل از در نژاد بودند یکی نژاد زرد که در شمال آسیا و اروپا از رود ولگا ( ۱ ) تا دریای زاپون مسکن داشتند از این نژاد قبایلی که باروبا نزدیک تر بودند معروف به قبایل هون ( ۲ ) میباشند که در حدود اروپای شرقی در نواحی رود اورال ( ۳ )

سکنی یافتند و تاخت و تازهای آنها بطرف اروپا باعث انقلاباتی شد که عنقریب شرح خواهیم داد بدست سرانها قبایل آوار ( ۱ ) و بلغار و مجار و ترک بودند و طوائف مغول که تقریباً هشتصد سال بعد در ولایات ایران و سایر ممالک آسیا جولان دهشت انگیز نمودند نیز از همین نژاد بودند

دیگر نژاد سفید و وحشیان این نژاد منقسم بدو دسته بزرگ میشدند یکدسته طوائف اسلاو ( ۲ ) که روسها از آنهاست میباشد و مسکن ایفان هم تقریباً همین ممالک روسیه حالبه بوده است دسته دیگر طوائف ژرمن ( ۳ ) که در اروپا در ممالک مجاور مضرقات روم ساکن بودند و منقسم به چندین قبایل میشدند که ذکر بسیاری از ایفان عنقریب خواهد آمد

احوال قبایل ژرمن — ژرمنها مردمانی بودند قوی جثه سفید پوست زرد مو ازرق جعم لباس اکثر ایفان پوست حیوانات بود فقط اغنای آنها پیراهن و شلوار از کتان میبویختند و روی آن جامه بلندی از بعم میبنداختند و زنهای ایشان هم تقریباً مثل مردها لباس میبویختند شهر نداشتند و مسکن ایفان دهکده ها بود که خاله های آنها را از تنه درختها و نی و حصیر میساختند و میزد و صدای و نخت خواب نداشتند و روی زمین میخوابیدند ممالک ایفان مستور در جنگلها و مردابها و قسمت قلیل از آن مزروع بود

کندم وجو چندان نمکاشتند و نمخوردند و خوراک ایشان بیشتر حاصل صید و شکار و گله های گاو و گوسفند بود

قبایل ژرمن غالباً بیکدیگر در نزاع و جدال بودند بعضی از ایزمان پادشاه داشتند برخی در تحت رؤسای متمدد بودند و هر وقت جنگی پیش میامد یکی از آنها را برای سرداری قاع انتخاب میکردند هرگاه اسرا همی در پیش بود جنگجویان در اول ماه یا در نیمه ماه در مکان متبرکی جمع میشدند و حلقه میزدند رؤسا مطلب را بیان میکردند و روائی اظهار مینمودند جنگبان کوش میدادند اگر رای مستحسن بود نیزه های خود را حرکت میدادند و الا میفریدند مذهب ژرمنها ساده بود بت و مبدع نمیکشاختند و عده کاهنیشان خیلی کم بود چند خداوند میپرستیدند و آنها را بشکل انسان تصور میکردند معتبرین آنها یکی و تان ( ۱ ) خداوند آسمان بود دیگری دناز ( ۲ ) خداوند رعد دیگر تيو ( ۳ ) خداوند جنگ و هم چنین خداوند زمین و ماه و خورشید و غیرها گاهی اوقات برای این خداوندان از اسرای جنگی یا اشخاص واجب القتل قربانی هم میکردند محل اجتماع خداوندان را مکان میدانستند بالای ابرها و آزا و الهالا ( ۴ ) میخواندند و معتقد بودند که جنگجویانی که در محرابه کشته میشوند در والهالا با خداوندان محصور میشوند

ژرمنها مردمانی بودند رشید و جنگجو و غالباً پیاده جنگ میکردند و حربۀ آنها هم ساده بود فقط یک سپر مدور از چوب مستورد پوست خوک داشتند و یک نیزه بلند از چوب که منتهی بسر آهنین میبود نیروکان را هم فقط در شکار بکار میبردند رؤسای آنها جرشن و بعضی اوقات مغفر و شمشیر نیز داشتند و سوار آب میشدند هنگام جنگ زن و بچه و اموال خود را هم با عراده همراه میبردند و وقت زده و خورد سرودی میخواندند که ابتدا زمزمه مختصری بود و کم کم بنعره و فریاد میرسید

اول وقتی که قبایل ژرمن بجانب ممالک روم هجوم آوردند در آخر مائه دویم قبل از میلاد بود که سمبرها و تونونها رو بایطالبانهادند و در آن موقع ماریوس چنانکه مذکور داشته ایم از این بلبه جلوگیری نمود بعد از آنهم بطوری که سابقاً مکرر اشاره شده رومیها در سرحدات غالباً با این طوائف کفمکش دادند ولی در آخر مائه چهارم فشار ان جماعت نسبت برومیا شدت یافته بناخت و تاز رسید و طاقت دولت غربی روم را منقرض کردانید .

### ﴿ فصل سی ام ﴾

( حملات قبایل ژرمن و اقراض دولت غربی )

الاریک و قبایل ویزبکت — سابقاً بیان کرده ایم که در

زمان امپراطوری والاس قبایل ویزیکت یعنی کتهای غربی بواسطه فشاری که از طرف قبایل هون میدیدند اجازه گرفتند که از رود دانوب عبور کرده در خاک روم مسکن اختیار کنند و والاس بایشان اجازه داد ولی بعد نسبت بامپراطور عصبان کردند جنگ واقع شد رومبان مضمحل گردیدند و والاس قتل رسید و بعد از آن تئودوز ایشانرا بر سر اطاعت آورد و جماعتی از انها را جزء لشکر روم کرد و رؤسای ایشانرا درای القاب و مراتب رومی نمود

یکی از رؤسای مزبور که الاریک (۱) نام داشت و او را حاکم ایبر قرار داده بودند تقاضای لقب سردار کلی نمود چون این تقاضا مقبول نیفتاد اتباع خود را حرکت داده بنای تاخت و تاز گذاشت و از نواحی طراس که محل اقامت او بود بسمت مقدونیه و یونان رفت و آن ولایات را غارت نمود

این واقعه در همان سالی واقع شد که تئودوز در گذشته و ممالک روم مابین دو پسرش ارکادیوس و هونوریوس منقسم گفته بود (سنه ۳۹۵) و این مرد جوان از نگاهداری مملکت عاجز بودند و هر یک وزیر و قبیله داشتند که بعضی انها امور را اداره می نمودند و آن مرد و وزیر از نزاد و حشبان بودند باین معنی که وزیر هونوریوس از طائفه واندال (۲) که یکی

(1) Alaric (2) Vandale

از قبایل زرهن است بوده و استیلکن (۱) نام داشت و وزیر ارکادپوس از اهل کل و موسوم به روغن (۲) بود و این دو وزیر بایکدیگر رقابت و عداوت داشتند و همین نفاق هرك تاخت و تاز الاربک و طائفه و بزبکت کردید استیلکن چون دید دولت شرق برای جلوگیری از الاربک اقدامی نمکند ببلوزه او آمد و تزببک بود او را گرفتار نماید لکن الاربک فرار کرده به ایبر رفت و ارکادپوس برای اینکه او را از تاخت و تاز جدید ممانعت نماید لقب سردار کل باو عطا نمود لکن چند سال بعد بلز تبه لغکر نموده بطرف ایطالبا رفت این دفعه هم استیلکن بجلوگیری او آمده او را مغلوب ساخت و دوباره به ایبر انداخت ( سنه ۴۰۳ )

چندی بعد هونوریوس نسبت به استیلکن بدکان شده او را بقتل رسانید و وحشیانی را که در ایطالبا قامت گزیده و هارای شغل و منصب شده بودند اخراج یا مقتول ساخت اتهام نزد الاربک رفته استمداد نمودند الاربک دفعه ثالث بایطالبا رفت و ایندفعه داخل شهر روم شده بنای جیاول گذاشت ( سنه ۴۰۹ ) بعد از آنجا خارج شده بطرف جنوب ایطالبا رفت و سال بعد درگذشت جانشینهای او با امبراطور هونوریوس موافقت کردند و نسبت باو عنوان اطاعت پیش آوردند از خاک ایطالبا

خارج شدند و بمملکت کل رفتند و در آنجا با ساپر و حقبانی که بان مملکت حمله آورده بودند مقاومت نمودند هونوریوس در عوض قسمت جنوب غربی کل را بان جماعت واکذار کرد و بنا برین قبایل و زیکت در آن ناحیه که آبتن (۱) خوانده شده تشکیل دولتی دادند که شهر تولوز (۲) پایتخت آن بوده است (سنه ۴۱۹)

مجموع بزرگ و حقبان — قبایل سوئو (۳) از طوائف ژرمن که در سواحل بحر البتک سکنی داشتند در تحت ریاست یک نفر موسوم به راداکز (۴) حرکت کرده رو بجنوب آوردند و داخل ایطالیا شدند در اینوقت استیلیکن هنوز حیات داشت و این شر بزرگ را هم از دولت روم بگرمایند و قبایل مذکور را مقهور ساخته راداکز را بقتل رسانید (سنه ۴۰۶) آمادهٔ تیگر از این قوم با قبایل چند از ژرمنها موسوم به الن (۵) و پورکند (۶) و اندال از رودرن عبور نموده داخل مملکت کل شدند و در آن ناحیه بنای ناخت و تاز گذاشتند قبایل و زیکت که در اینوقت با هونوریوس سر موافقت داشتند چنانکه در فوق اشاره کردیم با آن اقوام مقاومت نمودند قبایل سوئو را بکوشهٔ شمال غربی اسپانیا و اندند قبایل الن را تقریباً تمام کردند و قوم و اندال را بطرف

(1) Aquitaine (2) Toulouse (3) Suèves (4) Badagaiso (5) Alains (6) Burgondes



جنوب اسپانیا کوچانیدند اما قبایل بورکند با اجازه خود امپراطور در نواحی مابین خیال وز و رود رن یعنی قسمت شرقی مملکت کل مستقر شدند

بنابراین در زمان امپراطوری هونوریوس چندین قبیله از قبایل زرمن در نقاط مختلفه ممالک روم غربی استقرار یافتند و تشکیل دولتهای مستقل دادند یکی قبایل بورکند در شرق مملکت که دویم قبایل ویزبکت در جنوب غربی همان مملکت سیم قبایل سوئو در کوهستان شمال غربی اسپانیا چهارم قبایل واندال در جنوب این مملکت و آن ناحیه بهمین مناسبت واندالوزی (۱) نامیده شده و این کلمه را ما اندلس تلفظ کرده ایم

قبایل واندال بعد از مرگ هونوریوس بتحرک یکی از عمال امپراطوری که حکومت افریقا داشت از اسپانیا تجاوز کرده بافریقا رفتند و شمال آن مملکت را بطور وحشت انگیزی غارت و خراب کردند بطوری که غارتگری واندال در نزد مردم اوویا ضرب المثل شده و بالاخره و الانی نین سیم که جالبین هونوریوس شده بود ناچار افریقا را به رئیس واندالها که ژالسریک (۲) نام داشت واگذار کرد (سنه ۴۳۵) و او در آنجا ترتیب سلطنتی برای خود داده تبه سفاین جنگی دید و جزایر بحرالروم را هم مسخر کرد و بدین طریق نواحی را که آذوقه مردم روم از آنجا

(1) Vandalousie (2) Genseric

میرسید بتصرف خود آورد چنانکه سهولت بتواند بر ایطالیا مسلط شود و ضمناً با قبایل هون که در شمال ممالک روم مانده بودند روابط داشت و ایفا را برورود بخاک روم دعوت مہلموندن هجوم قبایل هون — کلبه حملات قبایل ژردن بخاک روم بواسطه این بود که قبایل هون از سمت آسیا یاروپا هجوم برده و ژرمنها را از پیش میراندند قبایل مذکور که از طائفه مغول بودند سبع ترین و خونخوارترین و مخرب ترین و حقیقتاً و منقسم بدسته های چند بودند و هر کدام از آنها خانی داشتند در نیمه مائنه پنجم یکی از آن خوانین موسوم به آتیل (۱) تمام قبایل مزبور را در تحت ریاست خود مجتمع نمود و بر قوت و قدرت آنها باینواسطه افزود این شخص که در اترمان بمنزله چنگیزخان بوده مثل تمام افراد قوم خود زرد چهره و اطلس و گوچک چشم و کم ریش و اوق العاده خونخوار و سبع بود چنانکه خود او گفته است هر جا که سم اسب من گذر کند علف نمیروید وقتی یکنفر شبان شمعیری زلف زده دو صهرا یافته نزد او آورده بود وی اتر شمعیری رب النوع جنگ فرض کرده بغال چنین گرفت که تمام دنیا را مسخر خواهد کرد اسم خود را بلای خدائی گذاشته از حدود چین بمحاذات اروپا نهضت نمود ابتدا عطف عنان بمحاذات قسطنطنیه و در آن نواحی خرابی بسیار کرد و حدود دوازدهم

(۱) Attila

که جانشین ارکارپوس شده بود مبلغی خراج باو داد اما مارسین (۱) که بعد از شهروز امپراطور مشرق شد در جواب آیتلا که مطالبه خراج از او مینمود گفت طلای من مال دوستان است و بدشنام آهن بدهم آیتلا از این جواب سخت باک نداشت اما چون شنیده بود تسخیر قسطنطنیه ممکن نیست مصمم شد بلای خدائی را متوجه ممالک دولت غربی نماید و ژانسرینگ سابق القدر هم او را با عجز و ترغیب و دعوت بیکرده پس با شصت هزار نفر از رود رن عبور نموده داخل کلعد (سنه ۴۵۱) مرجه آبادی دوسر راه خود دید از بلاد معظمه وغیرها بیاد قارت وخرابی داد تا بمهرارلثان (۲) رسید و بمحاصره آن پرداخت دهفت واضطراب عموم مردم را فرا گرفت چه بلای خدائی هر جا میرسید سنگ روی سنگ نمیکذاشت اما در این موقع ائمیوس وزیر و الاثنینین تمام قبایل ژرمن را جمع کرده بمقابل آیتلا برانگیخت خان مجبور شد دست از محاصره ارلثان بردارد پس در نزدیکی شهر تروا (۳) مابین وحشیلن غرب و وحشیلن تمدن دیده عیسوی شده جنگ هولناکی واقع شد و آیتلا مغلوب گردیده مراجعت نمود و سال بعد بطرف ایطالیا مجوم برد و شهر اکیله (۴) را خراب کرد بطوری که سکنه آن ناچار بمردابهای مجاور پناه بردند و شهر ونیز (۵) را بنا نمودند بلاد دیگر هم متعدد ویران ساخت تا

(1) Marcien (2) Orléans (3) Aquilée (4) Troyes (5) Venise

به راون (۱) که مقر امپراطور بود نزدیک شد امپراطور سفرا نزد ایتلا فرستاد و پاپ هم همراه سفرا بحضور خان رفت تحفه و هدایا و وعده های بسیار دادند و بلای خدائی را بگردانیدند بروز مرض در میان لشکریان و نزدیک شدن انیسوس ایتلا را طازم مراجعت ساخت ولی چون بسر منزلی که در نزدیک رود دانوب برای خود ترتیب داده بود رسید اجله شره او را از سر بندگان خدا بگردانید (سنه ۴۵۳) بعد از او ما بین ر و س ای قبایل او اختلاف افتاد قدرت از ایشان زایل شد و جز خرابیهائی که کرده بودند اثری از ایشان باقی نماند

پیشرفت وحشیان و اقراض دولت غربی — چون والانتی نین امپراطور در گذشت تخت و تاج امپراطوری دستخوش هوا و هوس مدعیان و وحشیان گردید و در همان سال ژانسریک پادشاه و اندال داخل ایتالیا شده بروم رفت (۴۵۵) و چهارده روز متوالی ان پای تخت را قتل و غارت نموده و اموال منهوبه را بافریقا برد و مدت بیست سال بعد از ان نیز در کمال قدرت گذرانید اما بعد از مرگ او دولت و اندال نتوانست حفظ اقتدار خویش نماید و چند سال بعد بدستبازی سردار امپراطور مشرق منقرض گردید

از ورود ژانسریک بروم دولت غربی بصورت ظاهر اقراض نیابت لکن در حالت تزع بود و از هر طرف قبایل و حقی پیشرفت

بگردند و قدرت می‌یافتند چنانکه قبایل بورکند که در ناحیه شرقی کلی قرار گرفته همواره قلمرو خود را در انحصار بسط میدادند و قبایل ویزیکت که در جنوب غربی آن مملکت مستقر شده از جبال پیرنه تجاوز نموده داخل اسپانیا میشدند و از طرف شمال هم بالا می‌رفتند جزیره برتانی (انگلیس) در نیمه همین مائه مطامح نظر چند دسته از ژرمنهای شمالی که صدها آنها قبایل ساکسن (۱) و انگی (۲) بودند شده بتصرف ایشان در آمده مقدمه تشکیل دولت انگلیس فراهم میاید قبایل فرانک (فرنگ) که آنها نیز از ژرمنها بوده و در آنه سیم در سواحل رود رن قرار گرفته و در مائه چهارم بیشتر بدرون خاک کلی داخل شده و در وقت هجوم ایتلا با سایر ژرمنها در دفع از شرکت نموده بودند همواره در این مملکت قدرت یافته مقدمه تشکیل دولت فرانسه را فراهم میکنند بعبارة آخری ممالک کلی در تانی و اسپانیا و افریقا بواسطه استقرار قبایل بورکند و فرانک و ویزیکت و انگلو ساکسن و سوئو و اندال از دولت روم غربی مجزی گردیده و فقط ایتالیا باقی مانده انهم با کمال سستی درین حال رئیس قبیله هرول (۳) از قبایل ژرمن که ادراکر (۴) نام داشت و در خدمت امپراطور بود بر دولت عصیان کرده شهر راون و روم را متصرف شد و امپراطور را که رمولوس اکوستول (۵) نام او بود معزول ساخته علامت و نشان

(1) Saxons (2) Angles (3) Hérules (4) Odoacre (5) Romulus Augustule

امپراطوری را برای امپراطور مشرق بـسـطـنـطینـه فرستاد و فرمازوائی ایطالیا را مخصوص خویش قرار داد (سنه ۴۷۶)

از آزمان بـسـد دوات روم غربی از میان رفت و ممالکی که در تحت آن دولت بود بدست قبایل مختلفه زرمن که ذکر ایضا کرده ایم ماده عرصه جدال آنان گـرـدـید و شرح آن ماجرا در تاریخ قرون وسطی واحوال دول فرانک مسطور است اما دولت روم شرقی باز قریب هزار سال برقرار بود لکن بواسطه ابتلای قبایل وحشی و دوات ساسانی و حملات عرب و هجوم ترك بیشتر اوقات در نهایت ضعف و بدحالی گذرانیده و در مقابل دول معظمه اسلامی و فرنگی جز ننگ و افتضاح چیزی از خود ظاهر نساخته و غیر از زمان امپراطور ژوستینین (۱) که معاصر انوشیروان و هراکلیوس (۲) (هرقل) که معاصر خسرو رویز بودند اوقات دیگر قابل توجه نبوده و شرح این جمله را جم بتاریخ قرون وسطی میباشد .



## فهرست مطالب کتاب

صفحه

۲ . . . . .	دیباچه
کفیت جغرافیای ایتالیا و طوائف قدیمه آن ۵	فصل اول
۱۸ . . . . .	فصل دوم
تزییات دولتی و دینی روم و مباحث دراز نسخ سلطنت ۳۳	فصل سیم
۴۷	فصل چهارم
تسخیر ایتالیا . . . . . ۶۱	فصل پنجم
تزییات لشکر روم . . . . . ۸۳	فصل ششم
۹۶	فصل هفتم
۱۰۷	فصل هشتم
تسخیر حوزة مدیترانه . . . . . ۱۲۴	فصل نهم
نتایج فتوحات رومیان و تغییر احوال ایشان ۱۴۶	فصل دهم
تغییر وضع رومیان از حیث طبقات ناس	فصل یازدهم
و امور سیاسی . . . . . ۱۶۵	
داستان کراکوسها . . . . . ۱۸۴	فصل دوازدهم

۱۹۶ . . . . .	احوال ماریوس	فصل سیزدهم
۲۰۶ . . . . .	احوال سیلا . . . . .	فصل چهاردهم
۲۱۸ . . . . .	احوال پیپه . . . . .	فصل پانزدهم
۲۳۱ . . . . .	احوال قیصر و رجال ثلاثه . . . . .	فصل شانزدهم
	ختم جمهوری روم و تبدیل آن بدولت	فصل هفدهم
۲۴۸ . . . . .	امپراطوری . . . . .	
۲۶۸ . . . . .	اکوست و ترتیب دولت امپراطوری . . . . .	فصل هیجدهم
۲۸۴ . . . . .	ادبیات و صنایع روم . . . . .	فصل نوزدهم
۲۹۳ . . . . .	امپراطورهای خانواده اکوست . . . . .	فصل بیستم
۳۰۵ . . . . .	امپراطورهای فلاوین . . . . .	فصل بیست و یکم
۳۱۵ . . . . .	امپراطورهای انطونین . . . . .	فصل بیست و دوم
۳۲۷ . . . . .	اخبیه و ادبیات و تمتعات رومیان . . . . .	فصل بیست و سوم
۳۳۷ . . . . .	قوانین رومی . . . . .	فصل بیست و چهارم
۳۴۸ . . . . .	مذهب مسیح علیه السلام . . . . .	فصل بیست و پنجم
۳۶۱ . . . . .	انتهای دولت علپای روم . . . . .	فصل بیست و ششم
۳۸۰ . . . . .	قسطنطین و زرقی مذهب مسیح علیه السلام . . . . .	فصل بیست و هفتم
۳۸۸ . . . . .	دوره اخیره دولت روم . . . . .	فصل بیست و هشتم
۳۹۷ . . . . .	ترتیبات دولت روم درمائه چهارم . . . . .	فصل بیست و نهم
۴۰۷ . . . . .	حلات قبایل ژرمن و انقراض دولت غربی . . . . .	فصل سیام





غلط نامه



صحیح	غلط	سطر	صفحه
Lanymphe	Lemynphe	۱۹	۲۲
Colonne	Colome	۲۰	۱۰۱
اردو و مسکر	اردو مسکر	۱	۱۰۸
جنوب	بنوب	۱۹	۱۱۱
سال بعد	سالی بعد	۱۳	۱۱۵
شهر	شهر	۱۸	۱۱۶
رسم	اسم	۱۹	۱۵۱
روم آترا	روم ترا	۱۴	۱۵۴
سراقب	سراقبت	۵	۱۵۹
به دازان السور مردم را	به دن سانسور مر از آدم را	۱۳	۱۷۵
تجدید	تجدید	۱۶	۱۷۸
Nasica	Nacjca	۲۰	۱۹۰
Pharnace'	Pharmace	۲۰	۲۴۹
میکر دیدند	میکر دند	۱۴	۲۷۶
داده دور روم گذاشت	داده بود گذاشت در روم	۱	۲۹۷
جنکجونی	سنگجونی	۷	۲۹۹

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۰۷	۱۵	قبایلی	قبایل
۳۰۸	۲۰	Sabinu	Sabinus
۳۱۶	۵	بین رود دجبال	بین رود مزبور و جبال
۳۲۹	۱۷	مبگردند	مبگردند
۳۳۱	۱۴	کلا	کله
۳۳۳	۶	علی لخصوس	علی لخصوس
..	۱۶	بایناش	بایناش
۳۳۴	۲	حکم	حکیم
۳۳۴	۹	رفنا	رفنار
..	۱۰	اخلاق	اخلاق
..	..	یونانیهای	یونانیها
۳۴۴	۱۷	بر حسب معمول شده	بر حسب عادت معمول شده
۳۴۸	۱۲	قضاة	قضات
۳۶۵	۱۴	دستیم سور	دستیم سور
۳۶۹	۸۰۵	پوین	پوین
۳۷۱	۲۰	Gtohs	Goths
۳۷۲	۲۰	Illyrens	Illyriens
۳۷۴	۲	آلیم کرده	آلیم کرده
۳۹۰	۱۹	منکای	منکاس

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۹۳	۱۱	بندما	بندہ ما
۴۰۰	۱۷	مالك	مالك
۴۰۱	۱۴	بطور ملايم	بطور حتم
۴۱۲	۳	دعوت مينمودند	دعوت مينمود

در صفحه ۳۹۳ بعد از سطر - یزد هم عبارات ذیل ساقط شده است

بعد از مرک ژولین لشکریان روم یکسفر از صاحبمنصبان را با امپراطوری برداشتند. و از ژوین (۱) نام داشت و چون دید از دست پادشاه ایران سلامت نخواهد رهائی یافت با او بمصلحه پرداخت و تمام ولایات را که دیو کاسین از زسی گرفته بود به شاپور ذوالاکتاف مسترد ساخت و لشکر خود را باز گردانید لکن همان اوقات در خاک آسیا درگذشت

والانتی نین و والانس — لشکریان روم بعد از ژوین صاحب منصب دیگری را که والانتی نین (۲) نام داشت امپراطور کردند و او برادر خویش و والانس (۳) را با خود شریک نموده خود در سمت مغرب در شهر میلان اقامت کرد و والانس را در مشرق در قسطنطنیه برقرار نمود

والانتی نین سردی جنگی و شجاع و تند خوم و خونخوار بود

(1) Jovien (2) Valentinien (3) Valens



و داخل خاک روم شدند اما چون کاشتگان امپراطور با ایشان خوب رفتار نکردند بنای تاخت و تاز گناشته : *انزويك قسطنطينه* را غارت نمودند و الانس در صدد جلوگیری و محاربهٔ ایشان برآمد ولی مغلوب و مقتول گردید (۳۷۹)

ثئودوز — بعد از و الانس کراسین در امپراطوری تنها ماند و چون نگاهداری مملکت را از عهدهٔ خود خارج میدید ثئودوز (۱) را که از صاحبمنصبان بود عنوان اکوست داد و بحکم ران مشرق فرستاد و او با لشکریان بمحبت رفتار کرد و آنها را در تحت نظم در آورد پس از آن بدفع قبایل که پرداخت و با آنها هم مراقبت و محامات را ترجیح داد و ولایات جنوب داتوب را باینان و اکذار کرده آنها را وادار نمود. باینکه جزء لشکر امپراطوری در ازاء مزد و انعام قبول خدمت کنند و باین واسطه چهل هزار نفر از طاقهٔ که داخل لشکر روم شدند

